

تاریخ عصر جدید

از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر

نویسنده

آکساندر اورباتوف، ایلیا گالکین، لنو زوبوک

آکساندر مانوسویچ، وسولد اورلوف،

ولادیمیر خوستوف

ترجمه محمدتقی فرائزی



Modern History

*Александр Петрович Аверьямов, Илья Саввич
Галкин, Лев Израилевич Зубок, Александр
Яковлевич Манусевич, Всеволод Алексеевич
Орлов, Владимир Михайлович Хвостов*

НОВАЯ ИСТОРИЯ, ч. II
Учебник для средней школы
на английском языке

PUBLISHING HOUSE "PROSVESHCHENIYE"
MOSCOW 1966

پیشگفتار

این کتاب، تاریخ عصر جدید را از سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۱ تا ۱۹۱۷ در برمی گیرد.

در سال ۱۸۷۰ میان فرانسه و پروس جنگ در گرفت. فرانسه شکست خورد. بلافاصله پس از جنگ، نخستین انقلاب پرولتاریایی جهان در فرانسه به وقوع پیوست و دیکتاتوری پرولتاریا - کمون پاریس - برای مدتی کوتاه استقرار یافت. بدینسان دوره بررسی شده در این کتاب با جنگ فرانسه - پروس و کمون پاریس آغاز می شود و با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه پایان می گیرد. با پیروزی انقلاب اکتبر سرنگونی کامل سرمایه داری در روسیه، استقرار دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا و آغاز ساختمان نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیسم امکان پذیر شد. این رویدادهای بزرگ بر زندگی همه ملتها تأثیر گذاشته است و دوران تاریخی تازه ای را به روی بشریت گشوده است.

این کتاب دارای دو فهرست است یکی فهرست کوتاه در آغاز و شامل عنوانهای فصول پانزده گانه آن، و دیگری در پایان، که فهرست بلند و تفصیلی تمام مطالب و موضوعات کتاب است. کتاب به زبانی بسیار ساده ترجمه شده است تا امکان مطالعه آن برای گروه بزرگی از مردم فراهم شود. خواهشمند است نظرات انتقادی خود را درباره ترجمه، صفحه آرایی، حروفچینی و دیگر مسائل، به نشانی انتشارات شباهنگ بفرستید.



انتشارات شباهنگ

تاریخ عصر جدید
Modern History

نوشته: آلکساندر آوریانوف [و دیگران]
ترجمه: محمد تقی فرامرزی
تاریخ چاپ و انتشار: ۱۳۵۹
حق چاپ محفوظ

فهرست

- فصل ۱. جنگ فرانسه-پروس کمون پاریس ۹
- فصل ۲. آلمان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم ۴۱
- فصل ۳. بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم ۷۶
- فصل ۴. فرانسه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم ۱۰۳
- فصل ۵. اسلاوهای جنوبی و غربی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم ۱۲۱
- فصل ۶. ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم ۱۴۱
- فصل ۷. کشورهای آمریکای لاتین ۱۷۳
- فصل ۸. بیداری آسیا ۱۸۴
- فصل ۹. ژاپن ۲۱۳
- فصل ۱۰. کشورهای آفریقا ۲۲۰
- فصل ۱۱. جنبش بین المللی کارگران و انترناسیونال دوم ۲۳۳
- فصل ۱۲. روابط بین المللی ۲۴۷
- فصل ۱۳. امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحله تکامل سرمایه داری ۲۵۶
- فصل ۱۴. جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ ۲۷۷
- فصل ۱۵. فرهنگ در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم ۳۲۹

فصل ۱

جنگ فرانسه - پروس. کمون پاریس

۱. جنگ فرانسه - پروس

علل جنگ فرانسه - پروس. ناپلئون سوم در سالهای ۵۰-۵۹ و ۶۰-۶۹ سده نوزدهم بر فرانسه حکومت می کرد. او به دنبال سرکوب انقلاب ۱۸۴۸ و اجرای کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ میلادی به قدرت رسیده بود. ناپلئون، یک سال پس از پیروزی، خود را امپراتور فرانسه نامید. او نماینده منافع گروه کوچک بورژوازی بزرگ بود که برخی از زمینداران بزرگ و سلسله مراتب کلیسای کاتولیک نیز از آن پشتیبانی می کردند. در نیمه دوم دهه ۶۰-۶۹ سده نوزدهم وضع ناپلئون ناپایدار شد. بورژوازی فرانسه دیگر اطمینانی به او نداشت، و نمی توانست شکستهایش را در زمینه سیاست خارجی، به ویژه آنکه نتوانسته بود مانع وحدت آلمان توسط پروس بشود بر او ببخشد. بورژوازی از موافقت نامه بازرگانی انگلیس - فرانسه در سال ۱۸۶۰ که زمینه را برای رقابت کالاهای انگلیسی در داخل فرانسه آماده ساخت خشنود نبود.

بارمالیاتها پر دوش دهقانان سنگینی می کرد و رباخواران و بانکداران، دست به دست هم داده و آنها را مقروض کرده بودند. این نیز عامل بزرگی بود و بر آشوبهای اجتماعی می افزود.

طبقه کارگر، به ویژه از رژیم ناپلئون ناراضی بود، زیرا ضربات سنگین بیکاری و فقر و افزایش سرسام آور هزینه مسکن و قیمت مواد غذایی، بیش از همه بر این طبقه وارد می آمد. کار روزانه از ۱۲ تا ۱۶ ساعت بود.

روزبه روز بر تعداد اعتصابها افزوده می شد. در سال ۱۸۶۹ کارگران معادن ذغال سنگ لوآرا برای دریافت دستمزد بیشتر و رساندن کار روزانه به ۸ ساعت، دست به اعتصاب زدند. سال بعد، کارگران کارخانه خانواده شاپدر^۲ در شهر لوکروزو^۳ اعتصاب کردند. صاحب کارخانه، از پلیس کمک خواست و اعتصاب را به کمک سربازان درهم کوبید.

گردهم آییها، تظاهرات و اعتصابات، با وجود اقدامات بازدارنده دولت، روزبه روز توده های بیشتری را به خود جلب می کرد. مخالفت با دارودسته حاکم فرانسه بالا می گرفت و بردامنه تبلیغات جمهوری خواهان افزوده می شد. از بزرگترین تظاهرات آن روزها می توان به تظاهرات ۲۰۰.۰۰۰ نفری ژانویه ۱۸۷۰ اشاره کرد. تظاهرکنندگان از خیابانهای پاریس می گذشتند و شعارهای «زنده باد جمهوری» و «مرگ بر بناپارت» را پیشاپیش خود می بردند.

حکومت ناپلئون، با توجه به بالا گرفتن ناراضیها و کاهش حیثیت دولت در میان مردم، بر آن شد که اوضاع را با توسل به جنگ، به حالت نخست باز گردانم. نظر حکومت آن بود که پیروزی بر پروس، به تقویت و بالارفتن حیثیت دولت خواهد انجامید (ن. ک. سندا)، از اتحاد آلمان جلوگیری خواهد کرد و سرزمینها متعلق به آلمان در غرب رود راین^۴ را به دست فرانسه خواهد انداخت.

پادشاهی پروس به سرکردگی بیسمارک^۵ نیز چندین سال بود که برای جنگ با فرانسه و از میان برداشتن مانع اصلی تحکیم سلطه پروس و سلسله هومبولدرن^۶ در آلمان و سرکوب جنبش دموکراتیک مردم آماده می شد.

بنابراین، هدف هر دو کشور فرانسه و آلمان، جنگ بود.

در پایان دهه ۶۰-۶۵ سده نوزدهم، اوضاع جهان برخلاف منافع فرانسه به پیش می رفت. انگلیس با اقدام پروس برای تحکیم مواضعش همدلی کرد و امیدش آن بود که پروس با این کار بتواند در برابر نفوذ فرانسه در قاره اروپا ایستادگی کند. روسیه تزاری که در سرکوب قیام لهستان از پشتیبانی پروس برخوردار بود، در آن زمان، روابط محکمی با برلین داشت و روابطش با پاریس چندان محکم نبود. حکومت پروس معتقد بود که تضعیف فرانسه،

- | | | |
|----------|--------------|-----------------|
| 1. Loire | 2. Schneider | 3. Le Creusot |
| 4. Rhine | 5. Bismark | 6. Hohenzollern |

به هر شکلی که باشد، موجب از میان رفتن محدودیتهای ناشی از پیمان ۱۸۵۶ پاریس خواهد شد. بر طبق این پیمان، روسیه نمی توانست ناوگان دریایی در دریای سیاه داشته باشد. دخالت ناپلئون در امور داخلی ایتالیا، احساسات دشمنانه ای در این کشور نسبت به فرانسه پدید آورده بود. بدینسان، فرانسه تنها مانده بود.

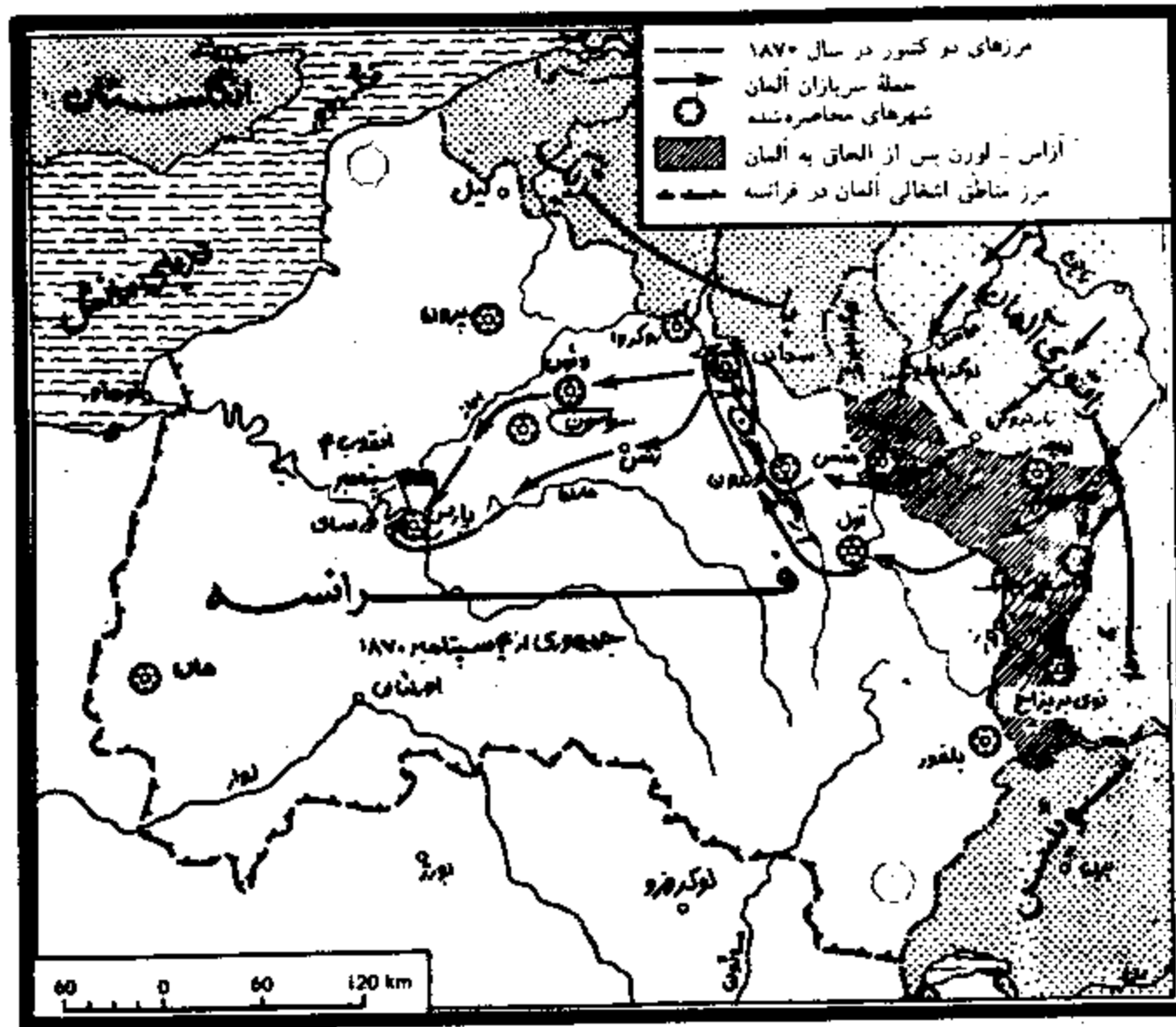
آغاز جنگ. با وجود چنین وضعی، حکومت ناپلئون که قدرت خود را بیش از آنچه بود ارزیابی می کرد، به دنبال بهانه ای برای آغاز جنگ با پروس می گشت. پیدا کردن چنین بهانه ای دشوار نبود، زیرا پروس نیز برای تکمیل کردن وحدت آلمان به رهبری خودش، خواهان جنگ بود. بیسمارک رئیس حکومت پروس که وحدت آلمان را به کمک «آتش و خون» عملی می کرد به کارهای عجیبی دست می زد. او خوب می دانست که ارتش پروس از ارتش فرانسه قوی تر بود.

بلافاصله بر سر انتخاب جانشین برای تاج و تخت اسپانیا که بی پادشاه مانده بود، میان فرانسه و پروس اختلاف افتاد. در جریان مذاکرات، بیسمارک عمداً و برای دامن زدن به جنگ، به حکومت فرانسه توهین کرد. این کار به نتیجه دلخواه انجامید. روز ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ فرانسه به پروس اعلان جنگ داد. بیسمارک از خوشی در پوست خود نمی گنجید: او به پیروزی پروس اطمینان داشت و جنگ را نیز چنان آغاز کرده بود که دولت فرانسه در نظر مردم آلمان، دولتی متجاوز جلوه گر شده بود.

با آنکه یونکرها^۷ و بورژوازی پروس به دنبال هدفهای ارتجاعی خویش بودند، جنگ آلمان علیه فرانسه در نخستین مراحل، از لحاظ اهمیت تاریخی اش جنگی ملی و مترقی بود. این جنگ، بیکاری بود برای وحدت ملی آلمان در برابر نیروی مترجع بیگانه یعنی امپراتوری ناپلئون سوم، که مانع این وحدت بود.

حکومت فرانسه ضمن آغاز جنگ، در محاسبه نیروهایش، به خطا رفت. ارتش فرماندهی واحدی نداشت و نقشه مشخصی برای مراحل مختلف جنگ آماده نکرده بود. سربازان وحتى افسران، هیچ یک از وسائل ضروری اولیه را در اختیار نداشتند. نقشه جغرافیایی نیز به تعداد کافی وجود نداشت.

شکست ارتش فرانسه درسدان. ارتش پروس از نخستین لحظات جنگ پیروزیهای چشمگیری به دست آورد. پروسها سریع تر از فرانسویها



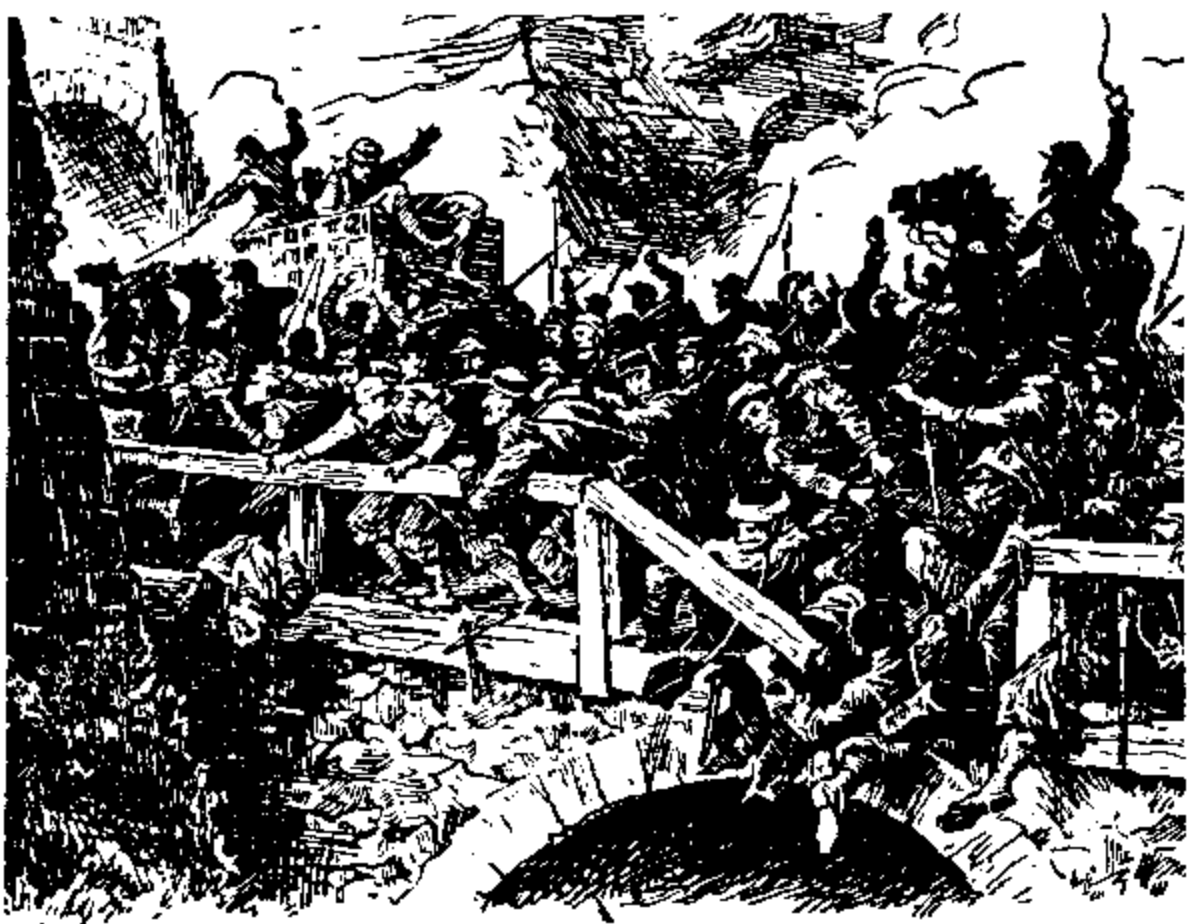
جنگ فرانسه - پروس

سربازان را تجویز و در مرزها متمرکز کردند و تعداد سربازان پروس تقریباً دو برابر سربازان فرانسه بود. شجاعت و دلاوری سربازان فرانسه در جبهه، به کاری نیامد و فرانسوی‌ها پشت سرهم شکست خوردند. پروس‌ها یکی از ارتشهای فرانسه را در دژ مسیه محاصره کردند. یک ارتش دیگر به فرماندهی شخصی امپراتور، در سدان محاصره شد. این ارتش در نبرد ۲ سپتامبر ۱۸۷۰ شکست خورد و بتأییش در دژ سدان به دام افتاد. فرماندهان بی‌لیاقت ارتش فرانسه نتوانستند به مقاومتی سازمان یافته دست بزنند و ناپلئون که به هراس افتاده بود دستور داد پرچم سفید برافراشته شود. بلافاصله پس از این واقعه، یکی از افسران پروس به ویلیلم پادشاه پروس که

8. Metz 9. Sedan

لحظه به لحظه از وضع جنگ باخبر می‌شد چنین گزارش داد: «سدان، همراه با ارتش و ناپلئون امپراتور که در دژ بود، تسلیم شده است.» امپراتور به همراه یک ارتش ۱۰۰,۰۰۰ نفری، به اسارت گرفته شد.

انقلاب ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ وقتی خبر شکست سدان به پاریس رسید، مردم در پایتخت فرانسه علیه رژیم ناپلئون قیام کرده بودند. روز ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ مردم به سپاه قانون حمله بردند و خواستار اعلام جمهوری و دفاع از وطن خود شدند. سپاه قانون، در میدان مقابل هتل دوویل ۱۰، عزل امپراتور و استقرار جمهوری را اعلام کرد. دولتی تشکیل شد که «دولت دفاع ملی» نام گرفت. این دولت از سیاستمداران بورژوا، به ویژه سلطنت طلبان و نمایندگان جناح راست حزب جمهوری خواه که با سلطنت طلبان به توافق رسیده بودند تشکیل می‌شد. بدینسان قدرت دولت به دست بورژوازی افتاد و بورژوازی نیز در اثر فشار مردم مجبور به اعلام جمهوری شد. انقلاب ۴



عقب نشینی ارتش فرانسه به دژ سدان

10. Hotel de Ville

دولت که در برابر پافشاری کارگران تسلیم شده بود مجبور شد ۲۰۰ گردان تازه گارد ملی در پاریس تشکیل دهد و بر عه گردان متشکل از عناصر بورژوازی که از دوره ناپلئون سوم باقی مانده بودند بیفزاید. گردانهای جدید گارد ملی متشکل از کارگران، پیشه‌وران و کارمندان جزء به شکل یک گردان واحد به دفاع از پایتخت برخاستند.

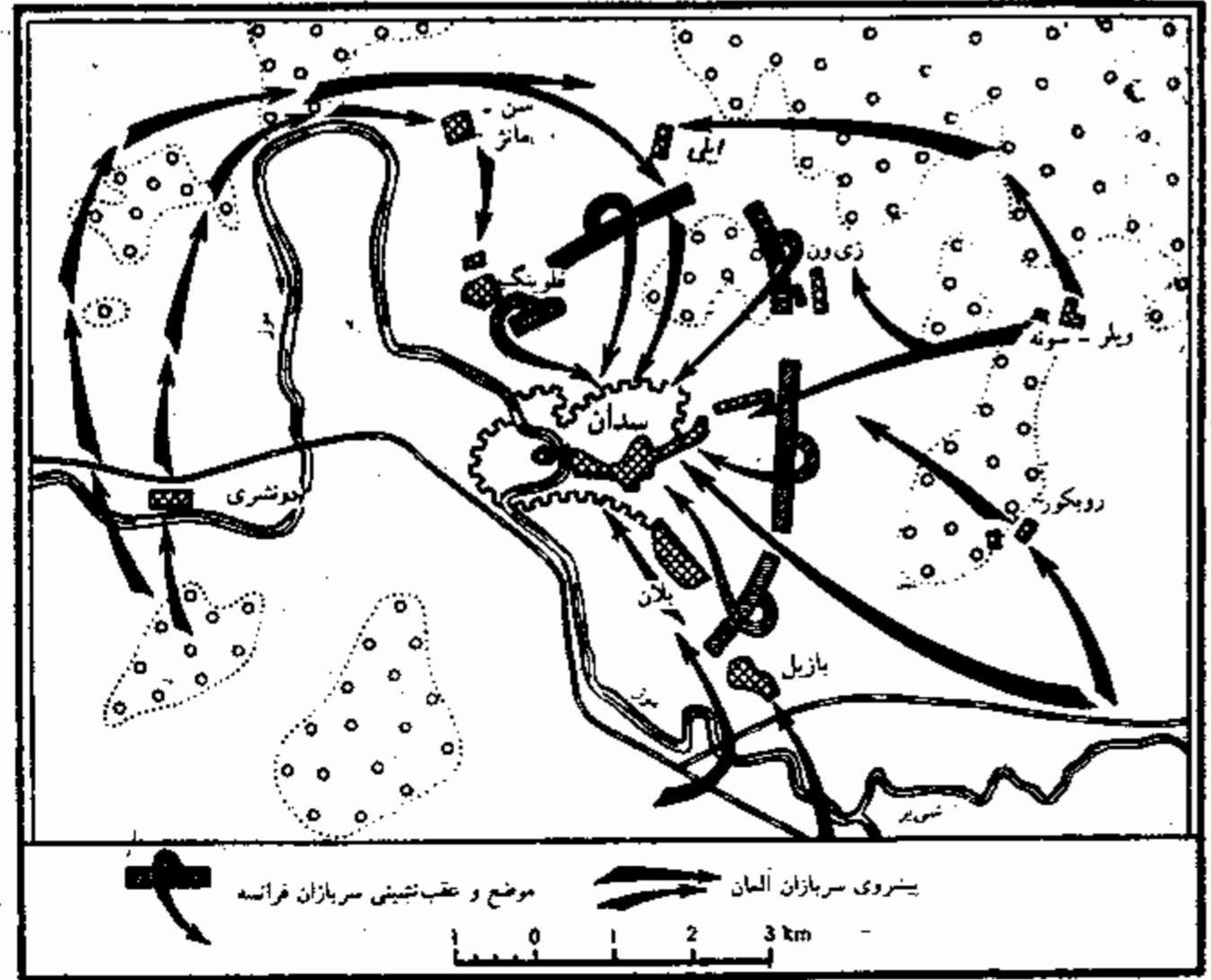
دعوتان و روشنفکران به دفاع از وطن برخاستند. «هرخانه‌ای یک سرباز می‌دهد... هر شهری یک ارتش می‌شود... ماشب و روز خواهیم جنگید، در کوهها و دشتها و جنگلها! مهلتی برای استراحت و خوابیدن به دشمن نخواهیم داد. بی‌رحمانه در راه وطنمان خواهیم جنگید...» این بخشی از اعلامیه‌ای است که ویکتور هوگو ۱۲ نویسنده نامدار فرانسوی برای مردم نوشته بود. مردم سراسر فرانسه، به دسته‌های جنگجویان داوطلب که در مناطق اشغالی فعالیت می‌کردند، می‌پیوستند.

پیکار توده‌ها علیه دولت «خیانت ملی» با آنکه مردم فرانسه قهرمانانه از وطنشان دفاع می‌کردند، وضع فرانسه روز به روز بدتر می‌شد. در جریان محاصره پاریس، توده‌های مردم، سرما و گرسنگی را آزمودند. بسیاری، به ویژه کودکان، از گرسنگی مردند؛ آن‌هم در زمانی که ثروتمندان ساکن محله‌های اشراف‌نشین شهر همچنان به زندگی آرام و بی‌دغدغه خویش ادامه می‌دادند. پروسی‌ها در اوائل دسامبر ۱۸۷۰ پاریس را به توپ بستند.

احساسات هیمن پرستانه مردم، بورژوازی فرانسه را به هر اس‌انداخت. بورژوازی از آن می‌ترسید که هر گاه کارگران فرانسه بتوانند پروسی‌ها را شکست دهند، سلاخشان را بی‌درنگ به سوی استثمارگران فرانسوی خود بفرستند. دولت دفاع ملی فرانسه برای آنکه با طبقه کارگر فرانسه به پیکار برخیزد، بر آن شد که با دشمنان فرانسه آشتی کند و به توافق برسد.

مردم بی‌برده بودند که دولت می‌خواهد به آنها خیانت کند و به همین دلیل بود که آن‌را دولت خیانت ملی نامیدند (ن.ک. سند ۳).

در گردهم‌آییهایی که در بیست ناحیه پاریس برگزار شد، کارگران و صنعتگران، کمیته‌های بیداری را برگزیدند و این کمیته‌ها نیز یک کمیته مرکزی برای بیست ناحیه پاریس دایر کردند. بدینسان مردم پاریس یک سازمان انقلابی برای نظارت بر فعالیتهای دولت تشکیل دادند.



محاصره سربازان فرانسه در سدان.

سپتامبر ۱۸۷۰ یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک بود. انقلاب و شکست فرانسه، ماهیت سیاسی جنگ را دگرگون ساخت. فرانسه دیگر نمی‌توانست مانع وحدت آلمان شود اما میلیتاریستهای آلمان با پشتیبانی یونکرها و بورژوازی آلمان، به منظور تصرف ناحیه آلزاس-لورن در شرق فرانسه، به جنگ ادامه دادند. این جنگ تا آنجا که به آلمان مربوط می‌شد جنگی غارتگرانه بود ولی برای جمهوری فرانسه، به جنگی عادلانه برای دفاع از وطن تبدیل شد (ن.ک. سند ۲).

محاصره پاریس توسط ارتش آلمان. پس از فاجعه سدان، راه پاریس باز شد و سربازان آلمان به سوی پایتخت فرانسه پیش‌تاختند و روز ۱۷ سپتامبر پاریس را محاصره کردند. کارگران فرانسه که نگران سرنوشت کشورشان بودند از دولت خواستند تا مردم را مسلح کند.

اسناد و مدارک

۱. علاقه ناپلئون سوم و بورژوازی به جنگ

سیلوستر دوساسی^{۱۵}، از درباریان ناپلئون سوم، درباره معنی جنگ فرانسه - پروس چنین گفته است:
 من مخالف جنگیدن با کشوری دیگر نبودم زیرا به نظر من جنگ، آخرین راه و تنها وسیله نجات (امپراتوری) بود... نشانه‌های جنگ شوم داخلی و اجتماعی در هر گوشه‌ای به چشم می‌خورد... جمعیت شهرهای صنعتی، شیفته سوسیالیسم شده بود. به این علت بود که امپراتور، به قمار نهائی یعنی جنگ با پروس تن در داد... ۱۶۱

۲. ماهیت جنگ فرانسه - پروس در دومین مرحله

(از دومین بیانیه شورای عمومی اتحادیه بین‌المللی زحمتکشان درباره جنگ فرانسه-پروس)

اگر نظر ما درباره تواناییهای امپراتوری دوم اشتباه نبود، پس حق داشتیم که می‌گفتیم مبادا جنگ با آلمان «ماهیت مطلقاً تدافعی‌اش را از دست بدهد و به جنگی علیه مردم فرانسه تبدیل شود». جنگ تدافعی، در واقع با تسلیم لویی ناپلئون، تسلیم سدان و اعلان جمهوری در پاریس به پایان رسید. امامدتها پیش از این رویدادها، پوشیدگی کامل سلاحهای امپریالیستی آشکار شده بود و درباریان نظامی پروس نیز تصمیم نهایی را درباره پیروزی‌شان گرفته بودند. ۱۷

۳. دولت چهارم سپتامبر: دولت خیانت ملی

(از درخواست نمایندگان ۲۰ ناحیه پاریس که در ۵ ژانویه ۱۸۷۱ خطاب به مردم صادر شد)

دولت چهارم سپتامبر، دفاع از کشور را وظیفه خود می‌دانست. آیا به وظیفه‌اش عمل کرده است؟ نه.

15. Sylvestre de Sacy

16. E. A. Zhelubovskaya's «The Collapse of the Second Empire and the Rise of the Third Republic in France.» Moscow, 1956.

17. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955, Vol. 1, P. 491.

کمیته مرکزی، برنامه‌ای شامل خواسته‌های مردم تهیه کرد که به شکل اعلامیه‌های بزرگ بر دیوارهای شهر چسبانده شد و سپس در گردهم‌آیهای همگانی به بحث گذاشته شد. این برنامه خواستار انحلال تشکیلات پلیس و واگذاری اختیارات آن به مردم، انتخاب افسران، آزادی بیان و مطبوعات، و آزادی اجتماعات و تشکیل سازمانهای اجتماعی و سیاسی بود. در یکی از اعلامیه‌ها خواسته شده بود که همه مواد غذایی مصادره و عادلانه میان مردم توزیع شود. در این اعلامیه‌ها دولت شدیداً محکوم شده بود و مصرانه اعلام شده بود که: «از سر راه مردم کنار بروید!»

دولت همچنان به خیانتکاری خود ادامه داد. مارشال آشیل بازن^{۱۳} (۱۸۱۱-۱۸۸۸) دژس را با ۱۷۳,۰۰۰ سرباز فرانسوی تسلیم پروسها کرد. این خیانت، خشم مردم را برانگیخت. روز ۳۱ اکتبر، کارگران و صنعتگران پاریس با کمک بلانکیست‌ها به سوی متلدویل به راه افتادند و شعار دادند: «زنده باد کمون!» مردم به متلدویل یورش بردند و عزل دولت را اعلام کردند. اما دولت توانست این شورش را سرکوب کند.

روز ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ نیز کوششی برای سرنگون‌سازی «دولت خیانت ملی» به عمل آمد اما این بار نیز به شکست انجامید. بسیاری از انقلابیون دستگیر و به زندان انداخته شدند.

تسلیم دولت خیانت ملی به پروس. دولت روز ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱، پنهانی، تسلیم پروس شد و قرارداد متارکه جنگ را با آلمانها امضا کرد. دولت بلافاصله پس از این کار به برگزاری انتخابات مجلس ملی شتافت. پاریس محاصره شده، نمی‌توانست در این انتخابات شرکت کند. کشیوها در روستاها از عقب‌ماندگی سیاسی دهقانان سوء استفاده کردند و آنان را به رأی دادن به نفع سلطنت طلبان تشویق کردند. عوامل دشمن در بخشهای اشغالی، به هر کاری برای پشتیبانی از نامزدهای مترجع انتخاباتی دست می‌زدند. از ۷۰۰ نماینده مجلس ملی ۴۵۰ نفر سلطنت طلب بودند.

مجلس ملی، دولتی به ریاست آدولف تی^{۱۴} (۱۷۹۷-۱۸۷۷) سلطنت طلب و مترجع معروفی که فعالیتهای سیاسی‌اش را با آتش‌گشودن به قیام کارگران پاریس در دهه ۱۸۳۰-۳۹ آغاز کرده بود تشکیل داد.

13. Marshal Bazaine

14. A. Thiers

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۷۰-۱۸۷۱ جنگ فرانسه - پروس. شکست فرانسه.
۲ سپتامبر ۱۸۷۰ سرنگونی امپراتوری دوم در فرانسه.

۲. انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱

انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و اوضاعی که به انقلاب انجامید. مجلس ملی، در آغاز کار، در شهر بوردو ۱۹ که از پاریس دور بود تشکیل شد و سپس به ورسای انتقال یافت. بورژوازی در ورسای به تدارک برای حمله به کارگران پاریس و گارد ملی پرداخت. به موجب فرمانی، پرداخت حقوق به گارد ملی متوقف شد و دستور داده شد که پرداخت اجاره‌های عقب افتاده در ماههای انقلاب، از سوی مردم آغاز شود. این بدان معنا بود که اگر فقرا اجاره‌خانه را به موقع نمی‌پرداختند باخطر اخراج از خانه‌هاشان روبه‌رو می‌شدند. جلو انتشار روزنامه‌های دموکراتیک گرفته شد و دستگیری رهبران انقلابی آغاز شد. اما این اقدامات، فقط انفجار انقلابی کارگران پاریس را جلوتر انداخت.

اوضاع پیش از نخستین انقلاب کارگری تاریخ که در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ در گرفت چه بود؟ جنگ بی‌فرجام با پروس، گرسنگی و فقر مردم در دوره محاصره پاریس، بیکاری کارگران و فقیرتر شدن خرده بورژوازی، خشمگینی توده‌ها از طبقات مرفه و حکومت که نشان داد نمی‌تواند و نمی‌خواهد از کشور دفاع کند، و ترکیب از تجاعی مجلس ملی که مردم را نگران سرنوشت جمهوری کرده بود، همراه با نتیجه کلی اینها زحمتکشان پاریس را به فعالیت انقلابی سوق داد.

در فوریه ۱۸۷۱ کمیته مرکزی گارد ملی تشکیل شد. این کمیته، مردم را به جنگ دعوت کرد. علت اصلی مسلح شدن کارگران پاریس، کوشش سربازان دولتی به خلع سلاح گارد ملی بود. این کوشش در شب ۱۸ مارس به عمل آمد.

به دستور تی‌یر، دسته‌هایی از سربازان دولتی به تپه مونمارتر ۲۰ فرستاده

ما ۵۰۰,۰۰۰ سرباز داریم اما پروس‌ها که فقط ۲۰۰,۰۰۰ سرباز دارند، چیزی نمانده است که ما را خفه کنند! چه کسانی را بجز حکومت کنندگان بر این کشور می‌توان سرزنش کرد؟ آنها به جای تهیه سلاح، درباره مذاکرات حرف زدند. آنها با مسلح سازی مردم مخالفت کردند. آنها هواداران بناپارت را در مقام‌هایشان نگهداشته و جمهوری خواهان را به زندان انداختند...

دولت پشت و روی خود را نشان داده است: دست اندر کار نابود سازی ما است. به نفع پاریس، باید سریعاً تصمیم گرفت...

شهرداری، یا کمون، یا هر نام دیگری که به آن داده شود تنها وسیله نجات مردم و تنها امیدشان به زنده ماندن است...

آیا مردمی که زندان باستیل را در سال ۱۷۸۹ ویران و تاج و تخت را واژگون کردند، آنقدر مایوسانه به انتظار خواهند نشست تا خون در رگ‌هایشان از سرما و گرسنگی یخ بزند، احساسهای انسانی از قلبشان، که دشمن به شمارش تک تک ضربانش نشسته است رخت بربندد؟ نه!

مردم پاریس نمی‌خواهند این بدبختی را بیازمایند و تن به این ننگ بدهند. آنها می‌دانند که هنوز وقت باقی است و با اقدامات قاطعانه می‌توان امکان ادامه زندگی را به زحمتکشان و قدرت جنگیدن را به پاریسی‌ها داد. مصادره عمومی! جیره بندی رایگان! کشتار همگانی دشمن! ۱۸!

پوشش و تمرین

۱. چه عواملی محافل حاکم فرانسه و پروس را در پایان دهه ۶۰-۶۹ سده گذشته به جنگ با یکدیگر سوق داد؟
 ۲. ارتشهای فرانسه در کجا و در چه شرایطی، در سال ۱۸۷۰ شکستی سنگین خوردند؟ محل شکست را در نقشه پیدا کنید.
 ۳. علل شکست فرانسه در جنگ با پروس چه بود؟
 ۴. امپراتوری دوم فرانسه چگونه سقوط کرد و چگونه جمهوری در فرانسه استقرار یافت؟
 ۵. سندهای شماره ۳ و ۲ را بخوانید:
- الف) چگونه ماهیت جنگ پس از اعلان جمهوری در فرانسه دگرگون شد؟
ب) تلنتی زحمتکشان پاریس از جنگ با آلمان را پس از انقلاب ۴ سپتامبر با تلنتی حکومت بورژوازی مقایسه کنید.
ج) حکومت چگونه در جریان محاصره پاریس به مردم خیانت کرد؟

فصل اول / ۲۱

شدند تا توپهای گاردملی را برچینند. این توپها یا پولی که کارگران پاریس روی هم ریخته بودند خریداری شده بود. گروهی از سربازان دولتی در تاریکی شب به اعضای گاردملی که در کنار توپها نگهبانی می دادند حمله کردند و عده بسیاری کشته شدند.

اما سربازان نتوانستند توپها را برچینند. کارگران موندمارتر، زن و مرد، جلو سربازان را گرفتند. کارگری به نام دورال ۲۱ يك تیرتوپ شلیک کرد که همزمان با نواختن ناقوسها، پاریس را از خواب بیدار کرد. گاردملی به موقع رسید. فرماندهان سربازان دولتی دستور تیراندازی به سوی مردم دادند ولی سربازان گوش به دستور آنها ندادند و در عوض، لوله تفنگ را به سوی فرماندهان خود گرفتند و به زندگی آنان پایان دادند. توپها همچنان در دست گاردملی باقی ماند.

مردم بارانمایی اعضای گاردملی از بلندیهای موندمارتر و بلویل ۲۲ پایین آمدند و به سوی مرکز شهر راه پیمایی کردند. کارگران حومه نشین من آنتوان ۲۳ نیز در همان جهت پیش می رفتند. انقلابیون توانستند برژاندارمهای سواره ای که به متابله با ایشان فرستاده شده بودند غلبه کنند. ظهر روز ۱۸ مارس، کمیته مرکزی گاردملی به گاردها دستور داد که مرکز شهر را اشغال کنند. انقلابیون تا ساعت ۲ بعد از ظهر، ایستگاه راه آهن اورلئان ۲۴ و چند نقطه مهم دیگر را اشغال کردند. به فاصله بسیار کمی، پادگانها و ساختمانهای دولتی به تصرف درآمد. دولت که به ترسی مرگبار گرفتار شده بود، تا مدتی در وزارت امور خارجه ماند و سپس به ورسای گریخت. تیر دریک دلیمان در بسته و با مراقبت سواره نظام به ورسای شتافت. او با عصبانیت از پنجره به بیرون می نگریست و پیوسته فریاد می زد: «تندتر، تندتر!» به دستور تیر، وزیر جنگ و فرماندهان ارتش، بقایای ارتش را از پایتخت به ورسای عقب کشیدند تا نیروی کافی برای جنگ با پاریس انقلابی در آنجا متمرکز شود.

گاردملی تا غروب آن روز همه ساختمانهای دولتی را اشغال کرده بود. پرچمهای سرخ بر فراز هتل دو دبل و وزارت جنگ برافراشته شد. ژول واله ۲۵ یکی از کمونارها ۲۶ (اعضای کمون) در خاطر ازش روحیه کارگران پاریس را توصیف کرده است. واله ضمن صحبت از پسر بچه ای که در نزدیکی سنگربندیها بازی می کرد، باشگفتی می گوید: «پسرکم، ۱۸ مارس، آینده ای بس درخشان به روی تو گشوده است. تونیز ممکن بود مانند ما درسیاهی بزرگ شوی،



مون مارتر، ۱۸ مارس ۱۸۷۱. کارگران و سربازانی که به ایشان پیوستند توپهایی را که به تصرف سربازان نمی بر درآمده بود به جای خود برمی گردانند.

- | | | |
|-------------|------------------|-----------------|
| 21. Duval | 22. Belleville | 23. St. Antoine |
| 24. Orleans | 25. Jules Valles | 26. Communards |



اعلام تشکیل کمون پاریس در میدان مقابل هتل دو زیل.

در کثافت غوطه‌ور شوی، درخون خود بغلنی، از شرم سرخ‌شوی و به عذاب پستیها تن دردهی. اما اینها دیگر پایان یافته است! ما برای تو اشک و خون ریخته‌ایم. از میراثت خوب نگهداری و بهره برداری کن. توای فرزند ستمدیدگان، انسانی آزاد خواهی شد!

۱۸ مارس ۱۸۷۱ روز نخستین انقلاب کادگری جهان است. نخستین بار در تاریخ جهان بود که بوداژوازی سرنگون شد.

کمیته مرکزی گارد ملی به قدرت می‌رسد. فعالیت‌های انقلابی و خطا-های کمیته. کمیته مرکزی گارد ملی در پاریس، جای دولت را گرفت. بزرگترین اقدام انقلابی کمیته، مسلح کردن مردم و فراخواندن مردم به دفاع از جمهوری بود.

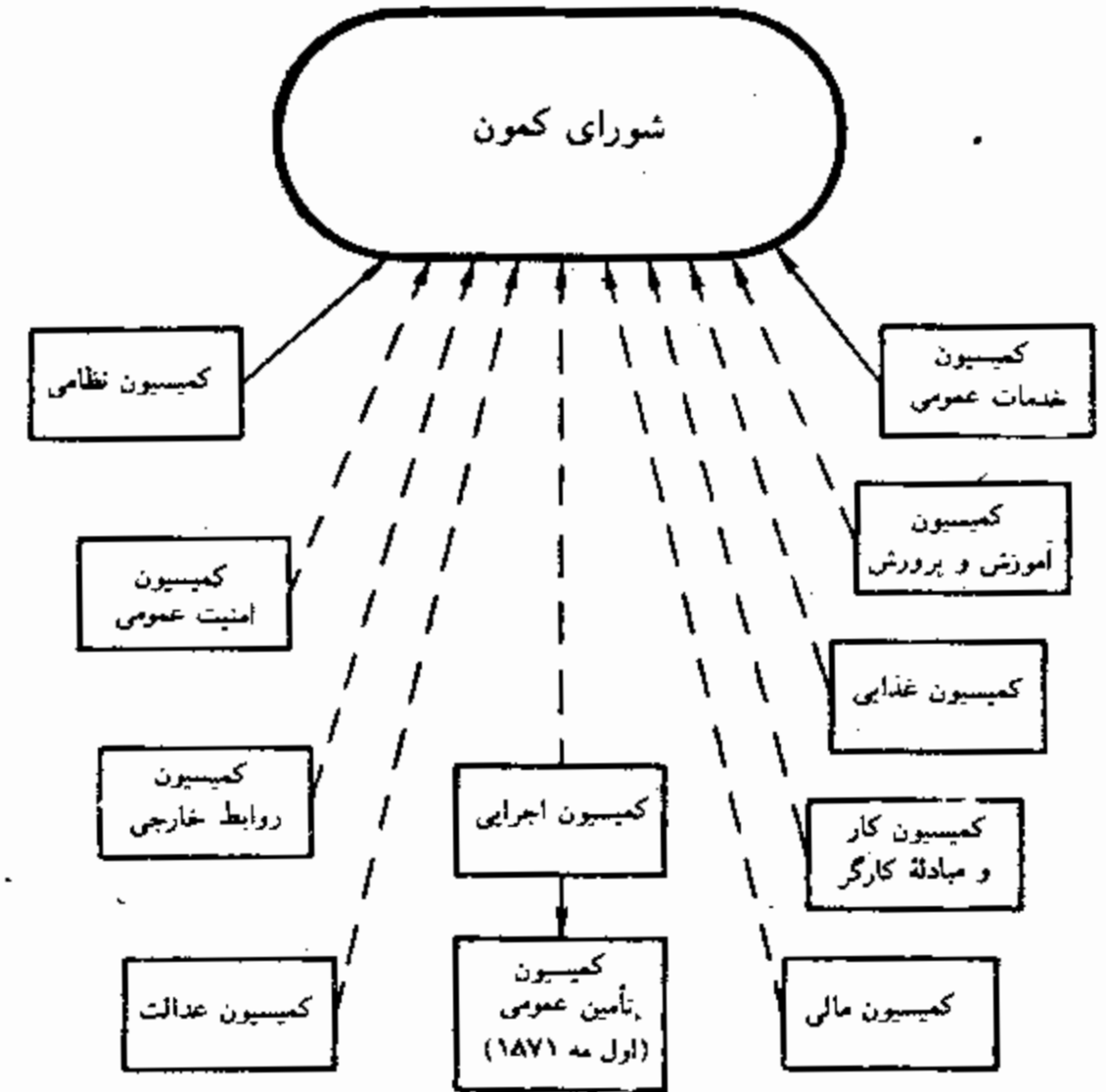
اما کمیته مرکزی نتوانست به طور کامل از پیروزی ۱۸ مارس بهره برداری کند. این کمیته جلوی تیر را در عقب کشاندن سربازان دولتی از پاریس نگرفت. گذشته از این، اشتباه بزرگ دیگری نیز مرتکب شد: پیش از آنکه تیر بتواند انضباط را در میان سربازان بی‌روحیه‌اش برقرار کند و نیروهایش را گرد آورد، گارد ملی را برای حمله به ورسای و درهم شکستن مرکز توطئه‌های ضدانقلاب رهبری نکرد. در اثر همین اشتباه بود که دولت تیر توانست نفسی تازه کند و برای پیکار با پاریس انقلابی آماده شود. سرانجام، یکی دیگر از اشتباهات کمیته مرکزی آن بود که در برگزاری انتخابات شورای کمون پاریس ۲۷ که عالی‌ترین سازمان خودمختار شهر به شمار می‌رفت شتاب به خرج داد. در نخستین روزهای استقرار قدرت پرولتاریا که مرحله‌ای بسیار بحرانی و حساس بود، می‌بایست برای تحکیم این قدرت فعالیت شود. بهتر آن بود که انتخابات پس از استقرار و تحکیم قدرت انقلابی برگزار شود.

انتقال قدرت به شورای کمون. انتخابات شورای کمون پاریس در ۲۶ مارس برگزار شد. هشتاد و پنج نفر برای عمومی برگزیده شدند. کسانی که از ناحیه‌های بوزژوانشین انتخاب شده بودند (۲۱ نفر) دشمنی خود را با انقلاب نشان دادند و بلافاصله از شورا کناره‌گیری کردند. نزدیک به نیمی از نمایندگان از میان کارگران و بقیه از میان روشنفکران دموکرات مانند کارمندان، پزشکان، آموزگاران و روزنامه‌نگاران برگزیده شده بودند. این نشان می‌داد که شورای کمون از نمایندگان زحمتکشان پاریس تشکیل شده بود. کارگران نقش اصلی را در شورا داشتند.

روز ۲۸ مارس تشکیل حکومت جدید اعلام شد. این حکومت را کمون پاریس نامیدند. مردم انقلابی فرانسه، این رویداد را باشادمانی وصف ناپذیری جشن گرفتند. کمیته مرکزی گارد ملی در مقابل هتل دو زیل و در حضور گروه بزرگی از مردم اعلام کرد که قدرت را به شورای کمون می‌سپارد. در حالی که نوازندگان می‌نواختند، مردم نیز شادی خود را با فریادهای «زنده باد کمون!» اعلام می‌کردند.

۲۷. Paris Commune: در فرانسه هر مرکز جمعیت که خودمختار باشد کمون نامیده می‌شود.

نمودار ساخت سازمانی شورای کمون پاریس



از اسامی کمیسیونهای شورای کمون پاریس می توان بی برد که این کمیسیونها وظایف سازمانهای دولتی را انجام می دادند. کمیسیون اجرایی، مسئول اجرای تصمیمات کمیسیونهای دیگر و نظارت بر اجرای تصمیمات شورای کمون و کمیسیونهای تابع آن بود.

کمون، نخستین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا. درهم کوبیدن دستگاه دولت بورژوازی. لندن پس از مطالعه تجربیات کمون پاریس متذکر شد که یکی از ویژگیهای چشمگیر دیکتاتوری پرولتاریا درهم کوبیدن دستگاه دولت بورژوازی است. کمون پاریس، ارتش ثابت و پلیس یعنی نیروی اصلی مسم طبقاتی را نابود کرد. گارد ملی جای ارتش پیشین را گرفت و کمون، حفظ نظم عمومی را به کارگران مسلح سپرد (ن.ک. سند ۱).

پس از انقلاب ۱۸ مارس، برخی از کارمندان کشوری به ورسای گریختند و بیشتر کارمندانی که نگریخته بودند حاضر به کار برای حکومت جدید نبودند. کمون در برابر وظیفه ای سنگین یعنی پی ریزی دستگاه دولت تازه ای به جای دستگاه دولت پیشین قرار گرفته بود. این کار در مدتی بسیار کوتاه انجام شد.

شورای کمون که از میان مردم برگزیده شده بود و واقعاً به مردم تعلق داشت، به عالی ترین سازمان دولتی تبدیل شد. آن عده از اعضای کمون که موجب بی اعتمادی انتخاب کنندگان می شدند، به دست همان انتخاب کنندگان کنار گذاشته می شدند. شورای کمون، قانونهای جدید را رسماً به مردم اطلاع می داد و برای اطمینان از اجرای این قوانین، ۱۰ کمیسیون تشکیل داد که در برابر شورای کمون، مسئول بودند. یکی از اعضای کمون را در رأس هر کمیسیون گماشتند. شورا، بدین سان، قوانینی را که خود تصویب کرده بود توسط نمایندگانش به اجرا می گذاشت. نتیجه آنکه کمون توانست قوه مقننه و مجریه را در یک جا پاهم پیوندد. حقوق کارمندان نیز تدریجاً معادل متوسط حقوق کارگران شد (ن.ک. سند ۲).

کمون پاریس، دولتی طراز نوین و دولت طبقه کارگر بود. این دولت، نخستین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا بود. استقرار کمون ثابت کرد که کارگران پس از به دست گرفتن قدرت، نمی توانند بردستگاه دولت بورژوازی که برای ستم بر زحمتکشان ساخته شده است تکیه کنند. طبقه کارگر در آن زمان مجبور بود دستگاه دولتی کاملاً تازه ای از میان خود برگزیند و برپا دارد.

سیاست اجتماعی و اقتصادی کمون پاریس. کمون پاریس، بر روی هم هفتاد و دو روز بر سر قدرت بود و در این مدت، پیوسته دست اندر کار مبارزه ای سخت علیه ورسای بود. به همین علت بود که کمون نتوانست به اجرای کامل همه اقدامات در جهت سازماندهی اقتصاد و بهبود زندگی زحمتکشان توسط دولت پرولتاریایی توفیق یابد. اما آنچه کمون انجام داد نشان دهنده علاقه و توجهش به زحمتکشان بود.

چشمگیرترین اقدام کمون، واگذاری کارخانه ها به کارگران بود، به ویژه کارخانه هایی که صاحبان شان از پاریس گریخته بودند (ن.ک. سند ۳). کمیسیون کار که توسط شورای کمون منصوب شده بود کارخانه ها را به راه انداخت، کارگران بیکار را در آنها به کار گرفت و تولید را آغاز کرد. در کارخانه هایی که به کارگران واگذار نشده بود، کمون بر مقدار دستمزدها نظارت می کرد. شورای کمون، فرمانی صادر کرد که به موجب آن جریمه کردن کارگران ممنوع شد.

اشیایی که در گرو مؤسسات رهنی بودند به صاحبان اصلی شان برگردانده شدند. پرداخت اجاره خانه معلق شد، به کارگران اجازه داده شد تا از زیر زمینها و اتاقهای سرد و تاریک به خانه های ثروتمندانی که از پاریس گریخته بودند کوچ کنند.



لئو فرانکل



لویی وارلن

این رزمنده خستگی ناپذیر و پایدار طبقه کارگر را از پا در آورد. لئو فرانکل ۳۰، جواهرساز، از کارگران و شخصیت‌های برجسته جنبش کارگران مجارستان بود که در فرانسه اقامت گزیده بود. او اعتقاد محکمی به آرمان انقلابی طبقه کارگر داشت و تفرش از دشمنان این طبقه، بی‌پایان بود. لئو فرانکل هوادار همبستگی و منافع کارگران سراسر جهان بود. یاروسلاو دامبروفسکی ۳۱، از رهبران برجسته نظامی کمون بود که از یک خانواده فقیر شده لهستانی برخاسته بود. او که در لهستان به علت داشتن عقاید انقلابی - دموکراتیک تحت پیگرد قرار گرفته بود به فرانسه مهاجرت کرد. دامبروفسکی پس از انقلاب ۱۸ مارس، بلافاصله خود را به عنوان کارشناس نظامی به کمیته مرکزی گارد ملی معرفی کرد تا به انقلاب خدمت کند. او پیشنهاد کرد که گردانهای گارد ملی بی‌درنگ برای دستگیری اعضای دولت و منحل کردن مجلس ملی به ورسای اعزام شوند. دامبروفسکی پس از دیدن بی‌تصمیمی‌های رهبران گارد ملی، چنین گفت: «شما افرادی کوتاه بینید، و فراتر از دو گام در برابر خویش را نمی‌بینید... دیر یا زود مجبور خواهید شد بجنگید، اما آن زمان دیگر کار از کار گذشته است! اگر امروز به ورسای حمله کنید، فردا قدرت در دستتان خواهد ماند...» رویدادهای بعدی، نظرات دامبروفسکی را تأیید کرد.

دامبروفسکی که به مقام فرماندهی ناحیه مستحکم و سنگر بندی شده پاریس منصوب شده بود، در مدتی کوتاه، علاقه و اعتماد گارد ملی را سریعاً

دستگاه دینی، از دولت جدا شد: کمون، دستگاه دینی را از دریافت کمک‌های مالی دولت منع کرد. کمون، ثبت تولدها و مرگها و ازدواجها را نیز به عهده گرفت و آموزش شرعیات را از برنامه‌های درسی مدارس حذف کرد. بسیاری از کلیساها و صومعه‌ها را به باشگاههای مردمی تبدیل کرد (ن. ک. سند ۴). دستوری دایر بر مجانی و همگانی شدن آموزش و پرورش صادر شد. مدرسه‌های تازه به کار افتاد و کمون برنامه تشکیل کودکستانها و مراکز تربیتی کودکان بی‌سرپرست را اعلام کرد.

زحمتکشان، فعالان و دلسوزان کمون پشتیبانی و به آن کمک می‌کردند. دهها اتحادیه کارگری، باشگاههای سیاسی، سازمانهای تسوده‌ای زنان و جوانان زحمتکش، سریعاً شکل گرفت.

کمون پاریس کوشید با دهقانان نیز پیوند یابد. اعلامیه‌ای با امضای «کارگران پاریس» در صدهزار نسخه و به عنوان «درخواست از دهقانان» چاپ کرد. در این اعلامیه آمده بود: «پاریس، زمین را از آن دهقانان و ابزار را از آن کارگران و کار را حق طبیعی همگان می‌داند». این درخواست را با استفاده از بالونهای هوایی در سراسر روستاها پخش کردند. اما کمون نتوانست طبقه کارگر را با دهقانان فقیر متحد سازد. ضد انقلابیون برای آنکه دهقانان را علیه کارگران بشورانند به تبلیغات بدخواهانه همه جانبه‌ای در میان دهقانان دست زدند. کشیشها عاملان اصلی تبلیغات ضد انقلابی در میان دهقانان بودند. کمون که از هر سو در محاصره دشمن قرار گرفته و از دیگر مناطق فرانسه جدا افتاده بود در پاریس به حالت انزوا تنها ماند. دهقانان از قیام کارگران پشتیبانی نکردند.

رهبران کمون. کمون، سازمان دهندگان برجسته‌ای از طبقه کارگر را به جامعه انقلابی آن زمان معرفی کرد. از جمله این شخصیت‌های برجسته، لویی وارلن ۲۸ مسئول تدارکات و عضو کمیسیون نظامی کمون بود. پدرش دهقانی فقیر بود و خودش از سیزده سالگی شاگرد صحاف شد. روزانه ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار می‌کرد و باین حال از اوقات اضافی اش برای مطالعه و خودسازی استفاده می‌کرد. از هجده سالگی به بعد، فعالانه در جنبش کارگران شرکت کرد، اعتصابها و اتحادیه‌های کارگری، صندوقهای کمک و تعاونیهای کارگری را سازمان داد. چیزی نگذشت که به یکی از رهبران بخش انترناسیونال اول ۲۹ تبدیل شد. دوبار به زندان افتاد ولی زندان هم نتوانست

به خود جلب کرد.

لوئیزمیشل ۳۲، خانم آموزگار و شخصیت برجسته کمون بود و مردم لقب «بانوی سرخ مون مارتز» به او داده بودند. این خانم که استعدادشگرفی در نویسندگی و شاعری داشت، علاقه پاریسی‌ها را شدیداً به خود جلب کرد. او زنهارا به مبارزه علیه ورسای تشویق می‌کرد و فرماندهی یکی از گردانهای زنان را به عهده داشت. دوزن روسی به نامهای الیزاوتادمیتری یفا ۳۳ و آناپوستوفویتووا ۳۴ نیز دوشادوش لوئیزمیشل در راه انقلاب می‌جنگیدند. آناپوستوفویتووا در پشت سنگر کشته شد؛ پرچمی به دست داشت که بر آن چنین نوشته شده بود: «زنده باد جمهوری سوسیالیستی کمون پاریس!»

اسناد ومدارك

مصوبه‌های کمون پاریس

۱. لغو نظام وظیفه و تشکیل گارد ملی به جای ارتش کمون پاریس مقرر می‌دارد؛
۱. نظام وظیفه لغو می‌شود.
۲. در پاریس، تشکیل یا آوردن هیچ نیروی نظامی به غیر از گارد ملی، مجاز نیست.
۳. همه شهروندانی که توانایی خدمت نظامی داشته باشند، از صفوف گارد ملی به شمار می‌آیند.

هتل دوویل، ۲۹ مارس ۱۸۷۱.

۲. لغو حقوقهای کلان

بنا توجه به این که در يك جمهوری دموکراتیک واقعی... جایی برای حقوقهای کلان نمی‌تواند وجود داشته باشد... کمون پاریس مقرر می‌دارد که: ... بالاترین رقم حقوق هر کارمند دولت... شش هزار فرانک در سال تعیین می‌شود.

هتل دوویل، ۲ آوریل ۱۸۷۱.

32. Louise Michel 33. Elizaveta Dmitrieva

34. Anna Pustovoitova

۳. مصوبه مربوط به واگذاری کارخانه‌های صنعتی به اتحادیه‌های کارگری

با توجه به این که صاحبان بسیاری از کارگاهها گریخته‌اند و نمی‌خواهند به وظیفه اجتماعی خویش عمل کنند و منافع کارگران را در نظر بگیرند؛ با توجه به این که بسیاری از کارخانه‌های ضرور برای زندگی مردم شهر در اثر این فرار ناجوانمردانه صاحبانشان از کار بازایستاده‌اند و رفاه کارگران را نیز از میان برده‌اند؛

کمون پاریس مقرر می‌دارد که:

... این گونه کارگاهها باید بی‌درنگ به کار انداخته شوند، امانه توسط صاحبان‌شان بلکه توسط اتحادیه‌های تعاونی کارگران یعنی صاحبان اصلی این کارخانه‌ها. ۳۵

پاریس، ۱۶ آوریل ۱۸۷۱.

۴. نظر مارکس درباره جداسدن کلیسا از دولت به دستور کمون

کمون پس از برانداختن ارتش ثابت و پلیس یعنی اندامهای قدرت حکومت پیشین، به فکر درهم شکستن نیروی معنوی سرکوب مردم یا «قدرت کشیشان» با سلب اختیارات اداری و محروم کردن آنها از حق مالکیت اراضی افتاد. ۳۶

پرسش و تمرین

۱. اوضاعی که به انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ انجامید کدام بود؟
۲. گزارشی درباره رویدادهای ۱۸ مارس تهیه کنید. اهمیت این رویدادها چیست؟
۳. با مراجعه به متن، وسندهای این بخش، نشان دهید که کمون پاریس، نخستین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا بود.
۴. نظر کمون پاریس درباره دهقانان چه بود؟

35. «Protocols of the Sessions of the Paris Commune.» Vol.1, Moscow, 1955, PP.43, 79, 190-191.

36. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955, Vol.1, P.519.

این تاریخها را به یاد سپارید

۱۸ مارس ۱۸۷۱ انقلاب کارگری پاریس.

۳. شکست کمون پاریس و اهمیت تاریخی کمون

جنگ کمون باورسای. نقش میلیتاریست‌های آلمان در سرکوبی کمون: دولت ورسای در نخستین روزهای پس از انقلاب ۱۸ مارس نیروی مسلح بسیاری کوچکی در اختیار داشت. اما از مهلتی که ناخواسته توسط کمیته مرکزی گارد ملی در اختیارش گذاشته شده بود به خوبی استفاده کرد: در دو هفته، نزدیک به ۴۰,۰۰۰ سرباز را از سراسر فرانسه در ورسای گردآوری کرد. اکثریت این سربازان در حومه غربی پایتخت صف‌آرایی کردند. مردم پاریس، روز یکشنبه ۲ آوریل سرگرم جشن و شادی بودند که ناگهان صدای غرش توپها به گوش رسید. دولت ورسای، با این کار، جنگ داخلی را آغاز کرد.

کمونارها به دفاع از انقلاب برخاستند. آنها دلیرانه می‌جنگیدند ولی فرماندهانشان تجربه کافی نداشتند. گارد ملی که زیر فشار نیروهای برتر ضد انقلاب قرار گرفته بود تدریجاً به استحکامات اطراف شهر عقب نشست. جاسوسان و خرابکاران در شهر پراکنده بودند. کمون تامدتی دراز، هوشیاری یا اراده لازم در پیکار علیه آنها از خود نشان نداد. روزنامه‌های مرتجع را یکباره تعطیل نکرد و خیلی دیر به دستگیری ضد انقلابیون پرداخت. بانک فرانسه را که مقادیر کلانی پول داشت مصادره نکرد و برای جلوگیری از انتقال پولها به ورسای نیز کاری نکرد. جاسوسان و مأموران تیردر پاریس گشت می‌زدند و به ستاد مرکزی دفاع از کمون نیز رخنه کردند. کارخانه باروت‌سازی را منفجر کردند و کوشیدند دامبروفسکی را بکشند.

در این ضمن و در حالی که جنگ در کنار دیوارهای پاریس ادامه داشت، نمایندگان دولت فرانسه در روز ۱۰ مه ۱۸۷۱ قرارداد صلح ننگینی با بیسمارک امضا کردند. به موجب این قرارداد، فرانسه دوناخیه ثروتمند آلتزاس و بخش شرقی لورن را به آلمان وا گذاشت. قرار شد غرامتی معادل ۵۰۰۰ میلیون فرانک طلا نیز به آلمان پرداخت شود.

با آنکه آلمانها فرانسه را وحشیانه غارت کرده بودند، بورژوازی فرانسه بر سر پیکار مشترک علیه کمون پاریس با ارتش پروس به توافق رسید.

فصل اول / ۳۱

بیسمارک اعتراف کرد که پس از شنیدن خبر انقلاب ۱۸ مارس، دیگر شبها خواب به چشمش راه نیافته بود. او نگران گسترش انقلاب از پاریس به آن سوی مرزهای فرانسه و به خطر افتادن آلمان بود. بیسمارک برای کمک به پیکار علیه کمون، برخلاف شرایط قرارداد صلح، به دولت ضد انقلابی ورسای اجازه داد تا بر تعداد افراد ارتش خود بیفزاید. او ۱۰۰,۰۰۰ سرباز فرانسوی را زودتر از وقت مقرر آزاد کرد و دولت تیر نیز آنها را در برابر کمونارها به کار گرفت. بیسمارک همچنین به سربازان ورسای اجازه داد که از مرزهای پروس بگذرند و از شمال به کمونارها شبیخون بزنند، زیرا شمال تنها جبهتی بود که کمونارها انتظار حمله دشمنانشان را از آنجا نداشتند.

روز ۲۹ مه یورش همه جانبه سربازان ورسای به پاریس آغاز شد. خائنی، نقطه ضعفی را در خطوط دفاعی کمونارها به دشمن نشان داد و سربازان ورسای در روز ۲۱ مه توانستند از همانجا به شهر رخنه کنند. روزهایی که کمونارها قهرمانانه در خیابانهای پاریس می‌جنگیدند به عنوان نمونه بی‌مانندی از قهرمانیهای رزمندگان آرمان طبقه کارگر در تاریخ ثبت شده است. نبردی خونین در خیابانها در گرفت و آخرین روزهای کمون را «هفته خونین ماه مه» نام نهادند. راه دشمن را در همه جا با سنگر بسته بودند. کمونارها خیابان به خیابان، خانه به خانه و وجب به وجب می‌جنگیدند. قهرمانان کمون در جنگی نابرابر کشته شدند ولی تسلیم نشدند (ن.ک. سند ۱).

دامبروفسکی یکی از قهرمانانی بود که بانمایش بی‌مانندی از دلاوریها در پس سنگرها کشته شد. کمونارها به ویژه در مناطق کارگر نشین پاریس، خشمگینانه ایستادگی کردند و در اینجائزنان و کودکان نیز می‌جنگیدند. نزدیک به ۱۰,۰۰۰ زن کارگر در پشت سنگرها می‌جنگیدند.

پاریس یک هفته تمام از خون کارگران سرخ و از آتش توپها و تفنگها روشن شد. گورستان پرلاشز ۳۷ از آخرین دژهایی بود که نزدیک به ۲۰ کمونار در روز ۲۷ مه برای دفاع از خود در آنجا جنگیدند. سربازان ورسای، دروازه‌های گورستان را به توپ بستند ولی کمونارها به جنگ ادامه دادند. آخرین کمونارها در برابر دیوار گورستان تیرباران شدند. زحمتکشان پاریس، همه‌ساله به افتخار کمون پاریس، از گورستان پرلاشز به سوی «دیوار کمونارها» رژه می‌روند.



اعدام کمونازها در یکی از خیابانهای پاریس

آخرین سنگرهای پاریس در روز ۲۸ مه سقوط کرد و بدینسان ضدانقلاب به پیروزی رسید.

دولت ورسای رفتاری بسیار وحشیانه با کمونازها داشت و مردم را با کوچکترین سوءظنی تیرباران می کرد. کمونازها به هنگام تیرباران، سرشان را بالا می گرفتند و شعار «زنده باد کمون!» می دادند.

دولت ورسای، وحشیانه ترین رفتار را با رهبران طبقه کارگر داشت. لویی وارلن از جمله دستگیر شدگان بود. او را يك ساعت تمام در حالی که دستهایش را از پشت بسته بودند و خون از زخم سرش روان بود در خیابانهای تپه مونمارتر گردانند. وقتی نیروی وارلن به پایان رسید و دیگر نتوانست راه برود یا روی پایبستد، این مبارز راه طبقه کارگر را به گلوله بستند. زنان را به اتهام کمک به کمونازها تیرباران می کردند و بچه های کارگران را می کشتند. در میان دستگیرشدگان، ۶۰ کودک بودند (ن.ک. سند ۲). سی هزار کمونار را بی محاکمه اعدام کردند و بیش از چهار هزار نفر را به زندان انداختند. یاب زندگی در مستعمرات دوردست تبعید کردند که بیشترشان در اثر کار طاقت فرسا، گرسنگی و بیماری رخ در نقاب خاک کشیدند.

علل شکست کمون. چرا کمون پاریس، نخستین انقلاب کارگری جهان شکست خورد؟ اوضاع فرانسه در سال ۱۸۷۱ طوری نبود که پیروزی کمون را ماندگار سازد. طبقه کارگر، طبقه ای کوچک بود و بیشترین بخش جمعیت کشور را دهقانان و خورده بورژواها (پیشه وران، مغازه داران و مانند اینها) تشکیل می دادند. فرانسه آن زمان، فاقد حزب انقلابی کارگران بود زیرا فقط چنین حزبی است که می تواند کارگران را در مبارزه علیه بورژوازی به پیروزی برساند. اکثریت کارگران به روشنی نمی دانستند که وظایفشان چیست و راه اجرای آنها کدام است.

نبود يك حزب انقلابی و مجهز به تئوری و برنامه ای منجیده نیز علت اشتباهات متعددی بود که کمیته مرکزی همارد ملی و شورای کمون مرتکب شدند.

عدم اتحاد طبقه کارگر و دهقان نیز به شکست کمون کمک کرد. کمون مجبور بود در شرایطی بسیار ناگوار بجنگد - قدرتش از محدوده پاریس که سخت در محاصره سربازان ورسای و آلمان بود فراتر نمی رفت.

اهمیت تاریخی و درسهای کمون. عمر کمون پاریس کوتاه بود. اما تأثیری بی کران در مبارزات بعدی طبقه کارگر در سراسر جهان برجای گذاشت. لنین نوشت: «کمون، جنبش سوسیالیستی را در سراسر اروپا تسریع کرد... قدرت جنگ داخلی را نشان داد... کمون به کارگران اروپا یاد داد که وظایف انقلاب سوسیالیستی را به طور مشخص برای خود مطرح کنند.» ۳۸

اهمیت تاریخی کمون پاریس در آن است که نخستین تجربه انقلاب کارگری در تاریخ بود. کمون پاریس، لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و اتحاد کارگران و دهقانان برای پیروزی سوسیالیسم را ثابت کرد و ضرورت درهم شکستن دستگاه کهنه دولت و پی ریزی دولتی تازه را عملاً نشان داد. دموکراسی کارگری کمون، در مقایسه با دموکراسی بورژوائی، شکل پیشرفته تر و کامل تری از دموکراسی بود. کمون، شکل اولیه حکومت شوروی بود. تاریخ کمون به طور ساده و متقاعدکننده ای نشان می دهد که طبقه کارگر فقط با رهبری حزب انقلابی مارکسیستی می تواند بردشمنانش پیروز شود. بعدها حزب بلشویک روسیه از درسها و تجربه های کمون پاریس در پیکار برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی استفاده کرد.

اسناد و مدارک

۱. پیکار قهرمانانه کمونارها

(از خاطرات ژان آلممان، ۳۹ عضو کمون)

بهمن گزارش دادند که سربازان ورسای از خیابان اولم ۴۰ پیش می‌روند. با چهار یا پنج جنگاور کار دیده بدانجا شتافتیم و همگی برای پیکار تا آخرین نفس آماده شدیم. در میان این کهنه سربازان، يك حروفچین به نام فائور ۴۱ بود که در چاپخانه‌ها به نام «ناوت» ۴۲ شناخته می‌شد. فائور با زها شکست طبقه کارگر را دیده بود و دیگر نمی‌خواست چنین شکست‌هایی را ببیند. او در کنار باربه ۴۳ جنگیده بود، در ژوئن ۱۸۴۸ و در دسامبر ۱۸۵۱ نیز جنگیده بود و این بار، بر آن بود که کار را یکسره کند.

سربازان ورسای دو توپ یا خود آزرده بودند و دیوانه‌وار و بی‌مهابا به سنگرها شلیک می‌کردند. ما کوشیدیم به خدمت توپها شلیک کنیم. فائور ضمن شلیک به دشمن، روبه‌من کرد و گفت که حتی يك گام به عقب برنخواهد داشت. «دوست جوانم، اگر جان سالم به در بردی، وقتی دوستانت خواستند در باره من باتو سخن بگویند، یادت نرود که به ایشان بگویی ناوت همچون يك انقلابی پیر کشته شد.»

این حرفها را، این سرباز پیر خوب، با خنده‌ای بر لب، به زبان آورد. صدای شلیک توپ چندبار دیگر نیز به گوش رسید و آنگاه گردبادی از آهن، سنگر ما را به هوا برد. من که يك چشم را از دست داده بودم کوشیدم ببینم چه بر سر رفیق خوبم آمده است: بدنش تکه‌تکه و سه چهارم سرش متلاشی شده بود. این رفیق بی‌باک و سرفراز، این جنگاور پیر سنگرها و قهرمان طبقه کارگر، بدین سان کشته شد.

آنها که زنده مانده بودند فریاد برآوردند: «انتقام رفیق پیرمان را بگیریم!» پیکار با چهره تازه‌ای از سر گرفته شد. ۴۴

39. Jean Allemand 40. Ulm

41. Faure 42. Navet

۴۳ - Barbes: اشاره‌ای است به قیام ماه مه ۱۸۴۹، که رهبریش در دست

بلانکی و بار به از انقلابیون نامدار فرانسه بود.

44. J. Allemand, *Memoirs of a Commune*. From the Barricades to Penal Servitude. Leningrad, 1933.

۲. شرارتهای سربازان ورسای

(از روزنامه دیلی نیوز انگلیس)

«ستون زندانیان در خیابان اوریش ۴۵ ایستاد و در چهار یا پنج صف روبه خیابان مرتب شد. ژنرال مارکی دو گالیفه ۴۶ وزیردستانش از اسب پایین آمدند و به بازرسی از سمت چپ صفها پرداختند. ژنرال که آرام آرام گام برمی‌داشت و به همه صفها نگاه می‌کرد، گاهگاه می‌ایستاد و با دست به شانه یکی از اسیران می‌زد یا اشاره می‌کرد که از صف بیرون بیاید... یکی از افسران سواره، مرد وزنی را به ژنرال گالیفه نشان داد و گفت که اینها توهین کرده‌اند. زن که شتابان از صفهای عقبی بیرون آمده بود خود را با بازو به زمین انداخت و در حالی که بازوانش را گشوده بود عباراتی رقت‌انگیز از بی‌گناهی خود حرف زد. ژنرال چند لحظه‌ای مکث کرد و سپس با چهره‌ای آهنین و رفتاری خشک، گفت «من از همه صحنه‌های جنگ در پاریس بازدید کرده‌ام، رفتار تو کوچکترین تأثیری در من نخواهد داشت... پس از آنکه بیش از صد نفر به این ترتیب برگزیده شدند يك گروه آتش نیز همراه آنان از سربازان جدا شد و بقیه نفرات ستون به راه افتادند و آنها را پشت سر گذاشتند. چند دقیقه بعد، صدای شلیک منظمی از پشت سر به گوش رسید و تا ۱۵ دقیقه ادامه یافت. بیچارگان زمین را اعدام می‌کردند.» ۴۷

پرسش و تمرین

۱. علت‌های شکست کمون چه بود؟

۲. درس‌های کمون چه بود؟

۳. با استفاده از يك نقشه رنگی، آرایش سربازان ورسای، آلمان و

کمونارها را از آغاز آوریل تا ۲۰ مه ۱۸۷۱ و همچنین رخنه تدریجی

سربازان ورسای به درون شهر در جریان «هفته خونین ماه مه» را ردیابی

کنید.

۴. گزارش کوتسهای در باره «اهمیت تاریخی و درس‌های کمون» تهیه

کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۲۸-۲۱ مه ۱۸۷۱ «هفته خونین ماه مه». شکست کمون پاریس.

45. Urich 46. Marquis de Galliffet

47. Marx-Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955,

Vol. 1, P. 542.

۴. انترناسیونال اول در جریان کمون پاریس و پس از شکست آن

انترناسیونال در جریان کمون پاریس. بلافاصله پس از آغاز نخستین انقلاب کارگری در پاریس، انترناسیونال اول به رهبری مارکس به دفاع از کمونارها برخاست.

مارکس با همه دشواریهایی که در راه ارتباط گرفتن با پاریس محاصره شده وجود داشت، به هر گونه اقدامی برای تماس گرفتن با کمون از طریق اشخاص مطمئن دست زد. در روزهای قدرت کمون، سرایه ۴۸ نماینده دائمی شورای عمومی انترناسیونال در پاریس بود و گذشته از او، مارکس با وارن و فرانکل، الیزاوتا دمتریوفا و لاورن ۴۹ نارودنیک روسی نیز تماس داشت. مارکس شدیداً از اشتباهات کمونارها انتقاد کرد، رهنمودهای عملی مشخصی درباره شیوه جنگ انقلابی علیه دولت ورسای داد و کمونارها را به علت خودداری از حرکت بی درنگ به سوی ورسای سرزنش کرد. او پیمان شکنی و خیانتکاری پروسی ها و بیسمارک را به کمونارها یادآوری کرد و درباره سیاست اجتماعی و اقتصادی کمون نیز با ایشان مشورت کرد.

مارکس برای آنکه کمکهای لازم برای کمون را گردآوری کند صدها نامه به کارگران کشورهای اروپا و آمریکا نوشت و از آنها خواست که جنبش همبستگی با کمون را هر چه گسترده تر سازند.

طبقه کارگر و سازمانهای دموکراتیک بریتانیا، آلمان، ایتالیا و ایالات متحد آمریکا و کشورهای دیگر، تحت تأثیر انترناسیونال اول، پیامهایی مبنی بر همبستگی بین المللی با اقدامهای تاریخی و قهرمانانه کمون فرستادند. آنها برنامه کمک به کمونارها را تهیه کردند، در دفاع از اینان و افشای توطئه گران سخنرانیها کردند.

روز ۳۰ مه ۱۸۷۱ شورای عمومی انترناسیونال اول، بیانیهای درباره جنگ داخلی در فرانسه انتشار داد که توسط مارکس نوشته شده بود. مارکس پس از شرح کوتاهی درباره تاریخ پیدایش و مبارزات کمون پاریس در بیانیه، به اثبات اهمیت تاریخی کمون به عنوان نخستین حکومت کارگری جهان پرداخته بود. مارکس بر اساس تجربیات کمون، به این نتیجه بی چون و چرا رسیده بود

که طبقه کارگر بدون وجود یک حزب سیاسی توده ای و سازمان دهی و انضباط عالی نمی تواند به پیروزی برسد.

بیانیه شورای عمومی انترناسیونال اول، طبقه کارگر جهانی را با تاکتیکها و استراتژی درست مبارزه طبقاتی مجهز ساخت.

پس از کشتار خونین کمونارها و پشتیبانان انترناسیونال در فرانسه، تعقیب و دستگیری توده ای مبارزان هوادار انترناسیونال اول در کشورهای دیگر نیز آغاز شد.

در ماه مه، اوگوست بیل ۵۰ و ویلهلم لیکنشت ۵۱، به علت دعوت کارگران به همبستگی با کارگران فرانسه در آلمان دستگیر شدند. در اتریش، اعضای بخش انترناسیونال اول در وین دستگیر شدند. پایه گذاران و رهبران بخش کپنهاگ انترناسیونال اول به زندان انداخته شدند. حکومت تزاری روسیه دست اندر کار جلوگیری از نفوذ انترناسیونال اول به روسیه شد. حکومت بریتانیا وحشیانه به بخش انترناسیونال در ایرلند یورش برد.

پاپ پایوس نهم (۱۸۴۶-۷۸)، همچون توفان به غرش آمد و همه کاتولیکها را به اقدام علیه اعضای انترناسیونال اول فراخواند.

با وجود همه حملات و اقدامات سرکوبگرانه، مرتجعان نتوانستند جلوی نفوذ انترناسیونال اول و گسترش مارکسیسم را بگیرند.

شکست باکونینیسیم. گرایش آنارشستی و خرده بورژوازی به سرکردگی باکونین ۵۲ صدمات زیادی به جنبش بین المللی کارگران زد. باکونینستها سرسختانه با ضرورت مبارزه سیاسی طبقه کارگر و ایجاد حزب سیاسی کارگری مخالفت می کردند. منافع طبقه کارگر را ایجاب می کرد که انضباطی آهنین در سازمانهای کارگری برقرار شود.

باکونینستها در کنفرانسی که در سپتامبر ۱۸۷۱ در لندن از سوی انترناسیونال اول تشکیل شد کوشیدند با این طرز فکر مبارزه و آن را بی اساس کنند. آنها خواستار استقلال داخلی همه بخشهای انترناسیونال شدند و در صدد برآمدند که شورای عمومی را از نقش رهبری کنده اش محروم سازند. بدینسان، آنها کوشیدند انترناسیونال را از درون تضعیف کنند، و این کاری در جهت منافع بورژوازی بود.

کنفرانس لندن، باکونینستها را محکوم کرد و تصمیمی را به اجرا گذاشت که به موجب آن وجود گروههایی با برنامه ها و مقررات ویژه خودشان در

درون انترناسیونال ممنوع شده بود. این، اختطاری علیه باکونینیستها بود. اما آنها توجهی به این اختطار نکردند و همچنان به فعالیتهای تفرقه افکنانه شان ادامه دادند.

باکونینیستها پس از کنفرانس لندن، ضمن کوشش برای متلاشی کردن جنبش بین المللی طبقه کارگر، به رؤسای شورای عمومی مراجعه کردند و خواستار تشکیل کنگره ای از همه بخشهای انترناسیونال که پشتیبان ایشان بودند شدند. آنها يك ائتلاف آنارشیستی تشکیل دادند که بامارکس و شورای عمومی مخالفت می کرد.

در سال ۱۸۷۲ کنگره سالانه انترناسیونال در لاهه تشکیل شد. در جریان بحثهای پرشوری که در جلسات کنگره در گرفت، همه فعالیتهای خرابکارانه و تفرقه افکنانه باکونینیستها افشا شد. کنگره، باکونین و پشتیبانانش را از انترناسیونال اخراج کرد.

کنگره، یکبار دیگر درسهای کمون، به ویژه درسهای حیاتی اش مانند تشکیل احزاب سیاسی طبقه کارگر در همه کشورها را به کارگران جهان یاد آوری کرد. کنگره اعلام کرد که آنارشیستها بانی مبارزه سیاسی می خواهند کارگران را به راههای بی فرجام بکشانند. مارکس و انگلس، فعالانه به افشای باکونینیسم به عنوان خطرناکترین گرایش در راه آرمان طبقه کارگر پرداختند. مبارزه آشتی ناپذیر مارکس و انگلس علیه باکونینیستها انترناسیونال اول را از نفوذ اشخاصی که با طبقه کارگر بیگانه بودند نجات داد (ن. ک. سند).

دراثر تشدید ارتجاع به دنبال شکست کمون، ادامه فعالیتهای انتر-ناسیونال اول در اروپا غیر ممکن شد. در کنفرانس لاهه تصمیم گرفته شد که شورای عمومی به ایالات متحد آمریکا انتقال یابد.

اهمیت تاریخی و انحلال انترناسیونال اول. انترناسیونال اول اهمیت تاریخی بی کمرانی داشت. انترناسیونال توانست جنبش طبقه کارگر در کشورهای مختلف را بهم پیوند دهد و به طرز خستگی ناپذیری علیه گرایشهای بیگانه با طبقه کارگر بیکار کند.

بیکار علیه باکونینیسم به کارگران نشان داد که گرایشهای فرقه ای و ضد مارکسیستی تا چه اندازه ممکن است برخفا و زیان بخش باشد، و سرانجام، راه را برای پیروزی نهایی مارکسیسم در جنبش انقلابی کارگران هموار کرد.

با رهبری مارکس و انگلس، هسته ای از رهبران با تجربه جنبش طبقه کارگر و سازمان دهندگان و رهبران آینده احزاب توده ای کارگران که در

کشورهای گوناگون در حال تشکیل بود در رده های انترناسیونال اول پدید آمد و تربیت شد.

انترناسیونال اول در اواسط سالهای ۱۸۷۰-۷۹ با آماده ساختن زمینه پیدایش و رشد احزاب کارگری در کشورهای اروپا و آمریکا، مأموریت تاریخی اش را به انجام رسانید. انترناسیونال اول در کنفرانسی که به سال ۱۸۷۶ در فیلادلفیا (ایالات متحد آمریکا) تشکیل داد پایان فعالیتهايش را اعلام کرد.

اسناد و مدارك

اخراج باکونینیستها از انترناسیونال

(از نامه انگلس به بیل در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۸۷۳)

مثلاً انترناسیونال را در نظر بگیر. پس از کمون، موفقیتی چشمگیر داشت. بورژواها که بامانعی بزرگ روبه رو شده بودند آن را صاحب هر قدرتی دانستند... همه تهمانده ها خودشان را به آن چسباندند. تفرقه افکنان، از درون رشد کردند و به این امید که می توانند به پست ترین و احمقانه ترین کارها دست بزنند از انترناسیونال سواستفاده کردند. ماجلوی این کارها را گرفتیم... حجاب در لاهه ترکید... ما اکنون در اثر کوششهای پیگیر خودمان از شر عناصر پوسیده خلاص شده ایم. ۵۳

پرسش و تمرین

۱. زمانی که کمون پاریس قدرت را در دست داشت، انترناسیونال اول چه کرد؟
۲. چرا باکونینیسم برای جنبش بین المللی کارگران زیان بخش بود؟
۳. علل انحلال انترناسیونال اول چه بود؟
۴. اهمیت تاریخی انترناسیونال اول چه بود؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

کنگره انترناسیونال اول در لاهه.	۱۸۷۲
اخراج با کونینجستهها.	
انحلال انترناسیونال اول.	۱۸۷۶

فصل ۲

آلمان در پایان سده نوزدهم
و آغاز سده بیستم

۵. تشکیل امپراتوری آلمان

تکمیل وحدت آلمان. در ژانویه ۱۸۷۱، در روزهای محاصره پاریس، پادشاهان همه کشورهای آلمان که در ورسای گرد آمده بودند و ویلهلم اول پادشاه پروس را به عنوان امپراتور (قیصر) آلمان برگزیدند و اعلام کردند چهار ایالت جنوبی آلمان، که بزرگترین شان باواریا^۲ نامیده می شد با کشورهای دیگر که بیشتر در اتحادیه آلمان شمالی گردهم آمده بودند متحد شد. بدینسان، زمانی که جنگ فرانسه-پروس ادامه داشت، وحدت ملی آلمان به رهبری پادشاهی مرتجع پروس عملی شد. با آنکه برخی نیروهای مرتجع در رأس قدرت آلمان متحد قرار گرفته بودند، ایجاد یک کشور متحد به جای چندین کشور کوچک پیشین، رویدادی مترقی بود.

نظام سیاسی. در همان سال، رایشتاگ^۳ (مجلس نمایندگان آلمان) قانون اساسی امپراتوری آلمان را تصویب کرد. بر طبق این قانون، امپراتوری آلمان از به هم پیوستن همه کشورهای آلمان تشکیل می شد. در این اتحادیه، بیست و دو پادشاهی و سه «شهر آزاد» (هامبورگ^۴، برمن^۵ و لوبک^۶) عضو بودند. هر یک از کشورها استقلال خود را تا اندازه معینی حفظ کرده بودند. حکومتهای محلی و مجلسهای محلی یا لاندتاگ^۷ داشتند. به موجب قانون

- | | | |
|--------------|------------|--------------|
| 1. Wilhelm I | 2. Bavaria | 3. Reichstag |
| 4. Hambourg | 5. Bremen | 6. Lubeck |
| 7. Landtag | | |

شدند. اما رأی، فقط اسماً عمومی بود. زنان، مردان کمتر از ۲۵ سال و کسانی که در ارتش خدمت می‌کردند حق رأی نداشتند.

امپراتوری آلمان يك کشور نیمه استبدادی بود.

مارکس نظام کشوری آلمان را استبداد نظامی متکی بر نیروی پلیس، «بارنگ ولعاب پارلمانی، با آلیاژی از مخلوط‌های فئودالی، زیر نفوذ بورژوازی و با چارچوبی بوروکراتیک» توصیف کرده است.^۸

پروس در رأس قدرت آلمان. از میان کشورهای تشکیل دهنده امپراتوری آلمان، پروس بزرگترین کشور بود (با ۵۵ درصد خاک و ۶۱ درصد جمعیت کل امپراتوری). بزرگترین گروه نمایندگی در شورای فدرال را داشت و پادشاه پروس قیصر آلمان شد. در پروس، قدرت اصلی در دست پونکرها^۹ بود. بسیاری از مأموران عالی‌رتبه از میان آنها به مقامات خود منصوب شده بودند و افسران نیروی زمینی و دریایی آلمان نیز از میان آنها استخدام می‌شدند. پروس، کشوری میلیتاریست بود و در جریان جنگ‌های غارتگرانه بی‌پایان تکامل یافته بود. در سده هجدهم می‌گفتند جنگ، یکی از صنایع ملی پروس است.

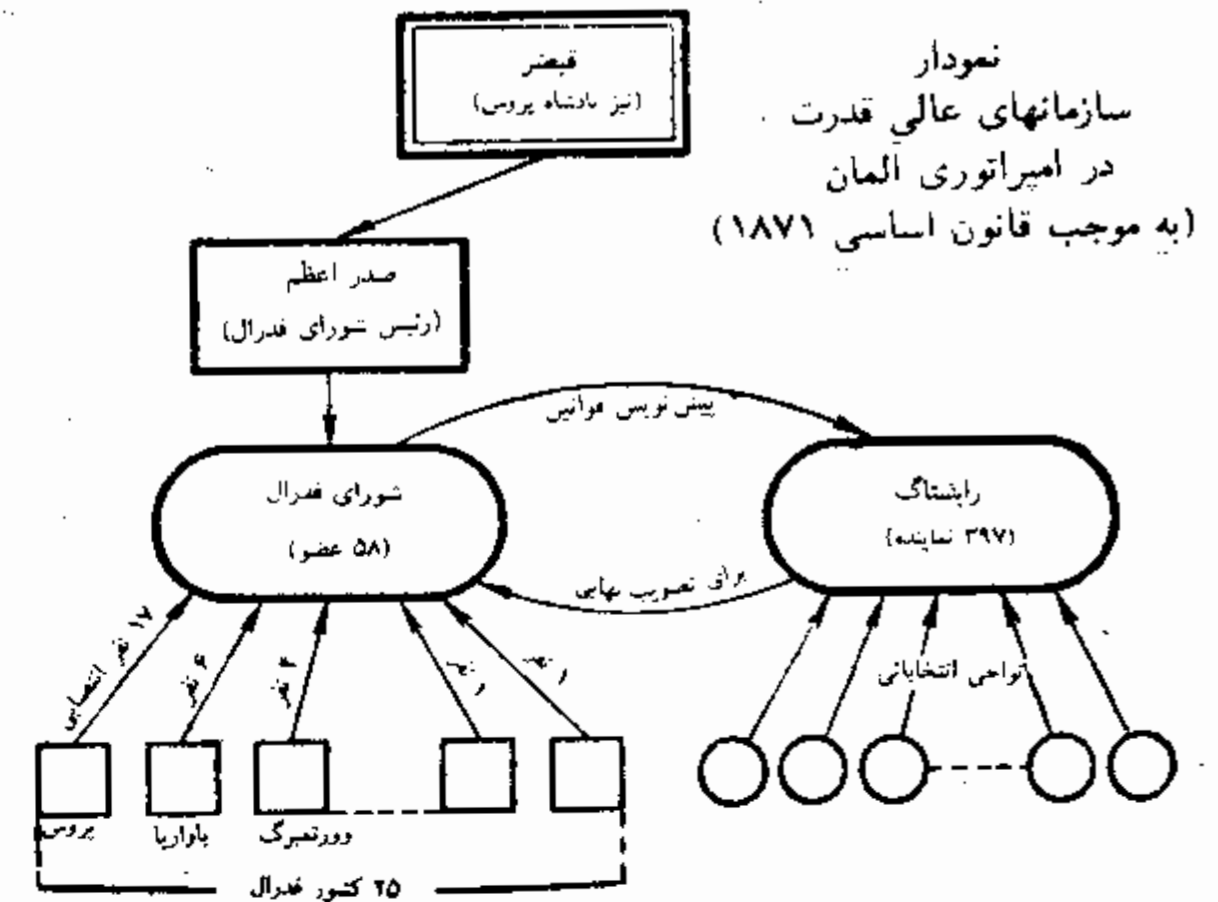
مارکس، نظام حکومتی پروس را، خطاب به آلمانیها، چنین توصیف کرده است: «هرگامی که برمی‌دارید، حتی يك حرکت کوچکتان، توسط بوروکراسی بی‌بندوبار تنظیم می‌شود... شما بدون اجازه مقامات، نمی‌توانید زندگی کنید، بمیرید، ازدواج کنید، نامه‌ای بنویسید، بیندیشید، چیزی را چاپ کنید، دست به دادوستد بزنید، چیزی به کسی یاد بدهید، مطالعه کنید، عده‌ای را به جلسه‌ای فراخوانید، کارخانه‌ای برپا دارید، مهاجرت کنید یا به کاری دنیایی دست بزنید.»^{۱۰} فعالیت‌های شرم‌آور و جنایتکارانه میلیتاریست‌ها، به ویژه میلیتاریست‌های پروس، پس از تشکیل امپراتوری آلمان شدت بیشتری یافت.

چندین نسل بود که اطاعت از زور را به مردم آلمان آموخته و آنها را با روحیه شووینیسیم افراطی تربیت کرده بودند. در مدرسه، کودکان و نوجوانان را چنان تربیت می‌کردند که زور را بالاتر از قانون و اخلاق بیندارند. در مدرسه، مطبوعات و تئاتر، برتری هر آنچه آلمانی بود موعظه

8. Marx, *Critique of the Gotha Programme*. FLPH, Moscow, 1955.

9. Junkers

10. Marx-Engels, *Collected Works*, Vol. 12, P. 632.



موضع مسلط پروس در شورای فدرال نتیجه زیاده‌بودن نمایندگانش بود (۱۷ مأمور). نمایندگان کشورهای کوچکتر که در برابر قدرت نظامی پروس به پابوسی می‌افتادند، از پروس در شورا پشتیبانی می‌کردند. پروس در رایشتاگ نیز اکثریت داشت: ۲۳۶ وکیل از کل ۳۹۷ وکیل.

اساسی جدید، سلسله‌های محلی حفظ شدند و منظور از این کار تقویت روحیه وستهای سلطنت‌طلبی در آلمان بود. مطابق قانون اساسی، صاحبان اصلی قدرت در امپراتوری آلمان اینها بودند: (۱) قیصر؛ (۲) صدر اعظم؛ (۳) شورای فدرال؛ (۴) رایشتاگ.

اختیارات قیصر به موجب قانون اساسی، بسیار زیاد بود. همه نیروهای مسلح آلمان زیر فرمان او بودند. عزل و نصب صدراعظم یعنی تنها وزیری که در سراسر آلمان فقط در برابر قیصر مسئولیت داشت، از اختیارات قیصر بود. در صورت اعلام مخالفت رایشتاگ با سیاست‌های صدر اعظم، نامبرده می‌توانست به این مخالفتها توجهی نکند. پیش‌نویس قوانین و بودجه کشور در رایشتاگ بررسی و تصویب می‌شد. پیش‌نویسهای تصویب شده در رایشتاگ فقط پس از تصویب شورای فدرال و قیصر قابل اجرا می‌شد. شوراهای فدرال انتخابی نبود بلکه از مأموران منصوب همه کشورهای آلمان در چهارچوب امپراتوری تشکیل می‌شد و نماینده منافع آنها بود.

نمایندگان رایشتاگ به موجب قانون انتخابات عمومی برگزیده می‌شدند.

می‌شد. می‌گفتند آلمانیها «مردم برگزیده» ای هستند که سرانجام بر جهان حکومت خواهند کرد و دیگر ملتها - به‌ویژه اسلاوها - باید تابع نژاد برتر آلمان بشوند (ن. ک. ک. نند). نظامیان آلمان، مخصوصاً با روحیه‌ای انسان-گریزانه تربیت می‌شدند. ژنرال مولتکه^{۱۱} به هم‌عصرانش می‌گفت: «صلح جاودانی، رؤیایی بیش نیست، آنهم رؤیایی نه‌چندان زیبا؛ جنگ، عنصری ضرور در زندگی نوع بشر است.»

امپراتوری آلمان که به دنبال جنگهای میان سلسله‌های گوناگون تشکیل شد به صورت یک سربازخانه بزرگ برای پروس درآمد. نکراسوف^{۱۲}، سالتیکوف-شچدرین^{۱۳}، اوسپنسکی^{۱۴} و دیگر نویسندگان بزرگ روسیه آن زمان، سیمای کریه بورژوازی و بونکرهای آلمان را در آثار خویش محکوم کرده‌اند. نکراسوف در باره کارفرمایان حریص، درنده و گستاخ آلمانی چنین گفته است:

آلمانی، پنجه‌ای مرگبار دارد -

چیزی را که بگیرد هرگز از دست نمی‌دهد

تا آنکه خونش را بمکد و خشک کند.

طبقه کارگر تا جایی که می‌توانست از طریق موسیال دموکراتهای انقلابی به مخالفت با میلیتاریسم و شووینیسیم برخاست ولی از قدرت کافی برای پیگیری مبارزه‌اش برخوردار نبود.

اسناد و مدارک

تبلیغ نژادپرستی و میلیتاریسم در آلمان

(از یک اعلامیه شووینیستی به تاریخ ۱۸۹۵ با عنوان «آلمان بزرگ و اروپای مرکزی در سال ۱۹۵۰»)

... آلمانیها... به تنهایی (بزراروپا) حکومت خواهند کرد، فقط آنها

11. Moltke 12. Nekrasov

13. Saltikov-Shchedrin 14. Uspensky

صاحب همه اختیارات سیاسی خواهند بود، فقط آنها در نیروی زمینی و دریایی حکومت خواهند کرد؛ فقط آنها حق تصاحب زمین را خواهند داشت. بدینسان، آنها چنانکه در سده‌های میانه بودند، نژاد برتر اروپا خواهند شد... آنها به پیگانگان اجازه خواهند داد که با سرپرستی آلمانیها بسه کارهای بی‌ارزش بپردازند.^{۱۵}

پرسش و تمرین

۱. وحدت آلمان در چه زمانی و در چه اوضاعی تحقق یافت؟
۲. براساس کدام ویژگیهای نظام سیاسی امپراتوری آلمان، می‌توان آن کشور را یک پادشاهی نیمه استبدادی دانست؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۷۱ تشکیل امپراتوری آلمان.

۶. رشد اقتصادی آلمان

علل رشد صنعتی سریع آلمان. آلمان در اواسط سده گذشته، کشوری کشاورزی بود و بخش بزرگی از جمعیتش در روستاها و شهرهای کوچک می‌زیستند. وضع اکثریت این شهرها با وضعشان در سده‌های میانه تفاوتی نکرده بود: خیابانهای باریک و پیچ‌پیچ و خانه‌های کهنه با بامهای سوفالی درهمه‌جا به چشم می‌خورد. برفراز شهر، برجهای ناقوس کلیساها از هر گوشه‌ای سربلند کرده بودند و در بیشتر شهرها نیز دیوارهای مجهز به قلعه‌های نگهبانی که یادگار سده‌های میانه بود همچنان حفظ می‌شد. بلافاصله در آن سوی این دیوارهای باستانی، کشتزارها و چمنزارها آغاز می‌شد. زندگی در این شهرها به آرامی و یکنواختی زندگی در روستا جریان داشت. در آلمان فقط شش یا هفت شهر بزرگ وجود داشت.

15. L. M. Leshchinsky, *Bankruptcy of The Military Ideology of The German Imperialists*. Moscow, 1951, P. 114.

این منظره در پایان سده نوزدهم یکسره دگرگون شده بود. در بیشتر کشتزارها و چراگاههای سرسبز پیشین دهها کارخانه و خانههای کارگری ساخته شده بود و شبکه‌ای از خطوط راه آهن از آنها می‌گذشت. شهرهای بزرگ تازه‌ای ساخته شده که از خیابانهایشان همه‌جور وسائل نقلیه می‌گذشتند و ساختمانهای بلند در دوسوی این خیابانها ردیف شده بودند.

رشد اقتصادی آلمان، به‌ویژه پس از وحدت این کشور تسریع شد. با آنکه آلمان در سال ۱۸۷۰ از لحاظ مقدار بازده کل صنایع اصلی به مراتب از بریتانیا عقب‌تر بود، صنایع چدن و فولاد این کشور در پایان سده گذشته از بریتانیا جلو افتاده بود و پس از ایالات متحد آمریکا در مقام دوم قرار داشت. این رشد سریع صنایع بزرگ سرمایه‌داری، از چند علت ناشی می‌شود: ایجاد بازار واحد داخلی، تصرف ذخایر سرشار سنگ آهن در لورنای فرانسه، دریافت ۵۰۰۰ میلیون فرانک غرامت غارتگرانه جنگی از ملت فرانسه، تشدید استثمار طبقه کارگر و به‌کارگیری ماهرانه آخرین دست‌آوردهای علم و تکنولوژی.

صنایع سنگین، به‌ویژه صنایع فلزکاری و ماشین‌سازی، به مهم‌ترین صنایع آلمان تبدیل شد. آلمان از لحاظ پیشرفت این صنایع و مهندسی برق، بر همه کشورهای اروپا پیشی گرفت. از لحاظ صنایع شیمیایی، به‌مقام نخست در جهان دست یافت. در سال ۱۸۸۳ بیش از دوسوم رنگهای آنیلین در کارخانه‌های شیمیایی آلمان تولید می‌شد. رنگهای آلمانی در صنایع بافندگی همه کشورهای به‌کار گرفته می‌شد.

تمرکز تولید و تشکیل نخستین انحصارهای سرمایه‌داری
رشد صنعت با تمرکز روزافزون تولید در بزرگترین بنگاههای سرمایه‌داری همراه بود. رقابت میان برخی از رشته‌های صنعتی آلمان، به‌ویژه در صنایع سنگین، و تمرکز تولید در سالهای ۱۸۷۰-۸۹ باعث شد که تعداد بنگاههای سرمایه‌داری به طرز چشمگیری کاهش یابد. کارخانه‌های متعلق به کروپ - تولید کننده اصلی اسلحه برای ارتش آلمان - نمونه‌ای از این بنگاههای غول‌آسای صنعتی بود. در سال ۱۸۴۵ بر روی هم ۱۲۲ نفر برای کروپ کار می‌کردند ولی این‌عه در سال ۱۸۷۱ به بیش از ۱۶۰۰۰ نفر رسید و در سده نوزدهم ۴۵۰۰۰ نفر در کارخانه‌های این شخص در شهر اسن ۱۶ کار می‌کردند. کاهش تعداد بنگاههای صنعتی (همراه با بزرگتر شدن هر یک از آنها) به صاحبان آنها امکان داد که بر سر تعیین و تحمیل قیمت‌ها به بازار، بایکدیگر به توافق



نخستین راه آهن برقی در نمایشگاه صنعتی آلمان، ۱۸۷۹

برسند.

موافقت‌های سرمایه‌داران بزرگ، شکلهای گوناگون داشت. نخستین گام در راه ایجاد اتحادیه، موافقت میان بنگاههای بزرگ سرمایه‌داری برای تعیین قیمت‌ها بود. بعداً بر سر مقدار کالایی که هر عضو اتحادیه مزبور می‌بایست تولید کند - و اهمیت فوق‌العاده‌ای در بالا نگهداشتن قیمت‌های فروش کالاها داشت - توافق شد. سرمایه‌داران بر سر توزیع بازارها نیز با هم به توافق رسیدند. این گونه اتحادیه‌ها را کاردتل می‌نامیدند. نوع بعدی اتحادیه، سندیکا نامیده می‌شود. اعضای سندیکا از جمله بر سر تعیین قیمت‌ها، مقدار کالایی که هر عضو باید تولید کند و توزیع و تقسیم بازار با یکدیگر به توافق رسیدند و سپس دستگاه واحدی برای فروش مشترک کالاها و خرید مواد خام تأسیس کردند. وقتی بنگاههای سرمایه‌داری با یکدیگر ادغام می‌شدند و استقلال‌شان را از دست می‌دادند، تراست تشکیل می‌شد. تشکیل اتحادیه‌های سرمایه‌داری مختص آلمان نبود. این پدیده، با برخی ویژگیهای محلی، در سالهای ۱۸۷۰-۸۹ در دیگر کشورهای سرمایه‌داری نیز در حال وقوع بود. اما فقط در ایالات متحد آمریکا بود که انحصارات، مانند آلمان، سریعاً روبه رشد نهادند.

کارتلها، سندیکاها و تراستها برای آنکه حداکثر سود را به دست آورند می‌کوشیدند از رقابت خودداری کنند، سرسختانه علیه بنگاههایی که به اتحادیه‌های آنها نپیوسته بودند بجنگند و انحصار در رشته صنعتی مربوط به خودشان را به دست آورند. انحصار سرمایه‌داری، یک بنگاه سرمایه‌داری یا

اتحادیه‌ای از بنگاه‌های سرمایه‌داری است که تولید یا فروش عمده انواع خاصی از کالاها را منحصراً در اختیار دارد.

نخستین کارتلها و سندیکاها آلمان در سالها ۷۰-۷۹ و ۸۰-۸۹ سده گذشته تشکیل شد.

رشد سرمایه‌داری انحصاری در آلمان. سرمایه‌داری آلمان در پایان سده گذشته و آغاز سده کنونی، تدریجاً خصلتی انحصاری به خود می‌گرفت. اتحادیه‌های بزرگ سرمایه‌داری تشکیل شده بود. سندیکای زغال سنگ در این سده ۱۷ که در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ تشکیل شده بود، نمونه‌ای از این اتحادیه‌ها بود. این اتحادیه، کمی پیش از جنگ اول جهانی، صاحب ۱۰۰ گودال استخراج زغال سنگ بود. این اتحادیه، استخراج بیش از ۵۰ درصد زغال سنگ آلمان را در اختیار داشت، قیمت فروش زغال سنگ را تعیین می‌کرد، سهمیه‌های تولید را به بنگاه‌های تولیدی خاصی اختصاص می‌داد و به کمک دستگاه بازاریابی خودش زغال سنگ را به فروش می‌رسانید. صنایع اسلحه‌سازی در انحصار گروه کروب و صنایع مهندسی برق در انحصار جنرال الکتریک (آ. ا. گ.) و زیمنس-شوکر ۱۸ بود. در دیگر شاخه‌های صنعت نیز انحصارات در حال تشکیل بود. در سال ۱۹۰۵ بر روی هم ۳۸۵ کارتل با عضویت ۱۲۰۰۰ شرکت در آلمان وجود داشت.

جریان تمرکز، در بانکداری نیز پدید آمد. بانکهای بزرگ، بانکهای کوچک را بلعیدند. بانکها روزه روزه بیشتر در صنایع در حال رشد آلمان سرمایه‌گذاری می‌کردند. در آستانه جنگ اول جهانی، ۹ بانک بزرگ برلین نزدیک به نیمی از سپرده‌ها را در دست داشتند.

دشد انحصارات و استقرار سلطه آنها نشانه‌گذار سرمایه‌داری به بالاترین مرحله‌اش یعنی امپریالیسم بود.

امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله تکامل سرمایه‌داری است و ویژگی‌اش آن است که در درجه اول با استقرار سلطه انحصارها مشخص می‌شود. سرمایه‌داری خصلتی انحصاری به خود می‌گیرد.

کشاورزی. در آلمان شرقی، واقع در شرق رود الب ۱۹، نزدیک به نیمی از زمینها به زمینداران یونکر تعلق داشت. زمینداران غالباً صاحب چندین هکتار زمین بودند، که گاهی به بیش از ۱۰ هزار هکتار نیز می‌رسید. اما تعداد



کارخانه ذوب آهن در نزدیکی زاربروکن. کنه‌کاری، ۱۸۷۲

زیادی از زمینداران یونکر صاحب چند صد هکتار زمین بودند. زمینداران برای کار در این زمینها از انواع ماشینهای پیشرفته، کودهای شیمیایی و روشهای پیشرفته آیش زمین استفاده می‌کردند. اما با وجود این پیشرفته‌ها، بقایای فئودالیسم همچنان در این املاک حفظ شده بود.

زمیندار معمولاً قطعه زمین کوچکی را همراه با کلبه‌ای در اختیار کارگر کشاورزی می‌گذاشت که در عوض، همه افراد خانواده کارگر مجبور می‌شدند برای زمیندار کار کنند. وضع خدمتکاران که زمینی نداشتند و در زمین ارباب زندگی می‌کردند - کالسکه‌چیها، مهترها، گاوچرانها و مانند اینها - بسیار ناگوار بود. آنها مجبور بودند از بام تا شام، حتی در روزهای تعطیل، کار کنند. زمیندار حتی حق تنبیه بدنی آنها را داشت. گذشته از زمینداران یونکر، دهقانان ثروتمند نیز کارگران کشاورزی را استثمار می‌کردند.

تعداد زمینداران بزرگ در غرب رود الب تا اندازه‌ای کمتر بود. در اینجا اکثریت با دهقانان کوچک و متوسط بود ولی دهقانان ثروتمند بر اوضاع اقتصادی منطقه مسلط بودند.

در سال ۱۸۸۸ سه میلیون مزرعه «کوچک» در آلمان وجود داشت که مساحت هر یک کمتر از دو هکتار بود و بر روی هم نزدیک به سه پنجم مزارع آلمان به شمار می‌رفتند. صاحبان این مزرعه‌های کوچک فقط یک بیستم زمینهای

زراعی کشور را در اختیار داشتند.

دهقانان کوچک نمی توانستند محصول کافی برای گذران سالانه خودشان را از قطعه زمینهای کوچک برداشت کنند و به همین علت بود که از صدها سال پیش، انواع گوناگون صنایع دستی را در کنار کشاورزی رونق داده بودند. اما پیشرفت صنایع بزرگ باعث شد که درآمد دهقانان از این گونه کارها روز به روز کمتر شود زیرا کالاهای دستی نمی توانستند با کالاهای ماشینی رقابت کنند. دهقانان فقیر شده، قطعه زمین شان را می فروختند و به شهرها مهاجرت می کردند یا به عنوان کارگر روزمزد برای زمینداران و دهقانان ثروتمند کار می کردند.

وظایف پلیس و تشکیلات اداری مملکت در روستاها به یونکرها سپرده شده بود؛ از همین جا بود که زمینه مناسبی برای کارهای دلخواه زمینداران فراهم آمد. زمینداران به هنگام انتخابات رایشتاگ، رأی دهندگان عامی را به وحشت می انداختند. کارگران کشاورزی را غالباً به پای صندوقهای رأی می آوردند تا رأی شان را زیر نظر نماینده زمیندار به صندوق بیندازند.

امپریالیسم یونکر - بورژوازی آلمان. ویژگی امپریالیسم آلمان، خصلت یونکر - بورژوازی آن بود. بورژوازی انحصاری ثروتمندتر و قوی تر شد ولی یونکرها مواضع شان را از دست ندادند. روابط اقتصادی میان زمینداران و انحصارات، گسترده تر شد. بسیاری از یونکرها، از جمله قیصر ویلهلم دوم، از سهامداران انحصارات بزرگ بودند.

منافع مشترک اقتصادی و مبارزه مشترک یونکرها علیه جنبش کارگری و سوسیالیستی، آنها را در یک اردوی یونکر - بورژوازی متحد ساخت و دستگاه دولت را برای مبارزه علیه کارگران و رقبای جهانی در دستایی به بازارهای جهان در اختیار آنها گذاشت. یونکرها و بورژواها از تقویت ارتش، تأسیس پایگاههای دریایی و تکمیل نیروی دریایی و سیاست مستعمراتی دولت پشتیبانی می کردند.

اسناد و مدارک

تمرکز تولید و سرمایه در آلمان

(بر اساس ارقامی که هیمن ۲۰ اقتصاددان بورژوازی آلمانی نقل کرده است)

«از يك سو، شرکتهای بزرگ زغال سنگ می مانند که سالانه میلیونها تن زغال تولید می کنند و کارشان را به خوبی در سندیکیای زغال سنگ سازمان داده اند، و از سوی دیگر کارخانههای بزرگ فولادسازی را داریم که سخت وابسته معادن زغال سنگ اند و سندیکیای فولاد را تشکیل داده اند. این شرکتهای غول آسا که سالانه ۴۰۰۰۰۰ تن فولاد تولید می کنند، با انواع کارخانههای تصفیه زغال سنگ، سنگ آهن و کوره های بلند و تولید کالاهای تمام شده، که بیش از ۱۰۰۰۰۰ کارگر را استخدام کرده اند و در شهرکهای کارگری نیز محل سکونتی به آنها داده اند و بعضی شان صاحب بندرگاهها و راههای آهن اختصاصی اند، امروزه نوع رایج و معمولی کارخانه آهن و فولاد در آلمان به شمار می روند. اما تمرکز، همچنان ادامه دارد. شرکتهای روز به روز بزرگتر و بزرگتر می شوند. روز به روز بر تعداد شرکتهایی که در یک شاخه معین صنعتی یادر چندین صنعت به یکدیگر می پیوندند و مجموعه های غول آسا تشکیل می دهند و از پشتیبانی بیش از نیمی از بانکهای برلین برخوردارند افزوده می شود.» ۲۱

پرسش و تمرین

۱. اتحادیه های انحصاری سرمایه داران چگونه تشکیل می شود؟
۲. با مطالعه متن کتاب، جدول زیر را پر کنید:
شکلهای اصلی انحصارات

ایجاد دستگاه مشترک تولید	ایجاد دستگاه مشترک بازرگانی	توافق درباره			شکل انحصاری
		بازارها	مقدار تولید	قیمتها	
					کارتل....
					سندیکا....
					تراست....

کافی است در ستونی که به نظرتان درست می آید در برابر یکی از اتحادیه های انحصاری علامت بگذارید

20. Heyman
21. Lenin, Selected Works. Moscow, FLPH, Vol. 1, P.652.

۳. کدام پدیده یا پدیده‌های تازه را می‌توان زمینه‌ای برای رسیدن به این نتیجه دانست که سرمایه‌داری آلمان وارد مرحله امپریالیسم شده بود؟
۴. شواهدی دال بر وجود بقایای فئودالیسم در نظام اقتصادی و سیاسی امپراتوری آلمان بیاورید.

۷. سیاست داخلی و خارجی امپراتوری آلمان در پایان سده نوزدهم

حکومت بیسمارک. ویلهلم اول پادشاه پروس، که به مقام قیصری رسید، بلافاصله پس از تشکیل امپراتوری آلمان، بیسمارک را به عنوان صدر اعظم خویش برگزید. بیسمارک تا سال ۱۸۹۰ در این مقام بود. او مدت ۲۸ سال (از ۱۸۶۲) سلطه‌ای بی‌چون و چرا بر آلمان و نزدیک به بیست سال بر سراسر اروپا داشت.

بیسمارک نماینده یونکرها و سرمایه‌داران بزرگ بود. او که مردی فوق‌العاده زیرک بود، اراده‌ای قوی، فکری بیدار و در عین حال سرشار داشت و سیاستمداری باتجربه و چیره‌دست بود. او که در اصل از یونکرهای پروس بود، از لحاظ سیاسی به حکومت سلطنتی اعتقاد داشت و دشمن سرسخت طبقه کارگر بود. او پی برده بود که یونکرها نمی‌توانستند منافع سرمایه‌داران بزرگ و روبه‌رشد را نادیده بگیرند. بورژوازی در آن زمان به قدر کافی نیرومند شده بود و می‌بایست در عرصه سیاست به حساب آید. بیسمارک در سیاست داخلی و خارجی اش کوشید اتحادی میان یونکرها و سرمایه‌داران بزرگ ایجاد کند.

«قانون استثنایی» ضد سوسیالیستی. رشد سریع صنعتی، با رشد طبقه کارگر و تقویت جنبش سوسیالیستی همراه بود. در سال ۱۸۷۵ دو گروه آیزناخ ۲۲ و لاسال ۲۲ با هم متحد شدند و حزب واحدی به وجود آوردند که بعدها نام حزب کارگران سوسیالیست آلمان را به خود گرفت (و غالباً آن را حزب سوسیال دموکرات می‌نامند). گسترش و تقویت این حزب، محافل حاکم را به هراس انداخت و پیروزی سوسیالیستها در انتخابات رایشتاگ به سال ۱۸۷۷ نیز بر این هراس افزود. بر روی هم ۴۹۸,۰۰۰ نفر به سوسیال دموکراتها رأی دادند و بدین طریق ۱۲ کرسی رایشتاگ به سوسیال دموکراتها داده شد.

دولت در سال ۱۸۷۸ قانونی را به تصویب رایشتاگ رساند که به «قانون استثنایی» معروف شد. این قانون را از آن جهت استثنایی می‌نامیدند که سوسیالیستها را در وضعی استثنایی قرار داد و عملاً جلوی فعالیتهای حزب را گرفت. اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای ورزشی کارگران که زیر نفوذ ایده نئولوژیک سوسیالیستها بودند بسته شدند.

انتشار روزنامه‌ها و مجله‌های سوسیالیستی به موجب این قانون متوقف شد. انتشارات سوسیالیستی مصادره شد. دستگیری و تبعید دستجمعی وی-محاکنه کارگران حزبی آغاز شد.

سیاست تجاوزکارانه آلمان در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹. آلمان در دهه هشتم و دهه نهم سده گذشته دوبار تا آستانه جنگ با فرانسه به منظور تبدیل آن کشور به کشوری دست نشانده، پیش رفت. اما روسیه دخالت کرد. روسیه نمی‌خواست شاهد تقویت بازهم بیشتر آلمان باشد و نگران چنین پیش آمدی بود. روسیه به آلمان گوشزد کرد که نمی‌گذارد فرانسه مجدداً شکست بخورد. آلمان عقب نشینی کرد و لسی از توطئه‌هایش دست برداشت.

تشکیل اتحاد مثلث. آلمان ضمن آنکه برای جنگ تدارک می‌دید در جستجوی متحدین نظامی بود. آلمان در سال ۱۸۷۹ با اتریش-هنگری که رقیب روسیه در شبه جزیره بالکان بود یک اتحاد نظامی بست. ایتالیا در سال ۱۸۸۲ به اتحاد اتریش-آلمان پیوست زیرا اختلافاتش با فرانسه شدت یافته بود.

تیرگی روابط ایتالیا و فرانسه بدین سبب بود که فرانسه در سال ۱۸۸۱ تونس را که ایتالیا ادعاهایی بر آن داشت تصرف کرد.

اتحاد نظامی آلمان، اتریش-هنگری و ایتالیا، اتحاد مثلث نامیده شد. بدینسان آلمان در رأس یک اتحاد مخالف روسیه و فرانسه قرار گرفت. بیسمارک روسیه را مانعی در راه اجرای نقشه‌های سیاسی اش می‌دانست. او به هر کاری برای صدمه زدن به روسیه دست زد، اما نه مستقیماً بلکه از طریق دیگر کشورها؛ و می‌کوشید بریتانیا و ترکیه را علیه روسیه برانگیزد. خود بیسمارک پس از تأمین پشتیبانی اتحاد با اتریش-هنگری، کوشش فراوانی به خرج داد تا از جنگ روس و آلمان جلوگیری کند.

ترس از روسیه، دلیل اصلی بیسمارک در خودداری از حمله به فرانسه در دهه هشتم و نهم سده گذشته بود (ن.ک. سند ۱). او دشواریهای ناشی از جنگ همزمان در دو جبهه علیه فرانسه و روسیه را دریافته بود. به یاد می-

آورد که فرماندهان نظامی بزرگی چون کارل دوازدهم ۲۴ پادشاه سوئد و ناپلئون فرانسوی در روسیه شکست خورده بودند. او همچنین می دانست که تزاریسم مانع پیشرفت روسیه است، و از هر فرصت مناسبی برای تقویت عناصر مرتجع در روسیه استفاده می کرد.

آغاز تصرفات استعاری. آلمان ضمن تدارک دیدن برای جنگ در اروپا، دست اندر کار اشغال مستعمراتی بود که سرمایه داران بزرگ کشور بدانها نیاز داشتند. کوچ نشینان آلمانی، برای تصرف سرزمینهای تازه، همچون وحشیان بامردم بومی روبه رو می شدند و از کشتار دستجمعی، غارت و خیانت به آنها نیز خودداری نمی کردند.

در سال ۱۸۸۲ کار گزار لودریتز ۲۵، بازرگانی از بندر برمن در شمال آلمان در خلیج آنگرا پکوئنا ۲۶ در ساحل جنوب غربی افریقا پایه خشکی نهاد. لودریتز ۳۵۰ کیلومتر مربع زمین را از قبیله هوتنتو ۲۷ به ۲۰۰ تفنگ کهنه و ۲۰۰ مارک نقد «خرید». پس از این کار، دولت آلمان، قطعه زمین یاد شده را تحت الحمايه خود اعلام کرد. مأموران و سربازانی به افریقا اعزام شدند ولی کوششهای آلمانیها برای افزودن بر متصرفاتشان خشم مردم بومی را برانگیخت و از این زمان به بعد بود که استعمارگران به سلاح گرم متوسل شدند. سربازان آلمانی، خائنانه به سکونت گاههای هوتنتوها یورش می بردند و بسیاری از آنها را می کشتند. آلمانیها در پی يك سلسله یورشهای خونین بر دامنه متصرفاتشان در جنوب غربی افریقا افزودند (ن.ك. سند ۲). سرزمینهای بعدی نیز به همین طریق «به دست می آمد». آلمان در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ نخستین مستعمراتش را در افریقا متصرف شد، که عبارت بودند از توگولند ۲۸، کامرون ۲۹ و سرزمینی که بعدها افریقای جنوب غربی آلمان و افریقای شرقی آلمان نامیده شد.

در همان زمان بود که استعمارگران آلمانی به منطقه اقیانوس آرام رخنه کردند و بخش شمال شرقی جزیره گینه نو و جزایر نزدیک به آن را متصرف شدند. اما این متصرفات استعاری، چشم طمع امپریالیستهای آلمان را سیر نمی کرد.

اسناد و مدارك

۱. نظر بیسمارك درباره خطر جنگ علیه روسیه

(چکیده ای از نامه بیسمارك)

در صورتی می شود درباره آن موضوع [حمله به روسیه] گفتگو کرد که چنین جنگی به شکست روسیه بیانجامد. اما بایه دست آوردن پیروزیهای درخشان نیز احتمال رسیدن به چنین نتیجه ای دور از تصور است. حتی اگر ما به این نتیجه مطلوب نیز برسیم، باز بدان معنا نخواهد بود که توانسته ایم نیروی بنیادی روسیه را که بر میلیونها روسی تکیه دارد درهم بشکنیم... اینان را حتی اگر قرار باشد با امضای پیمانهای بین المللی از همدیگر جدا کنیم، بی درنگ همچون مولکولهای جدا شده جیوه به یگدیگر خواهند پیوست. این حالت ملت روسیه را نمی شود نابود کرد... ۳۰

۲. شرارتهای استعمارگران آلمانی

چکیده ای از اعلامیه ای که ژنرال فون تروتا ۳۱ فرمانده سربازان آلمانی در سال ۱۹۰۵ صادر کرد

ارروها ۳۲ باید در زمین خودشان کار و زندگی کنند. اگر این دستور را نپذیرند، به زور متوسل خواهیم شد. همه اعضای قبیله اردو، چه مسلح و چه غیر مسلح، چه حشم دار و چه بی حشم، تیرباران خواهند شد. زنهای و بچه ها را اسیر نخواهیم کرد. آنها را یا به قبیله شان پس می فرستیم یا دستور تیرباران شان را می دهیم. این است حرف من با ارروها ۳۳

گزارش يك شاهد عینی که در سر کوبی قیام اردوها شرکت کرد

ساعت ۵ صبح روز ۲۲ اوت بود که در کنار رودخانه چیواتا ۳۴ به یاغیانی

30. «Policy of European Governments on Major Questions», Vol. IV, Berlin, 1922, PP. 302-303.

31. Von Trotha 32. Hereros

33. «Shorthand Record of The Proceedings of The German Reichstag in 1905-1906», Vol. 5, Berlin, 1906, P. 4059.

34 Chivata

24. King Charles

25. Luderitz

26. Angra Pequena

27. Hottentot

28. Togoland

92. Camaroons

که می‌خواستند از آن بگذرند رسیدیم. پلی باریک و دراز روی رودخانه زده شده بود و اردوها مجبور بودند از آن بگذرند، و ما وقت کافی برای شلیک به تک‌تک آنها داشتیم. بدین ترتیب، ۷۶ نفر را کشتیم، البته اینها سوای آن عده‌ای بودند که زخمی شدند و به رودخانه افتادند. بسیاری از اردوها کوشیدند شناکنان از رودخانه بگذرند اما طعمه تمساحهایی شدند که در نزدیکیهای پل گرد آمده بودند. در وسط رودخانه، سکویی شنی ساخته شده بود که شکارهای مامی خواستند و بیش استراحت کنند. اما گلوله‌های مادر آنجا نیز به آنها می‌رسید. چه منظره‌ای! من در کنار رودخانه، پشت درخت افتاده‌ای ایستادم و ۱۲۰ تیر شلیک کردم. همه دستگیرشدگان اعدام شدند. ۲۵

پوش و تمرین

۱. چه هدفها و منافعی یونکرها و بورژوازی آلمان را با هم متحد کرد؟
۲. علل تصویب قانون ضد سوسیالیستی معروف به «قانون استثنایی» چه بود؟
۳. ویژگیهای اصلی سیاست خارجی آلمان در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ را به‌طور خلاصه بنویسید.
۴. چرا بیسمارک از آغاز جنگ میان آلمان و روسیه می‌ترسید؟
۵. جدول زیر را که به «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» مربوط می‌شود پر کنید:

متصرفات منطقه اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس	تقسیم آسیا	تقسیم افریقا	اتحادهای نظامی و سیاسی نخستین جنگهای امپریالیستی	دهه
				۷۹-۱۸۷۰
				۸۹-۱۸۸۰
				۹۹-۱۸۹۰
				۱۹۰۹-۱۹۰۰

این تاریخها را به یاد بسپارید

قانون ضد سوسیالیستی معروف به «قانون استثنایی» به اجرا درآمد.	۱۸۷۸-۱۸۹۰
تشکیل اتحاد مثلث.	۱۸۸۲
امپراتوری آلمان نخستین مستعمرات را به تصرف درآورد.	۱۸۸۰-۸۹

۸. تدارکات امپریالیستهای آلمان برای جنگ به‌منظور تقسیم دوباره جهان

تصرفات استعماری در سالهای ۱۸۹۰-۹۹. تاسیس نیروی دریایی.
صنایع آلمان که سریعاً پیش می‌رفت در دستیابی به بازارهای جهانی، به‌رقبای بزرگی چون فرانسه، بریتانیا و دیگر کشورها برخورد. قدرت خرید ناچیز کارگران و خرده‌بورژوازی تهی‌دست در درون کشور و لزوم تأمین مواد خام ارزان برای کارخانه‌ها، بورژوازی آلمان را به جستجوی بازارها و منابع تازه مواد خام واداشت. در خود آلمان نیز سرمایه کلانی انباشته شده بود که صاحبانش به طمع دست‌یافتن به سودهای هرچه بیشتر، می‌خواستند آن را به‌شکل وام، ساختن راههای آهن، استخراج معادن در مستعمرات و مانند اینها سرمایه‌گذاری کنند.

امپریالیسم غارتگر، نودسیده و پرتوان آلمان، خود را «تقسیم مستعمرات جهان» عقب مانده می‌دانست. به گفته لنین، امپریالیسم آلمان زمانی به جشن سرمایه‌داران رسید که همه‌صندلیها را کشورهای سرمایه‌دار سالخورده، اشغال کرده بودند.

امپریالیسم آلمان برای جبران دیرآمدنش، به هرکاری دست زد. در آخرین دهه سده گذشته، برخی از سرمایه‌داران بزرگ و یونکرها نقشه‌هایی برای سلطه بر جهان کشیدند. سازمانهای شوونیستی به تبلیغات خستگی‌ناپذیر در میان مردم آلمان به‌منظور اشاعه نظرات نادرست مربوط به برتری «نژاد آلمان» و حق حاکمیت آن بر جهان پرداختند.

در همان حال، روزبه‌روز بر شدت تجاوزکاریهای امپریالیسم آلمان افزوده می‌شد. هدف اصلی آلمان در سیاست خارجی اش ایجاد یک امپراتوری گسترده مستعمراتی از طریق تقسیم دوباره جهانی بود که پیش از آن تقسیم شده

بود.

شاعرزاده فون بولو^{۳۶} وزیر امور خارجهٔ آلمان که بعدها به صدراعظمی کشور برگزیده شد، در این باره چنین گفت: «دیگر دیر شده است... زمانی که ملت‌های دیگر دست اندرکار تقسیم خاگ و آب کرهٔ زمین میان خودشان بودند، ما آلمانیها دلمان را به آسمان آبی خوش کرده بودیم... ما خواستار جایی در زیر آفتاب برای خودمانیم.»

پس از گفتار، نوبت کردار آمد. آلمانیها در پایان آخرین دههٔ سدهٔ گذشته، به زور در شبه جزیرهٔ شانتونگ^{۳۷} چین مستقر شدند و به بهانهٔ اجاره کردن آن، خلیج کیائوچو^{۳۸} را به پایگاه دریایی شان مبدل کردند. درست همزمان با این رویداد بود که آلمانیها جزایر کارولین^{۳۹} و ماریانا^{۴۰} در اقیانوس آرام را تصرف کردند. پیشتر، جزایر مارشال را تصرف شده بودند.

امپریالیستهای آلمان در سال ۱۹۰۰ با دستگیری امپریالیستهای دیگر کشورها در حمله به جنبش‌هایی بخش ملی مردم چین شرکت کردند. گروه عظیمی از سربازان قدرتهای امپریالیستی به فرماندهی ژنرال والدرزی^{۴۱} آلمانی در این منطقه دست به عملیات زدند. سربازان اعزامی، تقریباً به همهٔ مردم بی سلاح چین خیانت کردند و از کشتن زنان و کودکان نیز خودداری نکردند. قیصر ویلیلم دوم روزی که سربازان آلمانی را به چین می‌فرستاد به آنان توصیه کرد که به کسی «ترحم نکنید» و کسی را به اسارت نگیرید «تا در آینده، حتی هزار سال بعد نیز چینی‌ها جزأت چپ نگاه کردن به آلمانیها را نداشته باشند».

سرمایه‌داران آلمانی در افریقا به کشور مغرب (مراکش) چشم دوخته بودند. اگر آلمانیها می‌توانستند این کشور را متصرف شوند دژ مستحکمی در دهانهٔ گذرگاه غربی موتیرانه در برابر پایگاه بریتانیایی‌ها در جبل الطارق برپا می‌داشتند. گذشته از این، مغرب دارای ذخایر سرشار سنگ آهن نیز بود. آلمان برای تصرف مستعمرات تازه و گسترش بازرگانی جهانی‌اش، به تشکیل ناوگانی قدرتمند و بزرگ اقدام کرد. مبالغ معتنا بهی برای تأسیس نیروی دریایی سرمایه‌گذاری شد. قیصر ویلیلم، مغرورانه اعلام کرد: «آیندهٔ ما، روی دریاهاست!»

در سال ۱۸۹۵ آبراه کیل^{۴۲} که دریای شمال را به دریای بالتیک پیوند می‌دهد

- | | | |
|---------------|----------------|--------------|
| 36. Von Bulow | 37. Shantung | 38. Kiaochow |
| 39. Carolines | 40. Marianas | |
| 41. Waldersee | 42. Kiel Canal | |

گشایش یافت. در سال ۱۸۹۸ رایشتاگ برنامهٔ عظیمی را برای ساختمان کشتی‌های نیروی دریایی به تصویب رسانید. ظرفیت این برنامه در طی در سال، دو برابر شد. آلمان می‌کوشید به یک قدرت بزرگ دریایی تبدیل شود (ن. لک. سند).

«یورش به سوی خاور». امپریالیستهای آلمان که خود را دو افریقانا کام و شکست خورده می‌پنداشتند، بر آن شدند که برای خواباندن عطش منفعت طلبی‌هاشان به خاور نزدیک رخنه کنند. نقشه‌ها برای تصرف ثروتهای طبیعی بی‌پایان آسیای صغیر طرح کردند. «آیندهٔ آلمان در خاور، در آسیای صغیر، سوریه، بین‌النهرین و فلسطین است. در نزدیکی نینوا... یکی از سرشارترین منابع نفت جهان نهفته است.» این سخنان را یکی از تبلیغ‌کنندگان و هواداران امپریالیسم آلمان دربارهٔ چشم‌اندازی که به دنبال غارت‌استانهای ترکیه در برابر سرمایه‌داران آلمانی گشوده شده بود به زبان آورد. همین شخص در ادامهٔ سخنانش می‌گوید: «در اعماق کوههای توروس^{۴۳}، ذخایر سرشاری نهفته است. درهٔ بابل را می‌توان به یکی از بزرگترین مراکز تولید چوب و پنبه در جهان تبدیل کرد. در بین‌النهرین، برای میلیونها گاو و گوسفند، چراگاه وجود دارد. بخش عمدهٔ مواد خام مورد نیاز ما در همین جا، آن هم در یک نقطه، است!»

امپریالیستهای آلمانی، با شعار «یورش به خاور»، توجه و گرایش آلمان به شرق، ترکیه، کشورهای اسلاو (بلغارها و صربها) و نقشه‌هایی را که برای تصرف «فضای حیاتی» در منطقهٔ اوکراین طرح‌ریزی شده بود بیان می‌کردند.

ویلیلم دوم به بهانهٔ زیارت «آرامگاه مسیح» در سال ۱۸۹۸ به فلسطین سفر کرد. اما این زائر سلطنتی، در اصل به عنوان نمایندهٔ بازرگانی امپریالیستهای آلمانی به این سفر رفت. او با سلطان ترکیه دیدار کرد و دربارهٔ واگذاری امتیاز ساختمان یک خط آهن از تنگهٔ بوسفور و آسیای صغیر تا بغداد و خلیج فارس و کویت، با هم به توافق رسیدند. این خط بعدها راه آهن بغداد نام گرفت.

تکمیل ساختمان راه آهن بغداد، اهمیت اقتصادی و استراتژیک عظیمی داشت. کارخانه‌داران آلمان که سفارشهای بزرگ برای تولید ریل، لوکوموتیو و انواع کامیون دریافت می‌کردند، سودهای کلان بردند. بانکهای آلمان نیز که در ساختمان این راه آهن سرمایه‌گذاری کرده بودند سودهای زیاد بردند.

آلمان در چند سال پیش از آغاز جنگ اول جهانی مسابقه تسلیحاتی را تشدید کرد. قدرت ارتش آلمان به طرز قابل توجهی افزایش یافت. رایشتاگ هر روز اعتبارات بیشتری را به ساختمان کشتی‌های جنگی و یک ناوگان زیر دریایی اختصاص می‌داد.

هزینه‌های کلان نظامی، موجب بالا رفتن مالیاتها در آلمان و بدتر شدن وضع توده‌های زحمتکش در کشور شد.

اسناد و مدارک

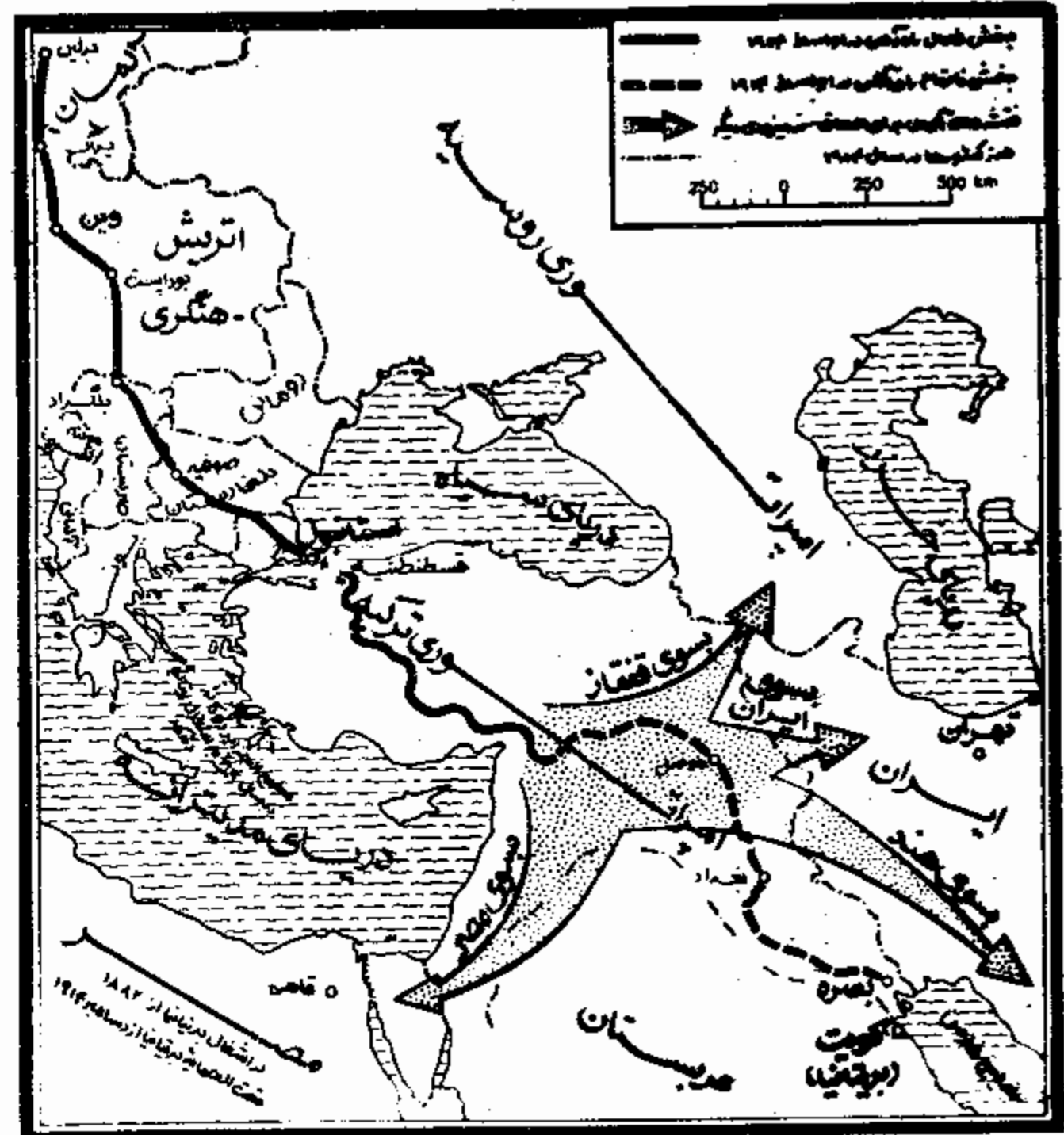
تبدیل آلمان به یک قدرت دریایی

(از سخنرانی دریا سالار توپیشتر ۴۴ به تاریخ ۱۸۹۷ در رایشتاگ)

پس از تشکیل امپراتوری، منافع دریایی آلمان به طرز کاملاً بی‌سابقه‌ای بیشتر شده است. حفظ این منافع، از مسائل مرگ و زندگی برای آلمان است. اگر قدرتی در جهان باشد که بخواهد مانعی در راه ما ایجاد کند یا صدمه‌ای به منافع ما بزند، امپراتوری آلمان نخست با سقوط اقتصادی و سپس با سقوط سیاسی روبه‌رو خواهد شد. مشکل ما چه اقتصادی باشد و چه سیاسی، چه دفاع از اتباع آلمان و چه منافع بازرگانی مادر خارج، فقط نیروی دریایی آلمان است که در همه این موارد می‌تواند از ما پشتیبانی کند... ۴۵.

پرسش و تمرین

۱. چرا امپریالیسم آلمان به ویژه تجاوزکار بود؟
۲. کدامیک از فعالیتهای امپریالیستهای آلمان موجب تشدید تضادهای میان بریتانیا و آلمان شد؟
۳. جدول «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» را تکمیل کنید.
۴. به نقشه راه آهن بغداد نگاه کنید و اهمیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک آن را بیان دارید.



نقشه راه آهن بغداد.
آلمان امیدوار بود از راه آهن بغداد برای حمله به مرزهای زمینی امپراتوری بریتانیا استفاده کند. سربازان آلمان می‌توانستند در راههای منتهی به هند و مصر متمرکز شوند.

قرار بود از این راه برای تصرف سرزمینهای تازه‌ای در خاور زمین، که امپریالیستها نیز نقشه‌اش را پیشاپیش آماده کرده بودند، استفاده شود.
نقشه‌های غارتگرانه امپریالیستهای آلمان، آنها را شدیداً آلوده روی کشورهای سرمایه‌داری بریتانیا، فرانسه و روسیه قرار داد. امپریالیسم آلمان که در تدارک جنگ برای تقسیم دوباره جهان بر طبق منافع خود بود، تجاوزکارانه‌ترین راهها را پیش گرفت.

44. Tripitz
45. Schultes, *European Historical Calendar for 1897*.
Munich, 1898, P. 159.

۹. جنبش کارگران در پایان سده نوزدهم

رشد جنبش کارگران و تقویت حزب سوسیال دموکرات. حزب سوسیالیست آلمان در اوضاع ناگواری که در پی تصویب «قانون استثنایی» و اقدامات سرکوبگرانه دولت پدید آمده بود، تا دوازده سال مجبور شد فعالیتهايش را زیرزمینی کند.

پس از وقفه کوتاهی که در اثر اجرای «قانون استثنایی» پیش آمد، کارل مارکس و فردریک انگلس دست به تأسیس یک حزب مخفی کارگری زدند. روزنامه این حزب که سوسیال دموکرات نام داشت در خارج از کشور به چاپ می رسید. این روزنامه با وجود پیگردهای دولت، قاچاقی وارد کشور می شد و میان کارگران پخش می شد (ن.ک. سند). در خود آلمان نیز اعلامیه های پنهانی کارگران چاپ و پخش می شد و کارگران را به پیکار علیه رژیم ارتجاعی نیسمارک دعوت و تشویق می کرد. مبارزه کارگران، سال به سال پرتوان تر می شد. هر بار که یکی از رفقای کارگران در زندان کشته می شد تشییع جنازه اش به تظاهرات ضد دولتی تبدیل می شد و در مواقع تبعید کارگران نیز همین رویداد تکرار می شد.

اگوست بیل ۴۶ و ویلهلم لیکنشت ۴۷ دوره هر برجسته طبقه کارگر و حزب سوسیالیست آلمان بودند و در بیشتر فعالیتهاشان از رهنمودهای مارکس و انگلس پیروی می کردند. سوسیال دموکراتها در انتخابات ۱۸۸۲ رایشتاگ به موفقیتی چشمگیر دست یافتند و ۲۴ کرسی به دست آوردند. در سال ۱۸۸۹ به رغم اقدامات سرکوبگرانه دولت، پرچمهای سرخ در محلهای کارگرنشین برلین برافراشته شد. حتی یکی از مبارزان، پرچم سرخ را بر فراز ستاد پلیس برلین برافراشت. در همان سال، بورژوازی شدیداً از اعتصاب ۱۰۰,۰۰۰ کارگر معدنچی در ناحیه رور ۴۸ بهراس افتاد.

برنامه ارفورت. انتقاد انگلس از اشتباهات آن. مبارزه پیگیر اندکارگران، دولت را بر آن داشت که قانون ضد سوسیالیستی معروف به «قانون استثنایی» را در سال ۱۸۹۰ لغو کند. حزب سوسیال دموکرات، بی درنگ از زیرزمین بیرون آمد. مارکسیسم در آن زمان، ایده نولوژی مسلط



ویلهم لیکنشت



اگوست بیل

جنبش کارگری بود و حزب سریعاً گسترش یافت. در سال ۱۸۹۱ برنامه تازه ای در کنفرانسی که در شهر ارفورت ۴۹ برگزار شد به تصویب رسید.

در این برنامه، بر اساس آموزشهای مارکس، گفته شده بود که هدف نهایی حزب سوسیال دموکرات، استقرار سوسیالیسم در کشور است. خواستهای فوری حزب، مانند ۸ ساعت کار روزانه، حق تشکیل اتحادیه های کارگری و حق اعتصاب برای کارگران نیز در برنامه تصریح شده بود. در این برنامه، در همان حال، امتیازاتی به اپورتونیسیم داده شده بود. اصطلاح اپورتونیسیم در جنبش کارگران به معنای سازش با بورژوازی، دوا بسته کردن منافع کارگران به منافع بورژوازی، و عقب نشینی از مواضع مادکسیسم است.

رئبران حزب سوسیال دموکرات آلمان به خود جرأت نمی دادند که موضوع جمهوری دموکراتیک را به عنوان یکی از هدفهای کوتاه مدت مبارزه کارگران آلمان در برنامه بگنجانند. آنها می ترسیدند که مبادا طرح چنین خواستی به اقدامات سرکوبگرانه تازه ای علیه حزب منجر شود. اما بدترین اشتباه برنامه ارفورت آن بود که در آن کوچکترین اشاره ای به انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا نشده بود. این برنامه، مبارزه کارگران را تا حد زیادی به مبارزه ای در راه «اصلاحات اجتماعی» مبدل کرد.

مارکس در سال ۱۸۸۳ و پیش از تصویب برنامه ارفورت درگذشت. انگلس که مشعل سوسیالیسم انقلابی را فروزان نگهداشته بود، شدیداً از

پیش‌نویس برنامه ارفورت انتقاد کرد. او می‌گفت صحبت نکردن از مبارزه علیه سلطنت و استقرار جمهوری در این برنامه، پذیرفتنی نیست و متذکر شد که چنین کاری به تقویت این توجهم خطرناک خواهد انجامید که گذار به سوسیالیسم در امپراتوری نیمه استبدادی آلمان باید از راه‌های مسالمت آمیز صورت گیرد (ن. ک. سند ۲).

رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان، انتقادهای انگلس را از توده اعضای حزب پنهان کردند.

بورژوازی امپریالیستی «نخبه» کارگران را بارشوه می‌خورد.

در نیمه دوم دهه ۱۸۹۰-۹۹ ریشه‌های اپورتونیسیم در میان سوسیال دموکراتها روزبه‌روز محکمتر شد. اتحادیه‌های انحصارات سرمایه‌داری، بخشی از سودهای کلان‌شان را به «خریدن» یک کوچکی از طبقه کارگر، به ویژه سرکارگران و کارگران ماهر و رهبران اتحادیه‌های کارگری اختصاص می‌دادند. «خریدن» یا رشوه‌دادن از طریق پرداخت دستمزدهای زیاد، که گاه به دو یا سه برابر درآمد متوسط کارگران می‌رسید، انجام می‌گرفت. گاه سرمایه‌داران، بخش کوچکی از سودشان را به کارگران ماهر می‌دادند، مسکن بهتری به آنها می‌دادند و به حیل‌هایی از این دست متوسل می‌شدند. بدینسان، رشد انحصارات در هر کشوری با پیدایش قشر کوچکی از طبقه کارگر که امتیازات بیشتری داشت و در مقایسه با دیگر کارگران مزد بیشتری می‌گرفت و اصطلاحاً «اشرافیت کارگری» نامیده می‌شد همراه بود. این اشرافیت کارگری، همراه با بوروکراسی کارگری - مأموران اتحادیه‌های کارگری - به رکن اصلی اپورتونیسیم و کارگزاران بورژوازی در درون طبقه کارگر مبدل شدند.

تجدید نظر طلبی (روزیونیسیم). در پایان آخرین دهه سده گذشته،

برنشتاین ۵۰ از رهبران سوسیال دموکراتهای آلمان، برنامه‌ای برای تجدید نظر کامل در آموزشهای کارل مارکس به منظور تبدیل آن از نظریه‌ای انقلابی به نظریه‌ای اصلاح طلبانه پیشنهاد کرد. برنشتاین به غلط، مدعی بود که وضع طبقه کارگر بهتر می‌شود و در جامعه سرمایه‌داری، تضادهای طبقاتی حادث نمی‌شود بلکه از حدتش کاسته می‌شود. روزیونیسیمها می‌کوشیدند در بنیاد مارکسیسم - نظریه مبارزه طبقاتی - تجدید نظر کنند. به گمان آنان حق رأی عمومی، آزادیهای سیاسی و دیگر دست‌آوردهای دموکراتیک به تضعیف مبارزه طبقاتی می‌انجامد. آنان با چنین استدلالی می‌کوشیدند ثابت کنند که

طبقه کارگری برای دستیافتن به قدرت و آزادیهای اجتماعی و سیاسی، احتیاجی به انقلاب ندارد بلکه باید از راه اصلاحات وارد شود. برنشتاین نیز مانند همه اپورتونیسیتها قاطعانه ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را رد می‌کرد.

رویدادهای بعدی، نارسایی کامل نظرات برنشتاین و همفکرانش را نشان داد. کارهای او به نفع بورژوازی تمام شد. روزیونیسیم، صدمه بزرگی به جنبش و آرمان طبقه کارگر زد. نظرات ضد مارکسیستی برنشتاین، بی‌درنگ به برنامه عمل همه اپورتونیسیتهای جهان تبدیل شد.

حزب سوسیال دموکرات آلمان آنچنان که باید و شاید، به جوابگویی در برابر این نظریه‌ها برنخواست. لنین در جنبش کارگران روسیه، بی‌درنگ به زیانمندی و خطر برنشتاینیسم پی برد. او ماهیت واقعی نظرات برنشتاین و جوهر سرپا بورژوازی آنها را افشا کرد. لنین معتقد بود که این گونه کار چاق‌کنان میاستهای بورژوازی در درون جنبش طبقه کارگر باید هرچه زودتر از صفوف حزب کارگران رانده شوند.

اما بسیاری از رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان برخوردی مازشکارانه با برنشتاین اتخاذ کردند و بسیاری از ایشان هم به سوی اپورتونیسیم کشیده شدند.

بنابراین، در پایان سده نوزدهم، «کنادگرایش انقلابی سوسیال دموکراتها در سالهای اجرای «قانون استثنایی» و مبارزه قهرمانانه‌ای که اینان از خود نشان دادند، گرایشی اپورتونیسیتی در جنبش طبقه کارگر آلمان پدید آمد و گسترش یافت.

اسناد و مدارک

توزیع روزنامه غیر قانونی «سوسیال دموکرات» در آلمان

(از یادداشت‌های اوگوست بیل)

جاهایی که برای انبار کردن روزنامه «سوسیال دموکرات» و وسائلی که برای حمل و نقل آن به کار گرفته می‌شد، گاهی بسیار ابتکاری بود. مثلاً در ویلینگن ۵۱، مدت‌ها بود که روزنامه‌ها در زیر پله‌های منبر کلیسا انبار می‌کردند.

رفیقی که مسئول توزیع روزنامه در ناحیه لایپزیگ بود آن را در جالباسی یکی از تئاترهای لایپزیگ، که خودش نیز راهنمای همان تئاتر بود، نگه میداشت. و در يك مورد، وقتی قیصر ویلهلم دوم از سفر انگلیس به آلمان بازمی گشت، نمی دانست که بسته های بزرگی از روزنامه «سوسیال دموکرات» در انبار کشتی مسافری او حمل می شود.

در پایان سال ۱۸۷۹، یعنی سه ماه پس از آغاز کار روزنامه «سوسیال دموکرات»، موفقیت بزرگی نصیب روزنامه شد، بدین معنی که روزانه ۳۶۰۰ نسخه از آن به چاپ می رسید و این موفقیت وقتی جالب است که دشواریهای عظیمی را که در راه رساندن آن به آلمان وجود داشت در نظر آوریم. روز به روز بر تعداد خواستاران روزنامه افزوده می شد و در همان حال، رساندن روزنامه به آلمان نیز دشوارتر می شد زیرا مأموران گمرک، هشیاری خود را دویا سه برابر کردند. بنابراین، پس از چند سال، این مسأله پیش آمد که آیا بهتر نیست مقدمات چاپ روزنامه در داخل خاک آلمان فراهم شود؟ جزوهای مخفی نیز که روز به روز بر فروششان افزوده می شد، با همین مسأله روبه رو بودند.

حروف روزنامه را با دشواریهای زیاد وارد آلمان کردند. محل روزنامه دائما عوض می شد اما اگر اوضاع اجازه می داد، تاملاتی طولانی از يك محل استفاده می شد. پلیس آلمان بلافاصله پی برد که روزنامه در داخل کشور چاپ می شود، زیرا به نظر می رسد که هر روز از تعداد بسته هایی که در گمرک به دست مأموران می افتاد کاسته می شد. از آن پس، پلیس به جستجوی پرداخته های برای پیدا کردن محل چاپ مخفی روزنامه پرداخت. اما این کار بی فایده بود... در تمام مدتی که قانون ضد سوسیالیسی اجرا می شد پلیس حتی یکبار نتوانست محل چاپ نشریات غیر قانونی را پیدا کند. ۵۲

۲. نظر فردریک انگلس درباره اشتباهات اپورتونیستی برنامه

ارفورت حزب سوسیال دموکرات

این گونه از یاد بردن پایگاه بزرگ اصلی در برابر منافع آنی روز، این گونه مبارزه و تلاش برای پیروزی در يك لحظه، بی توجه به عواقب بعدی، این گونه فدا کردن آینده جنبش در برابر وضع کنونی آن را می توان «صادقانه» به عنوان هدفی در نظر داشت ولی این چیزی بیش از اپورتونیسم نیست و اپورتونیسم «صادقانه»، شاید خطرناکترین نوع اپورتونیسم باشد... ۵۳

52. August Bebel, *From My Life*, Vol. 3, Berlin, 1953 PP. 84-93.

53. Lenin, *Selected works*, Moscow, FLPH, 1956, Vol. 2, P. 188.

پرسش و تمرین

۱. جنبه مثبت برنامه ارفورت کدام و اشتباهاتش کدام بود؟
۲. وقتی انگلس به اشتباهات اپورتونیستی برنامه ارفورت اشاره می کرد چه نتایجی گرفت؟
۳. اپورتونیسم را مفصلاً شرح دهید.
۴. «اشرافیت کارگری» چیست و چرا رکن اصلی اپورتونیسم است؟
۵. برنشتاین در باره وظایف حزب سوسیال دموکرات به چه نتایجی رسید؟ فرض اپورتونیستی او بر چه پایه ای نهاده شده بود؟

این تاریخها را به یاد بسپارید.

۱۸۹۱ کنفرانس ارفورت حزب سوسیال دموکرات.
۱۸۹۰-۹۹ رشد اپورتونیسم در حزب سوسیال دموکرات آلمان.

۱۰. حزب سوسیال دموکرات آلمان در آغاز

سده بیستم

اوج گیری جنبش کارگران در آغاز سده بیستم. تسلط سرمایه داری انحصاری بر اقتصاد آلمان به بدتر شدن وضع کارگران انجامید. یکی از سرچشمه های اصلی درآمد انحصارات آلمان، تشدید استثمار کارگران بود. دستمزدهای کارگران آلمان بسیار کمتر از دستمزد رفقای انگلیسی و آمریکایی شان بود.

کارگران آلمانی در اثر مبارزات پیگیرانه شان توانستند تا اندازه ای بر دستمزدهایشان بیفزایند و از ساعات کارشان بکاهند. اما در مقایسه با گذشته، بالا رفتن هزینه زندگی، از قدرت خرید آنها کاست و نتیجتاً آنها با پولی که به دست می آوردند مقادیر کمتری از کالاهای مورد نیازشان را می توانستند تهیه کنند (ن. ک. سندهای ۲۰۱). در فاصله سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۴ کار روزانه از ۱۱-۱۲ ساعت در سال ۱۹۰۰ به ۹/۵ ساعت رسید. اما سرمایه داران

باتشدید استعمار کارگران، این ضررشان را تجبران کردند. ساعات کار روزانه که کوتاه‌تر شد کارگر مجبور شد نیروی کار بیشتری را مصرف کند. استعمار زنان، کودکان و نوجوانان که از ۳۰ تا ۵ درصد حقوق مردان را می‌گرفتند به‌ویژه شدید بود.

در سالهای بحران، صدها هزار کارگر، وحشت بیکاری را آزمودند. بحران، فقر و گرسنگی و زندگی در محلات کثیف را برای کارگران به‌ارمغان آورد.

بدتر شدن وضع زندگی کارگران به‌رشد احساسات انقلابی در کشور انجامید.

سرمشتی که کارگران روسیه برجا گذاشتند به‌ویژه در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تأثیر عظیمی بر جنبش انقلابی طبقه کارگر آلمان داشت. تحت تأثیر انقلاب روسیه و رویدادهای نهم ژانویه ۱۹۰۵، نزدیک به ۲۵۰۰۰۰ نفر از معدنچیان ناحیه رور در ژانویه ۱۹۰۵ دست به اعتصاب زدند. «روشهای روسی» مبارزه، به‌ویژه اعتصاب سیاسی توده‌ای، در میان توده کارگران آلمان رواج یافت.

در کنگره سال ۱۹۰۵ حزب سوسیال‌دموکرات که در شهر ینا ۵۴ تشکیل شد، زیر فشار کارگران، قراری به تصویب رسید که در آن از اعتصابهای بزرگ سیاسی به عنوان یکی از وسائل مبارزه طبقاتی نام برده شده بود. در پایان سال ۱۹۰۵ و آغاز سال ۱۹۰۶ هیجان انقلابی در آلمان بالا گرفت. کارگران، دیگر فقط خواستهایی چون دستمزد بیشتر و ساعات کار کوتاه‌تر را مطرح نمی‌کردند بلکه خواستههای سیاسی رانیز پیش می‌کشیدند و مثلاً خواستار تأمین حق رأی عمومی برای انتخابات مجالس لاندتاگ پروس شدند. در ساکسونی و دیگر ایالت‌های آلمان نیز مبارزه برای کسب حق رأی عمومی جریان داشت. مخصوصاً در ژانویه ۱۹۰۶ در سالگرد «یکشنبه خونین» روسیه، تظاهرات بزرگی به‌راه افتاد. در سراسر آلمان، میتینگهای بزرگ تشکیل شد و دولت را شدیداً به‌راس انداخت. اقدامات اضطرابی به عمل آمد و سیل سربازان به برلین جاری شد.

اما رهبران حزب سوسیال‌دموکرات در این اقدام عظیم و پراهمیت کارگران، ابتکار عمل را به‌دست نگرفتند. پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵



کلارا زتکین

روسیه، آنها قرارهای کنگره بنا در باره به‌راه انداختن اعتصابات بزرگ‌سیاسی را از یاد بردند. اکثریت آنها که به راست گرویده بودند موضوع اعتصاب را منتفی می‌دانستند.

سه‌گرایش در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان. باتشدید مبارزه طبقاتی، اختلافات درونی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نیز ریشه‌دارتر شد. پس از مبارزات سال ۱۹۰۵ سه‌گرایش در درون حزب پدید آمد: رویزونیستها، میان‌روها و چپ‌ها. برنشتاین و دیگر رویزنیستها جناح راست حزب را تشکیل می‌دادند و آشکارا اپورتونیست بودند. آنها روشهای انقلابی مبارزه رانفی واز تاکتیکهای همکاری طبقاتی دفاع می‌کردند و انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را ضروری نمی‌پنداشتند. رویزنیستها به کارگران توصیه می‌کردند که برای اصلاحات و بهبود جزئی وضع زندگی‌شان در چارچوب جامعه سرمایه‌داری مبارزه کنند. اینان در سیاست خارجی، شوونیست بودند و به هر کاری برای توجیه غارتگریها و راهزنیهای استعماری امپریالیسم آلمان دست می‌زدند.

نظریه پرداز میان‌روها، کارل کائوتسکی ۵۵ بود. میان‌روها نیز سیاسی اپورتونیستی داشتند ولی می‌کوشیدند ظاهرش را با عبارات انقلابی بیارایند و طبقه کارگر را گمراه کنند.

میان‌روها - اپورتونیستهای نقابدار - فعالیت‌های اپورتونیستهای علنی را نادیده گرفتند و در واقع منافع طبقه کارگر را تابع منافع بورژوازی کردند. لنین هشدار می‌داد که میان‌روی به عنوان شکل دیگری از اپورتونیسم، خطر بزرگی برای جنبش طبقه کارگر است.



روزالوکزامبورگ



کارل لیبکشت



زد و خورد کارگران و پلیس در ناحیه موییت (برلین)، سپتامبر ۱۹۱۰.

رای عمومی در پروس، ساکسونی و دیگر ایالت‌های آلمان نیز بودند. ویلهلم پیک ۵۹ و ارنست تالمان ۶۰، فرزندان قهرمان ملت آلمان، فعالیت‌های انقلابی‌شان را در صفوف سوسیال دموکرات‌های چپ آغاز کردند. اما بسیاری از سوسیال دموکرات‌ها در برخی از مسائل بنیادی مبارزه انقلابی مرتکب اشتباهات نظری و تاکتیکی شدند. مثلاً روزالو گزامبورگ که طرفدار اعتصاب‌های بزرگ سیاسی بود، این گونه اعتصاب‌ها را «نیرومندترین سلاح» و آخرین وسیله مبارزه طبقاتی پرولتاریا می‌دانست. او معتقد بود که اعتصاب سیاسی توده‌ها به خودی خود می‌تواند به قیام مسلحانه تبدیل شود. این طرز فکر نشان می‌داد که او به نقش سازمانی حزب طبقه کارگر ارزش چندانی قائل نبود. سوسیال دموکرات‌های آلمان نظری سرپا اشتباه‌آمیز در باره مسأله دهقانان داشتند: آنها منکر این بودند که طبقه دهقان می‌تواند در انقلاب سوسیالیستی با طبقه کارگر متحد شود.

انحطاط اپورتونویستی رهبران سوسیال دموکرات آلمان. تعداد اعضای حزب سوسیال دموکرات آلمان پیش از جنگ اول جهانی به طرز چشمگیری افزایش یافت. اعضای حزب به یک میلیون خوانندگان نشریات

رویزیونیست‌های دستی راستی و میانه‌روها با پشتیبانی اشرافیت کارگری و اتحادیه‌های کارگری، مجرای برای رخنه و نفوذ بورژوازی در جنبش کارگران آلمان بودند.

کلارا زتکین ۵۶ روزالو گزامبورگ ۵۷ و کارل لیبکنشت ۵۸، نمایندگان برجسته سوسیال دموکرات‌های دست چپی بودند.

کلارا زتکین (۱۸۵۷-۱۹۳۳) محبوبیت فراوانی در میان کارگران آلمان داشت. او که دختر یک معلم بود در نخستین سالهای جوانیش به جنبش طبقه کارگر پیوست. او زمانی که به حزب سوسیال دموکرات پیوست که قانون ضد سوسیالیستی معروف به «قانون استثنایی» اجرا می‌شد، و شجاعانه علیه ارتجاع جنگید. او که از دل و جان در راه طبقه کارگر مبارزه می‌کرد پیگیرانه برای متحد ساختن زنان کارگر سراسر جهان می‌کوشید. او رزمنده‌ای خستگی‌ناپذیر، نویسنده و تبلیغ‌گری با استعداد و شخصیتی برجسته در جنبش سوسیالیستی بود.

کارل لیبکنشت (۱۸۷۱-۱۹۱۹) فرزند ویلهلم لیبکنشت و تهیج‌گری پرشور بود. او با به کار گرفتن بیان فصیحش و به اتکای اعتقادات محکم سیاسی‌اش، میل به مبارزه را در توده کارگران بیدار کرد. کارل لیبکنشت یکی از نخستین سوسیال دموکرات‌های آلمان بود که آشکارا به مبارزه علیه امپریالیسم و خطر جنگ امپریالیستی برخاست. او سازمان دهنده جنبش بین‌المللی جوانان بود.

روزالو گزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) رهبر سوسیالیست‌های دست چپی بود. او زمانی که دختری جوان بود به جنبش کارگران پیوست؛ نخست در زادگاهش لهستان و سپس در آلمان. استعدادی بی‌مانند داشت و از جان و دل در راه آرمان طبقه کارگر مبارزه می‌کرد. او یکی از چند سوسیال دموکرات انگشت شمار آلمان بود که شدیداً به انتقاد از نظرات برنشتاین پرداخت و برنشتاینسم را جلوه‌ای از «برخورد دو جهان‌نگری و دو طبقه» اعلام کرد. سوسیال دموکرات‌های چپ بر مبارزه طبقاتی تأکید و کارگران را پیوسته به مبارزه توده‌ای برون پارلمانی تشویق می‌کردند. آنها به دفاع از انقلاب روسیه در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ برخاستند و از کارگران آلمان دعوت کردند که از تجربه رفقای روس خود بیاموزند. همین سوسیال دموکرات‌های چپ، نماینده روحیه رزمنده طبقه کارگر آلمان بودند. آنان پیشگامان جنبش حق

56. Clara Zetkin 57. Rosa Luxemburg
58. Kaarl Liebknecht

حزبی به یک و نیم میلیون نفر می‌رسیدند. حزب سوسیال‌دموکرات در انتخابات ۱۹۱۲ رایش‌تاک بیش از چهار و نیم میلیون رأی و ۱۱۰ کرسی به دست آورد و بزرگترین حزب در رایش‌تاک شد. اما در همین زمان بود که رهبران حزب سوسیال‌دموکرات آلمان به دشمنان طبقه کارگر پیوسته بودند.

ابرت ۶۱ و شیدمان ۶۲ که از اپورتونیستهای علنی بودند در سال ۱۹۱۳ پس از مرگ بیل به رهبری حزب سوسیال‌دموکرات رسیدند. رهبری حزب به جبهه دفاع از امپریالیسم آلمان که تادندان مسلح و برای جنگ امپریالیستی آماده می‌شد پیوست.

در سالهای پیش از جنگ اول جهانی بر شدت مبارزات طبقاتی در آلمان افزود شد. در سال ۱۹۱۰، در محله کارگر نشین موایت ۶۲ در برلین، سنگربندی و جنگ در گرفته بود (ن.ک. سندس). در سال ۱۹۱۲ معدنچیان ناحیه دور دوباره اعتصاب کردند و این بار ۲۵۰۰۰ کارگر به اعتصاب پیوستند. بلافاصله سربازان را به مقابله با اعتصابیون فرستادند. طبقه کارگر در توفانی از قیام نیرومند انقلابی قرار گرفته بود. اما حزب سوسیال‌دموکرات که زیر نفوذ اپورتونیستها قرار گرفته بود نمی‌توانست قیام را رهبری کند.

انحطاط حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و تبدیل آن به حزبی اپورتونیستی و هوادار اصلاحات اجتماعی، به مراحل نهایی اش رسیده بود. در همان زمان، این حزب از یک حزب انترناسیونالیست به یک حزب شوونیست تغییر ماهیت می‌داد.

اسناد و مدارک

۱. فقیرتر شدن کارگران و ثروتمندتر شدن طبقات مرفه در آلمان

(از مقاله لنین به نام «فقر در جامعه سرمایه‌داری»)

... هزینه کلان زندگی، روز به روز بیشتر می‌شود. درآمد کارگران، حتی پس از شدیدترین و موفقیت‌آمیزترین مبارزه اعتصابی، به مراتب کمتر از افزایش هزینه‌های ضروری زندگی کارگران بالا می‌رود. در همان زمان، درآمد سرمایه‌داران، با سرعت سرسام‌آوری افزایش می‌یابد.

بر طبق اطلاعاتی که سیاستمداران اجتماعی بودلواوی از مشایخ رسمی به دست آورده‌اند، دستمزدهای کارگران در ۳۰ سال گذشته به طور متوسط ۲۵ درصد بالا رفته است. در همین دوره، هزینه زندگی، حداقل چهل درصد افزایش یافته است!

هزینه خوراک، پوشاک، سوخت و اجاره‌بها بالا رفته است. کارگران به معنای واقعی کلمه فقیر می‌شوند یعنی وضع‌شان آشکارا بدتر از گذشته می‌شود، مجبورند بدتر زندگی کنند، کمتر بخورند، بیشتر گرسنه بمانند و در زیرزمینها و اتاقکهای زیرطاقی زندگی کنند.

اما فقر نسبی کارگران یعنی کاهش سهم آنان از درآمد اجتماعی، آشکارتر از هر تحولی دیده می‌شود. سهم نسبی کارگران در جامعه سرمایه‌داری که سریمای بر ثروتش افزوده می‌شود، پیوسته کمتر می‌شود زیرا میلیونرها تندتر و تندتر از همیشه به ثروت‌اندوزی خود ادامه می‌دهند...

در آلمان، آمار دقیقی درباره داراییهای طبقات ثروتمند وجود دارد. مثلاً در پروس، نخستین ۱۰۰،۰۰۰ میلیون مارک از ثروت مالیات بردار، در سال ۱۹۰۲ به ۱۸۵۲ نفر و در سال ۱۹۰۸ به ۱۱۰۸ نفر تعلق داشت.

تعداد کسانی که ثروتشان بیش از همه بود کاهش یافته ولی ثروتشان بیشتر شده است: در سال ۱۹۰۲ دارای هر یک از اینان به طور متوسط معادل ۵ میلیون مارک و در سال ۱۹۰۸ معادل ۹ میلیون مارک بود!

مردم از «۱۰،۰۰۰ پولدار» حرف می‌زنند. در پروس، «۲۱،۰۰۰ پولدار» ثروتی معادل ۱۳،۵۰۰ میلیون مارک و بقیه ۱،۳۰۰،۰۰۰ نفر صاحبان داراییهای مالیات بردار، ثروتی معادل ۳۰۰۰ میلیون مارک داشتند.

در سال ۱۹۰۷ چهار میلیون بزرگ‌پروس (یک شاهزاده، یک نجیب‌زاده و دو اشراف) ثروتی معادل ۱۴۹ میلیون مارک و در سال ۱۹۰۸ ثروتی معادل ۴۸۱ میلیون مارک داشتند.

ثروت در جامعه سرمایه‌داری با سرعتی باور نکردنی افزایش می‌یابد و در کنارش، توده‌های کارگر، روز به روز فقیرتر می‌شوند. ۶۴

۲. بالا بردن قیمت‌ها توسط انحصارات

کدام کدبانو را سراغ دارید که در برابر اعتراض به افزایش قیمت قند یا الکل، این پاسخ را از فروشنده نشنیده باشد: «بلی، کارت را از ماه گذشته تاکنون قیمت قند و الکل را بالا برده است».

کسی نیست که به محض اعتراض به قیمت گزاف زغال‌سنگ، این پاسخ را از فروشنده نشنیده باشد: «سندیکای زغال‌سنگ به هیچ وجه در نظر ندارد قیمت

زغال سنگ را پایین بیاورد؛ به ما زغال سنگ فروشها نیز اجازه می دهند که کمترین سود ممکن را از خریدار بگیریم». هر کسی تانکرهای آهنی شرکت نفت آلمان-آمریکا را که پیش از جنگ در شهر می چرخیدند دیده و شنیده است که پارافین گرانتر شده است زیرا یک تراست غول آسای آمریکایی، استخراج بخش اعظم این ماده ضرور برای روشنایی را «در دست دارد». ۶۵.

۳. شورش کارگران موابیت در سال ۱۹۱۰

روز ۱۸ سپتامبر یعنی روز آغاز اعتصاب، شرکت گوفر بی درنگ به جستجوی اعتصاب شکنان پرداخت و کوشید پلیس را وادار به مداخله کند... با این حال، اعتصابیها نهراسیدند. آنها گروهی را مأمور مراقبت کردند. هر بار که مجموعه‌ای از زغال سنگ از انبارها بیرون آورده می شد اعتصابیها در اطراف کامیون حلقه می زدند و می کوشیدند اعتصاب شکنان را به دست کشیدن از کار تشویق کنند. پس از این تلاش، بسیاری از اعتصاب شکنان به اعتصابیها پیوستند. اعتصابیها برای آنکه جلوی خروج زغال سنگ را بگیرند سنگفرشهای جلوی انبارها را شبانه کنند و راه را بستند. در چند روز نخست، زردوخوردهایی میان اعتصاب شکنان و پلیس از یک طرف و اعتصابیها از طرف دیگر روی داد... روز ۲۷ سپتامبر، پلیس برلین به حالت آماده باش درآمد. از ۲۶ تا ۲۹ سپتامبر، نزدیک به هزار پلیس به موابیت فرستاده شدند. برخی از پلیسها لباس شخصی پوشیده بودند. موابیت بدین ترتیب، عملاً محاصره شده بود. پلیسها خیابانها را در چندین نقطه شدیداً در حلقه محاصره خود گرفته بودند. همه اماکن عمومی در ساعت ۵ بعد از ظهر تعطیل شد.

روزهای ۲۶ و ۲۷ سپتامبر، مخالفت توده‌های مردم با پلیس به اوج رسید. مردم موابیت از رفتار پلیس به خشم آمده بودند و فریاد می زدند: «مگسهای خونخوار!»، «جنایتکاران!» گم شوید! پلیس دوباره در برابر کارگران دست به اسلحه برد و بسیاری از کارگران، از جمله زنان و سالخوردهگان، زخمی شدند... کارگران از خانه‌هاشان به مقاومتی سرسختانه دست زدند. گلدانها، بطریها، کاسه‌های سفالی، کلوخهای زغال سنگ و چیزهایی از این قبیل را از پنجره‌ها به سوی پلیس پرتاب می کردند.

غروب ۲۷ سپتامبر، انبوه عظیمی از مردم، به ناگهان گردهم آمدند. چون سرکوبی این جمعیت با وسائل عادی از پلیس بر نمی آمد، فونیاگو ۶۶ رئیس پلیس برلین که در آنجا حضور داشت، اعلام کرد که هرگونه مخالفتی را شدیداً و با سلاح آتشین سرکوب خواهد کرد. در همان غروب ۲۷ سپتامبر، ۱۷۳ تیر به سوی پنجره‌هایی که از آنها سنگ و کلوخ به پلیسها پرتاب شده بود شلیک شد. سخنان زیر که بخشی از گزارش رئیس پلیس برلین درباره حوادث غروب آن روز است،

65. R. Liefmann, *Cartels and Trusts*. Moscow, 1925, P. 14.
66. Von Jagow

پایداری مردم موابیت را نشان می دهد: «پیاده‌رو چنان از خرده‌شیشه، چینی شکسته و مانند اینها پوشیده شده بود که پلیس سواره نمی توانست پیشروی کند». بر طبق گزارش پلیس، در زردوخوردهای موابیت بر روی هم ۱۰۴ پلیس و ۱۵۰ کارگر زخمی شدند که وضع بعضی‌ها وخیم بود. واقعیت آن است که تعداد مردمی که زخمی شدند به چند صد نفر می رسید... دو کارگر زخمی، پس از چند روز درگذشتند. ۶۷.

پوشش و تمرین

۱. در مقاله‌ای که لنین به نام «فقر در جامعه سرمایه‌داری» برای افشای ادعاهای دروغین اپورتونیستها مبنی بر اینکه وضع کارگران آلمان بهتر می شود نوشته بود چه اطلاعاتی گنجانده شده است؟
۲. شواهدی دال بر بدتر شدن وضع زندگی طبقه کارگر در دوره تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم بیاورید.
۳. شواهد و دلایل نشان دهنده رشد جنبش انقلابی در میان طبقه کارگر آلمان در آغاز سده بیستم را شرح دهید.
۴. سه گرایش عمده درون حزب سوسیال دموکرات آلمان چه بود و هر یک مدافع منافع کدام طبقه بود؟
۵. شواهد تشدید مبارزه طبقاتی در آلمان، در آستانه جنگ اول جهانی را بیان کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

نخستین دهه	آغاز فعالیت دست‌چپی‌ها در حزب سوسیال دموکرات آلمان.
سده بیستم	

67. Helmuth Bleiber, *Unrest in Moabit in 1910*. «Zeitschrift für Geschichteswissenschaft», Berlin, 1955. No. 2, PP. 186-192.

سرمایه‌های کلان بر ثروتش می‌افزود. مقدار سرمایه‌گذاری در صنایع روزبه‌روز کمتر می‌شد و بخش اعظم آن در بانکها که خود مانع رشد صنایع بریتانیا بودند به کار گرفته می‌شد. اما در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، موجودی بانکهای هیچ‌یک از کشورهای سرمایه‌داری جهان به اندازه موجودی بانکهای بریتانیا نبود. تجمع سرمایه در بانکهای بریتانیا بسیار زیاد بود. در آغاز جنگ اول جهانی، پنج بانک بزرگ بریتانیا از این لحاظ در مقام اول بودند (ن.ک. نمودار صفحه ۲۰۵). بزرگترین تأسیسات بانکی در سیتی یعنی قلب لندن متمرکز شده بود. بیشتر بازرگانان، بانکداران و کارخانه‌داران همه مراکز بزرگ بازرگانی جهان - نیویورک، کلکته، شانگهای، بوکوها، برنوس آیرس و سنگاپور، همچون شهرهای بزرگ اروپا - غالباً مجبور بودند از بانکهای بزرگ بریتانیا که شعبه‌هایی در سراسر جهان داشتند وام بگیرند. بهره وامهای خارجی، درآمدی بی‌پایان برای بانکداران بود و بر حجم ثروتهای بورژوازی بریتانیا افزود.

سرمایه‌داران بریتانیا به طمع سود بیشتر، روزبه‌روز بر مقدار سرمایه‌گذاری‌هایشان در تأسیسات و کارخانه‌های سودآور خارج از بریتانیا و مستعمرات افزودند و صاحب یا شریک این تأسیسات و کارخانه‌ها شدند. نیروی کار ارزان و مواد خام ارزان در این کشورها، آنها را به خود جلب می‌کرد. این گونه سرمایه‌گذاری در امدت در خارج «صدور سرمایه» می‌نامند. سرمایه‌بریتانیایی بیش از همه به مستعمرات و برخی از کشورهای غیر اروپایی، به ویژه به ایالات متحد آمریکا و جمهوریهای آمریکای لاتین صادر می‌شد.

بریتانیا بزرگترین صادر کننده سرمایه شد. مقدار صدور سرمایه این کشور در آستانه جنگ اول جهانی برابر با سرمایه صادر شده توسط فرانسه و آلمان بر روی هم بود.

کشاورزی نقش کوچکی در اقتصاد بریتانیا داشت. بریتانیا بخش اعظم مواد غذایی و مواد خام مورد نیازش را از کشورهای دیگر، بخصوص از مستعمرات بزرگش، وارد می‌کرد.

خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا. امپریالیسم بریتانیا اساساً خصلتی استعماری داشت. استثمار مستعمرات، بزرگترین فعالیت این کشور در خارج از بریتانیا بود.

در سال ۱۸۷۶ جمعیت مستعمرات بریتانیا به ۲۵۰ میلیون نفر می‌رسید. همین جمعیت در آستانه جنگ اول جهانی تا ۴۰ میلیون نفر افزایش یافت. درآمد حاصل از استثمار مستعمرات، بخش بزرگی از سودهای بورژوازی

بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱۱. رشد اقتصادی بریتانیا. خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا

بریتانیا از برتری صنعتی در جهان به زیر می‌آید. رشد صنایع بریتانیا در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ از رشد صنایع کشورهای جوان سرمایه‌داری - آلمان و ایالات متحد آمریکا - عقب افتاد. بریتانیا در پایان سده گذشته تدریجاً نخستین مقام صنعتی را از دست داد. از علت‌های اصلی کند شدن رشد صنعتی بریتانیا عقب ماندگی فنی آن کشور بود. در کشورهای تازه صنعتی شده آلمان و ایالات متحد آمریکا، نگاه‌های سرمایه‌داری با استفاده از آخرین و پیشرفته‌ترین فنون صنعتی تأسیس می‌شد. در بریتانیا که سالها پیش از این کشورها صنعتی شده بود، تجهیزات بسیاری از کارخانه‌ها کهنه شده بود. در آغاز سده بیستم، ایالات متحد آمریکا مقام اول صنعتی را در جهان به دست آورد. در همان زمان، صنایع آلمان سریعاً به پای صنایع بریتانیا رسید و درباره‌ای از شاخه‌های مهم مانند ذوب آهن، از این کشور نیز پیشی گرفت.

در پایان سده نوزدهم در بریتانیا نیز مانند سایر کشورها بر شدت تجمع سرمایه افزوده شد. اتحادیه‌های انحصاری تشکیل شد. سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم رسید. ذوب آهن، کشتی‌سازی و استخراج مواد خام در مستعمرات از نخستین صنایعی بود که به دست انحصارات افتاد.

گسترش بانکها. صدور سرمایه. طبقه حاکم بریتانیا همچنان به استثمار طبقه کارگر و غارت مستعمرات پهناورش ادامه می‌داد و با انباشت

بریتانیا را تشکیل می داد.

استعمار زحمتکشان کشورهای ستمدیده آسیا و آفریقا به مراتب شدیدتر از استعمار کارگران اروپایی بود. شرح زیر را شخصی که شاهد زندگی کارگران سیاه پوست معادن الماس و طلا در آفریقا در بریتانیا در آفریقای جنوبی بود، نوشته است: «سیاهان در اردوگاههای عظیمی زندگی می کردند. هر اردوگاه، مجموعه ای بزرگ و بی سقف بود که باشبکه ای از سیم پوشیده شده بود تا راه فراری برای سیاهان نباشد. در داخل مجموعه، کلبه هایی برای زندگی سیاهان ساخته شده بود. درهای خروجی شدیداً مراقبت می شد و کسی حق ورود به اردوگاه را نداشت. اردوگاه بایک تونل زیر زمینی به شبکه معادن طلا و الماس وصل می شد.» روشن است که زندگی این کارگران تفاوت چندانی با زندگی محکومان و جنایتکاران نداشت.

استعمارگران، با خشونت تمام، آشکارا مردم بومی مستعمرات را غارت می کردند. زمین شان را تصرف و خودشان را از زادگاهشان بیرون می کردند. مالیاتها و عوارض سنگین و دستمزدهای بسیار کم، غالباً به فقر و گاه به انهدام کامل قبایل و گروههای مردم منجر می شد.

ساکنان بومی بسیاری از مستعمرات بریتانیا تقریباً نابود شدند و جای آنها را اروپاییها، مخصوصاً بریتانیاییها، اشغال کردند. در نیمه دوم سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به این گونه مستعمرات استقلال داخلی داده شد. مستعمرات خودمختار، «دومینیون» نامیده می شدند. کانادا، زلاند جدید و مستعمرات بریتانیا در استرالیا که در سال ۱۹۰۱ با هم متحد شدند و ملل مشترک المنافع استرالیا را تشکیل دادند از جمله این دومینیونها بودند.

دومینیونها کشورهای کشاورزی بودند. درسی سال پایانی سده نوزدهم، چمنزارهای حاصل خیز و بکر پهناوری در کانادا به زیر کشت رفت و از همان زمان به بعد صدور گندم از کانادا آغاز شد. گونه ای از اقتصاد مزرعه ای، که مشابه اقتصاد مزرعه ای ایالات متحد بود، در این کشور شکل گرفت.

کانادا از لحاظ اقتصادی، پیشرفته ترین دومینیون بود. در پایان سده نوزدهم، چندین کارخانه در کانادا به کار افتاده بود تولید کالاهای صنعتی آغاز شده بود.

در پایان سده نوزدهم، مزارع بی شماری برای پرورش میلیونها گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان اهلی در استرالیا آغاز به کار کردند. استرالیا به

بزرگترین عرضه کننده پشم در بازار جهانی مبدل شد. بازرگانی پشم، تماماً در دست سرمایه داران بریتانیا بود. مقادیر قابل توجهی طلا در استرالیا استخراج می شد و همه معدنهای طلا به سرمایه داران بریتانیا تعلق داشت. طلای آفریقای جنوبی، از طلای استرالیا هم بیشتر بود. در این قاره، هنوز اکثریت با سیاه پوستان بود. زندگی آنان در حالت نیم بردگی و وابستگی به صاحبان معدنهای طلا سپری می شد.

هندوستان همچنان مهمترین و سودآورترین مستعمره بریتانیا بود. این کشور بزرگ در آغاز سده بیستم از هیچگونه حقوقی برخوردار نبود و مردمش با فقر دست و پنجه نرم می کردند. قدرت، تماماً در دست بریتانیاییها بود. یک نایب السلطنه که از سوی حکومت بریتانیا منصوب شده بود و مأمورانی که در برابر نایب السلطنه مسئول بودند بر هند فرمان می راندند.

برتری نیروی دریایی بریتانیا. نیروی دریایی، بزرگترین و مؤثرترین سلاح بورژوازی بریتانیا در تصرف مستعمرات و سلطه قدرت بریتانیا بر این کشورها بود.

بورژوازی بریتانیا برای حفظ ارتباط با مستعمراتش که در سراسر جهان پراکنده بود و برای آنکه بتواند سر بازارش را به آنها گسیل دارد، می خواست که نیرومندترین نیروی دریایی جهان را داشته باشد.

هیچ کشوری از لحاظ تعداد بندرهای نیروی دریایی به پای بریتانیا نمی رسید. پایگاههای مستحکم دریایی بریتانیا در سراسر جهان پراکنده بود و نقاط استراتژیک حساس در راههای بزرگ دریایی به تصرف این کشور درآمده بود.

بریتانیاییها شدیداً از راهی که به هندوستان می رسید مراقبت می کردند. پس از ساخته شدن آبراه سونز در سال ۱۸۶۹، کوتاه ترین راه از بریتانیا به هندوستان تغییر یافت. این راه سابقاً قاره آفریقا را دور می زد و به هندوستان می رسید. اما کوتاه ترین و سریع ترین راه از اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه، آبراه سونز، دریای سرخ و اقیانوس هند می گذشت و به هندوستان می رسید. بریتانیا در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ بر آبراه سونز و کشور مصر یعنی بر گذرگاه شرقی دریای مدیترانه و ساحل غربی دریای سرخ دست یافت.

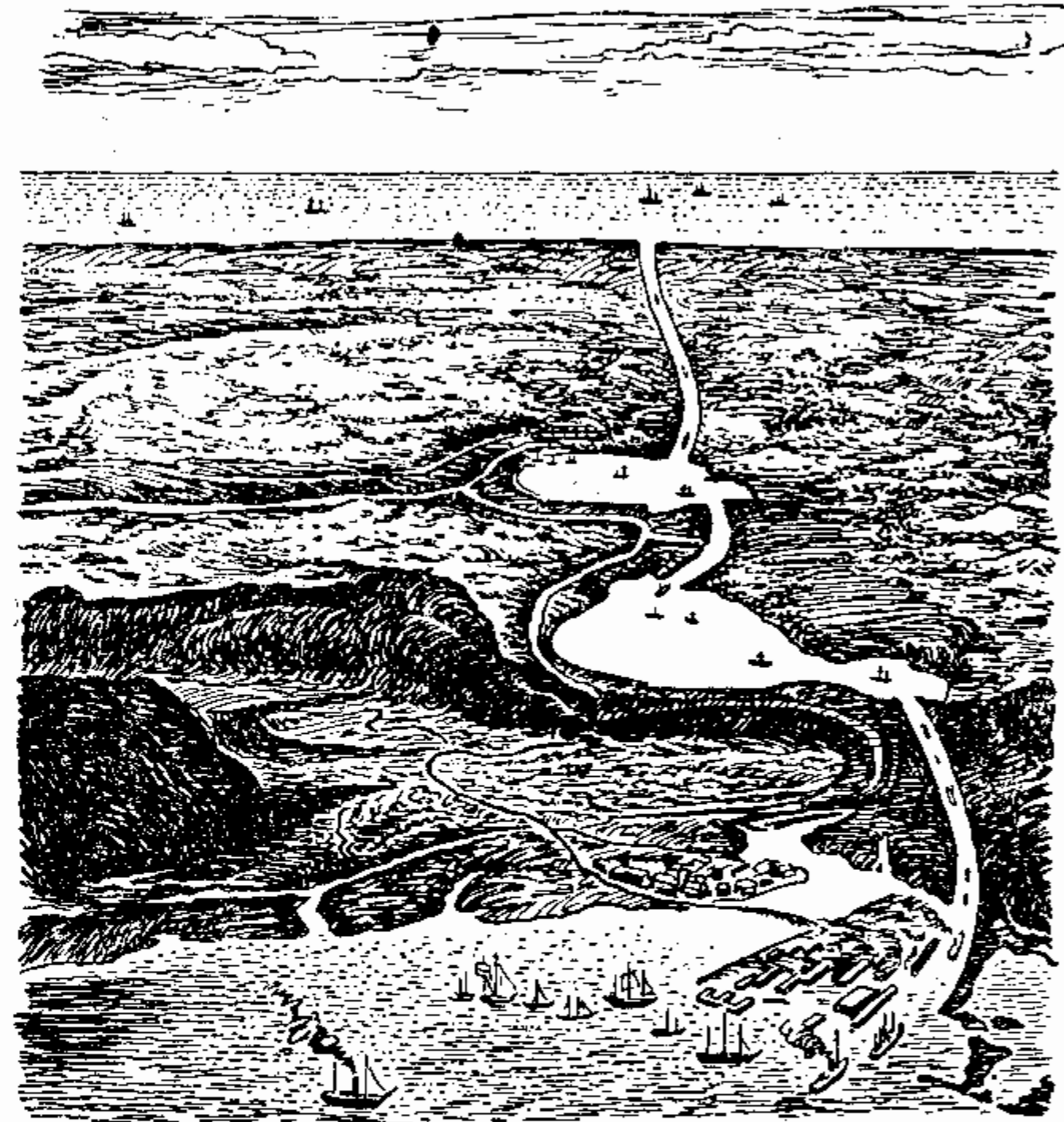
بریتانیا صاحب بزرگترین ناوگان بازرگانی جهان بود، به طوری که ناوگان بازرگانی همه کشورهای سرمایه داری جهان بر روی هم، به دشواری با ناوگان این کشور برابری می کرد. با آنکه صنایع بریتانیا از صنایع دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری عقب افتاده بود، در آمد این کشور از بازرگانی

۳. بر اساس کدام شواهد می‌توان گفت که سرمایه‌داری بریتانیا به مرحله امپریالیسم رسیده بود؟
 ۴. شواهدی دال بر اینکه امپریالیسم بریتانیا اساساً یک امپریالیسم استعماری است بیاورید.

۱۲. دگرگونی‌های سیاسی بریتانیا در پایان سده نوزدهم

لیبرالها و محافظه‌کاران در پایان سده نوزدهم. نظام سیاسی بریتانیا در سده‌های هفدهم و هجدهم شکل گرفته بود و در دوره مورد بحث ما، دگرگونی‌های اساسی در آن پدید نیامد. بریتانیا همچنان به صورت یک کشور پادشاهی پارلمانی اداره می‌شد. در سراسر دوره‌ای که در این کتاب بررسی می‌شود، دو حزب بورژوازی، یکی پس از دیگری در بریتانیا به قدرت می‌رسیدند. این دو عبارت بودند از لیبرالها (ویگ‌ها) ۲ و محافظه‌کاران (توری‌ها) ۳. این گونه حزب‌بندی را «نظام دو حزبی» می‌نامیدند. نظام دو حزبی، با منافع بورژوازی مطابقت داشت. اصل قضیه آن است که حزبی که به قدرت می‌رسید، چون از منافع طبقات استثمارگر و سیاست آنان دفاع می‌کرد، طبعاً موجب نارضایتی مردم می‌شد. اما حزب دوم که با دولت مخالفت می‌کرد، در دوره قدرت حزب اول به انتقاد از کارهای دولت می‌پرداخت و خود را مدافع منافع مردم جلوه‌گر می‌ساخت. به هنگام برگزاری انتخابات بعدی، نمایندگان این حزب در نقش انتقادکنندگان دولت و قهرمان عدالت‌ظاهر می‌شدند و بدینسان اکثریت پارلمانی را به دست می‌آوردند. پس از انتخابات، نقش دو حزب عوض می‌شد. نقش مخالفت به حزبی سپرده می‌شد که پیشتر، حزب حاکم بود و حزب مخالف پیشین، قدرت را به دست می‌گرفت. بورژوازی با تکیه بر نظام دو حزبی، که همواره یکی از دو حزب را به قدرت می‌رسانید، طبقه کارگر را از پی‌ریزی حزب ویژه‌اش محروم و منحرف ساخت و آن را زیر نفوذ ایده‌نولوژیک و سیاسی بورژوازی نگاهداشت.

در اواسط سده نوزدهم، مدتی قدرت در دست لیبرالها بود. در سالهای ۱۸۷۰-۷۹، موازنه مزبور تدریجاً به نفع محافظه‌کاران به هم خورد. هم‌دردی‌های بورژوازی بریتانیا به حزب اخیر انتقال یافت.

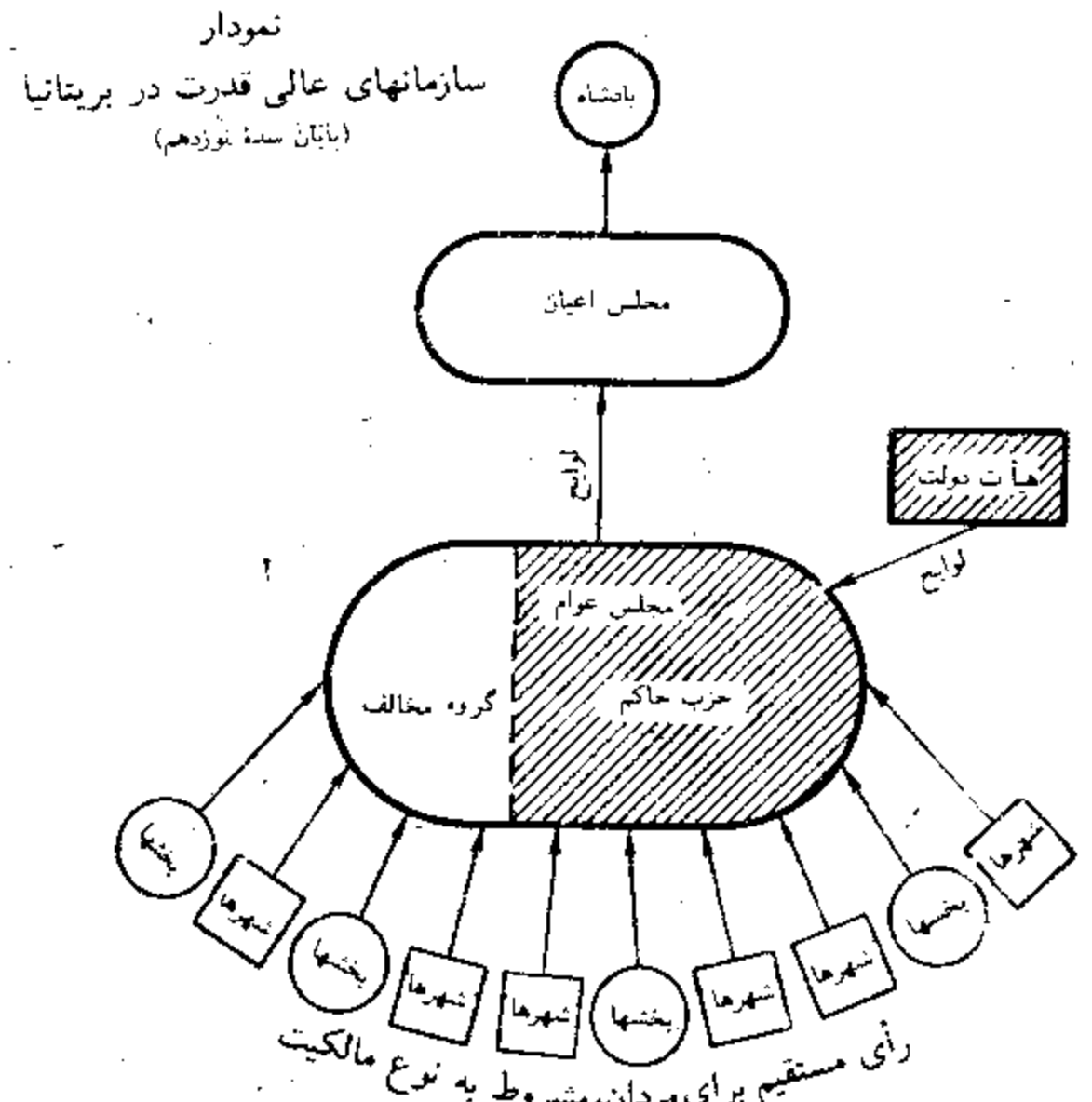


آبراه سونز

خارجی از درآمدها کشورها بیشتر بود. بریتانیا بزرگترین بانکدار و صاحب بزرگترین نیروی دریایی جهان نیز بود.

پوشش و تمرین

۱. چرا صنایع بریتانیا از صنایع ایالات متحد آمریکا و آلمان عقب افتاد؟
۲. چرا استعمارگران بریتانیا ترجیح می‌دادند سرمایه‌شان را به مستعمرات و دیگر کشورهای عقب‌مانده صادر کنند؟



تصویب يك لایحه در دو مجلس بریتانیا. پادشاه نمی توانست از تصویب قانونی که خودش با آن مخالف بود جلوگیری کند (پادشاهان بریتانیا رسماً از حق «تو» برخوردار بودند ولی عملاً هرگز از آن استفاده نکردند).

هر دو حزب لیبرال و محافظه کار، در آن زمان، نماینده منافع سرمایه داری بزرگ بودند. اما محافظه کاران، همچون گذشته، از منافع زمینداران بزرگ نیز دفاع می کردند. اختلاف میان دو حزب، بسیار کمتر شد. محافظه کاران، به رهبری دیزرائیلی^۴، آشکارتر از لیبرالها سیاست متصرفات استعماری را دنبال می کردند. بورژوازی بریتانیا سیاست محافظه کاران را برای افزودن بر متصرفات استعماری بهر طریق ممکن، تأیید می کرد. بورژوازی، تحت فشار رقابت آمیز بازارهای جهانی بود و می کوشید با تصرف مستعمرات تازه

از شدت این فشار بکاهد. بیشتر قشرهای بورژوازی بریتانیا معتقد بودند که از بازارهای مستعمرات، در مقایسه با بازارهای کشورهای غیر مستعمره، بهتر می توان در برابر نفوذ کالاهای خارجی دفاع کرد، و بدینسان استثمار انحصاری مستعمرات نیز به دست سرمایه داران بریتانیا خواهد افتاد.

لیبرالها نیز به رهبری گلاستون^۵، مدافع سیاست استعماری بودند ولی این کار را چنان درخفا و با دقت انجام می دادند که خصمت غارتگرانه سیاستشان را پوشیده نگه دارند.

در امور داخلی بریتانیا، محافظه کاران و لیبرالها شدیداً و سرسختانه با جنبش روبه رشد طبقه کارگر مبارزه می کردند. هر دو حزب می کوشیدند طبقه کارگر را از آشنایی با عقاید انقلابی بازدارند و با رشوه و باج سیل، گولش بزنند.

محافظه کاران و لیبرالها به علت رشد جنبش کارگران مجبور شدند برخی امتیازهای سیاسی به «نخبه» طبقه کارگر بدهند. در سال ۱۸۶۷ به ابتکار دیزرائیلی، دومین به اصطلاح اصلاحات پارلمانی اجرا شد (نخستین اصلاحات در سال ۱۸۳۲ اجرا شده بود). حکومت گلاستون در سال ۱۸۸۴ سومین اصلاحات پارلمانی را به اجرا درآورد. در نتیجه اصلاحات دو گانه، کارگران پردرآمد و دهقانان نیز در زمره انتخاب کنندگان قرار گرفتند. اما پس از اصلاحات سوم نیز حق رأی دادن، همچنان محدود ماند؛ فقط ۴/۵ میلیون نفر از ۳۶ میلیون نفر جمعیت بریتانیا حق رأی داشتند. روشن است که اکثریت مردم، پس از این اصلاحات، حق رأی به دست نیاورند و خبری از دموکراسی راستین در بریتانیا نبود، ولی بورژوازی بریتانیا نظام این کشور را همچنان به عنوان نمونه ای از «آزادی و دموکراسی» تبلیغ می کرد.

مبارزه ایرلند برای استقلال. مسأله ایرلند یکی از حادثترین مسائل در امور داخلی بریتانیا بود. دهقانان ایرلند که کشاورزانی مستأجر بودند، در فقری کشنده به سر می بردند. آنها زمینی از خودشان نداشتند زیرا زمینداران انگلیس در سده هفدهم زمینهاشان را متصرف شده بودند. ایرلند سالها گرفتار قحطی بود و صدها هزار نفر در همین سالها جانشان را از دست دادند. انبوهی از ایرلندیها در جستجوی زندگی بهتر، مجبور شدند به آمریکا مهاجرت کنند. قحطی و مهاجرت مردم باعث کاهش سریع جمعیت ایرلند گردید. جمعیت این کشور که در سال ۱۸۵۱ به ۶/۵ میلیون نفر می رسید در سال ۱۹۰۰

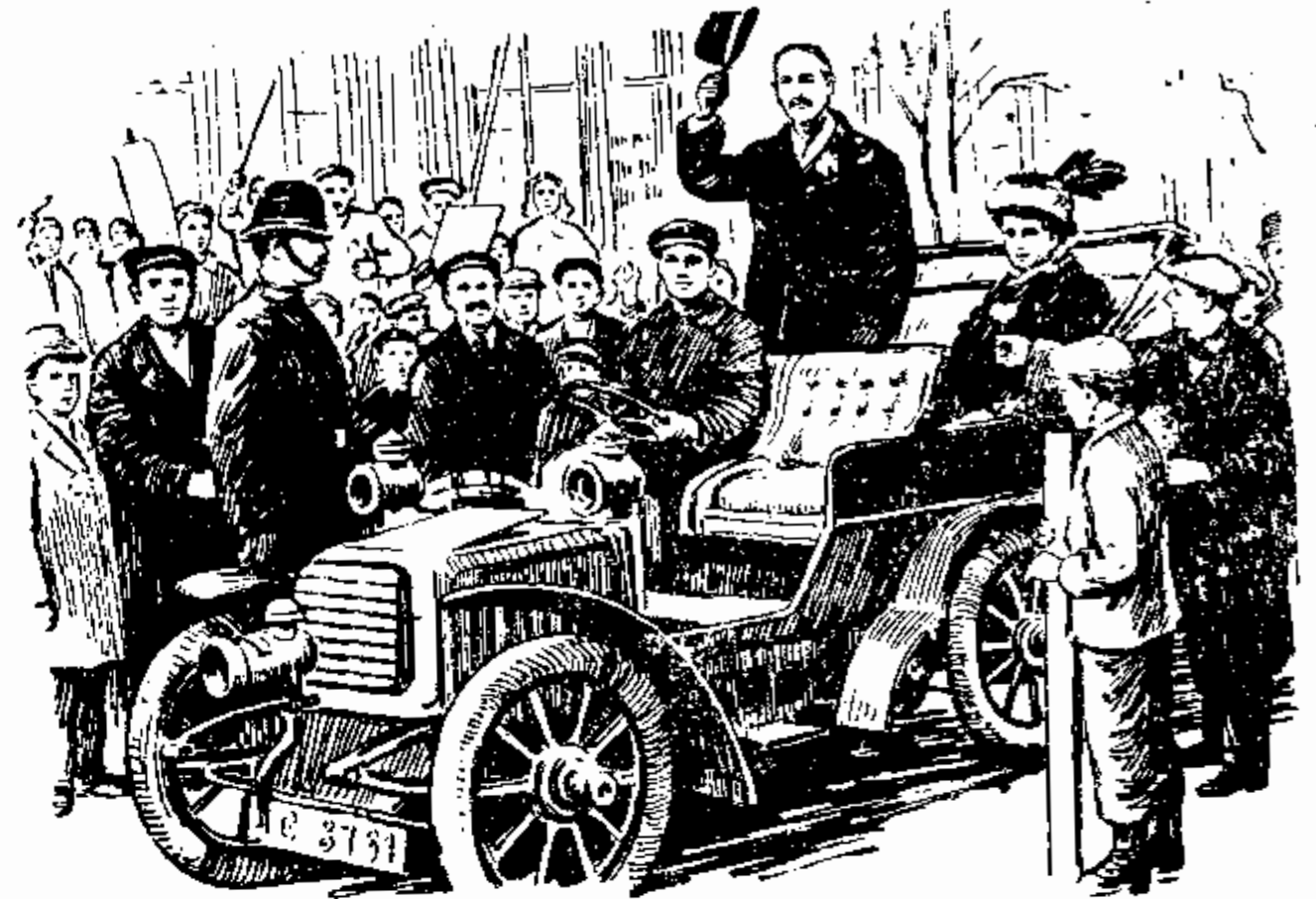


تحریم يك مغازه دار انگلیسی در ایرلند.

بریتانیا بود. اما این خواست نیز با مخالفت شدید بزرگترین بخش طبقات حاکم بریتانیا روبه‌رو می‌شد. حکومت بریتانیا کوششهای مردم ایرلند برای دست‌یابی به خودمختاری را با انتقام‌گیریهای وحشیانه پاسخ می‌داد.

تشدید ارتجاع سیاسی. همزمان با رسیدن بریتانیا به مرحله سرمایه‌داری انحصاری، جهان‌نگری ارتجاعی بورژوازی، همچنان که در دیگر کشورهای سرمایه‌داری دیده شد، تقویت شد. دولت سرمایه‌داری، هر روز بیش از روز پیش، تابع انحصارات می‌شد. دولت از کارخانه‌داران در حمله به حقوق کارگران پشتیبانی می‌کرد. از نیروی پلیس و سربازان، بیش از پیش برای سرکوب اعتصابات استفاده می‌شد.

در امور خارجی، دولت دستور ساختن شرکتهای تولیدکننده سلاحهای نیرومند و موسسات انحصاری علاقه‌مند به استثمار مستعمرات را صادر کرد. تبلیغات شوونیستی به‌راه افتاد: تصورات نادرست دربارهٔ برتری «نژاد آنگلو-ساکسون» در اذهان مردم، شکل می‌گرفت. دولت به منظور موجه جلوه‌دادن تجاوزات آشکار استعماریش، مدعی بود که بریتانیایی‌ها باید «بار حکومت بر مردم غیر سفیدپوست» را بردوش بکشند. این تبلیغات بی‌تأثیر نبود. بخش بزرگی از کارگران بریتانیا متقاعد شده بودند که وجود مستعمرات برای



يك نامزد انتخابات مجلسین، برای خودش تبلیغ می‌کند.

از ۴/۵ میلیون نفر بیشتر نبود.

استعمار ایرلند ورژیم خونخوار حاکم بر آن، یکی از سیاه‌ترین فصلهای تاریخ سرمایه‌داری بریتانیا را تشکیل می‌دهد. هر گاه دهقان، اجاره یا بهره مالکانه را به‌موقع نمی‌پرداخت، زمیندار، همهٔ اعضای خانوادهٔ او را از زمین و کلبهٔ فقیرانه‌شان بیرون می‌کرد. دهقانان ژنده‌پوش و گرسنهٔ ایرلندی در جاده‌ها سرگردان بودند و پناهگاه یا وسیله‌ای برای گذرانشان نداشتند.

قحطی، فقر و ستم بی‌پایان زمینداران، دهقانان ایرلند را بر آن داشت که در پایان دهه ۱۸۷۰-۷۹، بیکار علیه زمینداران و مقامات بریتانیایی را که پشتیبان زمینداران بودند تشدید کنند. دهقانان به کاخها و خانه‌های اشراف حمله می‌کردند و آنها را به آتش می‌کشیدند و احشام و غلات زمینداران را نابود می‌کردند. در بیشتر موارد، زمیندار و مباشرش را می‌کشتند. در برابر، مقامات بریتانیایی، به خشونت و وحشیانه متوسل می‌شدند.

بورژوازی ایرلند از جنبش توده‌ای دهقانان هراسان بود ولی در همان حال، می‌کوشید حکومت بریتانیا را نیز از این جنبش بترساند و بدین ترتیب خودمختاری ایرلند را به‌دست بیاورد. در بیشتر موارد، آنچه بورژوازی ایرلندی خواست، نه استقلال کامل بلکه استقلال داخلی در چارچوب امپراتوری

بریتانیا ضرورتی حیاتی دارد.

پوش و تمرین

۱. بگویند چگونه «نظام دوحزبی» در بریتانیا حکومت طبقات ثروتمند را تأمین می‌کرد.
۲. وضع ایرلند در پایان سده نوزدهم چگونه بود؟ آنچه را که درباره مبارزات مردم ایرلند علیه ستمگری بریتانیا می‌دانید بیان کنید.
۳. نشانه‌های تشدید ارتجاع در میان بورژوازی بریتانیا در پایان سده نوزدهم چیست؟

۱۳. سیاست استعماری و خارجی امپریالیسم بریتانیا

سیاست توسعه طلبانه بورژوازی بریتانیا در سالهای ۱۸۷۰ - ۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ از آنجا که بریتانیای کبیر انحصار صنعتی خود را از دست داده بود، بورژوازی بریتانیا مجبور شد سیاست توسعه طلبانه‌اش را در مستعمرات تشدید کند. حزب محافظه کار در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ تصرف مستعمرات بازم بیشتر را هدف اصلی سیاستهای بریتانیا اعلام کرد. دولتی که در سال ۱۸۷۴ به ریاست دیزرائیلی به قدرت رسید بلوچستان (پاکستان) را تصرف شد و در صدد دست انداختن بر افغانستان درآمد. تصرف ترکمنستان و دیگر مناطق آسیای میانه در نقشه دولت بریتانیا گنجانده شده بود. اما روسیه مانع تحقق این نقشه‌ها بود. روابط انگلیس و روسیه به علت پیشروی هر دو کشور در آسیای میانه و جنگ برای نفوذ در ترکیه و شبه جزیره بالکان تیره شده بود، که مخصوصاً در جریان جنگ روس و ترکیه تیره تر شد. حکومت بریتانیا می‌خواست با استفاده از این جنگ، ترکیه را زیر نفوذ خود بیلورد. بریتانیا به بهانه «دفاع» از ترکیه در برابر روسیه تزاری سلطان ترکیه را وادار به واگذاری جزیره قبرس به این کشور کرد، که بعدها به پایگاه دریایی مهمی در شرق مدیترانه و نزدیک آبراه سوئز تبدیل شد.

دولت دیزرائیلی جنگ علیه افغانستان را آغاز کرد ولی این جنگ مشکل‌تر از آن بود که بریتانیا تصور می‌کرد. مردم افغانستان علیه استعمار



بیاده شدن سربازان اشغالگر انگلیسی در جزیره کرت. کده کاری. ۱۸۷۸.

گران به پا خاستند و آنها را چندین بار شکست دادند. دولت دیزرائیلی کوشید جمهوری کوچک ترانسوال در آفریقای جنوبی را که بوئرها - اعقاب هلندیها که در سده هفدهم به آفریقای جنوبی کوچیده و مردم آنجا را به انقیاد در آورده بودند - بر پا داشته بودند به تصرف در آورند. کشور بوئرنشین دیگری به نام کشور آزاد اورانژ در همسایگی ترانسوال بود. اما سربازانی که از سوی بریتانیا برای تصرف این دو جمهوری فرستاده شده بودند شکست خوردند و به هدفشان نرسیدند.

شکستهای بریتانیا در جنگهای استعماری با افغانستان و بوئرها وضع محافظه کاران را متزلزل کرد و دیزرائیلی مجبور به کناره گیری و واگذاری قدرت به لیبرالها به سرکردگی گلاستون شد. لیبرالها شدیداً محافظه کاران را به دلیل «جسارت‌های پرهزینه» شان در سیاست خارجی انتقاد کردند و وعده صلح، صرفه جویی در بودجه و اصلاحات اجتماعی را به مردم دادند. اما این وعده‌ها چیزی بیش از حرف نبود. واقعیت آن است که وقتی لیبرالها به قدرت رسیدند همان سیاست توسعه طلبانه را دنبال کردند. آنها مخالف انقیاد افغانستان و تحمیل تحت‌الحمایگی بریتانیا بر این کشور نبودند. بریتانیایی‌ها در سال

۱۸۸۲، به هنگام وزارت گلاستون، مصر را اشغال کردند. تصرف مصر، اهمیت فراوانی برای مسلط ساختن قدرت بریتانیا بر آبراه سوئز داشت. سربازان بریتانیا پس از تصرف مصر به سوی جنوب پیش رفتند و شرق سودان را تصرف کردند. اما در اینجا بایستادگی شدید مردم محلی روبه رو شدند. سودانیها در سال ۱۸۸۵ یک دسته از سربازان بریتانیایی را در خرطوم محاصره و نابود کردند. بعدها یعنی در سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۷ که حکومت محافظه کار در بریتانیا به قدرت رسید، این کشور توانست شرق سودان را تصرف کند.

جنگ انگلیس-بوئر (۱۸۹۹-۱۹۰۲). بریتانیا علاوه بر مصر و شرق سودان، در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ و ۱۸۹۰-۹۹ تقریباً سراسر افریقای جنوبی را به تصرف درآورد.

استعمارگران بریتانیایی نقشه‌هایی برای ساختن راه آهن سراسری افریقا از قاهره تا کپتانون تهیه کردند. اگر چنین راه آهنی ساخته می شد بریتانیا را بر بخش بزرگی از افریقا مسلط می ساخت. تصرف افریقا حلقه مهمی در زنجیر توطئه‌های امپریالیستهای بریتانیا که در صدد گسترش هرچه بیشتر حکومتشان در سراسر جهان بودند به شمار می رفت (ن. ک. سند).

در سالهای ۱۸۶۰-۶۹ ذخایر بسیار سرشار الماس در کنار رود اورانژ و در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ ذخایر طلا در ترانسوال کشف شد. سرمایه‌داران بریتانیایی برای غارت این ثروت یورش بردند و به استخراج معادن پرداختند. سیاهانی که زمین‌هاشان را از دست داده بودند به عنوان نیروی کار ارزان به استخدام صاحبان معادن الماس و طلا درمی آمدند. سرمایه‌داران بریتانیایی سودهایی افسانه‌وار از این ذخایر بردند. اما اختلافات بسیاری میان سرمایه‌داران بریتانیایی و حکومت ترانسوال بروز کرد که حکومت بریتانیا تصمیم گرفت استقلال ترانسوال را از آن کشور بگیرد.

در سال ۱۸۹۹ که محافظه کاران به قدرت رسیده بودند دوباره برای تصرف ترانسوال و کشور آزاد اورانژ به بوئرها حمله کردند. این حمله، آغاز یک جنگ غارتگرانه امپریالیستی بود.

ذخایر سرشار طلای ترانسوال، مهم‌ترین عامل جلب توجه امپریالیستها بود. امپریالیستهای بریتانیایی گمان می کردند سربازان بریتانیا به راحتی خواهند توانست ترانسوال را به اشغال درآورند و این نیک جنگ نظامی، بلکه بیشتر یک «گردش گروهی» خواهد بود. اما چیزی نگذشت که بریتانیایی‌ها به



سربازان بریتانیا مزارع بوئرها را به آتش کشیده‌اند.

اشتباه بزرگشان پی بردند. با وجود برتری عددی سربازان بریتانیا، جنگ تا دو سال طول کشید. بوئرها به جنگ موفقیت آمیز چریکی پرداختند.

حکومت بریتانیا برای مقابله با پارتیزانها به روشهای وحشیانه‌ای متوسل شد (ن. ک. سند). سربازان بریتانیایی، مزارع را به آتش می کشیدند و احشام و غلات را نابود می کردند. به دستور فرماندهان بریتانیایی، بیش از ۱۰۰۰۰۰ بوئر-به ویژه زنان و کودکان-به اردوگاههای کار اجباری انتقال داده شدند. نزدیک به نیمی از کودکان در اثر گرسنگی و بیماری مردند.

بوئرها در سال ۱۹۰۲ مجبور به امضای قرارداد صلحی شدند که به موجب آن، ترانسوال و کشور آزاد اورانژ به تصرف بریتانیا درآمد. اما بریتانیا مجبور شد به آنها خودمختاری بدهد. ترانسوال، کشور آزاد اورانژ و متصرفات پیشین بریتانیا در افریقای جنوبی (ایالت کاپ و ناتال) به سال ۱۹۱۰ در فدراسیون واحدی که اتحادیه افریقای جنوبی نام گرفت یکی از دومینیون‌های بریتانیا شد. با هم متحد شدند. پس از تصرف ترانسوال، در مقایسه با دوره تسلط بوئرها بر این منطقه، روز به روز بر مقدار سودی که سرمایه‌داران بریتانیایی از معادن طلا می بردند افزوده شد.

رقابت انگلیس و آلمان. تشکیل آنتانت. در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ تیرگی شدیدی در روابط بریتانیا و آلمان بروز کرد. مدتها بود که کالاهای آلمانی با کالاهای بریتانیایی در بسیاری از کشورها رقابت کرده و آنها را از بازارها بیرون رانده بود (ن.ک. سند ۳). آلمان میخواست برتری مستعمراتی و دریایی بریتانیا را به دست آورد و امپریالیستهای آلمان دست اندر کار توطئه‌های گوناگون برای تقسیم دوباره مستعمرات به نفع خودشان بودند و حتی رؤیای تسلط بر جهان را در سر داشتند. بریتانیا نیز آلمان را خطرناک‌ترین دشمن خود می‌دانست و برای جنگ با آن آماده می‌شد. چون آلمان در حال ساختمان یک نیروی دریایی بزرگ بود، حکومت بریتانیا به تقویت نیروی دریایی خود پرداخت و به ترس از آلمان، گامهایی برای ایجاد روابط دوستانه با فرانسه و روسیه برداشت.

موافقت نامه انگلیس و فرانسه که آنتانت ۱۱ نامیده می‌شد در سال ۱۹۰۴ به امضا رسید. به موجب این موافقت نامه، مشاجرات دو قدرت امپریالیستی بر سر مستعمرات پایان گرفت. فرانسه تسلط بریتانیا بر مصر را به رسمیت شناخت و در عوض، بریتانیا متعهد شد که مانع از تصرف کشور مغرب توسط فرانسه نشود.

موافقت نامه دیگری در سال ۱۹۰۷ میان انگلیس و روسیه به امضا رسید. در این موافقت نامه تصریح شده بود که بریتانیا و روسیه به اختلافاتشان بر سر ایران، افغانستان، تبت پایان داده‌اند. ایران به دو «منطقه نفوذ» میان بریتانیا و روسیه تقسیم شد: اداره جنوب ایران به امپریالیستهای بریتانیایی و اداره شمال کشور به متجاوزین تزاری سپرده شد.

امضای موافقت نامه‌های بریتانیا با فرانسه و روسیه، مرحله مهمی در تدادک برای جنگ اول جهانی بود.

اسناد و مدارک

۱. نظر سیلر روس ۱۴ درباره نقشه‌های بریتانیا برای تسلط بر جهان

«برای تأسیس، پیشبرد و گسترش یک انجمن مخفی، که هدف و منظور

13. Entente

۱۴. Cecil Rhodes: سیاستمدار و سرمایه‌دار بزرگ بریتانیایی که تصرف مناطق وسیعی از آفریقای جنوبی را رهبری کرد و در آن پیشگام بود.

اصلی‌اش بنط حاکمیت بریتانیا در سراسر جهان خواهد بود، تکمیل شبکه مهاجرت بریتانیایی‌ها و استعمار همه سرزمینهایی که در آنها امکان به دست آوردن وسائل زندگی به اتکای کار و تلاش خصوصی وجود دارد، و به ویژه اشغال سراسر قاره آفریقا، سرزمین مقدس فلسطین، دره فرات، جزایر قیبرس و کرت ۱۵، سراسر جنوب آمریکا و جزایر اقیانوس آرام که تا کنون به تصرف بریتانیا در نیامده‌اند، سراسر مجمع‌الجزایر مالزی، خط ساحلی چین و ژاپن، تصرف نهایی ایالات متحد آمریکا به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر امپراتوری بریتانیا، ایجاد دستگاه نمایندگی مستعمراتی در پارلمان پادشاهی بریتانیا که بتواند اقدامهای از هم گسسته امپراتوری را به هم متصل کند ضرورت دارد. ۱۶»

۲. وحشیگریهای سربازان بریتانیا در جنگ با بوئرها

(از یادداشت‌های کریستیان رودلفد و ت ۱۷، ژنرال بوئرها)

پیدا کردن گاریها آسان نبود، چون بریتانیایی‌ها نه فقط همه گاریهای مزارع غارت شده به دست خودشان را با خود برده بودند بلکه بسیاری از گاریها را بی دلیل به آتش کشیده بودند. در مزارعی که سابقاً دویا سه جفت گاو نر وجود داشت، دیگر اثری از گاوها نمانده بود. و اگر چیزی بر حسب تصادف، سالم و دست نخورده مانده بود، زنها گاریها را آماده نگه میداشتند، تا چنانچه دشمن به آنجا نزدیک شود بتوانند آن چیز را پنهان کنند و خودشان نیز از گرفتاری به دست دشمن و افتادن به اردرگاههای کار اجباری که توسط بریتانیایی‌ها برپاشده بود برهند... لرد رابرتس ۱۸، اعلامیه‌ای صادر کرد و گفت همه خانه‌های مسکونی در فاصله ۱۵ کیلومتری هر نقطه‌ای از راه آهن که توسط بوئرها منفجر یا به نحوی نابود شده است باید با خاک یکسان شود. این دستور اجرا شد، آنها نه فقط در منطقه تعیین شده، بلکه در سراسر کشور. خانه‌ها را با آتش کشیدند یا با دینامیت منفجر کردند. صندلیها و اثاثه چوبی و همه جور وسائل خانگی، حتی بذرو علفه را به آتش کشیدند و احشام یعنی گوسفندها، گاوها و اسبها را با خود بردند... همچنان که بریتانیایی‌ها بر اقدامات نفرت‌انگیزشان می‌افزودند، دامنه ویرانی به همه جا گسترش می‌یافت. ۱۹»

15. Crete

16. L. Michell, *The Life of the Right Honourable Cecil John Rhodes*. Vol. I, P. 68

17. De Wet

۱۸. Lord Roberts (۱۸۴۲ - ۱۹۱۴): فرمانده کل نیروهای بریتانیا در آفریقای جنوبی به هنگام جنگ با بوئرها.

19. «The Fight of The Boers against Britain», St. Petersburg, 1903, PP. 258-259 (Russian).

۳. رقابت صنعتی انگلیس و آلمان در پایان سده نوزدهم

(از گزارشهای کنسولهای بریتانیا)

کنسول از اورشلیم گزارش داد: «به علت وجود بازرگانان سیار آلمانی که سرگرم مطالعه نیازها و قیمت‌های بازار این شهرند، اورشلیم کم‌کم به یک شهر آلمانی تبدیل می‌شود.»

کنسول از شیکاگو نوشت: «آلمانیها برای مطالعه سلیقه و نیازهای مردم، نمایندگان با تجربه به اینجا می‌فرستند. اکنون در نتیجه همین بررسیهای علمی، دارند رقبا را از بازارها بیرون می‌کنند.»

کنسول از مکزیک نوشت: «بازرگانان سیار آلمانی، به دور افتاده‌ترین نقاط مکزیک و جاهایی که بارها آن فاصله دارد، نفوذ می‌کنند. آنها رامی‌توان بر پشت‌اسب و قاطر، در دورترین دره‌های سی‌پراماده ۲۰ همچنانکه به دنبال مشتری برای کالاهایشان می‌گردند، دید.»

کنسول از اشتین ۲۱ گزارش داد: «آلمانیها اکنون برای هر ملتی، لباس ملی یا لباس مرسوم‌شان را از پارچه و رنگ دلخواه همان ملت تهیه می‌کنند. آنها فقط زمانی به مدهای آلمانی می‌چسبند که مشتری بخواهد.» ۲۲

پرسش و تمرین

۱. علی‌رآکه بورژوازی بریتانیا را به تشدید کشورگشاییهای استعماری در ربع آخر سده نوزدهم واداشت بیان کنید؟
۲. هدف امپریالیستهای بریتانیا از جنگ علیه جمهوریهای بوئر نشین چه بود؟
۳. چند نمونه از مقاومت‌های مردم مستعمرات در برابر مهاجمان بریتانیایی را می‌توانید بیان کنید؟
۴. خانه‌های موردنظر در جدول «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» را پر کنید.

۲۰. Sierra Madre: نام چند رشته کوه مکزیک که شبکه عمده کوههای آن سرزمین را تشکیل می‌دهند.

۲۱. Stettin: از بنادر عمده کنار دریای بالتیک، در لهستان، بر مصب رود اودر.

22. E. Lemonon, *Britan and Germany*. Moscow-Leningrad, 1925, PP. 55-57.

۵. ماهیت رقابت انگلیس و آلمان در آغاز سده بیستم چه بود؟
۶. پیمان آنتانت چگونه تشکیل شد؟

این تاریخها را به یاد بسپارید.

جنگ انگلیس و بوئر.	۱۸۹۹-۱۹۰۲
امضای موافقت‌نامه انگلیس و فرانسه (آنتانت).	۱۹۰۴
امضای موافقت‌نامه انگلیس و روس.	۱۹۰۷

۱۴. جنبش کارگران بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم. بحران سیاسی کشور در آستانه جنگ اول جهانی

تشدید مبارزه طبقاتی در سالهای ۱۸۸۰-۸۹. در پایان سده نوزدهم تا اندازه‌ای بر فعالیتهای درون جنبش کارگری بریتانیا افزوده شد. زمانی که بریتانیا بزرگترین قدرت صنعتی جهان بود، وضع طبقه کارگر بریتانیا در مقایسه با کارگران دیگر کشورها بسیار بهتر بود. کارگران بریتانیا پیش از کارگران هر کشوری، یعنی در نیمه نخست سده نوزدهم، حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری را به دست آورده بودند. اشرافیت کارگری، که وضعی بس بهتر از توده کارگران داشت، در بریتانیا پدیده‌تر از هر کشور دیگر اروپا بود.

با پیدایش انحصارات و تشدید مبارزه برای تسلط بر بازارهای جهانی در پایان سده نوزدهم، استعمار کارگران شدت یافت. این دگرگونی، در همه کشورها، از جمله در بریتانیا به وقوع پیوست.

سطح زندگی اشرافیت کارگری چندان تفاوتی با سطح زندگی خرده بورژوازی نداشت ولی اکثریت کارگران در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند. جک لندن نویسنده آمریکایی که مدتی از زندگی اش را در سال ۱۹۰۲ در محلات فقیرنشین شرق لندن گذرانده بود در کتاب از امان خود به توصیف زندگی فقیرترین تشرهای جمعیت پایتخت انگلیس پرداخته است. او درباره محلات کارگرنشین ثروتمندترین شهر اروپا چنین می‌گوید:

«... محله‌ای که درشکه‌ام در آن پیش می‌رفت، محله فقیرنشین بی-پایان بود... چندین کیلومتر از خیابانهای آجری پراز کثافت گذشتیم... تک

و توك زن یا مرد مستی، تلو تلو خوران در گذر بودند و از هر طرف صدای جیغ و داد و دعوا به گوش می رسید.

«دریک بازار، زنان و مردان لرزان، لابه لای آشغالهایی را که به میان لجنها ریخته شده بود می گشتند تا سیب زمینی، نخود و لوبیا و سبزیهای گندیده اش را در آورند و بخورند و بچه های کوچولو را دیدم که مثل مگس در اطراف کپه ای از میوه های گندیده حلقه زده بودند و دست شان را تا شانیه در گندابه میوه ها فرو می بردند و هر چه را که به دست شان می آمد درجا می خوردند.»

بحران صنعتی، که به طور دوره ای گریبان اقتصاد سرمایه داری را می گرفت، بزرگترین فشارها را بر مردم محلات فقیرنشین وارد می آورد. جک لندن در همان کتاب گفته است که در نوانخانه ها دیگر جایی برای انبوه گدایانی که در طلب غذا و مسکن به این دروآن در می زدند نبود. نوانخانه ها وضع وحشتناکی داشتند. به گفته جک لندن: «برای ما و آشغالهای بیمارستان، چای آوردند. آشغالها را به قدری روی هم ریخته بودند که کپه ای و صاف ناپذیر درست شده بود؛ خرده نان، روغنهای ماسیده و چربی خوک، پوست سوخته روی مفضلهای سرخ شده و خلاصه همه تممانده ها و دستخوردده های بیمارانی که از همه جور بیماری رنج می بردند در اینجا روی هم انباشته شده بود. مردها این کپه را بادست هاشان می کاویدند، زیر و رو می کردند، به این طرف و آن طرف می ریختند و خوردنیهایش را جمع می کردند.»

در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ مبارزه طبقاتی در بریتانیا شدت تازه ای به خود گرفت. کارگران غیرماهر به جنبش سازمان یافته کارگران کشیده شدند. آنها مصرأ خواستار بهبود وضعیتشان بودند و بیوسته از اعتصابات به عنوان یکی از راهها و وسائل مبارزه استفاده می کردند. بزرگترین اعتصاب را باراندازان بندر لندن در سال ۱۸۸۹ به راه انداختند که چهار هفته طول کشید. مدت يك ماه، یکی از بزرگترین بندرهای جهان از حرکت باز ایستاد. باراندازها پیروز شدند و بر دستمزدها شان افزوده شد. آنها این پیروزی را مدیون شجاعت و همبستگی خویش بودند. کارگران همه شهرهای بریتانیا از اعتصاب آنها پشتیبانی کردند. حتی کارگران دومینیونهای دور از بریتانیا، برای اعتصابها پول می فرستادند. کارگری به نام نومان ۲۲ از رهبران اعتصاب بود که انگلس او را شایسته ترین و شریف ترین نماینده طبقه کارگر بریتانیا دانسته است.



متفرق کردن گردهم آبی بیکاران
توسط پلیس لندن

انگلس از رشد جنبش طبقه کارگر بریتانیا استقبال و عملاً به آن کمک کرد. او کوشش فراوانی برای گسترش مارکسیسم در میان کارگران بریتانیا به عمل آورد. این از دشوارترین کارها بود زیرا کارگران بریتانیا بیش از کارگران همه کشور-های اروپا زیر نفوذ ایده نولوژی بورژوازی قرار داشتند.

اکثریت رهبران اتحادیه های کارگری

یعنی جایی که اشرافیت کارگری در آنها شکل گرفته بود، خواستار مبارزه ای محدود علیه سرمایه داری برای دستیابی به خواستهای کوچک اقتصادی بودند. این رهبران می کوشیدند مشاجرات میان کارگران و کارفرمایان را از راه توافقهای مسالمت آمیز حل کنند.

تشکیل حزب کارگر. سرمایه داران بریتانیایی، پس از رسیدن به مرحله امپریالیسم، مانند سرمایه داران دیگر کشورها، شدیداً به فشارشان بر کارگران افزودند. آنها کوشیدند اتحادیه های کارگری کارگران را به هر شکلی که شده تضعیف و در صورت امکان نابود کنند. در همان حال، کوشیدند از دستمزدها بکاهند و بر ساعات کار بیفزایند.

دولت بورژوازی بریتانیا به کارفرمایان در حمله به کارگران کمک می کرد. کارگران راه آهن تاف ویل ۲۴ در جنوب ویلز ۲۵ در سال ۱۹۰۰ اعتصاب کردند. صاحبان خط آهن مزبور از اتحادیه کارگری کارگران راه آهن برای جبران خسارتهای ناشی از اعتصاب استفاده کردند. قضیه را در مجلس اعیان، یعنی عالیترین دادگاه انگلیس، مطرح کردند و دادگاه نیز به نفع کارفرمایان رأی

داد. اتحادیه کارگری کارگران راه آهن مجبور شد دهها هزار پوند به شرکت تافویل بپردازد. رأی مجلس اعیان، ضربه خرد کننده‌ای بر پیکر اتحادیه‌های کارگری وارد آورد. پس از این رویداد، تقریباً در هر اعتصابی، قضیه به دادگاه کشیده می‌شد و دادگاه نیز معمولاً از کارفرمایان دفاع می‌کرد. چون کارگران مجبور شده بودند که همه خسارتهای ناشی از اعتصاب را جبران کنند، دست‌زدن به اعتصاب عملاً دز بریتانیا غیر ممکن شد.

رأی دادگاه در قضیه تافویل چنان خشم طبقه کارگر را برانگیخت که رهبران اپورتونیست اتحادیه‌های کارگری نیز مجبور شدند به احساسات توده کارگران توجه کنند. حتی پیش از رأی مجلس اعیان، در کنگره اتحادیه‌های کارگری، موافقت‌نامه‌ای درباره تأسیس نمایندگی طبقه کارگر در پارلمان و تشکیل کمیته نمایندگان کارگران به این منظور به تصویب رسیده بود. قضیه تافویل، سازمانهای کارگری را بر آن داشت تا هر چه فعالانه‌تر برای تأسیس این کمیته بکوشند. کمیته مزبور در سال ۱۹۰۶ به حزب کارگر تغییر نام داد. هدف این حزب، معرفی نامزدهای طبقه کارگر برای انتخابات مجلس عوام بود. برنامه حزب، ماهیتی اپورتونیستی داشت. عباراتی گنگ و کلی در آن به کار رفته بود. حزب، لزوم انقلاب رانفی و خود را به پذیرش راههای مسالمت‌آمیز مبارزه محدود کرد. از اعلام مبارزه برای استقرار سوسیالیسم نیز سرباز زد. بسیاری از رهبران و اعضای عادی این حزب با انواع فرقه‌های مذهبی بریتانیا ارتباط داشتند. حزب کارگر، با کمک لیبرالها يك بلوك سیاسی تشکیل داد و در واقع، رهبری لیبرالها را پذیرفت.

با وجود اپورتونیست بودن رهبران حزب کارگر، تشکیل حزب کارگر در آن زمان، گامی مثبت در جهت منافع جنبش کارگران بریتانیا بود. این دست‌آورد تازه نشان داد که کارگران بریتانیا، با آنکه از رشد و تکامل کافی برای تأسیس يك حزب مارکسیستی برخوردار نبودند، به لزوم تأسیس حزب ویژه خودشان پی برده بودند. لنین تأسیس حزب کارگر را «نخستین گام سازمانهای اصیل کارگری بریتانیا در جهت سیاست آگاهانه طبقاتی و ایجاد حزب سوسیالیست کارگران» می‌دانست.^{۲۶}

حزب کارگر، ساخت سازمانی ویژه‌ای متناسب با ماهیت اپورتونیستی خودش داشت. در این حزب، افراد به صورت تک‌تک یا سازمانها با همه اعضایشان می‌توانستند عضو شوند. این سازمانها، عمدتاً اتحادیه‌های گوناگون کارگری بودند.

بازگشت لیبرالها به قدرت. محافظه کاران از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ سال، یکسره بر قدرت بودند. ولی در پایان سال ۱۹۰۵ مجبور به استعفا شدند. به جای آنها لیبرالهایی نشستند که در برابر جنبش رشد یابنده طبقه کارگر، بهتر می‌توانستند به نمایشهای فریب‌آمیز متوسل شوند. دوران قدرت لیبرالها، دوران تدارک بریتانیا برای جنگ اول جهانی بود.

بورژوازی بریتانیا مجبور بود در اوضاعی بسیار ناگوار برای جنگ علیه آلمان آماده شود. مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و کارگران، همچنان شدت می‌گرفت. نخستین انقلاب روسیه، تأثیر ژرفی بر جنبش کارگران داشت. از سال ۱۹۰۶ به بعد، موج اعتصابها پیوسته پرتوان‌تر می‌شد. کارگران در موارد بسیار، بی‌توجه به خواسته‌های رهبران اتحادیه‌های کارگری مبارزه می‌کردند. جنبش اعتصابی کارگران در آخرین سالهای پیش از جنگ اول جهانی، ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت (ن.ک. سند ۷). در اعتصاب کارگران زغال‌سنگ که در سال ۱۹۱۲ آغاز شد بیش از نیم میلیون کارگر شرکت کردند و بدین ترتیب بزرگترین اعتصاب را به راه انداختند (ن.ک. سند ۲).

سیاست داخلی بریتانیا در آستانه جنگ. بورژوازی بریتانیا که با طغیان تازه جنبش طبقه کارگر مواجه شده بود، سیاست واگذاری امتیازات جزئی به کارگران را پیش گرفت و امیدوار بود که با «خریدن» چند کارگر بتواند شکاف موجود در صفوف طبقه کارگر را زرف‌تر کند و جلوی رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا را بگیرد. پارلمان با توجه به این هدف، قانونی را در سال ۱۹۰۶ تصویب کرد که به موجب آن، طرح دادرخواهی علیه اتحادیه‌های کارگری برای جبران خسارتهای کارفرمایان در مدت اعتصابها ممنوع شد. این قانون، که یکی از بزرگترین ابزارهای سرکوب کارگران را از میان برداشت، نشانه‌ای از همان سیاست امتیاز دادن به کارگران بود. در سال ۱۹۰۸ ساعت کار روزانه فقط برای معدنچیان که در زیر زمین کار می‌کردند به ۸ ساعت کاهش یافت. در همان زمان، برای کارگرانی که به ۷۰ سالگی می‌رسیدند، حق بازنشستگی مختصری در نظر گرفته شد.

اما اندکی از کارگران بودند که عمرشان به ۷۰ سالگی می‌رسید و به همین علت بود که کارگران، حق بازنشستگی مزبور را «حق بازنشستگی مردگان» می‌نامیدند.

مسأله ایرلند در آستانه جنگ جهانی. لیبرالها به منظور تأمین يك پشت جبهه محکم در صورت آغاز جنگ، دادن امتیازهای کوچک به ایرلندی‌ها را نیز ضروری می‌دانستند. گذشته از این، لیبرالها در انتخابات ۱۹۱۰

پارلمانی نتوانستند اکثریت به دست آورند و فقط در اثر پشتیبانی اعضای حزب کارگرو نمایندگان پارلمانی ایرلند بود که در قدرت ماندند. اعضای حزب کارگر، به طور بی قید و شرط از لیبرالها پشتیبانی می کردند. اما نمایندگان پارلمانی ایرلند، پشتیبانی خود را به گرفتن پاره‌ای امتیازات، از جمله خود مختاری برای ایرلند مشروط کردند. لیبرالها موافقت کردند و قانون خود مختاری ایرلند را به پارلمان بردند. آنها معتقد بودند که دادن چنین امتیاز بزرگی به تقویت سلطه بریتانیا بر ایرلند خواهد انجامید. قانون در مجلس عوام تصویب شد ولی در مجلس اعیان که اکثریت با محافظه کاران بود به تصویب نرسید. پس از آنکه مجلس عوام سه بار بیایی قانون مزبور را تصویب کرد، مطابق آیین نامه‌های پارلمانی، خود مختاری ایرلند قانوناً تأیید شد.

محافظه کاران به زور متوسل شدند. تعداد بسیار زیادی از انگلیسی‌ها در ایرلند شمالی بودند که نمی‌خواستند زیر فرمان یک دولت ایرلندی باشند. از میان همین‌ها بود که محافظه کاران به تشکیل دسته‌های داوطلب نظامی پرداختند.

ایرلندی‌ها به نوبه خود، برای مبارزه در راه استقلال کشورشان، دست به اسلحه بردند. نخستین برخورد میان ایرلندی‌ها و انگلیسی‌ها در تابستان ۱۹۱۴ در گرفت. ایرلند در آستانه جنگ داخلی قرار گرفت.

چنین بود وضع بریتانیا در زمانی که جنگ اول جهانی آغاز شد. شد و قدرت یابی جنبش اعتصابی کارگران و جنگ داخلی قریب الوقوع در ایرلند، نشان می‌داد که بریتانیا در سال ۱۹۱۴ در چنگال یک بحران سیاسی افتاده بود.

اسناد و مدارک

۱. اعتصاب باراندازها در سال ۱۹۱۱

یکشنبه ۱۳ اوت روز باشکوهی بود و کارگران لیورپول ۲۷ برای شرکت در تظاهرات آماده می‌شدند. هزاران نفر، سرودخوانان و پرچم به دست، رژه‌ای طولانی رفتند. پلیس، وحشیانه به وظیفه‌اش عمل کرد. رئیس پلیس، مقامات شهرداری،

مطبوعات سرمایه‌داری یاوینستون چرچیل (وزیر کشور وقت) هر چه بگویند، هرگز نخواهند توانست ده‌ها هزار شاهد عینی را متقاعد کنند که کشتار همگانی مردم، نتیجه کسارهای تظاهرکنندگان بوده است. این کشتار، نتیجه یورش جنایتکارانه، شرارت آمیز و بی‌دلیل پاسبانهای چماقدار به ۶۰,۰۰۰ تظاهرکننده‌ای بود که به هر سویی می‌دویدند و فقط یک راه فرار داشتند و آن، راهی بود که چماقداران از آنجا حمله می‌کردند. من این یورش وحشیانه را دیدم. پاسبانهای بلندقدر را دیدم که به میان جمعیت یورش می‌بردند و با چماق‌هایشان هر چه محکمتر بر سر و پیکر جوانان و سالخوردگان، یعنی مردمی که گناهی نداشتند و سخنی به زبان نیاورده بودند و تنها کارشان گرد آمدن در اطراف سکوها و گوش دادن به سخنرانیها بود، می‌کوبیدند. از ۵۰ سال پیش تا کنون، این چنین یورش و وحشیگری بی‌علتی در انگلیس دیده نشده است...

اما بگذار چرچیل هر چه می‌خواهد بکند، بگذار ده برابر این نیرو را به لیورپول بفرستد، و بگذار این پاسبانان از همه خیابانها رژه بروند، همه اسبها و سربازان پادشاه راهم که بیاورند نمی‌توانند یکی از کشتیها را از بندرگاهها راهی دریا کنند... آیا قدرتی بالاتر از قدرت سازمان یافته کارگران و بود دارد؟ اگر چنین است، به میدانش آورید. ۲۸

۲. اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۱۲

(از مقاله لنین به نام «جنبش کارگری بریتانیا در سال ۱۹۱۲»)

بزرگترین رویداد سال گذشته، اعتصاب معدنچیان بود. اگر اعتصاب کارگران راه آهن در سال ۱۹۱۱ «روحیه تازه» کارگران بریتانیا را نشان داد، تردیدی نیست که اعتصاب معدنچیان، سرآغاز عصری تازه است.

این اعتصاب با وجود همه تدارکات طبقات حاکم برای «جنگ» و با وجود همه تلاشهای سرسختانه بورژوازی برای درهم شکن مقاومت بردگان نافرمان سرمایه، اعتصابی موفقیت آمیز بود. طرز سازماندهی و تشکیلات معدنچیان، نمونه بود. نشانی از اعتصاب شکنی در کار نبود. استخراج زغال سنگ توسط سربازان یا کارگران بی تجربه، اصلاً مطرح نبود. دولت بورژوازی بریتانیا پس از گذشت شش هفته از مبارزه، دریافت که زندگی اقتصادی سراسر کشور به نقطه ایست کامل رسیده است و شعار «همه چرخها از چرخش خواهند ایستاد»، اگر دستان تو بخواهند!» که در اعتصاب کارگران به گوش می‌رسید، کم کم به تحقق می‌پیوندد.

دولت تسلیم شد.

«نخست وزیر نیرومندترین امپراتوری جهان در جلسه نمایندگان کارگران

پرسش و تمرین برای مرور در تاریخ آلمان و بریتانیا

در پایان سده نوزدهم و آغاز

سده بیستم

۱. کدام یک از ویژگیهای رشد اقتصادی آلمان و بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، میان این کشورها مشترک بود؟
۲. تفاوتهای رشد اقتصادی آلمان و انگلیس در همین دوره چه بود؟
۳. ویژگیهای مشترک نظامهای سیاسی آلمان و بریتانیا چه بود؟
۴. ویژگیهای نظام سیاسی مشخص کننده هر یک از این کشورها کدام است؟
۵. تشدید مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی در آلمان و بریتانیا در آغاز سده کنونی را چگونه تشریح می کنید؟
۶. علل تشدید اپورتونیسیم در جنبش کارگران آلمان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چیست؟
۷. شواهدی دال بر وجود گرایشهای انقلابی و اپورتونستی در جنبش کارگران آلمان و بریتانیا بیاورید.
۸. دوجدول همزمان را پر کنید. جدول نخست:

ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم

کشور	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم
آلمان.....					
بریتانیا.....					
فرانسه.....					
ایالات متحد آمریکا...					
ژاپن.....					

در ستون اول، اطلاعاتی را که درباره اتحادیههای انحصاری در آلمان و بریتانیا می دانید بگنجانید: نام انحصارات و شاخههایی از اقتصاد که در آن فعالیت می کردند.

ستون سوم مخصوص اطلاعات مربوط به صدور سرمایه است: سرمایه به چه شکلی و به کدام کشور صادر می شد؟ ستونهای بعدی را پس از مطالعه

اعتصابی شرکت کرد و خواستار موافقت با سازش شد. چنین است نظر یکی از مارکسیستهای آگاه آن روز درباره مبارزه کارگران.

دولت بریتانیا که غالباً و عده اصلاحات در «فلان روز» را به کارگران می دهد، این بار با سرعت هرچه تمام تر عمل کرد. ظرف پنج روز، قانونی از پارلمان گذشت که حداقل دستمزد در آن تعیین شده بود و دادن دستمزد کمتر از آن به کارگران ممکن نبود.

البته این قانون نیز مانند همه اصلاحات بورژوازی، نتیجه اقدامی بیش نبود و تا اندازه ای به فریب کارگران انجامید زیرا کارفرمایان با وجود تشبیت پایین ترین نرخ دستمزدها، همچنان به خرد کردن استخوانهای کارگران در زیر بار کارهای سنگین ادامه دادند. اما کسانی که با جنبش کارگری بریتانیا آشنایی دارند می گویند وضع کارگران بریتانیا از اعتصاب کارگران زغال سنگ سه بعد دگرگون شده است. کارگران، با ارزش مبارزه آشنا شده اند. آنها راه رسیدن به پیروزی را یافته اند و به قدرت خودشان پی برده اند... ۲۹

پرسش و تمرین

۱. نشانه های پیدایش اپورتونیسیم در رهبری حزب کارگر بریتانیا در آغاز سده بیستم کدام بود؟
۲. هدف دولت لیبرال بریتانیا از اجرای پاره ای اصلاحات در آغاز سده بیستم چه بود؟
۳. جنبش طبقه کارگر آلمان و بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم را مقایسه کنید: تشابهات و تفاوتهای این جنبشها را نشان دهید.
۴. با مطالعه متنها و اسنادی که در این کتاب خوانده اید، گزارش کوتاهی درباره وضع جنبش طبقه کار کارگر بریتانیا در آستانه جنگ اول جهانی تهیه کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

تشکیل کمیته نمایندگی کارگران (که در سال ۱۸۰۶ حزب کارگر نامیده شد).

درس‌های بعد، پرخواهید کرد.
جدول دوم:

جنبش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در پایان سده نوزدهم
و آغاز سده بیستم

دوره	آلمان	بریتانیا فرانسه	اسلاوهای جنوبی و غربی	ایالات متحد آمریکا
۱۸۷۰-۱۸۹۹				
۱۹۰۰-۱۹۰۹				

هنگام پرکردن جدول، تاریخها و اطلاعاتی را که درباره جنبش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی می‌دانید در جدول بنویسید.

فرانسه در پایان سده نوزدهم
و آغاز سده بیستم

۱۵. پیشرفتهای اقتصادی فرانسه

کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه. تا پیش از سالهای ۱۸۷۰-۷۹، فرانسه از لحاظ حجم تولید صنعتی، مقام دوم را پس از انگلیس داشت. آهنگ رشد صنعتی فرانسه پس از جنگ فرانسه-پروس کندتر شد. علل این کندی چنین است: نخست آنکه فرانسه ذخایر سرشار سنگ لورن را به آلمان داد و در مدتی کوتاه ۵۰۰۰ میلیون فرانک به عنوان غرامت جنگ به این کشور پرداخت؛ دوم آنکه فرانسه نیازمند زغال سنگ بود؛ دهقانان کوچک و متوسط فقیر شده، خریداران تهی‌دست کالاهای صنعتی بودند و همین باعث محدودیت بازار داخلی می‌شد.

از دیگر علتهای کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه آن بود که بورژوازی ترجیح می‌داد نه در تأسیسات صنعتی داخل فرانسه بلکه بیش از پیش در کشورهای عقب مانده‌ای که سود بیشتری عایدش می‌کردند سرمایه‌گذاری کند. نتیجه آنکه در آغاز سده بیستم، محصول چند فرانسه معادل یک سوم محصول چند آلمان و یک ششم محصول چند ایالات متحد آمریکا بود. در آغاز سده بیستم، تا اندازه‌ای بر سرعت رشد صنایع سنگین افزوده شد.

خصلت رباخورانه امپریالیسم فرانسه. فرانسه در پایان سده نوزدهم، مانند دیگر کشورهای اروپایی، وارد مرحله امپریالیسم شد. سرمایه‌داری فرانسه، همانند سرمایه‌داری آلمان و انگلیس، ذره ذره، ماهیتی انحصاری به خود گرفت. نخستین انحصارات، در صنایع سنگین تشکیل شد.

کارخانه شنایر-کروزو از بزرگترین تأسیسات صنعتی و دارای کارگاههای ذوب آهن و فولادسازی و اسلحه سازی بود.

لنین در باره امپریالیسم فرانسه چنین گفته است: «امپریالیسم فرانسه در خلاف امپریالیسم استعماری انگلیس، می توان امپریالیسم (باخواد نامید)»^۱ فرانسه در آغاز سده کنونی، از لحاظ صدور سرمایه، پس از انگلیس در مقام دوم قرار داشت.

بخشی از سرمایه فرانسه به مستعمرات این کشور و بخش عمده اش به روسیه، کشورهای بالکان، ترکیه و اسپانیا صادر می شد. عادی ترین راه به کار انداختن سرمایه فرانسه در این کشورها قرض دادن پول به حکومتها از طریق بانک فرانسه، بر طبق موافقت نامه های یکجانبه و بهره های گزاف بود. روسیه تزاری، بزرگترین سهمیه وامها را دریافت می کرد. دولت فرانسه از این وامها به عنوان وسیله ای برای تأمین متحدان نظامی برای درگیریهای آتی اش استفاده می کرد.

سرمایه داران فرانسوی به بزرگترین وام دهنده جهان مبدل می شدند. سرمایه بانکی در فرانسه به بالاترین درجه تمرکز رسید. هفتاد درصد از کل سرمایه گذرایهای کشور در سه بانک بزرگ پاریس متمرکز شده بود. دامنه نفوذ بانکها تدریجاً به صنایع کشیده شد. روابط محکمی میان بانکها و شرکتهای بزرگ صنعتی و حمل و نقل ایجاد شد. در میان رؤسای بانکهای فرانسه علاوه بر بانکداران، سلاطین راه آهن و سرمایه داران آهن و فولاد و دیگر شاخه های صنعتی نیز دیده می شدند.

بسیاری از بورژواها هزینه زندگی شان را از بهره پولی که در صنایع داخل فرانسه یا کشورهای دیگر سرمایه گذاری کرده بودند تأمین می کردند. این گونه سرمایه دار، که پولش را در برابر بهره به بانکها می دهد یا اوراق بهادار (سهام، اوراق قرضه) می خرد، سرمایه گذار نامیده می شود. تعداد سرمایه گذاران، به ویژه در فرانسه بی شمار است. اینان هیچ نقش تشکیلاتی یافتنی در صنعت ندارد و زندگی شان، سراسر، انگل وار است.

در کنار کارخانه های بزرگ فرانسه، کارخانه های کوچک بسیاری فعالیت می کردند و تعدادشان به مراتب بیش از کارخانه های مشابه در آلمان یا بریتانیا بود. خرده مالکان، در مقایسه با دیگر کشورهای اروپای غربی، قشر بزرگی از جمعیت فرانسه را تشکیل می دادند. در پایان سده نوزدهم

۹۵ درصد کل تأسیسات صنعتی فرانسه از نوع کارخانه های کوچک بود و در آنها از ۱ تا ۱۰ کارگر کار می کردند. این کارخانه ها غالباً کارگاههای صنایع دستی بودند و کالاهایی چون انواع لباس و کلاه، جواهر، اثاثیه درجه یک چوبی و انواع زینت آلات برای ثروتمندان تولید می کردند.

فرانسه در آستانه جنگ اول جهانی، همچون گذشته، از لحاظ سطح پیشرفت صنعتی، از دیگر کشورهای سرمایه داری عقب تر مانده بود.

بدینسان، ویژگیهای اصلی اقتصاد فرانسه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم را با عبارات زیر می توان بیان کرد: پیشرفتهای صنعتی، کند شده بود؛ صدور سرمایه، روز به روز بیشتر می شد؛ قدرت سرمایه بانکی، روز به روز بیشتر می شد؛ تعداد سرمایه گذاران بی شمار بود؛ و کشاورزی، در مقایسه، تا اندازه ای عقب مانده بود.

وضعیت کشاورزی. اکثریت مردم فرانسه در پایان سده نوزدهم به کارهای کشاورزی مشغول بودند. تعداد مزارع کوچک، بیش از تعداد مزارع بزرگ و متوسط بود. اما ۷۵ درصد زمینهای قابل کشت به دهقانان ثروتمند و زمینداران بزرگ تعلق داشت. دهقانان کوچک، که صاحب قطعه زمینهای کوچک بودند، نمی توانستند از ماشین آلات جدید استفاده کنند و به همین علت از ابزارهای ابتدایی کشاورزی استفاده می کردند. این وضع باعث پایین بودن سطح تولیدات کشاورزی شده بود، به طوری که این تولیدات، برای رفع نیازهای خود دهقانان نیز کافی نبود. دهقانان در زیر بار مالیاتهای سنگین از پای درمی آمدند و دائماً به رباخوران و واسطه ها بدهکار بودند. واگر یکی از دهقانهای فرانسوی می خواست «استقلالش» را حفظ کند، می بایست همه اعضای خانواده اش را شدیداً به کار می گرفت و در مصرف غذا و پوشاک و رفع نیازهای فرهنگی خانواده اش صرفه جویی شدید می کرد.

پرسش و تمرین

۱. علل کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه چه بود؟
۲. آنچه را که درباره وضعیت کشاورزی فرانسه می دانید بیان کنید.
۳. نشانه های ورود سرمایه داری فرانسه به مرحله امپریالیسم چه بود؟
۴. ستونهای مربوط را در جدول «ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم» پر کنید.
۵. پیشرفتهای اقتصادی بریتانیا و فرانسه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم را مقایسه کنید.
۵. چرا امپریالیسم بریتانیا را استعماری و امپریالیسم فرانسه را

رباخوار نامیده‌اند؟

۶. با استفاده از اطلاعاتی که در جدول زیرین گنجانده شده است، این نتیجه‌گیری لنین را تأیید کنید که در امپریالیسم، «صدور سرمایه» برخلاف صدور کالا، اهمیت ویژه‌ای به دست می‌آورد» ۲.

صدور کالا و سرمایه از فرانسه

سال	صدور کالا (به هزار میلیون فرانک)	سال	صدور سرمایه (به هزار میلیون فرانک)
۱۸۸۱	۲/۶	۱۷۸۰	۱۵
۱۸۹۱	۲/۶	۱۸۹۰	۲۰
۱۹۰۰	۴/۱	۱۹۰۲	۲۷-۳۷
۱۹۱۳	۶/۹	۱۹۱۴	۶۰

۱۶. پیشرفت‌ها سیاسی جمهوری سوم

تقویت جمهوری و نقش طبقه کارگر در دفاع از آن. پس از شکست کمون پاریس، ارتجاع بر فرانسه حاکم شد. اکثریت سلطنت طلب در مجلس ملی، در صدد بازگرداندن سلطنت بود. کلیسای کاتولیک از نیروهای ارتجاع پشتیبانی می‌کرد. مارشال مک‌ماهون ۲، هوادار سرسخت بازگشت سلطنت و یکی از گناهکاران فاجعه شکست ارتش فرانسه در سدان، در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ به ریاست جمهوری برگزیده شد. مجافل سلطنت طلب و دینی، امیدوار بودند که با کمک این مارشال به نقشه‌هاشان جامه عمل بپوشانند. با آنکه جنبش کارگران در اثر شکست کمون پاریس تضعیف شده بود، مردم یعنی طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران، خرده بورژوازی و توده عظیم بورژوازی متوسط، مخالف سلطنت بودند. تلاشهای سلطنت طلبان با مخالفت شدید رو به روشد. از میان مرتجعان، آنهایی که تا اندازه‌ای می‌توانستند آینده را ببینند، دریافته بودند که تلاش برای بازگرداندن سلطنت،

ممکن است به تکرار انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پاریس منجر شود و آینده‌ای وحشتناک برای بورژوازی پدید آورد. به همین علت بود که اینان ترجیح می‌دادند حکومت جمهوری ظاهراً در کشور برقرار شود ولی در اصل، مشابه حکومت سلطنتی باشد.

در مجلس ملی، حزب جمهوریخواهان بورژوازی که گامبتا ۴ و کلمانسو ۵ از رهبران بودند، با سلطنت طلبان مخالفت می‌کردند. سرانجام در سال ۱۸۷۵، مجلس ملی پس از بحثهای طولانی، قانون اساسی فرانسه را تصویب فرانسه را کشوری جمهوری اعلام کرد. این قانون اساسی تا سال ۱۹۴۰ یعنی تا تسلیم فرانسه به هیتلر اجرا می‌شد. مردم و به ویژه طبقه کارگر از بازگشت سلطنت به فرانسه جلوگیری می‌کردند.

در قانون اساسی ۱۸۷۵ تشکیل دو مجلس نمایندگان و سنا پیش بینی شده بود. در قانون اساسی گفته شده بود که اعضای مجلس نمایندگان باید برای عمومی انتخاب شوند. اما در واقع چنین نشد. زنان حق رأی نداشتند. ملت‌های مستعمرات فرانسه نیز حق رأی نداشتند. فقط کسانی واجد شرایط انتخاباتی بودند که پیش از شش ماه در یک محل زندگی کرده بودند. کارگران فقیر که پیوسته در جستجوی کار از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر می‌رفتند، در واقع از حق رأی محروم بودند.

انتخابات در شرایط مساوی برگزار نمی‌شد. مثلاً یکی از حوزه‌های بورژوازی انتخاباتی پاریس با کمتر از ۸۰۰۰ انتخاب کننده و حوزه دیگری در حومه پاریس با بیش از ۵۰۰۰۰ انتخاب کننده، که عموماً از طبقه کارگر بودند، هر دو یک نماینده به مجلس می‌فرستادند. بدینسان، یک رأی بورژواها برابر شش رأی کارگران بود.

سناورها توسط ادارات دولتی هر محل انتخاب می‌شدند؛ در این ادارات سرمایه‌داران و دهقانان ثروتمند و دین‌پیشگان پردرآمد، صاحب نفوذ بودند. معمولاً اعضای مجلس سنا مرتجع‌تر از اعضای مجلس نمایندگان بودند، اما نقش مجلس سنا در زندگی سیاسی فرانسه بسیار زیاد بود زیرا هر قانونی که در مجلس نمایندگان تصویب می‌شد می‌بایست به تأیید مجلس سنا می‌رسید. رئیس جمهور، وزرا را برمی‌گزید. اما وزرا در برابر پارلمان مسئول بودند نه در برابر رئیس جمهور. رئیس جمهور در جلسه مشترک دو مجلس انتخاب می‌شد.

برقرار شد. این حکومت (جمهوری سوم نامیدند) ۶ با آنکه قانون اساسی ۱۸۷۵ ماهیتی ضدموکراتیک داشت، اعلام حکومت جمهوری و شکست نقشه سلطنت طلبان برای بازگرداندن سلطنت، دو پیروزی بزرگ برای طبقه کارگر بود. حکومت جمهوری، امکان «دستیابی به درجه‌ای از آزادی شخصی و اجتماعی را که لازمه تأسیس مطبوعات کارگری، روشنگری توده‌ها در میتینگها و تشکیل یک حزب مستقل سیاسی بود به آنان داد؛ گذشته از اینها، ابقای حکومت جمهوری* آنان را از آغاز مبارزه‌ای دیگر برای استقرار جمهوری در کشور نجات داد.»^۷

سرود ماری‌یزه که در آن پیکار فرانسوی‌ها برای رسیدن به آزادی در روزهای انقلاب بورژوازی سده هجدهم باشعر و موسیقی هماهنگ می‌شد، به عنوان سرود ملی فرانسه برگزیده شد. چهاردهم ژوئیه، روزی که زندان باستیل ویران شد، به عنوان روز ملی فرانسه، تعطیل رسمی اعلام شد.

تشکیل امپراتوری استعماری. جمهوریخواهان بورژوازی، در جریان مبارزه علیه سلطنت، قولهای بسیار به توده‌های مردم دادند. اما به محض آنکه قدرت را در دست گرفتند علاقه‌ای به عملی کردن قولهایشان نشان ندادند. آنها انحلال مجلس سنار را نپذیرفتند و از اجرای قانون مترقی مالیات بردرآمد خود داری کردند. بقیه اصلاحاتی که قولش را داده بودند نیز تا «فرصت مناسبی» به تعویق افتاد. بدینسان، جمهوریخواهان بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، ماهیت طبقاتی خود را نشان دادند و مردم دریافتند که آنان نماینده منافع بورژوازی بزرگ بوده‌اند. حکومت جمهوریخواه فرانسه در جستجوی مناطق تازه‌ای برای به کار انداختن سرمایه اضافی بورژواها و کسب سودهای بیشتر، سیاست متصرفات استعماری را پیش گرفت. تونس در سال ۱۸۸۱ به تصرف فرانسه درآمد. سربازان فرانسه در سال ۱۸۸۳ ناحیه آنام (مرکز ویتنام) را تصرف و به تونکن ۱۰ (شمال ویتنام) حمله کردند. جنگ با چین

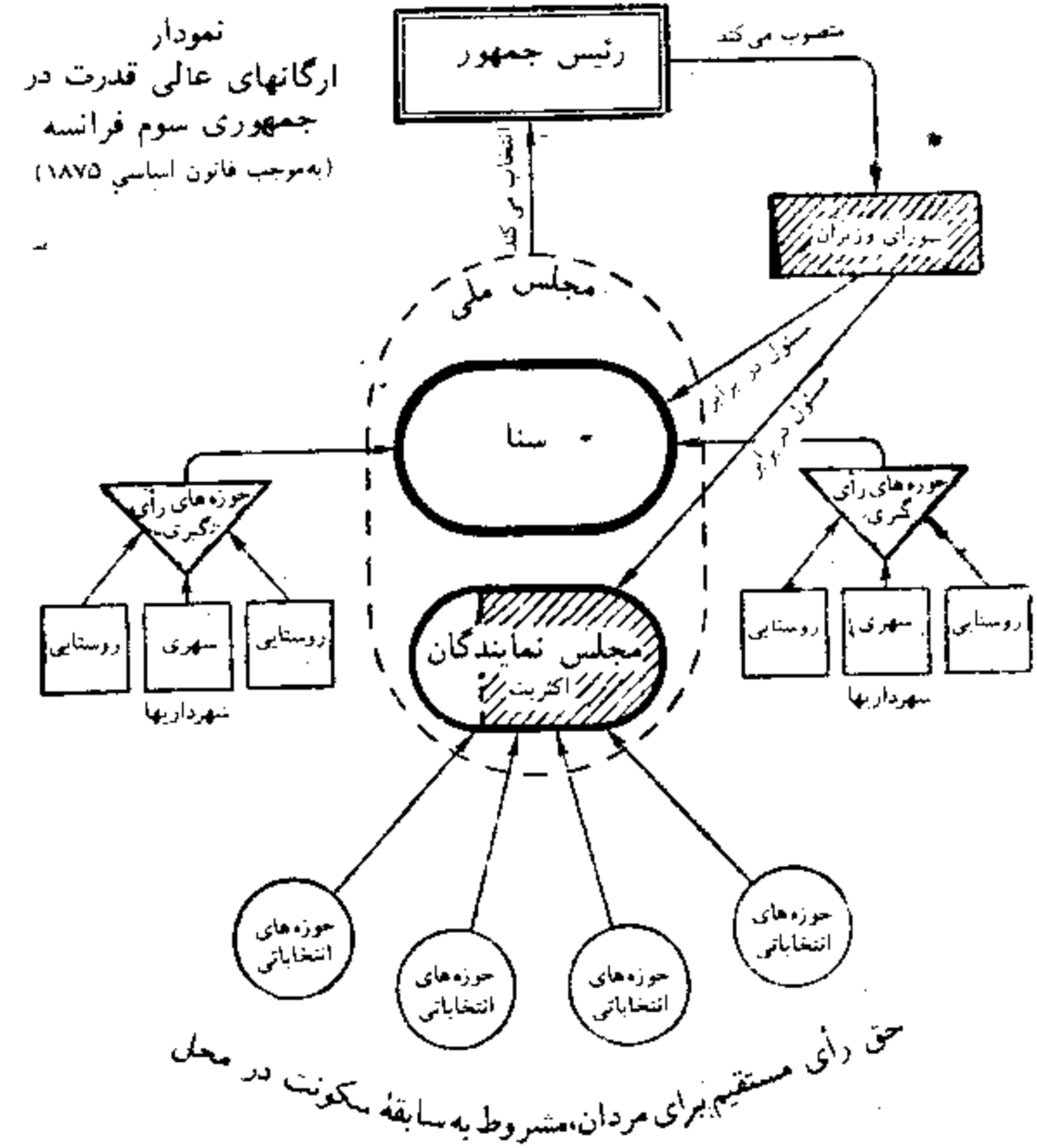
۶. جمهوری اول از ۱۷۹۲ تا ۱۸۰۴ و جمهوری دوم از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ در فرانسه برقرار بود.

7. Marx-Engels, *Collected Works*. Vol. 19, P. 140. (2nd Russ. ed.).

۸. Marseillaise: سرود ملی فرانسه که به سال ۱۷۹۲ در جریان انقلاب بورژوازی فرانسه توسط کلود ژوزف روژه دولیل سروده شد و چون نخستین بار در شهر ماری‌اجرا شد، آن را سرود ماری‌یز می‌نامند.

9. Annam

10. Tongking



انتخاب اعضای مجلس سنا برخلاف مجلس نمایندگان، دو مرحله‌ای بود. در جلسه انتخاب کنندگان عمدتاً نمایندگان شهرداریها و روستاها حضور می‌یافتند. همین علت ترکیب ارتجاعی سنا را نشان می‌دهد. ترکیب شورای وزیران را حزب یا ائتلاف احزابی که اکثریت مجلس نمایندگان را تشکیل می‌دادند تعیین می‌کرد.

کارمندان کشوری، نقش مهمی در فرانسه داشتند. ادارات تابع شهرداریها که توسط مردم برگزیده می‌شدند تحت نظارت دقیق کارمندان کشوری انجام وظیفه می‌کردند. رئیس ارشد هر اداره که توسط وزیر کشور منصوب می‌شد، می‌توانست تصمیمهای شهرداری را لغو کند. بنا بر این، با قانون اساسی ۱۸۷۵، حکومت جمهوری پارلمانی در فرانسه

که ویتنام را دست نشانده خود می دانست آغاز شد. این جنگ، برای فرانسه بسیار طولانی و دشوار و مستلزم هزینه های کلان و تقویت پیوسته نیروهای نظامی بود. نیروهای اعزامی فرانسه در بهار ۱۸۸۵ به سختی در ویتنام شمالی شکست خورد.

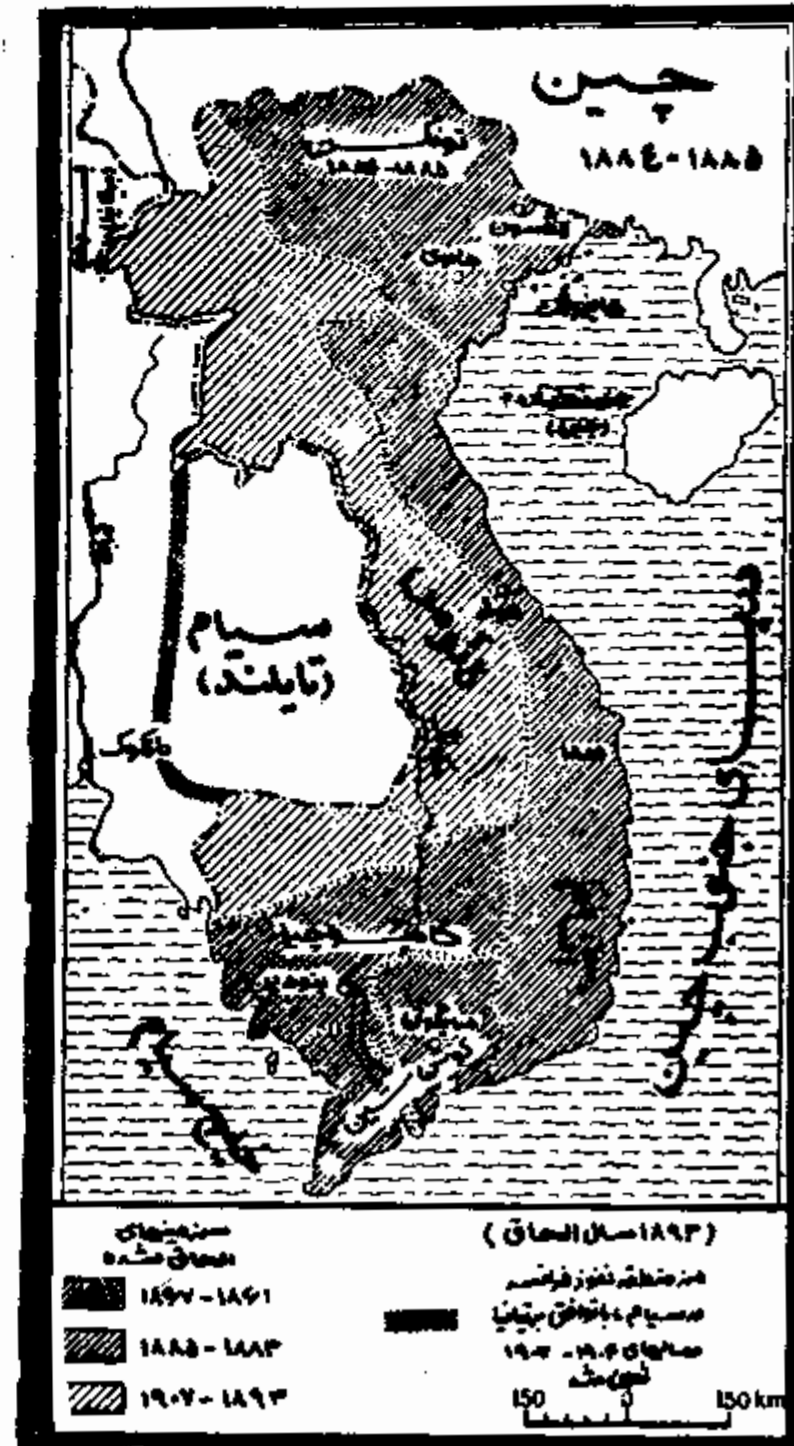
با این حال ارتش فرانسه توانست چین را به قبول قیمومت فرانسه بر تونکن وادارد. اما این کار به معنای پایان عملیات نظامی نبود زیرا میهن پرستان ویتنامی همچنان به جنگ ادامه می دادند. فقط در پایان سالهای ۱۸۹۰-۹۹، پس از یک جنگ استعماری وحشیانه بود که سراسر ویتنام به تصرف فرانسه درآمد.

در سال ۱۸۹۴ جنگ دو ساله ای علیه ماداگاسکار آغاز شد. در سال ۱۸۹۶ این جزیره به تصرف فرانسه درآمد. اما مردم بومی ماداگاسکار تا سالها بعد، مقاومت سرسختانه ای از خود نشان دادند. فرانسه در غرب آفریقا نیز سرزمینهای وسیعی را متصرف شد.

فرانسه تا آغاز سده بیستم، سرزمینهای وسیعی را در آفریقا و هندوچین و چندین جزیره را در اقیانوس آرام و جزایر هند غربی متصرف شده بود. بدینسان، یک امپراتوری عظیم مستعمراتی پدید آمد.

سرزمینهای آفریقایی فرانسه، به تنهایی، هفده برابر سرزمین اصلی فرانسه در اروپا بود.

اتحاد فرانسه - روسیه
متصرفات استعماری فرانسه در آسیا و آفریقا به پیدایش روابطی بسیار تیره با غارتگر



متصرفات فرانسه در هندوچین

دیگر یعنی بریتانیا انجام مید. منافع این دو قدرت استعماری در مصر و سودان تعارض پیدا کرد. جنوب شرق آسیا به مرکز تازه رقابتهای بریتانیا-فرانسه تبدیل شد.

تصرف ویتنام توسط فرانسه و تصرف برمه توسط بریتانیا در سال ۱۸۸۵ سر آغاز پیکار برای تصرف سیام (تایلند) و استانهای جنوبی چین بود.

میلیتاریستهای آلمانی در صدد استفاده از انزوای سیاسی فرانسه بودند و برای برانگیختن جنگی تازه علیه جمهوری سوم، آمادگی داشتند. فقط موضعگیری دوستانه روسیه در برابر فرانسه بود که این کشور را از چنین خطری نجات داد. در همین دوره بود که سرمایه داری فرانسه، به کمک مالی دولت تزاری آمد و نیازهای پولی اش را بر طرف کرد. اتحاد فرانسه روسیه در سال ۱۸۹۳ به عنوان پاسخی به اتحاد مثلث امضا شد (ن.ک. سند).

اتحاد فرانسه - روسیه، در اروپا، موضع فرانسه را در برابر آلمان تقویت کرد. در همان زمان، امپریالیستهای فرانسوی که در پی اتحاد با روسیه تزاری قدرتی تازه گرفته بودند سیاست متصرفات استعماری تازه ای را پیش گرفتند.

تشدید اختلافات فرانسه-آلمان. تدارک فرانسه برای جنگ علیه آلمان.
امپریالیستهای فرانسوی در پایان سده بیستم، از لحاظ سیاستهای استعماری، نه فقط با بریتانیا بلکه با آلمان نیز درگیر شدند. سرمایه داری انحصاری آلمان، علاقه فراوانی به تصرف کشور مغرب داشت. استعمارگران فرانسوی نیز به ثروتها و مغرب چشم دوخته بودند. آنها مغرب را ادامه طبیعی سرزمین الجزایر که سالها پیش به تصرف فرانسویها درآمده بود می دانستند. امپریالیستهای فرانسوی پس از توافق با امپریالیستهای بریتانیایی بر سر مناطق نفوذ در کشورهای مستعمره و وابسته، به تقویت موضعشان در مغرب پرداختند و شدیداً برای جنگ علیه آلمان آماده شدند. آنها سربازان ارتش فرانسه را شتابان تجدید سلاح کردند و استحکامات لازم را برپا داشتند. تدارک برای جنگ، زیر شعار تلافی شکست ۱۷۷۰ و بازستانی سرزمینهای آلزاس و لورن صورت می گرفت.

اسناد ومداک

اتحاد فرانسه - روسیه

(پیمان نامه نظامی پنجم [هفدهم] اوت ۱۸۹۲)

دو کشور فرانسه و روسیه، با الهام از هدف مشترك حفظ صلح و تدارك برای برآوردن نیازهای يك جنگ دفاعی که ممکن است با حمله یکی از ارتشهای کشورهای عضو اتحاد مثلث بر یکی از این دو کشور تحمیل شود، موافقت شان را در موارد زیر اعلام می‌دارند:

۱. چنانچه آلمان یا ایتالیا یا پشتیبانی آلمان به فرانسه حمله کند، روسیه متعهد می‌شود که همه سربازانش را برای حمله به آلمان به کار گیرد. چنانچه آلمان یا اتریش یا پشتیبانی آلمان به روسیه حمله کند، فرانسه متعهد می‌شود که همه سربازانش را برای حمله به آلمان به کار گیرد.
 ۲. در صورت آماده‌باش و تجهیز ارتشهای کشورهای عضو اتحاد مثلث یا ارتشهای یکی از اعضای این اتحاد، فرانسه و روسیه به محض دریافت چنین خبری، بی آنکه در اندیشه توافق از پیش باشند، بی‌درنگ و همزمان، همه تیروهاشان را تجهیز و به نزدیکترین نقاط مرزی خود اعزام خواهند کرد.
 ۳. از ارتشهای ثابت دو کشور، نفرات زیر به کار گرفته خواهند شد: از فرانسه ۱,۳۰۰,۰۰۰ سرباز و از روسیه ۷۰۰,۰۰۰ تا ۸۰۰,۰۰۰ سرباز. این سربازان به طور کامل و با سرعت هر چه تمام‌تر، چنان به کار گرفته خواهند شد که آلمان را در يك زمان، در شرق و غرب، و ادار به جنگیدن کنند.
 ۴. ستادهای ارتشهای هر دو کشور پیوسته با هم در ارتباط خواهند بود تا برای اجرای عملیات فوق، تدارك ببینند.
- آنها در زمان صلح، همه اطلاعات مربوط به ارتشهای کشورهای عضو اتحاد مثلث را، اعم از آنچه در دست دارند یا به دست خواهند آورد، با هم مبادله خواهند کرد. راهها و وسائل برقراری ارتباط در زمان جنگ، از پیش بررسی و آماده خواهد شد.
۵. فرانسه و روسیه، قرارداد جداگانه صلح را امضا نخواهند کرد.
 ۶. پیمان نامه کنونی، تازمانی که اتحاد مثلث برجا باشد به اعتبار خود باقی خواهد بود.
 ۷. همه مواد یاد شده بالا، در اختفای کامل نگهداری خواهد شد... ۱۱.

پرسش و تهرین

۱. چرا طبقات ثروتمند فرانسه استقرار جمهوری بورژوازی را به حکومت سلطنتی ترجیح می‌دادند؟
۲. ویژگیهای مترقیانه و مرنجانانه قانون اساسی ۱۸۷۵ چه بود؟
۳. تعهدات فرانسه و روسیه به موجب پیمان نامه نظامی ۱۸۹۲ (ن.ک. سند) در صورت حمله ارتشهای کشورهای عضو اتحاد مثلث به یکی از آنها چه بود؟
۴. شواهدی دال بر وجود مبارزه رهایی بخش ملی در مستعمرات فرانسه بیاورید.
۵. ستون مربوط در جدول «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» را پر کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

تصویب قانون اساسی جمهوری سوم.	۱۸۷۵
امضای موافقت نامه اتحاد فرانسه و روسیه.	۱۸۹۲

۱۷. جنبش کارگران فرانسه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

تشکیل حزب کارگران. کارگران در جریان مبارزه برای استقرار جمهوری، تدریجاً از جمهوریخواهان بورژوازی جدا شدند و در زیر پرچم سوسیالیسم متحد شدند. جنبش طبقه کارگر فرانسه با آنکه ضربه سختی از شکست کمونارها خورده بود، ولی سریعتر از آنچه عاملان کشتار کمون گمان می‌کردند، به خود آمد و سامان یافت. ژول گد (۱۸۵۴-۱۹۲۲) و پل لافارگ (۱۸۲۴-۱۹۱۱) از پیشتازان خستگی ناپذیر اشاعه عقاید مارکسیستی در فرانسه آن زمان بودند.

ژول گد فرزند يك معلم بود. فعالیت‌های سیاسی اش را در دوره حکومت ناپلئون سوم، به عنوان يك جمهوریخواه انقلابی و دشمن امپراتوری، آغاز کرد. او پس از شکست کمون به سوی مهاجرت کرد. در آنجا به انترناسیونال اول پیوست، اما تحت تأثیر با کوفینیستها قرار گرفت. گد در سال ۱۸۷۶ به فرانسه



پل لافارگی



ژول گد

بازگشت. او توانست نظرات آنارشیستی اش را به زودی کنار بگذارد و پیرو مارکس شود. گروهی از مردم که با وی همعقیده بودند به دورش حلقه زدند. او از جان و دل در راه منافع طبقه کارگر پیکار می کرد و از به خطر انداختن سلامت و نیروی جسمی و روحی اش مضایقه نداشت. او که روزنامه نگاری چیره دست و ناطقی پرتوان بود با سخنانش، که همچون «شیپور جنگ» به صدا در می آمد، به مبارزان راه طبقه کارگر الهام می بخشید.

پل لافارگ عضو فعال انترناسیونال اول، داماد مارکس و نظریه پرداز برجسته سوسیالیسم، صمیمی ترین دوست ژول گد بود. لنین، او را یکی از بزرگترین مبلغان عقاید مارکسیستی می دانست.

گد و لافارگ، انتشار روزنامه کارگری «اگالیت» («برابری») را برای تبلیغ عقاید سوسیالیستی به عهده گرفتند و کارگران را به تشکیل حزب مستقل طبقه کارگر دعوت کردند.

در سال ۱۸۷۹ کنگره سازمانهای کارگران در ماری تشکیل شد، که در آن، اکثریت با سوسیالیست ها بود. کنگره تصمیم گرفت یک حزب سوسیالیست کارگری تأسیس کند، که بعدها حزب کارگران نام گرفت. گد و لافارگ به رهبری این حزب برگزیده شدند. یک سال بعد یعنی در ۱۸۸۰، در کنگره هاور، تشکیل حزب کارگران اعلام شد و برنامه اش به تصویب رسید. بخش مقدماتی برنامه را کارل مارکس شخصاً نوشته بود. در این برنامه گفته شده بود که هدف نهایی مبارزه سوسیالیستها... «خلع سلطه سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار و سپردن مالکیت همه وسائل تولیدی به کل جامعه است...»



اعتصاب در پاریس. کارگران در خیابانها سنگر و مانع می سازند.

بدینسان، در پایان سالهای ۱۸۷۰-۷۹، کمی پس از آلمان، در فرانسه نیز یک حزب کارگری تشکیل شد. تشکیل حزب کارگران موجب تقویت جنبش طبقه کارگر شد.

ژان ژورس. در آخرین سالهای سده نوزدهم، ژان لئون ژورس (۱۸۵۹-۱۹۱۴) به عنوان عضو فعال جنبش سوسیالیستی فرانسه، پایه میدان گذاشت. استعداد بی کرانش در سخنگویی و روحیه رزمنده سیاسی اش بر محبوبیتش در میان سوسیالیستها افزود. به ژورس نیز مانند روسپیر، عنوان «فساد ناپذیر» داده شد. او سرسختانه علیه بی عدالتیهای اجتماعی، غارت مستعمراتی و جنگ پیکار می کرد. به گفته او، پیکار در راه صلح، «پیکاری پیوسته» است نه نبردی کوتاه. ژورس به یکی از رهبران برجسته جنبش سوسیالیستی فرانسه مبدل شد ولی معتقد بود که از راه آشتی و همکاری طبقاتی می توان به سوسیالیسم رسید، نه از راه مبارزه طبقاتی. ژورس، مارکسیست نبود. او که دولت را دستگاهی بالاتر از طبقات می دانست، معتقد بود که ملی کردن مالکیتهای سرمایه داری، تحت فشار توده های دموکراتیک و از راه «خرید»



تظاهرات زحمتکشان پاریس برای ۸ ساعت کار روزانه. مضمون شعاری که بر سر در اداره کار زده اند چنین است: «از روز اول مه ۱۹۰۶ ما فقط روزانه ۸ ساعت کار خواهیم کرد».

سلطه اپورتونیسم بر رهبران حزب متحد سوسیالیستی. در سال ۱۹۰۵، گروه‌های جداگانه سوسیالیستهای فرانسوی به هم دیگر پیوستند تا یک حزب متحد سوسیالیستی تشکیل دهند. بسیاری از مبارزان اردوی بورژوازی که در گفتار از سوسیالیسم دفاع می‌کردند به این حزب پیوستند. چون تعداد آرای نامزدهای انتخاباتی سوسیالیستها روز به روز بیشتر می‌شد، پیروزی پارلمانی سوسیالیستها را به دنبال آورد و گروه‌های مزبور را به سوسیالیسم جلب کرد.

بسیاری از کسانی که از اردوی بورژواها به صفوف سوسیالیستها پیوسته بودند عوامل و جاسوسان بورژوازی در جنبش کارگران از آب درآمدند. بدینسان، رهبری حزب متحد سوسیالیستی به دست اپورتونیستها افتاد.

در سالهای پیش از جنگ اول جهانی، یعنی زمانی که موج انقلابها هر دم نیرومندتر می‌شد، جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه شکل گرفت. بزرگترین نماینده جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه، مارسل کاشن ۱۷ بود که

قانونی، تدریجاً عملی خواهد شد. اومدعی بود که پیروزی کارگران با کمک دموکراسی بورژوازی ممکن می‌شود، ولزوم انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا را رد می‌کرد (ن. ک. سند ۱).

تشدید مبارزه طبقاتی در آغاز سده بیستم. بورژوازی فرانسه، مانند بورژوازی کشورهای دیگر، به «نخبه» طبقه کارگر رشوه می‌داد و آنها را «می‌خرید». این قشر کوچک یعنی اشرافیت کارگری، که دستمزدی بیش از همه کارگران می‌گرفت، از سازشکاری دفاع می‌کرد، اعتصاب‌شکنی می‌کرد و مبارزه در راه منافع مشترک طبقه کارگر را ضروری نمی‌دانست. اکثریت کارگران فرانسه از وضع زندگی‌شان راضی نبودند.

در آغاز سده بیستم، دستمزدهای کارگران فرانسوی، خیلی کمتر از دستمزدهای کارگران بریتانیایی بود. کارگران و دهقانان در زیر بار سنگین مالیاتهای فزاینده ناشی از هزینه‌های نظامی له می‌شدند. احساسات انقلابی در میان کارگران گسترش یافت و جنبش اعتصابی، اوج تازه‌ای گرفت.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه باهدلی صمیمانه کارگران و روشنفکران مترقی فرانسه (ن. ک. سند ۲) رویه‌رو شد. آنها بارها برای اعلام همبستگی با کارگران روسیه، میتینگ دادند. جنبش اعتصابی روسیه، اشتیاق کارگران فرانسه به برگذاری اعتصابات عمومی را صد چندان کرد. مثلاً در سال ۱۹۰۱، بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ کارگر فرانسوی اعتصاب کردند ولی همین رقم در سال ۱۹۰۶ به ۵۰۷۰۰۰۰ نفر رسید. بزرگترین اعتصاب را معدنچیان کوری، بر ۱۵ بخش یادوکاله ۱۶ در سال ۱۹۰۶ به راه انداختند. اعتصاب به دنبال حادثه‌ای در یکی از معدن‌فاقد وسائل و پیش‌بینی‌های ایمنی آغاز شد. در این حادثه ۱۲۰۰ کارگر کشته شدند و فقط دو یست نفر جان سالم به در بردند. کارگران خواستار ۸ ساعت کار روزانه، افزایش دستمزدها، و پیش‌بینی اقدامات ایمنی در معدن بودند. دولت، بیست هزار سرباز به ناحیه بالا فرستاد و حکومت نظامی در آنجا اعلام کرد. متأسفانه، اعتصاب معدنچیان، مانند جنبش اوج گیرنده عمومی کارگران، به درستی از جانب سوسیالیستهای فرانسه رهبری نشد. اکثریت رهبران این اعتصاب، اپورتونیست بودند. گذشته از این، جنبش سوسیالیستی در فرانسه به چندین گروه تقسیم شده بود، که گروه‌های زانزورس و زولگد از همه بزرگتر بودند.

15. Courrieres

16. Pas de Calais

اگر این نیروی دموکراتیک توده‌ای و سوسیالیستی تاکنون توانسته باشد ذره‌ای در دولت نفوذ کند، و ما به دلایل محکمی می‌توانیم امیدوار باشیم که... طبقه کارگر به اتکای سازمان، آموزش و تبلیغانش، چنان نفوذی در این دولت کرده است که یک دولت کارگری و سوسیالیستی، به موقع و در نتیجه کوشش متمرکزش جای دولت سلسله مراتبی و بورژوازی را بگیرد باز، گمان نمی‌کنم که این جایگزینی، همچون جهشی ناگهانی و پریدن از روی یک گودال عمیق باشد. شاید ماطوری به دولت سوسیالیستی بیاگذاریم که ملوانان درپهنه دریاها از نیمکره‌ای به نیمکره دیگر می‌رسند، یعنی تدریجاً در اثر پیشروی کشتی‌شان از مرز دو نیمکره می‌گذرند. احتمالاً مانیز به همین طریق به حوزه دولت جدید سوسیالیستی پاخواهیم گذاشت. ۱۸.

۲. واکنش‌های فرانسویان در برابر نخستین انقلاب

۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه

(از سخنرانی آناتول فرانسیس، نویسنده، در گردهم‌آیی گروهی از مردم پاریس در ۱۶ دسامبر ۱۹۰۵)

انقلاب روسیه، یک انقلاب جهانی است. این انقلاب، راه‌ها و هدفها، قدرت و سرنوشت کارگران جهان را به ایشان نشان داده است. این انقلاب، هرگونه استبداد، ستم و استعمار انسان از انسان را تهدید می‌کند. تاج امپراتورها به لرزه انداخته است. تندر انقلاب در اثریش کهن‌غریدن گرفته است. در آلمان، حزب سازمان یافته اما خوش‌خلق سوسیال دموکرات، به سن پترزبورگ و مسکو می‌نگرد و به لرزه می‌افتد. بیل صریحاً با صدی اعظم و نمایندگان مجلس آلمان صحبت کرد. اغطاری که این سوسیالیست پیر به مشاوران قیصر داد، چندان خوش‌آیند نبود: «صدای انفجاری که در روسیه رخ داده است، در مغز کارگران آلمان می‌پیچد؛ کمی در این باره بیندیشید.»

اکنون سرنوشت اروپای جدید و آینده بشریت در کناره رودهای نوا، ویستولا و ولگا تعیین می‌شود...

... اگر حکمروایان و طبقات حاکم جامعه ما بکوشند در جنگ تزاریسیم علیه انقلاب، به طریق نظامی، دیپلماتیک یا مالی به کمکش بشتابند، کارگران فرانسه باید به اقدام قاطعی دست بزنند... بیایید در اینجا احساس همبستگی و احترام‌مان به مردم روسیه را به زبان آوریم و شعار بزرگ تازه‌ای را اعلام کنیم: «کارگران همه کشورها، در راه تدارک برای استقرار عدل و صلح اجتماعی در سراسر جهان، متحد شوید!» ۱۹.

18. R. Enzor, *Modern Socialism*. Moscow, PP. 224-226.

19. Anatole France, *Short Stories and Articles*. Moscow, 1950, PP. 138-138 (In Russ.).

در یکی از کنگره‌های حزبی، رهبران حزب را به علت اعتقادشان به مبارزه پارلمانی شدیداً به انتقاد گرفت. کاتر مدافع سیاست «مشتهای برافراشته» و مخالف «دست‌گدایی به پیش‌دشمن دراز کردن» بود. با این حال، جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه از جناح چپ سوسیال-دموکراتهای آلمان نیز ضعیف‌تر بود. در آستانه جنگ اول جهانی، در فرانسه نیز همچون دیگر کشورهای اروپای غربی، مبارزه طبقاتی شدیدتر شد. اعتصابها پشت سر هم در می‌گرفت.

در سال ۱۹۰۷ جنبش بزرگ دهقانان جنوب فرانسه تقریباً نیم‌میلیون دهقان را به میدان مبارزات طبقاتی کشاند. سربازانی که از سوی دولت برای سرکوبی جنبش دهقانان اعزام شده بودند از تیراندازی به آنها خودداری کردند. آنها اعلام کردند که از دهقانان باید حمایت کنیم نه آنکه به رویشان تیراندازی کنیم و بکشیمشان.

در همان زمان، بر دامنه فعالیت مرتجعان در روستاها افزوده می‌شد. اینان به میهن پرستان راستین و مدافعان منافع مردم فرانسه یورش می‌بردند. ژان ژورس در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۴ به علت اعتراضهای سرسختانه‌اش علیه جنگ قریب‌الوقوع جهانی، کشته شد. قتل وحشیانه ژورس، توفانی از خشم در میان توده‌های زحمتکش‌شان به پا کرد. کارگران، خواستار انتقام‌گیری از قاتلان ژورس شدند. دهها هزار کارگر پاریسی برای احترام، به پای تابوت ژورس رفتند. همان‌سان که ژورس پیش‌بینی کرده بود، امپریالیستهای فرانسوی، فرانسه را دزتوطئه تقسیم دوباره جهان، به کام جنگ جهانی انداختند.

اسناد و مدارک

۱. نظر ژورس درباره گذار به سوسیالیسم

(از سخنرانی ژورس در کنگره حزب سوسیالیست که از ۱۲ تا ۱۴ آوریل ۱۹۰۳ در بورگو تشکیل شده بود)

گه برخطاست... که می‌گوید دولت، یک دولت صرفاً طبقاتی است و دست ضعیف کارگران نمی‌تواند حتی بخش کوچکی از خواستها و آرزوها و اراده طبقه کارگر را بر آن تحمیل کند. در حکومت دموکراسی، و در حکومت جمهوری با حق رأی عمومی، دولت از نظر طبقه کارگر، دیگر دژی عظیم و تسخیرناپذیر نیست. نفوذ سوسیالیستها و کارگران صنعتی در شهرداریها، در پارلمان و در حکومت مرکزی، روز به روز محسوس‌تر می‌شود...

پرسش و تمرین

۱. حزب کارگران فرانسه در چه زمانی تشکیل شد؟ و هدفهای نهایی سوسیالیستها در آن چگونه تنظیم و بیان شده بود؟
۲. نظرات سیاسی ژان ژورس را تحلیل کنید.
۳. چه رویدادهایی نشانه تشدید مبارزه طبقاتی در فرانسه، در آستانه جنگ اول جهانی است؟
۴. ستون مناسب در جدول «جنبش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» را پر کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

تشکیل حزب کارگران.

۱۸۸۹

فصل ۵

اسلاوهای جنوبی و غربی در پایان سده نوزدهم
و آغاز سده بیستم

۱۸. وضع اسلاوهای جنوبی در پایان سده نوزدهم

ستمگرهای ترکیه و اتریش-هنگری بر اسلاوهای جنوبی، در دهه ۱۸۷۰-۷۹، بخش بزرگی از اسلاوهای جنوبی - بلغارها، مقدونیه و بخشی از صربها - در زیر ستم ترکها به سر می بردند. کرواتیها، اسلوونیها و بخشی از صربها زیر حاکمیت پادشاهی اتریش - هنگری زندگی می کردند. فقط سرزمین کوچک مونه نگر و ۲ کشوری مستقل به شمار می رفت. امیرنشین صربستان، همچنان دست نشانده ترکیه بود. بخشی از سرزمین صربستان به تصرف اتریش-هنگری و بخش دیگرش به تصرف ترکیه درآمده بود.

اسلاوهای تحت حاکمیت ترکیه، در ربع آخر سده نوزدهم، در بدترین وضع بودند. اربابان فئودال ترکیه، اسلاوها را غارت می کردند و می کشتند، زبان ترکی و دین و رسوم خودشان را بر آنها تحمیل می کردند. اما نتوانستند خلیفهای اسلاو را به خلیفهای ترک شده تبدیل کنند زیرا اسلاوها سرسختانه و دلیرانه علیه ستمگران خویش می جنگیدند.

اکثریت اسلاوهای خارج از روسیه با آنکه زیر ستم بیگانه به سر می بردند، توانستند پیوندهای خود را با اسلاوهای روسیه حفظ و تقویت کنند. وجود زبانهای مشابه، از عوامل تسهیل کننده این رابطه بود. روابط بسیار تنگاتنگی میان اسلاوهای غربی و جنوبی از یک طرف و اسلاوهای شرقی -

روسها، اوکراینها و بلاروسها^۴ یاروسهای سفید وجود داشت. اسلاوهای خارج از روسیه، طبقه کارگر روسیه را که مرکز بین‌المللی جنبش انقلابی شده بود متحدان خود در پیکار برای رسیدن به آزادی اجتماعی و ملی می‌دانستند.

پیکار خلقهای اسلاو علیه استعماریهای ترکیه در پایان سده نوزدهم. خلقهای اسلاو، به علت فشار تحمل ناپذیر حاکمیت ترکیه، باها سر به شورش برداشتند. طغیان جنبش رهایی بخش خلقی ستم‌دیده شبه جزیره بالکان، تا حد زیادی در اثر جنگهای پیروزمند روسیه علیه ترکیه در سده‌های هجدهم و نوزدهم تقویت شد. در جریان همین جنگها بود که قدرت ترکیه عقب مانده و فتودالی، از اساس متزلزل شد.

در تابستان ۱۸۷۵ جنبشهای توده‌ای علیه حاکمیت ترکها در دو منطقه اسلاونشین سرزگووین^۵ و بوسنی^۶ آغاز شد. هزاران داوطلب از کشورهای اسلاونشین همسایه صربستان، مونته‌نگرو و بعدها روسیه برای کمک به شورشیان شتافتند.

قیام مردم بوسنی و هرزگووین، همچون محرکی بود که مردم بلغارستان را نیز به میدان مبارزات آزادیخواهی آورد، زیرا آنها از مدت‌ها پیش برای چنین مبارزه‌ای آماده می‌شدند.

از سالهای ۱۷۶۰-۶۹ به بعد، چندین سازمان انقلابی-دموکراتیک در بلغارستان به فعالیت پرداخته و در راه استقلال ملی و منافع مردم مبارزه می‌کردند. بسیاری از دموکراتها و میهن پرستان بزرگ بلغارستان تحت تأثیر عقاید دموکراتهای انقلابی روس قرار گرفته بودند. واسیلفسکی^۷، انقلابی شجاع بلغار، نقشه‌هایی برای تأسیس جمهوری مستقل بلغارستان، که قدرت سیاسی را در آن به مردم سپرده باشند، تهیه کرده بود. او همه خلقهای ستم‌دیده شبه جزیره بالکان، از جمله زحمتکشان ترکیه را به مبارزه مشترک علیه استعمارگران فرا خواند. لفسکی مبارزه مسلحانه ستم‌دیدگان علیه ستمگران را تنها راه دستیابی به آزادی و استقلال می‌دانست. او ضمن دعوت مردم به قیام عمومی، نوشت: «تیغ را باید به کار گرفت - قلم دیگر به کار نمی‌آید!» لفسکی که سازماندهنده‌ای خستگی ناپذیر بود شبکه گسترده‌ای از کمیته‌های مخفی انقلابی تشکیل داد. اما لفسکی در سال ۱۸۷۲ توسط ترکها دستگیر و بلافاصله اعدام شد.

4. Byelorussians 5. Herzegovina
6. Bosnia 7. Vasil Levsky



خریستو بوتف

فعالیت‌های لفسکی و همفکرانش به بالا رفتن شعور ملی مردم بلغارستان کمک کرد. در سال ۱۸۷۶ یک قیام توده‌ای در بلغارستان آغاز شد. روی پرچمهای شورشیان، شعار «آزادی یا مرگ!» نوشته شده بود. دهقانان، پشتیبانان اصلی این قیام بودند. یکی از رهبران جنبش رهایی بخش بلغار، خریتوبوتف^۸، شاعر و روزنامه‌نگاری بود که پیکار در راه سعادت مردم را وظیفه هر انسان شریف می‌دانست. او اشعار بسیار درباره افتخار جاودانه کسانی که در پیکار علیه دشمنان آزادی به شهادت می‌رسند سرود:

آنکه در پیکار برای آزادی خلقها شهید می‌شود
از یاد نخواهد رفت: چون از برایش
زمین و آسمان، جانورها و گلها خواهند گریست،
و یادش در سرودها و ترانه‌ها زنده خواهد ماند.

بوتف که فرمانده یک دسته انقلابی-رهایی بخش بود در نخستین لحظات قیام کشته شد. این قیام، نبردی میان نیروهای نابرابر بود. ترکها نزدیک به ۳۰۰۰۰ بلغار را کشتند و به زنان، کودکان یا سالخورده‌گان نیز رحمی نکردند و بسیاری از روستاهای بلغارستان را با خاک یکسان کردند. وحشیگریهای ترکها خشم جهانیان را برانگیخت.

نقش روسیه در آزادی خلقهای بالکان از یوغ ترکها. هزاران روسی به دفاع از اسلاوهای آمدند که زیر پیگرد اربابهای ترک قرار گرفته بودند. حکومت روسیه که به امید نفوذ در کشورهای بالکان بود بر آن شد که از رویدادهای این کشورها در جهت منافع خود بهره‌برداری کند. روسیه با چنین هدفی، به دفاع از اسلاوها برخاست. ترکها که زیر فشار بریتانیایی‌ها بودند نمی‌خواستند هیچ گونه امتیازی به نفع اسلاوها بدهند. روسیه در آوریل ۱۸۷۷ به ترکیه اعلان جنگ داد.

در جریان این جنگ، سربازان روسیه، قهرمانانه جنگیدند. داوطلبان بلغار نیز دلاورانه، دوشادوش ارتش روسیه جنگیدند. آنها با کمک سربازان

8. Khristo Botev



سربازان ترك، احشام دهقانان صربستان را به غارت می برند. نقاشی، ۱۸۷۶.

روسیه، تا چهارماه از گردنه شپکا^۹ در کوههای بلغارستان مرکزی دفاع کردند و در چندین نبرد بزرگ و کوچک شرکت جستند. رومانی نیز علیه ترکیه وارد جنگ شد.

اسلاوها در همه جا باشادمانی از سربازان روسیه استقبال می کردند (ن. ک. سند ۲). ترکیه شکست خورد و در ژانویه ۱۸۷۸ خواستار امضای پیمان

صلح شد.

به موجب پیمان صلحی که در ۳ مارس ۱۸۷۸ در دهکده سان استفانو^{۱۰} (شیل کوی کنونی) نزدیک استانبول امضا شد و ابستگی رومانی و صربستان به ترکیه، به طور کامل پایان یافت. ترکیه استقلال مونته نگرو را به رسمیت شناخت و با تشکیل کشور بلغارستان موافقت کرد، اما ناگفته نماند که بلغارستان باز کشوری دست نشانده و وابسته ترکیه بود. روز امضای پیمان سان استفانو را زادروز بلغارستان نامیدند و مردم بلغارستان امروز نیز روز ۳ مارس را به عنوان روز ملی خویش جشن می گیرند. آنها یاد سربازان روس را که در راه آزادی بلغارستان به شهادت رسیدند گرامی می دارند (ن. ک. سند ۳).

پنجاه سالی که خلفهای اسلاو در زیر سیطره ترکیه به سر برده بودند آنان راتا پرتگاه ورشکستگی پیش برده بود. با این حال، حکومت‌های بریتانیا و آلمان و اتریش-هنگری، نمی خواستند آزادی اسلاوهای جنوبی از یوغ ترکیه و تقویت مواضع روسیه در شبه جزیره بالکان را قبول کنند.

نمایندگان بریتانیا و آلمان در کنفرانس بین المللی برلین که در سال ۱۸۷۸ در برلین تشکیل شد، چنان در پیمان سان استفانو تجدید نظر کردند که کشور جدید التاسیس بلغارستان، برخلاف خواستهای ملتش به سه بخش تقسیم شد. بلغارستان عملاً به سرزمین شمالی کوههای بالکان محدود شد. جنوب کشور به اضافه تراکیا^{۱۱} همچنان زیر نفوذ سلطان ترکیه باقی ماند. اتریش-هنگری، حق اشغال دونا حیه اسلاو نشین بوسنی و هرزگوین را که رسماً زیر سلطه ترکیه باقی ماندند به دست آورد (اتریش-هنگری در سال ۱۹۰۸ بوسنی و هرزگوین را جزو متصرفات خود اعلام کرد). با این حال، کنفرانس برلین نتوانست مهمترین نتایج پیروزی روسیه بر ترکیه در جنگ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ را ناپود کند. مردم بلغار، دولتی ملی تشکیل دادند، که البته سراسر سرزمین بلغارستان را در اختیار نداشت، و استقلال صربستان و مونته نگرو و یونان تحکیم و تقویت شد. رومانی به استقلال رسید. قلمرو همه این کشورها بیشتر شد و نتایج جنگ ترکیه-روسیه به طرز چشمگیری پیشرفت ملت‌های بالکان را تسهیل کرد. در سال ۱۸۸۵، در بلغارستان جنوبی که به موجب تصمیمات کنفرانس برلین زیر سلطه ترکیه مانده بود، قیام مسلحانه در گرفت. ترک‌ها از آنجا بیرون رانده شدند و بلغارستان جنوبی به سرزمین اصلی امیرنشین بلغارستان پیوست. بدینسان، اکثریت مردم بلغار، در یک کشور واحد با هم متحد شدند.



مردم بلغارستان به سربازان روسیه در آدریانوپل خوش آمد می گویند. ۱۸۷۷.

اما تراکیا و مقدونیه، چندین منطقه صرب نشین و جزایر یونانی نشین دریای اژه همچنان در حاکمیت ترکیه ماندند. اسلاوهای بوسنی و هرزگووین زیر سلطه اتریش-هنگری قرار گرفتند. بدینسان، پایان دادن به ستمگریها و یوغ بیگانه، به عنوان وظیفه ای برای خلقهای شبه جزیره بالکان، یونان و آلبانی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به ارث رسید.

پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بلغارستان. پیش از آزادی بلغارستان، تقریباً همه زمینهای کشور به اربابهای فئودال ترک تعلق داشت. در جریان جنگ ترکیه - روسیه، فئودالها زمینهایشان را یا شتابان فروختند، یا آنها را رها کردند و در اثر ترسی که از خشم مردم بلغارستان داشتند، مردمی که چندین سده در زیر ستم و شکنجه آنان بوده اند، به خارج گریختند. بدینسان، آزادی بلغارستان از یوغ ترکیه، زمینها را از تصرف زمینداران بزرگ نیز بیرون کرد. بخشی از زمینهای این زمینداران را کارگران کشاورز و بخش عمده اش راهدقانان ثروتمند و بورژوازی شهری متصرف شدند.

بلغارستان، زمانی که آزادیش را به دست آورد، کشوری کشاورزی بود. صنعت، اساساً بر صنایع دستی تکیه داشت و بزرگترین کارخانه ها، آهنایی بودند که مواد خام کشاورزی را به مواد مصرفی دیگری تبدیل می کردند. چیزی که به زیان مردم بلغارستان تمام شد، آن بود که امیران آلمانی

بر سر زمینشان فرمائروایی می کردند. فرمائروایان بلغارستان، راه را برای نفوذ سرمایه اتریشی و آلمانی در این کشور باز کردند و ضمن همگامی با زمینداران و بازرگانان بزرگ، بلغارستان را در نخستین جنگ امپریالیستی جهان با اتریش-هنگری و آلمان متحد کردند.

پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی صربستان. همسایه غربی بلغارستان یعنی صربستان نیز کشوری کشاورزی بود و پیشرفت و گسترش روابط سرمایه داری در آنجا حتی کندتر از بلغارستان صورت می گرفت.

در ربع آخر سده نوزدهم، وابستگی اقتصادی و سیاسی صربستان به همسایه اش اتریش-هنگری بیشتر شد. حکومت صربستان که اساساً در جهت منافع چوبداران بزرگ یعنی فروشندگان اصلی گاو و گوسفند به اتریش-هنگری عمل می کرد، هیچ قراردادی را بدون موافقت این کشور یا کشورهای دیگر امضا نمی کرد. وابستگی به اتریش-هنگری باعث کند شدن پیشرفتهای اقتصادی و فرهنگی صربستان شد و اجرای نقشه های میهن پرستانه ای را که صربهای تحت حاکمیت اتریش-هنگری تدارک می دیدند غیر ممکن ساخت. اتریش-هنگری، اصولاً سیاستهای حکومت صربستان را تعیین می کرد. این وضع، خشم صربها را برانگیخت و به پدید آمدن وضعی بی نهایت ناپایدار در کشور انجامید.

در پی يك انقلاب کاخی که در ماه مه ۱۹۰۳ صورت گرفت سلسله ضلملی حاکم بر صربستان سرنگون شد. از این پس، استقلال سیاسی صربستان از اتریش-هنگری تأمین شد و بورژوازی صربستان روابط نزدیکتری با روسیه برقرار کرد.

اسناد و مدارک

۱. از مقاله خریستوبوتف به نام «مردم دیروز، امروز و فردا»، که از ۱۰ تا ۱۵ ژوئن ۱۸۷۱ در روزنامه «پیام مهاجران بلغاری» انتشار یافت

تاریخ کشور ما از زمان غلبه ترکها تا کنون، تاریخی سیاه و غم انگیز و زندگی مردم بلغار که در گذشته آزاد بوده اند سیاه و وحشت آورده است. صدها سال است که بلغاریها زیر یوغی سنگین گرفتار شده اند، یوغی که تا امروز برگردنشان مانده است و لبه اش همچون شمشیر، آماده بریدن سرشان است!

پهنه‌زنجیرهای سنگینی که از خون و اشک مردم زنگ‌زده‌اند ولی دست‌وپای مردم را بسته‌اند، زنجیرهایی که جان پدران و مادران، برادران و خواهران، پدری‌زرگان و نوه‌های ما را گرفته‌اند...

راه‌هایی از این وضع وحشت‌آور و کشنده، تن دادن به یوغهای تازه‌تر و تقسیم تازه‌کار میان جباران نیست، بلکه انقلابی توده‌ای و جهشی بنیادی است. این، راه پیروزی هر ملت، به ویژه ملت ماست که گذشته و حال ندارد و فقط به آینده می‌نگرد. آینده‌ای درخشان که در آن ملت‌ها و دیگر خلقهای اسلاو، چیزی برای گفتن و تقدیم کردن به جهانیان دارند. ۱۲

۲. دیدار پیروزمندانه سربازان روسیه بابلغاریها و یونانیهای آدریانوپل

(از خاطرات و.و. ورشچاگین، هنرمندی که شاهد رویداد بود)

وقتی به آدریانوپل رسیدیم، هوا آفتابی و دل‌انگیز بود... بیرون‌شهر، انبوهی از مردم برای دیدار ما پیش می‌آمدند و بانزدیک‌تر شدن ما مردم بر احساساتشان افزوده می‌شد؛ سرانجام، آنهایی که جلوی همه بودند نتوانستند خودشان را نگه‌دارند و همچون سیلی از جمعیت، به سوی ما سرازیر شدند! توصیف شور و حال آنان و منظره‌ای که در برابرمان گسترده شده بود غیرممکن است: خودشان را با بازانو جلوی ما به زمین می‌انداختند، فریاد می‌زدند و می‌گریستند، بر زمین بوسه می‌زدند، از لابه‌لای هم می‌گذشتند و ماراسخت در آغوش می‌گرفتند، توگویی پیکره قدیسان را در آغوش گرفته باشند، و ازدست و پا و چکمه و رکاب اسب‌ها مان می‌گرفتند. ما به هیچ وجه نمی‌توانستیم آنها را از خودمان دور کنیم. ۱۳

۳. از سخنرانی کولاروف ۱۴، یکی از رهبران جمهوری بلغارستان که در سال ۱۹۴۸ به مناسبت هفتادمین سالگرد آزادی بلغارستان در صوفیه ایراد شد

ما آزادی بلغارستان را از دست آورده‌ای بزرگ مردم و رویدادی می‌دانیم که با خط زرین در تاریخ ثبت خواهد شد.

12. Khristo Botev, *Political Journalism: Articles, Features, Letters*. Moscow, 1952.

13. «On War. Reminiscences of the Russo - Turkish War by Artist V. V. Vereshchagin», Moscow, 1902.

14. V. Kolarov

پس سپاس مردم بلغار از کمکهای برادرانه ملت روسیه که ۲۰۰۰۰۰ نفر از فرزندانش جانانشان را در راه آزادی ما از دست دادند، حد و مرزی ندارد و جاودانی است... ما در اینجا، هم به ملت شریف روسیه که بار سنگین جنگ رهایی‌بخش ما را به دوش کشیده، و هم به انقلابیون شریف بلغار که راه را برای پیروزی روسیه هموار و پیروزی آنها را ممکن کردند، احترام می‌گذاریم...

پرسش و تمرین

۱. اسلاوهای جنوبی در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ در چه وضعی به سر می‌بردند؟
۲. نقش روسیه را در مبارزه رهایی‌بخش ملی اسلاوهای جنوبی در سالهای ۷۰-۷۹ سده گذشته توصیف کنید.
۳. پس از آزادی بلغارستان از یوغ ستمگریهای ترکیه، چه تغییرات اجتماعی و اقتصادی در این کشور روی داد؟
۴. وضع اقتصادی صربستان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چگونه بود؟
۵. این نقاط را در روی نقشه پیدا کنید: الف) سرزمینی که اسلاوهای جنوبی در آن سکونت داشتند؛ ب) مرزهای بلغارستان پس از کنفرانس برلین در سال ۱۸۷۸ و رویدادهای سال ۱۸۸۵.
۶. بخشی را که از سخنرانی کولاروف (سند ۳) استخراج شده است بخوانید و نتیجه‌گیری کنید: نیروهای دوگانه‌ای که تشکیل کشور مستقل بلغارستان را ممکن ساختند کدام نیروها بودند؟

این تاریخ‌ها را به یاد بسپارید

۱۸۷۸ شکست ترکیه در جنگ با روسیه. تشکیل کشور بلغارستان. پایان قطعی وابستگی صربستان، مونته‌نگرو، یونان و رومانی به ترکیه.

۱۹. جنگهای بالکان. پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چک و لهستان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

جنگهای بالکان. در آغاز سده بیستم، موج تازه‌ای از قیامهای توده‌ای علیه سلطه بیگانه در مقدونیه و دیگر سرزمینهای تحت حاکمیت ترکیه به راه افتاد. کشورهای بلغارستان، صربستان، مونته‌نگرو و یونان که می‌خواستند

به جنبشهای رهایی بخش کمک کنند ولی نمی خواستند خود را با اقدام انفرادی به خطر بیندازند، با همدیگر علیه ترکیه متحد شدند. محافل حاکم در کشور- های بالکان نیز می خواستند از جنگ علیه ترکیه به نفع خودشان استفاده کنند و سرزمینهای تازه ای را متصرف شوند.

در اکتبر ۱۹۱۲، بلغارستان، صربستان، مونته نگرو و یونان برای آزاد- سازی اسلاوها و یونانیهایی که تحت حاکمیت ترکیه به سر می بردند به ترکیه اعلان جنگ دادند. این، آغاز نخستین جنگ بالکان بود. تا آنجا که به دولت‌های بالکان مربوط می شد این جنگ، جنگی عادلانه بود.

متحدین سریعاً سربازان ترکیه را تارومار کردند و ترکها مجبور شدند به مقدونیه، تراکیا و منطقه آدریانوپل عقب نشینی کنند. ترکیه، جزایر دریای اژه را نیز از دست داد. با این پیروزی، آزادی اسلاوها و یونانیها از سلطه ترکیه کامل شد.

نخستین جنگ بالکان به آزادی آلبانی از حاکمیت ترکیه نیز کمک کرد- زیرا آلبانیاییها دهها سال بود که علیه ستمگران ترک می جنگیدند. آلبانیاییها در سال ۱۹۱۲ کشور مستقلی برای خودشان تشکیل دادند.

در جریان جنگ، اختلافهای شدیدی بر سر تقسیم سرزمینهای آزاد شده میان دشمنان ترکیه در گرفت.

پادشاه بلغار (فریدیناند کوبورگ ۱۵، شاهزاده آلمانی) به تحریک حامیان اتریشی - هنگری و آلمانی اش، در ژوئن ۱۹۱۳ به آخرین متحدانش یعنی صربستان و یونان حمله کرد. این آغاز دومین جنگ بالکان بود.

مونته نگرو و رومانی به پشتیبانی از صربستان و یونان علیه بلغارستان به جنگ پیوستند. ترکها از فرصتی که پیش آمده بود برای از سر گرفتن عملیات نظامی علیه بلغارستان استفاده کردند. هر دو طرفی که با بلغارستان می جنگیدند، در پی هدفهایی غارتگرانه بودند.

چیزی نگذشت که بلغارستان شکست سختی خورد و مجبور شد بخشی از سرزمینهایی را که پس از نخستین جنگ بالکان به دست آورده بود به دشمنانش واگذارد. دومین جنگ بالکان به تشدید تضادهای میان کشورهای بالکان و قدرت‌های امپریالیستی پشتیبان آنها انجامید.

جنگهای بالکان، مبارزه رهایی بخش اسلاوهای شبه جزیره بالکان را که زیر حاکمیت ترکها بودند تکمیل کرد. اما آزادی این کشورها نه از راه انقلاب بلکه در نتیجه جنگ حکومت‌های بورژوازی و زمیندار و سلطنت طلب

کشورهای بالکان که وابسته قدرتهای مختلف امپریالیستی بودند به دست آمد.

آزادی از یوغ ستم ترکها به یوغ ستم فئودالهای ترک در کشورهای بالکان نیز پایان داد. اما این آزادی به حل کامل مسأله ملی نیا انجامید زیرا با تقسیم خودسرانه کشورهای بالکان و ابقای حکومت‌های مرتجع پادشاهی در این کشورها همراه بود.

پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چک.

پیشرفتهای اقتصادی سرزمینهای متعلق به اسلاوهای غربی به مراتب سریعتر از پیشرفتهای اسلاوهای جنوبی و حتی بسیاری از کشورهای اروپای غربی صورت گرفت. سرزمین چک ۱۶، که زیر حکومت اتریش - هنگری بود، به یکی از پیشرفته ترین کشور- های صنعتی اروپا و پیشرفته ترین بخش امپراتوری اتریش - هنگری تبدیل شد. تولید زغال سنگ و مقدار فلزات مذاب، سریعاً در چک افزایش یافت. دهها کارخانه، راههای آهن و نیروگاههای گوناگون ساخته شد.

بخش عمده بزرگترین تأسیسات صنعتی و بانکهای چک به اتریشیها و آلمانیها تعلق داشت. اما بورژوازی چک نیز سریعاً رشد می کرد و می کوشید بورژوازی و مأموران اتریشی را از کشور بیرون کند و بر حوزه های گوناگون فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی مسلط شود. در همان حال، بورژوازی چک، نمی خواست همه روابطش را از خانواده پادشاهی هابسبورگ بگسلد زیرا می- ترسید که بازار بزرگ اتریش - هنگری را از دست بدهد. در همان حال، آنها حکومت پادشاهی را نیروی متحد خودشان در مبارزه علیه طبقه کارگر چک می دانستند، طبقه ای که روز به روز نیرومندتر می شد. تنها هدف آنها تأمین خودمختاری برای سرزمینهای چک به عنوان بخشی از اتریش-هنگری بود. بورژوازی چک نمی خواست هیچ گونه حقوق سیاسی به زحمتکشانش بدهد. بورژوازی چک با زمینداران بزرگ که کشاورزی به شیوه سرمایه داری را آغاز کرده بودند، روابط نزدیک داشت. بسیاری از زمینداران، صاحب کارخانه های قندسازی، آبیجو سازی و مانند اینها بودند و در صنایع بزرگ سرمایه گذاری می کردند.

همزمان با تقویت مواضع بورژوازی و زمینداران بزرگ چک، وضع زحمتکشانش بدتر و بدتر می شد. دهقانانی که قطعه زمین کوچکی داشتند ورشکست می شدند زیرا نمی-

توانستند با دهقانان بزرگ و ثروتمند رقابت کنند. تشدید استثمار، گرانی مواد غذایی و بالا رفتن مالیاتها به بدتر شدن وضع طبقه کارگر انجامید. زحمتکشان چک، گذشته از این، از ستم ملی نیز رنج می بردند. مقامات اتریشی، از به کار گرفتن زبان چک جلوگیری می کردند و امکان تحصیل به زبان مادری برای کودکان را محدود می کردند.

پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی لهستان. لهستان، همچون چک، در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، شاهد گسترش سریع روابط سرمایه داری بود. سرمایه داری لهستان نیز در دوره سلطه بیگانگان بر کشور، به این پیشرفتهای دست یافت. سراسر چک در زیر حاکمیت یک کشور بود ولی لهستان میان کشورهای پروس (آلمان)، اتریش-هنگری و روسیه تقسیم شده بود. مردم لهستان، زیر ستمی وحشیانه بودند. بزرگ زمینداری و بقایای فئودالیسم، هنوز در سراسر خاک لهستان دیده می شد. اما پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی لهستان در دیگر حوزهها، در دوره حاکمیت سه کشور مزبور، در مسیرهای گوناگون صورت گرفت.

بخشی از سرزمین لهستان که زیر حاکمیت اتریش و لهستان بود، به استثنای صربستان، همچنان کشاورزی ماند. سرزمین زیر حاکمیت روسیه - که پادشاهی لهستان نامیده می شد - به منطقه ای با صنایع پیشرفته تبدیل شد. در داخل و حومه شهر لودز^{۱۸}، نزدیک ورشو و در بلوستوک، چندین کارخانه بافندگی ساخته شده بود که محصولاتشان یا به بازار بزرگ روسیه و یا از طریق روسیه به کشورهای شرقی فروخته می شد. استخراج زغال سنگ در حوضه دامبروسکی توسعه یافت. صنعت ذوب فلزات در ورشو و چندین شهر دیگر پیشرفت چشمگیری داشت.

کار روزانه کارگران در لهستان ۱۲ تا ۱۳ ساعت بود. کارگران در محلهای بسیار پر جمعیت زندگی می کردند، حقوقی بخورونمیر می گرفتند و توسط بورژوازی داخلی و مقامات بیگانه استثمار می شدند. زمینداران و سرمایه داران لهستانی، تجزیه شدن و از دست رفتن استقلال کشورشان را عملاً پذیرفته بودند. فقط زحمتکشان لهستان بودند که به رهبری طبقه کارگر علیه ستمگران بیگانه و خدمتگذاران داخلی شان یعنی زمینداران و سرمایه داران لهستانی و برای آزادی اجتماعی و ملی کشورشان به پیکار ادامه می دادند. متحدان طبقه کارگر لهستان در مبارزه مشترک علیه یوغ ارتجاع و حکومت غاصبان، زحمتکشان کشورهای آلمان، اتریش، مجارستان و به ویژه روسیه

بودند زیرا روسیه در آغاز سده بیستم به مرکز جنبش انقلابی جهان مبدل شده بود.

پوشش و تمرین

۱. علل نخستین و دومین جنگ بالکان چه بود و کدام کشورها در آنها شرکت جستند؟ چه تفاوتی میان نخستین و دومین جنگ بود؟
۲. پیشرفتهای اجتماعی-اقتصادی چک و لهستان چه ویژگیهایی داشت؟
۳. ویژگیهای مشخص کننده جنبشهای رهایی بخش ملی چک و لهستان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چه بود؟
۴. به یک نقشه رنگی اروپا که سرزمینهای صربستان، بلغارستان و دیگر کشورهای بالکان را تا سال ۱۹۱۲ نشان می دهد نگاه کنید و به دیگر گونیهایی که در اثر دو جنگ بالکان در مرزهای این کشورها رخ داد توجه کنید.
۵. ستونهای مناسب در جدول «روابط بین المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» را پر کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

نخستین و دومین جنگ بالکان. ۱۹۱۲-۱۹۱۳

۲۰. جنبش کارگران در کشورهای اسلاو

تشکیل حزب سوسیال دموکرات بلغارستان. با گسترش و رشد روابط سرمایه داری در بلغارستان، طبقه کارگر در این کشور شکل گرفت. در سالهای ۱۸۸۰-۸۹، نخستین اعتصاب در بلغارستان آغاز شد. گروههای سوسیالیستی سازمان یافتند. دیمیتری بلاگوف^{۱۹} (۱۸۵۶-۱۹۲۴) یکی از سازماندهندگان اصلی کارگران بلغارستان بود. فعالیتهای انقلابی بلاگوف از روسیه آغاز شد؛ او برای تحصیل به این کشور رفته بود ولی پس از آنکه در

سال ۱۸۸۵ از روسیه تبعید شد سه تبلیغات گسترده مارکسیسم در سرزمین مادری خودش پرداخت و مقدمات تشکیل یک حزب سوسیال دموکرات را فراهم کرد. این حزب در سال ۱۸۹۱ تشکیل شد.

بلافاصله پس از تشکیل حزب، دو جریان عمده، یکی مارکسیستی و انقلابی و دیگری اپورتونیست و اصلاح طلب در صفوف آن تشکیل شد. جریان مارکسیستی و انقلابی حزب، تحت تأثیر عقاید انقلابی لنین، قاطعانه علیه اپورتونیستها به مبارزه برخاست (ن.ک. سند ۱). رهبران جریان انقلابی معتقد بودند که حزب باید پیشاهنگ یکپارچه طبقه کارگر باشد و توده زحمتکشان را در مسیر مبارزه انقلابی به سوی سوسیالیسم رهبری کند. جریان انقلابی حزب سوسیال دموکرات بلغارستان را به کنایه «سوسیالیستهای بسته» می گفتند.

جریان اپورتونیستی، که دشمن «سوسیالیستهای بسته» بود به «سوسیالیستهای باز» معروف شد؛ «سوسیالیستهای باز» می خواستند درهای حزب را به روی همه کسانی که ناراضی از طبقه حاکم را به زبان می آوردند باز کنند. آنها ضرورت مبارزه انقلابی برای استقرار سوسیالیسم را نفی می کردند.

در سال ۱۹۰۳، در حزب سوسیال دموکرات بلغارستان انشعاب شد. «سوسیالیستهای بسته» به رهبری دیمتری بلاگوف، حزب مستقل سوسیال دموکرات کارگری بلغارستان را تشکیل دادند.

سوسیالیستهای بسته، تحت تأثیر ایده نولوژی لنین و بلشویکهای روسیه بودند ولی خودشان، بلشویکهایی پایدار نشدند. آنها به امکانات انقلابی دهقانان کم ارزش می دادند و لزوم اتحاد میان طبقه کارگر و دهقانان را در نمی یافتند.



دیمتری بلاگوف.

تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه در بلغارستان. طبقه کارگر بلغارستان تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه به پاره ای کارهای بزرگ دست زد. کارگران برای گرفتن حقوق دموکراتیک، دستمزد بیشتر، ساعات کار کمتر و از میان برداشتن جریمه کارگری مبارزه کردند. گردهم آییها و تظاهرات در سراسر کشور برگزار می شد. کارگران بلغارستان، در همه موارد، همبستگی خود را با طبقه کارگر روسیه اعلام می کردند. مبارزه گروهی از پیشرفته ترین کارگران

یعنی معدنچیان پرنیک^{۲۰}، به ویژه موثر بود. گئورگی دیمیتروف^{۲۱} (۱۸۸۲-۱۹۴۹) به دستور حزب، اعتصاب ۳۵ روزه کارگران پرنیک را رهبری کرد. دیمیتروف که از جوانان انقلابی آن زمان بود به چهره ای برجسته در جنبش بین المللی طبقه کارگر مبدل شد.

جنبش کارگران در صربستان. با

آنکه پیشرفت سرمایه داری و رشد طبقه کارگر صربستان کندتر از دیگر گونیه های مشابه در بلغارستان صورت می گرفت، تعداد کارگران صربستان بیشتر و بردامنه فعالیتهایشان افزوده شد. در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ چندین گروه سوسیالیستی از صفوف کارگران تشکیل شد. در مارس ۱۹۰۳ تظاهرات ضد دولتی بزرگی در بلغراد به راه افتاد و برخورد مسلحانه ای با زندامرها رخ داد.

در همان سال، حزب سوسیال دموکرات صربستان تشکیل شد. این حزب در جریان نخستین انقلاب روسیه، جنبش گسترده همبستگی با کارگران انقلابی روسیه را سازمان داد.

جنبش کارگران در چک. جنبش مستقل کارگران چک در سالهای

۱۸۷۰-۷۹ آغاز شد. در سال ۱۸۷۸ حزب سوسیال دموکرات چک تشکیل شد. لادیسلاو زاپوتوکی^{۲۲}، رزمنده خستگی ناپذیر طبقه کارگر، از رهبران این حزب بود. در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ در چک نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر، تظاهرات گسترده توده ای به راه افتاد (ن.ک. سند ۱).

اکثریت رهبران حزب سوسیال دموکرات چک که تحت تأثیر ایده نولوژی بورژوازی و فضای مبارزات تلخ ملی در پهنه سیاسی «پادشاهی چهل تکه» (عنوان امپراتوری اتریش-هنگری که در همه جای اختلافات ملی موج می زد) بودند، یک خط فشی اپورتونیستی و ناسیونالیستی در پیش گرفتند. آنها با دیدی آشتی جویانه به سرمایه داران چک می نگریستند و به کارگران چک اطمینان می دادند که دشمن اصلی شان سرمایه داران اتریشی و آلمانی اند. اپورتونیستها کارگران ملیتهای دیگر را همزمان متحد طبقه کارگر چک نمی دانستند بلکه می گفتند آنها با کارگران چک رقابت می کنند.



گئورگی دیمیتروف.

20. Pernik 21. Georgi Dimitrov
22. Ladislav Zapotocky

رهبران اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات می کوشیدند جنبش انقلابی توده‌های مردم را محدود کنند و از آن فقط برای گرفتن حق رأی عمومی و استقلال ملی استفاده کنند. اما افکار انقلابی در صفوف کارگران چک، روز به روز ریشه‌دارتر می‌شد. به محض آنکه خبرهای مربوط به رویدادهای ۹ ژانویه ۱۹۰۵ پترزبورگ به کارگران چک رسید، تظاهرات همگانی برای اعلام همبستگی با طبقه کارگر روسیه سازمان داده شد.

کارگران چک که از مبارزات انقلابی طبقه کارگر روسیه سرمشق گرفته بودند اعتصابات و تظاهرات پیکارجویانه بسیاری به راه انداختند که در ماه‌های اکتبر و نوامبر ۱۹۰۵ سراسر چک را فراگرفت. در پراگ و چند شهر دیگر، کارگران با پلیس درگیر شدند. مقامات کشور که زیر فشار کارگران قرار گرفته بودند، در سال ۱۹۰۷ انتخابات عمومی را برگزار کردند.

کنفرانس حزب بلشویک که در سال ۱۹۱۲ به رهبری لنین در پراگ تشکیل شد نقطه عطفی در جنبش انقلابی چک بود.

جنبش کارگران در لهستان. نخستین اقدام مستقل طبقه کارگر لهستان در سال‌های ۱۸۶۰-۶۹ آغاز شد. لودویگ وارینسکی ۲۳، انقلابی برجسته لهستانی، حزب کارگری «پرولتاریا» را در سال ۱۸۸۲ تشکیل داد. هدف نهایی این حزب، استقرار جامعه سوسیالیستی بود. این حزب در سال ۱۸۸۶ توسط مقامات دولتی لهستان درهم کوبیده شد.

اما این شکست، روحیه کارگران لهستان را متزلزل نساخت و شهر ورشو در سال ۱۸۹۰ شاهد نخستین گردهم‌آیی غیرقانونی در روز اول ماه مه شد. در سال ۱۸۹۳ یک حزب تازه کارگری در پادشاهی لهستان و لیتوانی تشکیل شد (فعالیت‌های این حزب، لیتوانی را نیز در برمی گرفت). روزا لوگزامبورگ که نقش عمده‌ای در جنبش کارگران آلمان ایفا کرده بود و یولیان مارچلفسکی ۲۴ (۱۸۶۸-۱۹۲۵)، از سازمان دهندگان اصلی این حزب بودند. دهها انقلابی وفادار به طبقات زحمتکش در صفوف حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانی پرورش یافتند، که از جمله آنها می‌توان فلیکس دزرژینسکی ۲۵ (۱۸۷۷-۱۹۲۶) شخصیت برجسته حزب بلشویک و دولت شوروی را نام برد.

حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانی، حزبی انقلابی و طرفدار منافع جهانی طبقات زحمتکش بود. لنین و حزب بلشویک از نزدیک با انقلابیون

23. Ludwig Warynski

24. Julian Marchlewski

25. Felix Dzerzhinsky



فلیکس دزرژینسکی

برجسته لهستان تماس داشتند و آنها را یاری می‌کردند. لنین از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ در خاک لهستان - در داخل و حومه شهر کراکوف - زندگی میکرد. حزب سوسیال دموکرات لهستان با وجود همکاری نزدیک با بلشویکها، درباره‌ای از مسائل، موضع مارکسیستی محکمی نداشت. رهبران حزب سوسیال دموکرات لهستان که دشمنان آشتی‌ناپذیر ناسیونالیسم بودند، به اشتباه، چنین گمان می‌کردند که به رسمیت شناختن حق استقلال ملی خلق‌های ستمدیده ممکن است از اتحاد کارگران جهان جلوگیری و نیروهای انقلاب را تضعیف کند. حزب سوسیالیست لهستان که ناسیونالیست و اصلاح طلب بود از این نگرش اشتباه آمیز برای تبلیغ

هدف‌های خودش استفاده کرد. رهبران این حزب، و در رأس‌شان پیلودسکی ۲۶، سیاست ملت پرستی، معامله با بورژوازی و نفی اتحاد انقلابی با طبقه کارگر روسیه را به طبقه کارگر لهستان تحمیل کردند.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ در پادشاهی لهستان. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، سریعاً در قلمرو پادشاهی لهستان گسترش یافت. طبقه کارگر نیم میلیون لهستان، فعالانه در پیکار سراسری روسیه علیه استبداد تزاری شرکت کرد.

کارگران لودز در ژوئن ۱۹۰۵ قیام کردند. زد و خورد خیابانی تا سه روز به درازا کشید و پس از آن، سربازان تزاری توانستند قیام را سرکوب کنند. در اکتبر و نوامبر همان سال، تقریباً همه کارگران لهستان دست به اعتصاب زدند. در ماه دسامبر نیز اعتصاب بزرگ دیگری در گرفت.

در جریان مبارزه علیه استبداد تزاری و زمینداران و سرمایه‌داران در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷، اتحاد میان کارگران لهستان و روسیه محکم‌تر شد (ن.ک. سند ۳).

رویدادهای آن سالها، همبستگی و ارتباط متقابل در پیشرفت‌های لهستان و روسیه را نشان داد. لنین نوشت: «... لهستان آزاد بدون روسیه آزاد، ممکن نیست.» ۲۷

26. Pilsudski

27. Lenin, Selected Works, Vol. 15, P. 241 (Russ. ed.).

در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، طبقه کارگر در میان همه اسلاوهای جنوبی و غربی تشکیل شد و تحکیم یافت و احزاب کارگری نیز تشکیل شد. بسیاری از این احزاب تحت تأثیر عقاید لنین و بلشویکها بودند، علیه پیداد اجتماعی و ملی پیکار می کردند و مبارزات طبقاتی و کارگری و جنبش گسترده رهایی بخش ملی خلقهای خود را رهبری می کردند.

اسناد و مدارک

۱. تأثیر کتاب چه باید کرد؟ (۱۹۰۲) لنین بر مارکسیستهای انقلابی بلغارستان

(از خاطرات باکالوف، عضو حزب سوسیال دموکرات لهستان)

نخستین نشر کتاب چه باید کرد؟ که وسیعاً توسط سوسیالیستهای روسی دان بلغارستان مطالعه می شد، تأثیر عمیقی بر جا گذاشت. در بحثهایی که «با سوسیالیستهای باز» داشتیم غالباً از چه باید کرد؟ استفاده می کردیم و از استدلالهای کمسک می گرفتیم. حالاً می شود علت نفرت سازشکاران بلغار را از لنین، حتی زمانی که آخرین کتابش به تقویت مارکسیسم انقلابی در بلغارستان کمک می کرد، پی برد. ۲۸

۲. تظاهرات روز اول ماه مه در پراگ، سال ۱۸۹۰

(از مقاله ای به قلم باننرودا نویسنده دموکرات چک با عنوان «مه ۱۸۹۰»)

در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ گردانهای بیشماری از کارگران در صفوف منظم رژه رفتند. با گامهایی شمرده و مطمئن پیش رفتند و ستونهای رزمندگان راه آزادی را در آن روز به هم پیوستند و به سوی هدف شریف پیکار برای استقرار عدالت و غلبه بومشکلات بشریت راه سپردند.

تظاهرات آن روز، پرتوان و شکست ناپذیر، همچون اقیانوسی خروشان بود. هر کسی که در آن روز به توده های مردم نگاه می کرد به معنای «یک نیروی ابتدایی» که از اعتقاد به مبارزه به حرکت در آمده بود پی می برد.

منظره خیابانها تماماً عوض شده بود. از کلاههای دوکی شکل دانشجویان آلمانی در خیابانها اثری نبود. از درشکوها و خانمهای آراسته یا مردان شیک پوش نیز خبری نبود.

ناگهان انبوه مردم دسته دسته به سوی دروازه های پوروخ به راه افتادند؛

کارگران از گردهم آیی کارلین به اردوگاهشان در پراگ برمی گشتند.

شال گردنهای سرخ و کراواتهای سرخ... خاطرات کمون و پسرچمهای سرخ

سوسیالیستها را در ذهن آدمی زنده می کرد! این نخستین بار بود که رنگ سرخ

جنبش سوسیالیستی جهان را برگردن و سینه مردم می دیدم...

جای سوزن انداختن نبود... مردم، بهترین لباسهاشان را پوشیده بودند

و حال و هوای جشن و شادمانی داشتند...

پایان صف رژه روندگان معلوم نبود، اما سروصدای زیاد هم به گوش

نمی رسید. کارگران همچون روزهای گذشته که به هنگام غروب و برگشتن به خانه

بی سروصدا ازدحام می کردند، آرام رژه می رفتند. آرام و بی سخن بودند اما اراده ای

محکم از چهره شان می بارید. امروز، اراده آهنین شان را نشان می دادند!... و آدمی

ناگهان، چنانکه گویی معجزه ای رخ داده باشد به معنای این «روز اول ماه مه»

پی می برد و می دید که چگونه اوضاع اجتماعی سیاسی کشور در آن روز، در اثر نیروی

محرك واحدی، برای همیشه دگرگون شده بود.

سپیل مردم به راهش ادامه داد و به سوی جزیره استره شلکی ۲۹ یعنی اردوگاه

آنها پیش رفت. در آنجا نیز گردهم آیی مختصری شد. بیشتر صحبتهای کارگران

در باره کوتاه کردن ساعات کار بود...

آن روز، هرگز از یادها نخواهد رفت! و طبیعت نیز از قانون همیشگی اش

پیروی می کرد: با ممدادان، هوامه آلود و گرفته و سنگین بود، ولی ناگهان خورشید

سر بر آورد و روزی روشن و شادی بخش با خود آورد.

آن روز، روز اول ماه مه ۱۸۹۰ بود. ۲۰

۳. از سخنرانی نمایندگان لهستانی در شورای نمایندگان

کارگران پترزبورگ در ۱۴ نوامبر ۱۹۰۵

وقتی کارگران روسیه و همه زحمتکشان اعلام اعتصاب سیاسی کردند، همه کارگران لهستان به آنها پیوستند... بیانیه ۱۷ اکتبر چیزی به کارگران لهستان نداد و طبقه کارگر لهستان دست از پیکار بر نمی دارد و نمی تواند بردارد... من به اینجا آمده ام تا با مردم روسیه و فقط با مردم روسیه حرف بزنم نه با دولت.

29. Streshelecky

30. «Modern History Reader, 1870 - 1918», Chapter II, pp. 813-184.

به اینجا آمده‌ام تا بگویم که لهستانیها در این مبارزه، توقع خاصی برای خودشان ندارند. خواست آنها خواست مردم روسیه است و آنها می‌خواهند دست در دست مردم روسیه و برای تحقق این خواستها به راه خود ادامه دهند. ۲۱

پرسش و تمرین

۱. جنبش کارگران در بلغارستان و صربستان را مقایسه کنید. این جنبش در کدام يك از این کشورها نیرومندتر بود؟ چرا چنین بود؟
۲. «سوسیالیستهای بسته» چه کسانی بودند؟ چه ارتباطهایی با بلشویکها داشتند؟
۳. چه زمانی سازمانهای انقلابی کارگران در لهستان تشکیل شد؟ اسامی این سازمانها و اسامی رهبران شان را بگویید و مشخص کنید در چه زمینه‌ای فعالیت می‌کردند.
۴. تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه بر جنبش کارگران بلغارستان و چک، به طور مشخص، چه بود؟
۵. نقش کارگران لهستان در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ امپراتوری روسیه چه بود؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

- | | |
|--|------|
| تشکیل حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانی. | ۱۸۹۴ |
| انشعاب در حزب سوسیال دموکرات بلغارستان. تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری بلغارستان («سوسیالیستهای بسته»). | ۱۹۰۳ |

فصل ۶

ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۲۱. پیشرفتهای اقتصادی ایالات متحد آمریکا

علل پیشرفت سریع سرمایه‌داری در ایالات متحد آمریکا. شکست ایالت‌های برده‌دار جنوب ایالات متحد در جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵، راه را برای تکامل سریع سرمایه‌داری در ایالات متحد آمریکا باز کرد. پایان برده‌داری، واگذاری مزارع رعیتی توسط دولت و اسکان سریع مردم در مناطق وسیعی از غرب کشور، همراه با قلع و قمع وحشیانه قبایل سرخ پوست این مناطق، و همچنین تلاشهای همه‌جانبه برای ساختن راه‌های آهن، به گسترش همه جانبه بازار داخلی منجر شد. این پدیده، شرایطی را فراهم آورد که در آن، سرمایه‌داری ایالات متحد آمریکا سریعتر از سرمایه‌داری دیگر کشورهای جهان به پیش رفت و تکامل یافت.

وجود ذخایر سرشار طبیعی به‌ویژه ذغال سنگ، آهن، نفت، مس و چوب نیز رشد سریع سرمایه‌داری در ایالات متحد آمریکا را تسریع کرد. تکامل و پیشرفتهای اقتصادی ایالات متحد آمریکا همچنین بابه کار گرفته شدن سرمایه‌های اروپایی و استثمار وحشیانه بردگان سیاه‌پوست پیشین و مهاجران اروپایی و آسیایی که در اثر فقر، کشور خودشان را ترک کرده و در جستجوی کار به ایالات متحد آمریکا آمده بودند، تسریع شد.

در پرتو وجود زمینهای تصرف نشده، کارگران تا پایان سده گذشته، تقریباً به‌سادگی می‌توانستند در ایالات متحد آمریکا صاحب زمین شوند. این پدیده در نخستین روزها به کمبود کارگر و بالا رفتن دستمزدها انجامید و

کارخانه داران ایالات متحده را بر آن داشت که فنون و روشهای استثمار کارگران را تکمیل و پیشرفته تر کنند.

اختراعات ادیسون، یل و دیگران در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ صورت گرفت. ادیسون در سال ۱۸۷۹ چراغ برق را که دو دانشمند روس به نامهای یابلوچکوف ۱ و لودیگین ۲ ساخته بودند کامل و قابل استفاده کرد. ادیسون در فاصله یک سال، نخستین نیروگاه را ساخت. تلفنی که بل تکمیل کرد، مورد استفاده عمومی قرار گرفت. در سال ۱۸۹۳ نورد نخستین اتومبیل طرح ریزی شده توسط خودش را آزمایش کرد و در آغاز سده بیستم، کارخانه‌ای ساخت که در آن از نوار نقاله استفاده شده بود. تجهیزات فنی کارخانه‌های آمریکایی به مراتب پیشرفته‌تر از تجهیزات کارخانه‌های اروپایی بود.

رشد صنعت و کشاورزی پس از جنگ داخلی. ایالات متحده آمریکا در جریان سی سال پس از جنگ داخلی از کشوری کشاورزی به یک قدرت بسیار پیشرفته صنعتی و کشاورزی تبدیل شد. ایالت‌های شرقی و شمال شرقی کشور، مراکز پیشرفت صنعتی بودند.

ایالات متحده آمریکا از لحاظ حجم تولیدات صنعتی در سال ۱۸۴۰ در مقام پنجم و در سال ۱۸۶۵ در مقام چهارم جهانی بود اما در آغاز سالهای ۱۸۹۰-۹۹ به مقام نخست رسید. تولیدات صنعتی ایالات متحده در سال ۱۸۹۴ به یک دوم کل تولیدات صنعتی کشورهای اروپای غربی و به بیش از دو برابر تولیدات صنعتی بریتانیا رسید. ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۰۰ بیش از ۲۷۰۰۰۰ کیلومتر راه آهن داشت، که از مقدار راه آهن سراسر اروپا نیز بیشتر بود.

ایالت‌های کشاورزی حوضه می‌سی‌سی‌پی به انبار غله کشور مبدل شدند. روز به روز بر مساحت زمینهای زیر کشت افزوده می‌شد.

ایالات متحده آمریکا با چنین وضعی، به یکی از تولید کنندگان و صادر کنندگان اصلی مواد خام، حبوب و دیگر مواد غذایی به اروپای غربی تبدیل شد. واردات حبوب ارزان از خارج، کشاورزی کشورهای اروپا را ورشکست کرد. در داخل ایالات متحده آمریکا و به ویژه در ایالت‌های کشاورزی، که سریعاً به پیش می‌تاختند، تقاضای کالاهای ساخته شده هر روز بیشتر می‌شد و این به نوبه خود، سرعت بیشتری به تکامل صنعتی کشور می‌بخشید.

در دوره صنعتی شدن ایالات متحده آمریکا، بروسعت شهرهای بزرگ

افزوده شد. جمعیت بعضی از این شهرها درسی سال پس از جنگ داخلی ناسی برابر افزایش یافت.

امپریالیسم آمریکا. سرمایه‌داری ایالات متحده آمریکا در پایان سده نوزدهم وارد مرحله امپریالیسم شد. تمرکز سریع تولید و سرمایه‌داده یافت. رایج‌ترین شکل اتحادیه‌های انحصاری در ایالات متحده آمریکا تراستها بود که در همه شاخه‌های تولید تشکیل شده بود. رقابت شدید، ورشکست شدن برخی شرکتها و بلعیده شدن برخی توسط برخی دیگر به تشکیل شرکتهای غول‌آسای فولادسازی، استخراج نفت، برق و راه آهن انجامید. این شرکتها، هر کدام مانند یک سلسله پادشاهی بود (ن. ک. سند). ایالات متحده آمریکا به نمونه تثبیت شده سرزمین تراستها و سرمایه‌داری انحصاری تبدیل شد.

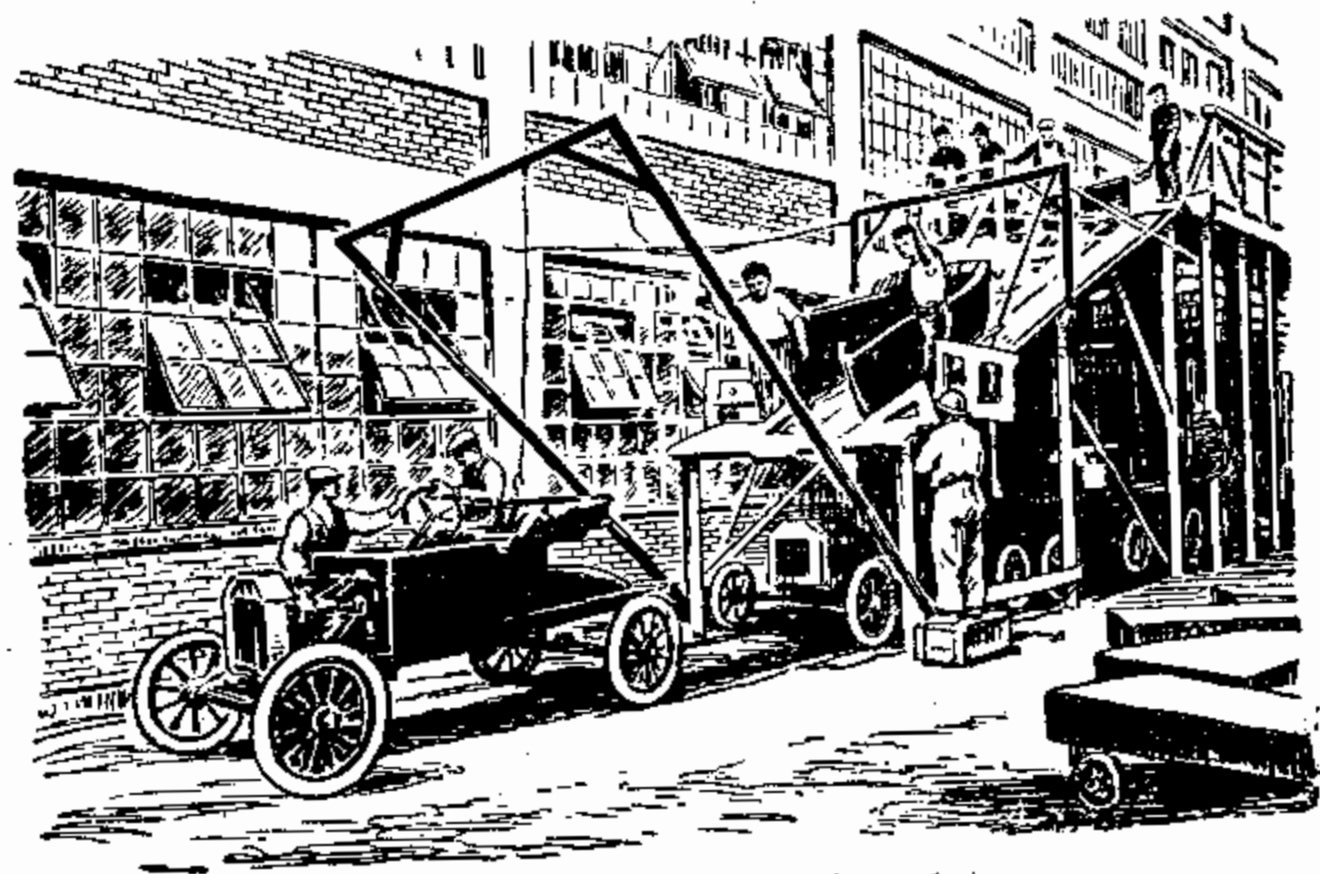
شرکت نفتی استاندارد اویل، « پدر تراستها » که در سال ۱۸۷۰ توسط واکفلر تأسیس شده بود، تقریباً، مالکیت اداره همه شرکت‌های نفتی ایالات متحده آمریکا را به چنگ آورد. این شرکت، گذشته از میدانهای نفتی، صاحب دهها هزار کیلومتر لوله انتقال نفت، دهها کشتی اقیانوس پیما، انبارهای ذخیره واسکله‌های بازگیری نفت در آمریکا و دیگر کشورهای جهان بود. این تراست بزرگ پس از تصرف صنایع نفتی، به صنایع گاز و برق دست اندازی کرد و شرکت‌های استخراج و تولید مس و سرب و مانند اینها نیز تأسیس کرد.

مورگان ۳ بانکدار آمریکایی، در آغاز سده بیستم تراست فولاد را تأسیس کرد. این تراست، گذشته از چندین کارخانه بزرگ ذوب فلزات، بخش عمده منابع سنگ آهن منطقه دریاهای بزرگ پنجگانه در شمال کشور، راه‌های آهن، شرکت‌های کشتیرانی، معادن ذغال سنگ و مانند اینها را نیز در تصرف داشت. فقط ۱۷۰،۰۰۰ کارگر در معادن زیر زمینی و زمینی و کارخانه‌های این تراست استثمار می‌شدند.

گسترش و رشد تراستها پیوند تنگاتنگی با رشد قدرت بانکها داشت. تمرکز سرمایه در صنایع، با تمرکز سرمایه بانکی همراه بود.

در ایالات متحده آمریکا، همچون بریتانیا و فرانسه، بانکها از نزدیک با صنایع جوش خوردند و وام‌های درازمدت به کارخانه‌داران دادند و بخش عمده‌ای از سرمایه‌شان را در تولید به کار گرفتند.

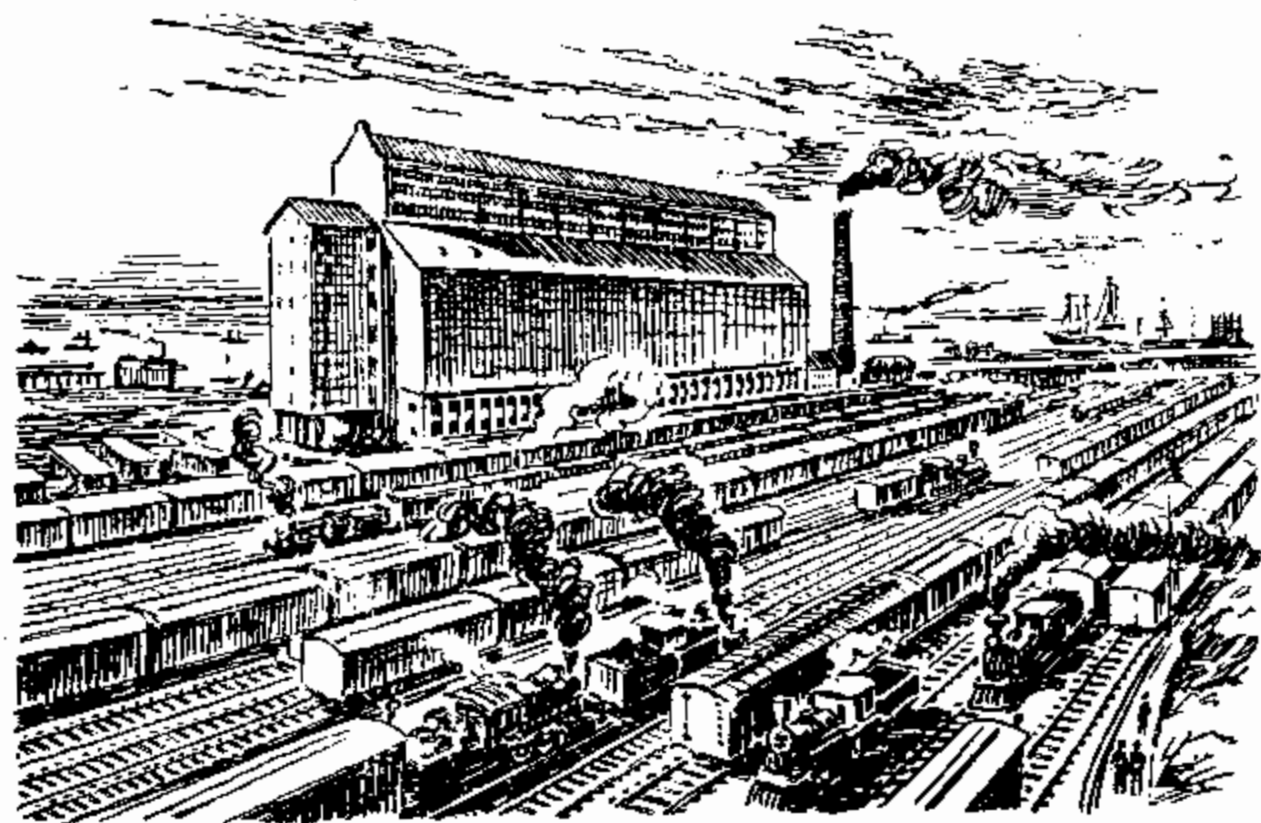
در نیمه دوم سده گذشته، شرکت‌های سهامی با مسئولیت نامحدود در همه کشورهای سرمایه‌داری تشکیل شد. صدور سهام قابل خرید برای مالکان کوچک و متوسط بدان معنا بود که اینان پس اندازهایشان را در اختیار رؤسای



سوار کردن قطعات اتومبیل در کارخانه فورد. ۱۹۱۳

بانکهای بزرگ یعنی سرمایه‌داران بزرگ می‌گذاشتند. خریداران سهامها رسماً در مالکیت کارخانه‌ها شریک می‌شدند و در اختیار داشتن سهامها حق استفاده از سودهای کارخانه‌ها را به ایشان می‌داد. جلسه عمومی سهامداران، رسماً مالک شرکت سهامی یا مسئولیت نامحدود شناخته می‌شد ولی همه امور را گروه کوچکی از سهامداران کوچک اداره می‌کرد زیرا تعداد آرایی که هر سهامدار در جلسات به دست می‌آورد بستگی داشت به تعداد سهامی که خریده بود.

بسیاری از بانکها در تشکیل شرکتهای سهامی یا مسئولیت نامحدود شرکت کردند. آنها سیمها را از طریق شعبه‌ها و کارگزاران خود می‌فروختند. هر بانک، غالباً بخشی از سهام را نزد خودش نگاه میداشت: و از همین جا بود که می‌توانست فعالانه در مدیریت کارخانه دخالت کند و غالباً همه امور کارخانه را به دست بگیرد. گسترش دامنه فعالیت شرکتهای سهامی یا مسئولیت نامحدود به عنوان شکل تازه‌ای از سازمان‌دهی کارخانه‌ها و مؤسسات، نفوذ بانکها در صنایع را تسهیل کرد. دو بانک بزرگ مورگان و راکفلر در آستانه جنگ اول جهانی، مدیریت و اداره امور ۱۱۲ بانک، شرکتهای راه آهن و بیمه و مانند اینها را که سرمایه‌شان به بیش از ۲۲۰۰۰ میلیون دلار می‌رسید در دست داشتند.



راههای آهن و جرثقیلهای بندر نیویورک. ۱۸۷۷

بانکها مدیریت و اداره امور بسیاری از مؤسسات صنعتی و حمل و نقل را به دست گرفتند و عوامل خودشان را در هیأتهای مدیره این شرکتها گماشتند. سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی درهم بافته شد. لنین این‌گونه سرمایه (سرمایه مالی نامیده است. گذشته از ایالات متحده آمریکا، سرمایه مالی در کشورهای آلمان، بریتانیا، روسیه و فرانسه نیز تشکیل شد. لنین درباره امپریالیسم آمریکان نوشت: «قدرت سرمایه و قدرت مثنی میلیاردی، در هیچ کشوری، همچون آمریکا، آشکارا خودنمایی نکرده است.»^۴

رشد سرمایه‌داری در ایالات متحده آمریکا، مانند دیگر کشورها، با بحرانهای حاد دوره‌ای در صنایع همراه بود.

بزرگترین بحرانها در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ به وقوع پیوست. بیشترین فشار این بحرانها بر دوش کارگران و کشاورزان بود. میلیونها آمریکایی بیکار و محکوم به فقر شدند.

رشد صنعت و پیشرفت فنون، با تشدید آهنگ استثمار کارگران، بیکاری دستجمعی و فقر زحمتکشان همراه بود. وضع مهاجرانی که مدت کوتاهی در ایالات متحده آمریکا زندگی کرده بودند بسیار ناگوارتر شد. کارگران «رنگین پوست» - سیاهان، ژاپنیها و چینیها - وحشیانه تحت پیگرد قرار می‌گرفتند.

4. Lenin, Works. Vol. 29, P. 449 (Russ. ed.).

ایالات متحده آمریکا... «از لحاظ فاصله میان مشتی میلیونر که در فساد و تجمل غوطه‌ورند و میلیون‌ها زحمتکش که در آستانه فقر و گرسنگی به‌سرمی‌برند، نخستین کشور جهان است.»^۵

اسناد ومدارك

۱. تشکیل تراست نفت در ایالات متحده آمریکا

خوانندگان می‌توانند با آگاهی از نمونه برجسته تراست نفتی استاندارد-اویل، با گوشه‌ای از حیل‌های بورژوازی در يك جمهوری آزاد و دموکراتیک در سازماندهی تراستها آشنا شوند...

عصر نفت، به‌گفته یانکیها، حدود سال ۱۸۶۰ آغاز شد. کشف نفت، آرزوی کمال مطلوب بورژوازی آمریکاشد. ده‌ها هزار بورژوا به میدانهای نفتی یورش بردند. پنسیلوانیا، ییها به حفر چاه و استخراج و تصفیه این ماده گرانقیمت پرداختند. دلار، همچون باران بر اینان می‌بارید. زندگی‌شان، چه باشکوه شده بود! اما ناگهان در اوج تب سودجویی، بحران ۱۸۷۲، این پادشاهی نفت را درهم کوبید. بعدها معلوم شد که شرکت عمران جنوب، باعث ورشکستگی چندین شرکت دیگر شده و خود در گرما گرم بحران عمومی کشور رونق یافته است. دوازده ماجراجو به رهبری جان راکفلر، این شرکت را تأسیس کرده بودند. این مردان نفتخوار، در سراسر عمرشان، حتی يك لیتر نفت به دست خودشان استخراج نکردند و نفت را فقط تا آنجا می‌شناختند که مایعی برای سوختن در چراغها بود. در میان ایشان يك صاحب امتیاز روزنامه، چندین حقوقدان، يك کارمند بانک، يك دلال پنبه، و يك تصفیه‌کننده شکر دیده می‌شدند. سرمایه شرکت در سال ۱۸۷۰ بیش از پنج میلیون فرانک بود...

شرکت ماجراجوی عمران جنوب، یا چنین شرکت استاندارد اویل، سرسختانه علیه تولیدکنندگان مستقل می‌جنگید و در این جنگ، از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کرد. حمله مسلحانه، منفجر کردن کارخانه‌ها و کارگاهها و آتش زدن برجهای حفاری، از شیوه‌های این شرکت بود. تحقیقات نشان داد که شرکت راه آهن پنسیلوانیا با نرخهای ارزانی که برای شرکت عمران جنوب تعیین کرده بود، به اجرای این عملیات کمک می‌کرده است. از شرکتهای کوچک، دو برابر نرخ معمول کرایه می‌گرفت و ۵۰ درصد اضافی را به رهازنان می‌داد. اما این کافی نبود؛ شرکت راه آهن، واگنهای تانکردارش را در اختیار شرکتهای کوچک نمی‌گذاشت و آنها مجبور می‌شدند نفت را در بشکه حمل کنند. اما این کار به نتیجه‌ای نرسید زیرا مدیریت راه آهن از دادن کامیونهای معمولی به آنها برای حمل بشکه‌ها خودداری

کرد... پس از کشیدن لوله‌های زیرزمینی برای انتقال نفت به کامیونها و تانکرها نیز، چنین رفتاری از شرکت راه آهن سرزد. این لوله‌ها به دست تراست افتاد؛ شرکت‌های کوچک، برای آنکه خط لوله تازه‌ای بکشند، يك سندیکا تشکیل دادند. شرکت عمران جنوب، دسته‌هایی از رهازنان را به تپانچه و تفنگ مسلح کرد و علیه کارگران لوله‌کش به کار گرفت. در این دسته‌ها عده‌ای به قلابهای مخصوص بیرون کشیدن لوله‌های کارگذاری شده مجهز بودند. از توپ هم استفاده می‌کردند... تراست نفت، پس از به دست گرفتن تولید نفت، به بازار خرده‌فروشی نفت دست انداخت. تراست برای آنکه دلالت‌های نفتی را فقط به انبار کردن نفت شرکت استاندارد اویل وادارد نفت را به قیمت‌های ارزانتر می‌فروخت. اگر از این راه به هدف مطلوب نمی‌رسید ده‌های درکنار فروخته شده سرکش باز می‌کرد و همه تولیدات نفتی را چندان به قیمت‌های ارزان می‌فروخت که او را کاملاً ورشکست کند.^۶

۲. ثروت فیلد سرمایه‌دار و فقر کارگرانش

فیلد همه داراییهایش را در بیست سال آخر عمرش روی هم انباشت. سرعت گردآوری این ثروت، در اثر گوناگونی شرکت‌هایی بود که در اختیار داشت. برای آنکه به سرعت سرازیر شدن ثروت به سوی فیلد پی ببریم باید میلیونها مرد و زن و کودک را در نظر آوریم که برده‌وار، روز به روز و سال به سال در برابر دستمزدی کمتر از يك یازدهم ارزشی که تولید می‌کردند جان می‌کنند؛ نه یازدهم همان ارزش، کلا یا جزئاً به جیب فیلد ریخته می‌شد... فیلد نمی‌توانست روزانه بیش از سه وعده غذا بخورد اما درآمد روزانه‌اش برای تهیه ۹ هزار وعده غذای لذیذ کفایت می‌کرد، و کسانی که برایش کار می‌کردند هر وقت چیزی برای خوردن گیرشان می‌آمد خودشان را خوشبخت می‌پنداشتند. فقط مزد چندتا از کارگران فیلد به ۲ دلار در روز می‌رسید در حالی که خودش ساعتی ۵۰۰ تا ۷۰۰ دلار دریافت می‌کرد... در کارگاههای فیلد، حداقل ۱۰ هزار زن و مرد و کودک کار می‌کردند. پولی که به اینها می‌داد برای تهیه يك زندگی بخور و نمیر هم کافی نبود و در بیشتر موارد، دستمزد کارگران در هفته ۱۲ دلار یا کمتر بود... زنان که مجبور بودند تمام روزهای هفته را روی ماشینهای خیاطی خم شوند و دوزندگی کنند، دستمزد ناچیزی مانند ۶/۷۵ دلار در هفته می‌گرفتند...

زندگی فقرا لود این کارگران در گذشته وحال، توصیف‌ناپذیر است. وقتی کارگر پس از کار روزانه به کلیه محقرش برمی‌گشت، برای جبران نیروی از دست رفته‌اش غذایی می‌خورد که ارزانترین نوع، و معمولاً نان خشک بود. خوردن کره، به گمانش، و لخرجی کردن بود. صبحانه‌اش تکه نان خشکی بود که در قهوه یعنی مایعی که زنگش به قهوه می‌مانست خیس می‌کرد. نهار، نان و

پیاز، يك تکه شاه‌ماهی یا پنیر ارزان می‌خورد و به‌جای میوه پس از شام، يك تکه شیرینی خشک را می‌جوید. شام، يك تکه گوشت ارزان قیمت خوك یا گوشت بو داده گاو یا سبزیهای خشک می‌خورد و بعد مایعی را به‌اسم چای سر می‌کشید. فقط یکی دو تا از این کارها بیش از يك دست لباس داشتند. نمی‌توانستند به فکر سرگرم کردن خودشان باشند و غالباً هشت تا ده نفر در يك اتاق می‌خوابیدند زیرا همگی می‌خواستند در اجاره‌شان صرفه‌جویی کنند... ۷

پرسش و تمرین

۱. ویژگیهای پیشرفت اقتصادی ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم چه بود؟
۲. آنچه را که درباره اتحادیه‌های انحصاری در ایالات متحد آمریکا می‌دانید شرح دهید.
۳. راکفلر و شرکایش به چه شیوه‌هایی با رقبای خود می‌جنگیدند؟ (ن.ک. سند ۱).
۴. سرمایه مالی چیست و چگونه تشکیل شد؟ (از مطالبی که درباره تاریخ ایالات متحد آمریکا گفته شد استفاده کنید).
۵. ارقام مربوط به ایالات متحد آمریکا را در جدول «ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم» پر کنید. نخست از ستون «ویژگی دوم» آغاز کنید.

۲۲. نظام سیاسی آمریکا

حزبهای جمهوریخواه و دموکرات. پس از جنگ داخلی، دو حزب بورژوازی در آمریکا تشکیل شد: جمهوریخواهان و دموکراتها. حزب جمهوریخواه اساساً توسط کارخانه‌داران و سرمایه‌داران پشتیبانی می‌شد. این حزب از وضع تعرفه‌های سنگین گمرکی دفاع می‌کرد. حزب دموکرات نیز طرفدار و مدافع منافع ثروتمندان، زمینداران بزرگ، کشاورزان ثروتمند، بورژوازی جنوب، و بخشی از سرمایه‌داران و کارخانه‌داران شمال بود که علاقه‌ای به وضع تعرفه‌های گمرکی نداشتند. این دو حزب برای نفوذ در صفوف رأی دهندگان به ویژه کارگران بایکدیگر مبارزه می‌کردند.

7. G. Myers, *History of the American Multimillionaires*.
Vol. I, Moscow - Leningrad, 1924, pp. 131-147 (In Russ.).

همچنان که سرمایه‌داری گسترده‌تر می‌شد، از دامنه اختلاف نظرهای دو حزب نیز کاسته می‌شد. هر دو حزب، تدریجاً نماینده منافع سرمایه‌انحصاری شدند. انحصارات، به هر دو حزب رشوه می‌دادند. مثلاً راکفلر غالباً کمکهای کلانی به بودجه جمهوریخواهان می‌کرد و شریکش سخاوتمندانه کیسه دموکراتها را پر می‌کرد. این کاری بود که ۷۰-۸۰ سال پیش انجام می‌گرفت، و تا امروز، تغییری در آن پدید نیامده است.

آزادیهای دموکراتیک اعلام شده در پایان سده هجدهم، همچنان روی کاغذ ماند. حقوق سیاسی مردم، به هر شکلی که ممکن بود محدود می‌شد. سالها بود که زنان، مهاجران (در پنج سال نخست اقامتشان در ایالت متحد آمریکا) و کارگران فصلی، از حق رأی محروم بودند. امروز، همچون گذشته، مالیات حق رأی در ایالت‌های جنوبی، از مردم گرفته می‌شود. میلیونها کارگر فقیر - به ویژه سیاهان - نمی‌توانند حتی به دهک‌های رأی‌گیری راه یابند.

تبعیت دستگاه دولت از انحصارات. بورژوازی آمریکا، همچون بورژوازی بریتانیا، جداکثر استفاده را از نظام دو حزبی، دو حزبی که یکی پس از دیگری به قدرت می‌رسیدند، به عمل آورد. اگر قدرت به دست جمهوریخواهان می‌افتاد، دموکراتها از دولت «انتقاد» می‌کردند و خود را مدافعان منافع مردم جلوه می‌دادند و بسیاری از ناراضیان را به صفوف خود جلب می‌کردند.

چنانچه دموکراتها در انتخابات به پیروزی می‌رسیدند، جمهوریخواهان نقش حزب مخالف را به خود می‌گرفتند. احزاب بورژوازی بدینسان، نوبتی، مرکز عناصر ناراضی می‌شدند و همین، مانعی جدی در راه ایجاد حزب سوم بود. نظام دو حزبی با دامن زدن به توهم دموکراسی، جلوی تشکیل حزب واقعی مردم در ایالات متحد آمریکا را گرفت.

رواج ارتشاء و اختلاس در دستگاه دولت، فرصتهای بزرگی برای ثروتمند شدن مأموران دولت و نمایندگان مجالس قانون گذاری ایالات متحد آمریکا به حساب مردم فراهم آورد. مبارزه برای اشغال مقامهای پرمنافعت، میان دموکراتها و جمهوریخواهان ادامه داشت. حزبی که در انتخابات پیروز می‌شد، «شکار» را میان پشتیبانانش تقسیم می‌کرد، و حاصل این تقسیم، مقامهای منتفد و پرمنافعت بود که نصیب یاران می‌شد. این «تقسیم مهم» به صورت يك کار سنتی در حیات سیاسی ایالات متحد آمریکا درآمد (ن.ک. سند ۱). انگلس نوشت، «آمریکاییها سالها پیش به اروپاییها ثابت کردند که جمهوری بورژوازی، همان جمهوری بازرگانان سرمایه‌دار است و در آن،



يك کارتون آمريكايي به نام «شكار رأی دهندگان» (الاع، نماينده حزب دموكرات و فيل، نماينده حزب جمهوريخواه است.)

سياست بازی، چیزی است مانند فعالیت در هر رشته بازار گانی دیگر...»^۸
 حزب جمهوریخواه تا بیست سال پس از جنگ داخلی بر سر قدرت بود. رشد فساد در تشکیلات جمهوریخواهان، حیثیتشان را اساساً متزلزل ساخت. دموکراتها در انتخابات سال ۱۸۸۴ پیروز شدند. کلوند ۹ به ریاست جمهوری (۱۸۸۵-۱۸۸۹) برگزیده شد. بیش از یکصد هزار مأمور و کارمند جمهوریخواه برکنار شدند و دموکراتها به جایشان نشستند. کلوند که سابقاً فرماندار ایالت نیویورک بود به ارتشاه و دیگر موار دسوء استفاده از قدرت دولتی حمله کرده بود. درست به همین علت بود که حزب دموکرات برای آنکه به قدرت برسد او را به عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کرده بود. توده‌های رأی دهندگان به ادعاهای دموکراتها باور کردند و امیدهای زیادی به کلوند بستند. اما خیلی زود رؤیاهایشان پوچ از آب درآمد. کلوند به محض آنکه قدرت را به دست گرفت نشان داد که در دفاع از منافع سرمایه‌داران بزرگ، چیزی از سلف خود یعنی جمهوریخواهان کم ندارد. دولت کلوند، وحشیانه

8. Marx - Eugels, Works. First ed; Vol. 29, P. 179 (In Russ.).

9. Cleveland

همه اعتصابها را سرکوب می‌کرد.

حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۸۸ دوباره به پیروزی رسید. این حزب به خواسته‌های سرمایه‌داری بزرگ پاسخ مثبت داد و تعرفه گمرکی تازه‌ای وضع کرد و عوارض گمرکی را افزایش داد. در همان زمان، قانون شرم ۱۰ که ظاهراً علیه تراستها بود تصویب شد. اما به زودی روشن شد که این قانون به هیچ وجه نمی‌تواند جلوی گسترش و تقویت تراستها را بگیرد. از این قانون در همه جا علیه جنبش کارگری استفاده می‌شد. در قانون شرم، عبارتی بود که می‌گفت هر شخص یا سازمانی که به داراییهای شخص یا سازمان دیگری صدمه بزند تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و جریمه خواهد شد. دادگاههای بورژوازی، همین عبارت را علیه سازمانهای کارگری، به ویژه اتحادیه‌های کارگری به کار گرفتند و مدعی شدند که این سازمانها به داراییهای کارفرمایان صدمه می‌زنند.

در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ پنج دعوی علیه تراستها در دادگاهها مطرح شد که در چهار مورد به نفع تراستها رأی داده شد. از همین تعداد اقدامات قانونی علیه اتحادیه‌های کارگری، فقط در یک مورد به نفع کارگران رأی داده شد.

در سال ۱۸۹۳ کلوند دموکرات، دوباره به ریاست جمهوری برگزیده شد و تا سال ۱۸۹۷ در این مقام باقی ماند. در سالهای ۱۸۹۷-۱۹۱۲ قدرت به دست حزب جمهوریخواه افتاد.

فساد دستگاه دولت. تمرکز ثروت و قدرت در دست عده‌ای سرمایه‌دار بزرگ باعث شد که ایالات متحد آمریکا از لحاظ ارتشاه و فساد، کشوری نمونه در تاریخ شود. دزدی، سودجویی و بیورشهای ارتجاعی، بیش از پیش و محکمتر از هر زمان، جزئی از حیات سیاسی آمریکا شد (ن. ک. سند ۲). مقامات و سازمانهای محلی در بسیاری از شهرهای بزرگ به دست بازارگانان کلاه بردار افتاد. مثلاً شورای شهر نیویورک زیر نفوذ یک دسته فاسد به سرکردگی یکی از رهبران حزب دموکرات بود. این دسته در طی دو سال و اندی، میلیونها دلار از ثروت عمومی را اختلاس کرد.

یکی از بزرگترین راههای سودجویی و جیب‌پرکنی، دست داشتن در کارهای ساختمانی راه آهن بود. سرمایه‌داران در جریان ساختمان راه آهن سراسری آمریکا بارشوه دادن به مقامات و نمایندگان کنگره، میلیونها دلار از درآمدهای عمومی را به جیب زدند. دولت به بهانه تشویق ساختمان راه آهن، قطعه

زمینهای بزرگی را در دوسوی خط ثابت راه آهن به اضافه پاداشی برای هر کیلومتر راه آهنی که ساخته می شد به شرکت های خصوصی می داد. سازندگان راه های آهن بر روی هم ۲۵۰,۰۰۰ کیلومتر مربع زمین از دولت گرفتند، که از مساحت فرانسه و آلمان بر روی هم بیشتر بود. شرکت های راه آهن، زمین را به قیمت های گزاف می فروختند و سودهای کلان به جیب می زدند.

مارک تواین در کتاب عصر طلا، توصیف طنز آمیز جالبی از اخلاقیات سیاستمداران ایالت متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم کرده است. یکی از شخصیت های اصلی داستان به شرح زیر حساب می کند که یکی از اعضای کنگره، خودش را به چه قیمتی فروخته است:

«دزدی از راه کنگره، خرج برمی دارد. یک لحظه بیندیشید. اکثریت کمیته مسکن، هر کدام حدود ۱۰,۰۰۰ دلار که می شود ۴۰,۰۰۰ دلار؛ اکثریت کمیته سنا همان مبلغ که می شود حدود ۴۰,۰۰۰ دلار؛ کمی بیش از این به یک یا دو تا از رؤسای این کمیته ها، هر کدام ۱۰,۰۰۰ دلار که می شود حدود ۲۰,۰۰۰ دلار؛ و تازه می شود ۱۰۰,۰۰۰ دلار...»

انگلس درباره فساد و بی مبالاتی سیاستمداران حزبهای جمهوریخواه و دموکرات چنین نوشته است: «... در اینجا با دو دسته بزرگ سودجویان سیاسی مواجهیم، که یکی در پی دیگر به قدرت می رسد و از امکانات دولت برای فاسدترین منظورها و هدفها بهره می گیرد و مردم در برابر این دو کارتل سیاستمدارانی که ظاهراً خدمتگزار مردمند و لسی عملاً بر آنها مسلطند و غارتشان می کنند هیچ قدرتی ندارند.»^{۱۱}

وضع سیاهان پس از جنگ داخلی. الغای بر دگی، برابری واقعی را برای سیاهان به ارمغان نیاورد. چون زمینی به سیاهان داده نشده بود آنها مجبور بودند زمین را یا از کشتکاران یا از کسانی که زمینهای مصادره شده در اختیارشان گذارده شده بود اجاره کنند. اکثریت سیاهان به صورت رعایایی درآمدی بودند که پیوسته به علت بدهکاری، وابسته اربابشان بودند. سیاهان پیش از آنکه بتوانند در انتخابات شرکت کنند می بایست در امتحان خواندن و نوشتن و تفسیر درست متن قانون اساسی شرکت کنند. راضی کردن مسئولان این امتحانها بسیار دشوار بود.

شورشیان پیشین در جنوب کشور برای آنکه با سیاهان بجنگند یک سازمان تروریستی مخفی به نام کوکلوکس کلان تشکیل دادند. اعضای این سازمان که ردا و کلاه سفید می پوشیدند، قانون را خودسرانه در اختیار گرفتند و سیاهان را کشتار کردند. آنها افراد مرفقی را نیز از دم تیغ شان گذراندند. در پاره ای از شهرهای جنوب، کشتار همگانی سیاهان آغاز شد.

قانون لینچ - کشتن بی محاکمه یا جرکش کردن هر سیاهپوست - در همه جا اجرا می شد و تا امروز نیز به شکل های گوناگون اجرامی شود. گروهی از سفید پوستها، یک سیاهپوست را به هر بهانه ای که شده، دستگیر می کنند و می کشند. این وحشیگری که بخشی از «شیوه زندگی آمریکایی» است به مارک تواین حق داد که ایالات متحد آمریکا را «ایالات متحد لینچگری» یا «ایالات متحد زجر کشی» بنامد.

در بسیاری از این ایالات جنوبی، «قوانین ولگردی» به تصویب رسید و بر طبق این قوانین، همه سیاهپوستانی را که شغل ثابتی نداشتند ولگرد به شمار می آوردند و مجبور می کردند به محل کار سابقشان بازگردند و برای اربابهای سابقشان یعنی کشتگران و زمینداران کار کنند.

سیاهان بدهکار یا جریمه شده را دستگیر می کردند و به کارفرمای دیگری می سپردند تا آنقدر کار کند که بدهی یا جریمه اش تصفیه شود. در ایالات جنوبی، روش زنجیر کردن سیاهان رواج داشت. زندانیان را به همدیگر زنجیر می کردند تا به راهسازی یا کارهای طاقت فرسای دیگر ادامه دهند.

اسناد و مدارک

۱. نظر سناتور پتیگرو در باره «نظام دو حزبی»

... اختلاف میان دو حزب سیاسی قدیمی، یک اختلاف سیاسی نبود... من به روشنی می دیدم که هر دو شان هوادار منافع استثمارگران بودند و مبارزه این دو حزب فقط برای دست یافتن به مقامات عالی، جلب حمایت سرمایه داران و به جیب زدن میلیونها دلار برای مبارزات انتخاباتی بود. از آن زمان تا کنون، این دو حزب مانند سیبی بوده اند که دونیم شده باشد. در برنامه های آنها هرگز چیزی بیش از تفاوت لفظی دیده نشده است...^{۱۲}

12. R. F. Pettigrew, *Triumphant Plutocracy*. New York, 1922, P. 258.

11. Marx - Engels, *Selected Works*. Moscow, FLPH, 1955, Vol. I., P. 484.

۲. از نوشته گورکی به نام «یکی از سلاطین جمهوری»

لحظه‌ای در اندیشه فرورفتم و سپس، جدی پرسیدم:

«و پول را چگونه به دست می آورید؟»

در حالی که سرش را تکان می داد گفت: «ها! این هم مثل اون! خیلی ساده است. من صاحب راه آهنم، کشاورزان محصول را تولید می کنند. من این محصول را به بازارها می رسانم. بایک حساب ساده می فهمم که چه مبلغی باید برای کشاورز بگذارم تا از گرسنگی نمیرد و بتواند به کارش ادامه دهد، و بقیه را به عنوان کرایه برمی دارم. به همین سادگی.»

«و کشاورزان راضی اند؟»

با سادگی بیچگانه‌ای گفت: «نه، گمان نمی کنم همه شان راضی باشند. مردم هیچ وقت راضی نیستند. همیشه کسانی را خواهی دید که غر می زنند...»

به دشواری، سخنش را بریدم و گفتم: «آیا دولت در کسارت دخالت نمی کند؟»

برگشت و در حالی که انگشتانش را اندیشمندانه به پیشانی اش می مالید گفت: «دولت؟» و سپس، چنانکه گویی چیزی را به یاد آورده است، سرش را بالا انداخت و گفت: «آه... شما... منظورتان آن دوستان... واشینگتونی است؟ نه، آنها در دسری برایم ایجاد نمی کنند. آنها دوستان خوبی اند... بعضی از آنها به همان باشگاهی می روند که من می روم. اما بیشترشان کمتر به آنجا می آیند... به همین علت ممکن است گاهی اسمشان به یاد آدم نیاید. نه آنها دخالتی در کارم نمی کنند.» دوباره این حرف را زد و کنجکاوانه به من نگاه کرد و پرسید:

«آیا منظورتان این است که دولت‌هایی هستند که جلوی پول در آوردن مردم را می گیرند؟»

از سادگی خودم و دانایی او یکه خوردم...

کمی جان گرفت و چهره اش از حالت گذرگاهی میان یک پیرمرد و یک کودک بیرون آمد. انگشتهای نازک و سیاهش لرزید و همچنان که به سخنانش ادامه میداد، صدای خشکش در گوشم شکست:

«دولت؟ چه سوال جالبی. دولت خوب، خیلی مهم است. دولت می‌کوشد به اندازه احتیاج من، کارگر در کشور فراهم آورد و هر آنچه را که می‌خواهم بفروشم از من بخرد؛ دولت باید مواظب باشد که من برای کارهایم دچار کمبود کارگر نشوم. همین! در این صورت، دیگر از سوسیالیست‌ها اثری نخواهد بود. اعتصابی هم در کار نخواهد بود. دولت نباید مالیات‌های سنگین وضع کند. من دستم برای گرفتن هر آنچه مردم بدهند باز است. این است نظرم درباره یک دولت خوب.»

سپس با صدایی محکم و مطمئن ادامه داد: «آنچه من بدان نیاز دارم، نظم در داخل کشور است. دولت با پرداخت حقوقی ناچیز، همه‌چیز را اندیشمندانه اجیر

می‌کند تا در روزهای یکشنبه، حداقل ۸ ساعت، اطاعت از قوانین را به مردم موعظه کنند. اگر این موعظه‌گران دین‌پیشه نتوانند مردم را مطیع کنند، آن وقت باید سربازها را به میدان آورد. روش، مهم نیست بلکه نتیجه مهم است...»

اعضای دولت، همگی باید از سهامداران موسسات صنعتی باشند تا زودتر از هر کسی منافع و مصالح کشور را دریابند. در حال حاضر برای آنکه سناتورها را متقاعد کنم که من باید... سودکی به جیب بزنم، مجبورم بخرمشان. در آن صورت این کار هم ضرورتی نخواهد داشت...»

آهی کشید، کیفش را برداشت و افزود:

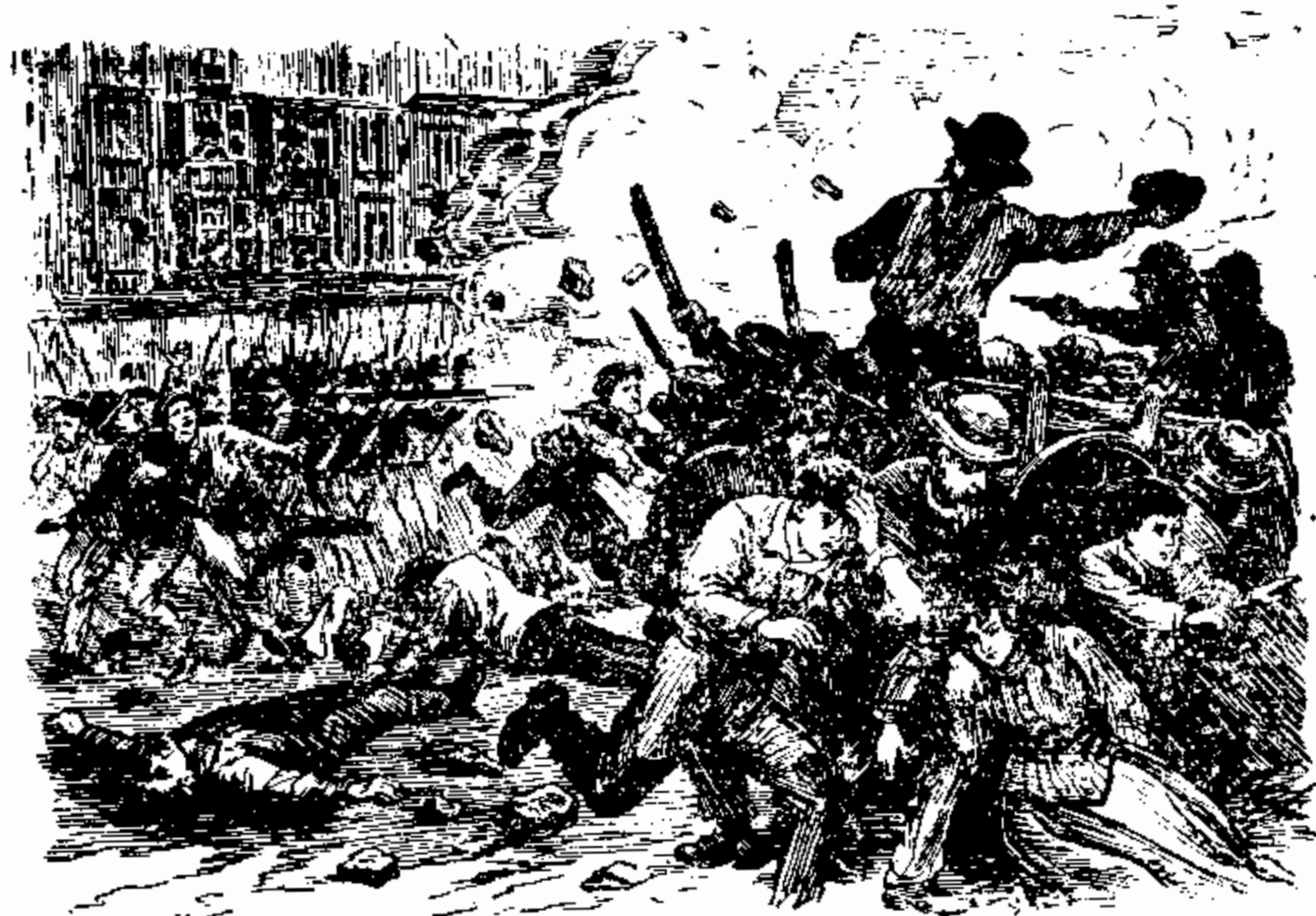
«منظره واقعی زندگی را فقط از فراز کوهی از بالا می‌توان دید.» ۱۳

پرسش و تمرین

۱. ریشه طبقاتی نظام دوحزبی در ایالات متحد آمریکا چگونه است؟
۲. شواهدی دال بر تبعیت دستگاه دولت در ایالات متحد آمریکا از انحصارات بیاورید.
۳. شواهدی دال بر مزدور بودن سیاستمداران ایالات متحد آمریکا بیاورید.
۴. گزارشی درباره وضع سیاهان آمریکا در سده بیستم تهیه کنید.

۲۳. جنبش کارگری در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

رشد جنبش کارگری در ایالات متحد آمریکا. ویژگیهای رشد سرمایه‌داری در ایالات متحد آمریکا تأثیر خود را در جنبش کارگری برجای گذاشت. مارکس و انگلس وجود «زمینهای اشغال نشده» بزرگ را مانع مهمی در راه رشد و تکامل این جنبش می‌دانستند. این زمینها که عمدتاً در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ به پایان رسید، اضافه جمعیت شهری را به خود جذب کرد. کارگران آمریکا برخلاف کارگران اروپا که چنین امکانی نداشتند، می‌توانستند به غرب کشور بروند و کشاورز بشوند. به همین علت بود که طبقه کارگر ثابت در آمریکا فقط در پایان سده نوزدهم شکل گرفت. کمبود نیروی کار در ایالات متحد آمریکا باعث شد که دستمزد کارگران به ویژه در قشر بالای طبقه کارگر، از دستمزد کارگران اروپایی بیشتر شود.



اعتصاب کنندگان را در بالتیمور به آتش بسته اند.

از دیگر عوامل بازدارنده رشد جنبش کارگری، ترکیب چند ملیتی طبقه کارگر بود. در این طبقه، کارگران سفید پوست و سیاه پوست، کارگرانی که نیاکانشان از چندین نسل پیش در آمریکا می‌زیستند و کارگرانی که از کشورهای گوناگون به آمریکا کوچیده بودند دیده می‌شدند. بورژوازی ایالات متحد از این تنوع ملیتها برای تفرقه افکنی در جنبش کارگری استفاده می‌کرد و کارگران يك ملیت را با کارگران ملیت دیگر دشمن می‌کرد. مثلاً سفیدها را با سیاهان و چینی‌ها دشمن می‌کرد. کارگران بومی («صددرد») آمریکایی گمان می‌کردند که از کارگران «رنگین» پوست و غیر آمریکایی برترند. بورژوازی، کارگران بومی را با اشاعه این فکر که سرازیر شدن کارگران مهاجر به آمریکا باعث کمتر شدن دستمزدشان خواهد شد می‌ترسانید و از این ترسانان بهره‌برداری می‌کرد. در همان حال، بورژوازی، باتکیه بر استثمار وحشیانه مهاجران و سیاهان، به قشر بالای کارگران آمریکا که اشرافیت کارگری را تشکیل می‌دادند رشوه می‌داد. شکافهایی از این نوع، طبیعتاً به تضعیف جنبش کارگری انجامید.

جنبش اعتصابی در دهه هشتم و نهم سده نوزدهم. سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری آمریکا بود. کارگران در این سالها علیه طولانی بودن ساعات کار روزانه، کمی دستمزدها و نبود مطلق قوانین پشتیبان کارگران به اعتراض برخاستند.

در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ چندین اعتصاب بزرگ توسط کارگران راه آهن و زغال سنگ انجام شد. این اعتصابات بسیار مصعمانه بود و غالباً باز دو خوردهای مسلحانه پایان می‌گرفت. بورژوازی آمریکا، کارگران را وحشیانه سرکوب می‌کرد. مثلاً در سال ۱۸۷۷، سربازان و داوطلبانی از صفوف بورژوازی، در جریان نخستین اعتصاب ملی کارگران راه آهن در تاریخ ایالات متحد آمریکا علیه اعتصابگران به میدان آورده شدند. مطبوعات بورژوایی، این اعتصاب را يك توطئه کمونیستی جلوه دادند و خواستار گلوله باران کردن اعتصابگران شدند. سربازان به اعتصابیهایی که می‌کوشیدند قطارها را متوقف کنند تیراندازی می‌کردند.

کارگران دیگر بخشهای صنعتی و کشاورزان، به پشتیبانی از اعتصاب کارگران راه آهن برخاستند. در پیتسبورگ، بالتیمور، شیکاگو و دیگر شهرهای بزرگ، برخوردهای خونینی میان اعتصابیها و سربازان روی می‌داد. بیش از ۳۰۰ کارگر در جریان پیکار برای دست یافتن به خواستهای عادلانه کارگران راه آهن کشته شدند. پس از آنکه اعتصابیها را در پیتسبورگ به گلوله می‌بستند خیابانها از جنازه‌های کشتگان پوشیده می‌شد. در يك روزنامه وابسته به سرمایه‌داران گفته شده بود که «زنان که حق‌گریه می‌کردند به مسیبن کشتار شوهرانشان نفرین می‌فرستادند.»

اعتصاب کارگران راه آهن، با وجود پایداری کارگران، شکست خورد اما همین نخستین اعتصابها طبقه کارگر را در سراسر ایالات متحد آمریکا تکان داد و در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ يك جنبش گسترده توده‌ای برای رساندن کار روزانه به هشت ساعت آغاز شد. تظاهرات به پشتیبانی از هشت ساعت کار روزانه در همه شهرهای بزرگ صنعتی به راه افتاد.

سربازان و پلیس، وحشیانه از کارگران اعتصابی انتقام می‌گرفتند. خون کارگران از جنوب تا شمال کشور به دست آدمکشان ریخته می‌شد. کارگران ایالات متحد آمریکا فعالانه به فراهم آوردن مقدمات يك اعتصاب عمومی در روز اول ماه مه ۱۸۸۰ برای هشت ساعت کار روزانه پرداختند. بورژوازی، این روز را روز «قیام کمونیستی» اعلام کرد. در روزنامه‌ها از دولت خواسته شده بود انبوه کارگرانی را که خواستار افزایش دستمزدها و

کاهش ساعت کار روزانه بودند بمباران و رهبران کارگران را نابود کند تا سرمشقی برای آیندگان نشوند. اما بورژوازی نتوانست کارگران را بهراساند. اعتصاب عمومی روز اول ماه مه با شرکت هزاران کارگر آغاز شد. در شیکاگو، پیکار برای هشت ساعت کار روزانه، به ویژه شدیدتر از هر شهر دیگر بود. صاحبان محلی صنایع گوشت، صنایع ماشینهای کشاورزی و «مطبوعات دستگاهی» برای سرکوبی کارگران به روشهای وحشیانه آماده شدند. شهر را از سربازان، پاسبانان و گانگسترها پر کرده بودند. روزنامه‌ها از مردم می‌خواستند که «هر تیرچراغ برق را با جسد آویخته یک کمونیست تزئین کنند» و «سینه یاغیان را به گلوله ببندند و گردن رهبران آنها را با طناب اعدام بالا بکشند». روز اول ماه مه، ۴۰۰۰ کارگر اعتصاب کردند. در طی چند روز، تعداد اعتصابیها دو برابر شد. در دو روز نخست، تظاهرات با آرامش انجام شد. اما در روز سوم ماه مه، فتنه‌ای که از مدت‌ها پیش تدارک دیده شده بود، به وقوع پیوست: پلیس، کارگران بی‌سلاح را به گلوله بست، پنج کارگر را کشت و پنجاه کارگر را زخمی کرد. روز ۴ مه، کارگران، به اعتراض دستجمعی بزرگی دست زدند. در جریان تظاهرات، بمبی توسط یک فتنه‌انگیز به میان دسته‌ای از پلیسها پرتاب شد و هفت پلیس را کشت. پلیس، کارگران را به گلوله بست و کارگران بیشتری را کشت و زخمی کرد. مقامات دولتی، رهبران جنبش اعتصابی را دستگیر کردند.

محاكمه این رهبران، نمونه‌ای از ریاکاری و زیرپا گذاشتن اصول اولیه عدالت بود. «مدارك» را جاسوسان و فتنه‌انگیزانی که توسط مقامات «اجیر» شده بودند به دادگاه دادند. رفتار و ایستادگی قهرمانانه اعتصابیها در دادگاه، پشتیبانی نیروهای مترقی همه کشورهای رابه دنبال آورد. متهمان، به طرز قاطعی نظام سرمایه‌داری آمریکا را متهم و محکوم کردند. یکی از متهمان گفت: «اگر گمان می‌کنید با اعدام من می‌توانید جنبشی را متوقف سازید که میلیونها زحمتکش ستم‌دیده و فقیر و بدبخت بدان چشم دوخته‌اند و راه نجاتشان را در آن می‌بینند، پس همه ما را اعدام کنید! اما بدانید که فقط روی جرعه کوچکی پاخواهید گذاشت و پشت سرتان، شعله‌ها از همه جا زبانه خواهند کشید. این شعله‌ها هم اکنون از میان مردم زبانه می‌کشند و شمانیروی خاموش کردنشان را ندارید...»

به‌رأی دادگاه بورژوازی، چهار رهبر اعتصابیها اعدام شدند. هفت سال پس از اعدام آنان، مقامات دولتی اعلام کردند که در قضیه مزبور، «عدالت به درستی اجرا نشده بود» و افرادی گناهی به‌چوبه دار سپرده شده

بوده‌اند.

اما مبارزات کارگران ایالات متحد آمریکا بی‌ثمر نماند. نزدیک به ۵۰۰،۰۰۰ کارگر، حق هشت ساعت کار روزانه را به دست آوردند و بقیه نیز توانستند چند ساعتی از کار هفتگی‌شان بکاهند.

روز اول ماه مه، از آن روز تا کنون همه ساله به‌عنوان روز مبارزه طبقه کارگر برای هشت ساعت کار روزانه و روز همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر جشن گرفته می‌شود.

فدراسیون کارگری آمریکا. در جریان طغیان جنبش کارگران، فدراسیون کارگری آمریکا تشکیل شد تا چند اتحادیه کارگری موجود در آن کشور را متحد سازد. فدراسیون کارگری آمریکا در سال ۱۸۸۶ توسط سمیوئل گامپرز (۱۸۵۰ - ۱۹۲۴) تأسیس شد و همین شخص تا ۴۲ سال ریاست آن را به‌عهده داشت (ن. ک. سند ۱). چیزی نگذشت که فدراسیون کارگری آمریکا به‌سازمانی ارتجاعی و ضد سوسیالیستی تبدیل شد که عمدتاً توسط اشرافیت پشتیبانی می‌شد. رهبران فدراسیون، میلیونها کارگر غیر متخصص را نادیده می‌گرفتند و اتحادیه‌های وابسته به آن، سیاهپوستان را به عضویت نمی‌پذیرفتند. گامپرز و پیروانش برابری منافع کارگران و کارفرمایان را موعظه می‌کردند. آنها به هرکاری دست می‌زدند تا از تشکیل حزب سیاسی توده‌ای طبقه کارگر جلوگیری کنند، و خود، عمیقاً از سوسیالیسم متنفر بودند. در انتخابات، فدراسیون کارگری آمریکا کسی را از میان اعضایش به‌نامزدی معرفی نمی‌کرد و شعار «به دوختانتان پاداش دهید و دشمنانتان را تشبیه کنید» را تبلیغ می‌کرد. این شعار بدان معنا بود که کارگران باید از آن عده از نامزدهای انتخاباتی احزاب بورژوازی که وعده‌هایی به نفع فدراسیون کارگری آمریکا می‌دادند پشتیبانی کنند.

در حال حاضر نیز بوروکراتهای اتحادیه‌ای فدراسیون کارگری آمریکا، عوامل سرمایه‌داری انحصاری در جنبش کارگرانند. رهبری اپورتونیستی اتحادیه‌های صنفی، اذهان کارگران را با تبلیغ «نظریه‌های» همکاری طبقاتی، آشفته ساخته و آشکارا از سیاست خارجی تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا پشتیبانی می‌کند.

تشدید مبارزه طبقاتی در آغاز سده بیستم. استعمار کارگران، با گذار سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم، تشدید شد. در کارخانه‌ها

انواع روشهای کار کشیدن از کارگران، که آنها را خسته و وامانده می کرد و از عمرشان می کاست، اجرا می شد (ن.ك. سند ۲). این گونه تشدید آهنگ کار، بدون پیش بینی های ایمنی، غالباً موجب بروز حوادثی در جریان کار می شد. تعداد کل کارگران آمریکا در سال ۱۹۱۴ بیش از ۱۴ میلیون بود و در جریان همان سال، بیش از دو میلیون حادثه در محیطهای کارگری رخ داد که يك چهارم از حوادث خطرناك بود. به طور متوسط سالانه ۷۵۰۰۰ نفر می مردند، از جمله ۳۵۰۰۰ کارگر، جانشان را در جریان کار از دست می دادند. در آغاز سده بیستم، سطح زندگی کارگران پایین آمد. البته در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ متوسط حقوقشان ۲۱ درصد افزایش یافت. اما افزایش هزینه زندگی ۵۱ درصد بود. کاهش ناچیز ساعات کار روزانه و دستمزدهای کلانی که به تعدادی از کارگران، به ویژه در صنایع ذوب آهن و اقمیل سازی، داده می شد منظره عمومی شرایط ناگوار زندگی زحمتکشان آمریکا را تغییر نداد. نبود حقوق مدنی و عدم اطمینان از فردا، دو ویژگی بزرگ زندگی کارگران آمریکا بود.

اندیشه های مبارزاتی، در میان هزاران کارگر متخصص و غیر متخصص، ریشه می گرفت. قدرت رزمندگی و سازمان یابی این کارگران روز به روز بیشتر می شد.

در درون فدراسیون کارگری آمریکا بر نفوذ عناصر چپ، که علیه اپورتونیزم در رهبری اتحادیه های کارگری مبارزه می کردند، افزوده می شد. در بیرون از فدراسیون نیز چندین اتحادیه کارگری تشکیل شد که همگی با سیاست همکاری طبقاتی مخالف بودند. برجسته ترین شخصیت های جنبش کارگری آمریکا اینان بودند: بیل هی وود (۱۸۶۹-۱۹۲۸)، یوجین دبز (۱۸۵۵-۱۹۲۶)، و ویلیام فاستر (۱۸۸۱-۱۹۶۱).

بیل هی وود، که سابقاً در معادن کوههای راکی کار می کرد، در پیشاپیش جنبش اعتصابی معدنچیان و کارگران دیگر شاخه های صنعتی بود. کارگران به او لقب «بیل بزرگ» داده بودند. بیل و یوجین دبز، که سخنور و سازمان دهنده ای شایسته بود و ویلیام فاستر که به طور خستگی ناپذیری برای دفاع از منافع طبقه کارگر مبارزه می کرد، جناح چپ انقلابی جنبش اتحادیه ای و سوسیالیستی آمریکا را تشکیل می دادند.

یوجین دبز اتحادیه رزمنده ای از کارگران راه آهن تشکیل داد، در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ رهبری اعتصابهای بزرگی را بر عهده گرفت و محبوبیت فراوانی در میان کارگران آمریکا به دست آورد. تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، موج تازه ای از جنبش کارگری به راه افتاد.

جنبش اعتصابی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۴ به مهم ترین شاخه های صنعتی کشانده شد. در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۴ سالانه بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر در اعتصابات شرکت می کردند، ولی این تعداد در سال ۱۹۱۴ به بیش از يك میلیون نفر رسید.

کارفرمایان و دولت، با برخورداری از پشتیبانی رهبران فدراسیون کارگری آمریکا به مؤثرترین اقدامات برای سرکوبی فعالیتهای کارگران دست زدند.

آنها از برنامه های دقیق جاسوسی در صفوف کارگران، «فهرستهای سیاه»، آدمکشان مزدور، پلیس، سرباز و اعتصاب شکنان برای مبارزه با کارگران استفاده می کردند. آنها مزدوران فتنه انگیز را به درون اتحادیه های رزمنده کارگری فرستادند و به محاکمه رهبران انقلابی جنبش کارگران پرداختند که غالباً به زندانی شدن یا حتی اعدام رزمندگان علیه سرمایه داری منجر می شد.

نمونه برجسته انتقامهای وحشیانه ای که از کارگران گرفته می شد، قضیه اعتصاب معدنچیان کلورادو بود. در سپتامبر ۱۹۱۳ بیش از بیست هزار کارگر معدن در اعتراض به شرایط غیر انسانی حاکم بر محیط کارشان دست به اعتصاب زدند. آنها خواستار برقراری هشت ساعت کار روزانه و ۱۰ درصد افزایش دستمزد بودند. با آنکه برف سنگینی می بارید و زمین را لایه ای از یخ پوشانده بود، اعتصابیها و افراد خانواده شان را از خانه های دوزخ مانند شان که در اختیار شرکت راکفلر بود بیرون ریختند. اعتصابیها مجبور شدند سریعاً چادر بزنند و به آنها بگویند.



بیل هی وود

دسته‌های مزدوران مسلح علیه اعتصابیها به کار گرفته شدند و سپس مبارزان به میدان آمدند. معدنچیان در برابر این یورش مسلحانه ایستادگی کردند و چندین تفنگ به دست آوردند.

در بهار ۱۹۱۴ در سراسر آن منطقه حکومت نظامی برقرار شد. در ۲ آوریل، تیراندازی در اردوی اعتصابیها آغاز شد. پلیس، روی چادرها نفت ریخت و سپس آنها را به آتش کشید. بسیاری از کارگران کشته و زخمی شدند. جسد یازده کودک و



ویلیام دبیر

دو زن که خفه شده یا زنده زنده سوخته بودند در یک چال معدن پیدا شد. مقامات دولتی، رهبران اعتصاب را دستگیر و اعدام کردند. معدنچیان که در اثر یک و نیم سال پیکارشان خسته شده بودند مجبور شدند به کار برگردند. آن زمان، طبقه کارگر آمریکا به بلوغ ایده‌نولوژیک نرسیده بود. جنبش سوسیالیستی در ایالات متحد آمریکا به طرز چشمگیری ضعیفتر از جنبش سوسیالیستی در اروپا بود. طبقه کارگر آمریکا برخلاف کارگران آلمان و فرانسه، نتوانسته بود حزب مارکسیستی توده‌ای در آمریکا تشکیل دهد. رهبری کارگران آمریکایی در دست مرجع‌ترین اتحادیه‌های کارگری بود. سوسیالیستهای انقلابی، که از لحاظ تشکیلاتی و توزیع ضعیف بودند نتوانستند گامپرز و هوادارانش را شکست دهند. تاده‌ها سال بعد، اپورتونیسیم برجسته کارگری آمریکا حاکم بود.

اسناد و مدارک

۱. گامپرز - دشمن طبقه کارگر

... دیدن مردان چهارشانه و بزرگ غرب که این آدم کوچولوی غیرعادی ومدعی رهبری طبقه کارگر را اندازه می‌گرفتند، تماشایی بود. مطمئناً این نمونه خبیله بشریت، تجسمی از اعضای فدراسیون کارگری آمریکا نبود. گامپرز قامتی کوتاه و خپله و سری بزرگ و گره داشت... چشمهایی کوچک و تیز، دهانی خشک و بی‌رحم، لبانی نازک و آویزان، فکها و غبغبی

سنگین داشت. شخصیتی بی‌فایده، خودبین، کج خلق و کینه‌جو داشت. وقتی به چهره‌اش می‌نگریستم، شقاوت آدمی سنگدل و تشنه قدرت را در خطوط صورتش می‌دیدم. به سادگی می‌شد دریافت که چگونه گامپرز می‌توانست برای کسانی که کمند جلاد را بالای سرشان می‌دیدند، طلب بخشش کند. در این حالت، زبانش را در پس گونه‌هایش پنهان می‌کرد و قلبش سرشار از ریاکاری می‌شد. حتی می‌شود دریافت که او ممکن بود شوخی کنان به شکست یکی از مبارزات کارگران، به ویژه آنکه اگر این مبارزه در مسیری برخلاف نظرات وی و توسط سازمانی دیگر رهبری می‌شد، اشاره کند. آدمی باخگرستن به چهره او می‌توانست دریابد که او هر لحظه ممکن است علیه کاهش دشواریهای زنان و کودکان در محیط کار اعتراض کند. ۱۸

۲. در کشتار گاه شیکاگو

کارگران، تندتند کار می‌کردند، یعنی می‌دویدند - آن هم طوری که فقط با مسابقه فوتبال قابل مقایسه است. همه‌شان کارهای تخصصی داشتند و هر کارگری کار مخصوص خودش را انجام می‌داد. این کار معمولاً شامل دو یا سه ضربه در جاهای خاصی از هر لاشه بود که کارگر، از کنار صف پانزده یسایست لاشه می‌گشت و این ضربه‌ها را به تک‌تک‌شان می‌زد. اول «سلاخ»، گاوهارا رگ می‌زد، یعنی یک ضربه تند به هر کدام می‌زد، چنان تند که حرکت ساطور را نمی‌شد دید فقط جرقه ساطور دیده می‌شد؛ و پیش از آنکه لحظه‌ای از برخاستن جرقه بگذرد، سلاخ به‌صاف بعدی رفته بود و جویی از خون سرخ روشن به راه افتاده بود...

سرعتی که برای کار تعیین شده بود مستلزم به کار گرفتن همه نیروهای آدمی بود - از لحظه‌ای که نخستین گاو به زمین می‌افتاد تا به صدا درآمدن سوت ناهار، و دوباره از ساعت دوازده و نیم تا غروب، حتی فرصت یک لحظه استراحت برای هیچ کارگری وجود نداشت، حتی دست و چشم و مغزش نمی‌توانستند لحظه‌ای آرام بگیرند. یورگیس بر مدیریت کارها نظارت می‌کرد، بخشهایی از کار، سرعت کار را در بخشهای دیگر تعیین می‌کرد و برای اینگونه بخشها کارگرانی را با دستمزدهای زیاد استخدام کرده بودند و زود زود عوضشان می‌کردند. این جور کارگرها را زود می‌شد تشخیص داد چون همه‌شان جلوی چشم رؤساکار می‌کردند، درست مانند آدمهای جن‌زده. این روش را «تسریع کار» می‌نامید و اگر یکی از کارگران از بقیه عقب می‌افتاد صدها کارگر بیکار می‌شدند... یورگیس وقتی فهمید که همه کارگران از کارشان متنفرند، سخت نومید شد. موضوع وقتی وحشتناک و باور نکردنی می‌شد که آدمی به عمومیت این نفرت پی می‌برد؛ اما واقعیت همین بود که آنها

از کارشان متنفر بودند. کارگران از رؤسا و صاحبان کشتارگاه متنفر بودند، آنها از کشتارگاه، از اطراف کشتارگاه و حتی از شهر شیکاگو متنفر بودند؛ نفرتی تلخ، جانگزاو همه جانپناه داشتند. زنها و بچه‌ها به این شغل نفرین می‌کردند؛ کشتارگاه، جایی گندیده و پوسیده، همچون جهنم بود. وقتی یورگیس از کارگران می‌پرسید که چه می‌خواهند، آنها بدگمان می‌شدند و خودشان را راضی نشان می‌دادند و می‌گفتند: «چیزی نیست، بایستی دوباره کارها نگاه کنید» ۱۹.

پرسش و تهرین

۱. ترکیب طبقه کارگر در ایالات متحد آمریکا چه ویژگیهایی داشت و وجوه مشخص کننده جنبش کارگری این کشور در پایان سده نوزدهم چه بود؟
۲. اوج گیری جنبش کارگری ایالات متحد آمریکا در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹ چگونه خودنمایی کرد؟
۳. نقش فدراسیون کارگری آمریکا در تاریخ جنبش کارگری این کشور را شرح دهید.
۴. شرایط کار کارگران در کارخانه‌های آمریکایی در آغاز سده بیستم چگونه بود؟
۵. اوج گیری جنبش کارگری ایالت متحد آمریکا در آغاز سده بیستم چگونه خودنمایی کرد؟
۶. ستون مناسب را در جدول «جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» پر کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

اعتصاب عمومی در ایالات متحد آمریکا با شعار هشت ساعت کار روزانه.	۱۸۸۶ م ۱
رویدادهای خوتین شیکاگو.	۱۸۸۶ م ۴-۳
اعتصاب معدنچیان در کلورادو.	۱۹۱۲-۱۹۱۴

۲۴. سیاست خارجی تجاوزکارانه ایالات متحد آمریکا

آغاز تصرفات استعماری ایالات متحد آمریکا. ایالات متحد آمریکا در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ به تصرف مستعمرات در خارج از قاره آمریکا دست زد. اتحادیه‌های انحصاری، مصرانه از دولت می‌خواستند که سرزمین‌های تازه‌ای را متصرف شود. نخستین گام در راه پی‌ریزی امپراتوری استعماری آمریکا تصرف جزایر هاوایی (۱۸۹۸) بود که اهمیت سوق الجیشی بسیاری برای ایالات متحد آمریکا داشتند.

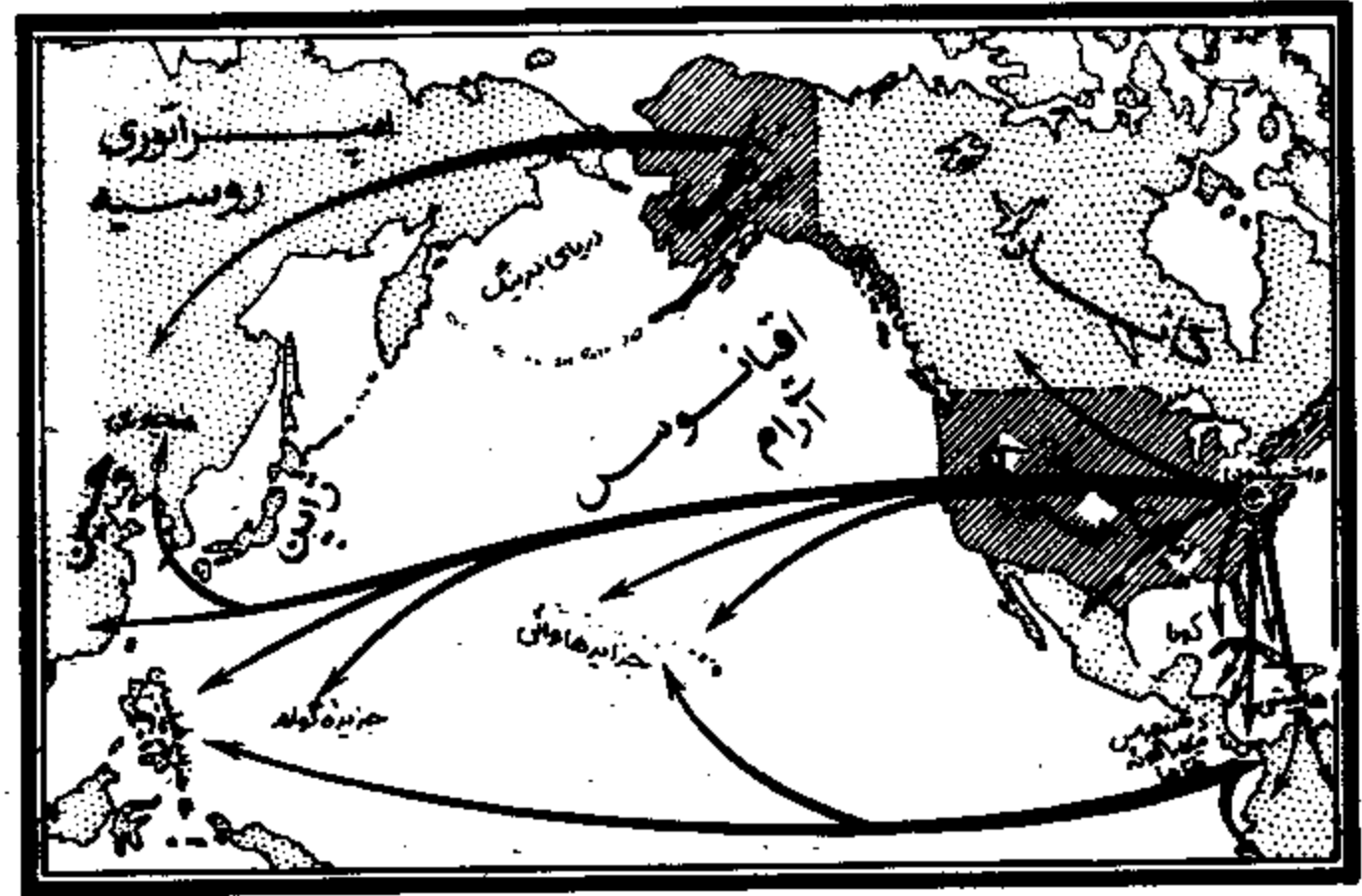
جنگ اسپانیا - آمریکا. ایالات متحد آمریکا دیرتر از همه کشورها به تقسیم کنندگان سرزمینهای جهان پیوست (ن. ک. نمودار صفحه ۲۶۴). در آغاز سده بیستم، تقریباً هیچ سرزمینی در روی کره زمین نمانده بود که به تصرف یکی از کشورهای استعمارگر در نیامده باشد. ایالات متحد آمریکا - جانور درنده جوان - در اندیشه قاپیدن شکار از دهان جانور درنده پیر یعنی حکومت پادشاهی اسپانیا بود. امپریالیستهای آمریکایی به ویژه به جزیره کوبا که مستعمره اسپانیا بود و خودشان مقادیر کلانی در آن سرمایه‌گذاری کرده بودند علاقه داشتند.

ایالات متحد آمریکا برای جنگ با اسپانیا آماده می‌شد. آمریکا بر آن شد که از قیام رهایی بخش ملی کوبا و مبارزه فیلیپینها علیه سلطه اسپانیا بر جزایر فیلیپین بهره‌برداری کند. دولت آمریکا برای آنکه مردم را آماده آغاز جنگ کند، بارها علیه اقدامات تجاوزآمیز اسپانیاییها در کوبا، یادداشت‌های اعتراض آمیز به دولت اسپانیا فرستاد. در همین زمان، یک کشتی جنگی آمریکایی به سواحل کوبا فرستاده شد و دولت آمریکا چنین وانمود کرد که می‌خواهد از منافع آمریکاییها در این جزیره دفاع کند. این کشتی جنگی، به علت مرموزی، در لنگرگاه هاوانا منفجر شد. با آنکه تحقیقات درباره علت یا عامل انفجار به نتیجه‌ای نرسید، دولت آمریکا اسپانیاییها را مقصر دانست.

کنگره ایالات متحد آمریکا در آوریل ۱۸۹۸ به اسپانیا اعلان جنگ داد. این جنگ فقط سه ماه طول کشید و ضعف و پوسیدگی درونی سلطنت اسپانیا را که زود شکست خورد و تقاضای صلح کرد، نشان داد. به موجب پیمان صلحی که در پایان سال ۱۸۹۸ در پاریس امضا شد جزایر فیلیپین، پورتوریکو

سیاست ایالت متحد آمریکا در چین. امپریالیستهای آمریکایی، جزایر فیلیپین را پایگاه بزرگ و محکمی برای نفوذ هرچه بیشتر در چین و کشورهای جنوب اقیانوس آرام می‌دانستند. ایالات متحد آمریکا به زور اسلحه، یک پیمان ظالمانه را بر کشور کره تحمیل کرد. هدف اصلی طرحهای تجاوز کارانه ایالات متحد آمریکا در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ دست یافتن به کشور چین بود. دولت آمریکا در سال ۱۸۹۹ از دیگر دولتها خواست که سیاست «درهای باز» را در رابطه با چین در پیش بگیرند. امپریالیستهای آمریکایی می‌گفتند درهای چین باید به روی همه سرمایه‌داران خارجی «باز» شود. این خواست، در عمل، به معنای اعتراض ایالات متحد آمریکا به بریتانیا، ژاپن و دیگر کشورهایی بود که امتیازاتی در بخشهای گوناگون چین به دست آورده بودند. دولت آمریکا این گونه امتیازات را مانعی در راه نفوذ سرمایه آمریکایی به چین می‌دانست. نظریه «درهای باز» وسیله‌ای برای اجرای سیاست امپریالیستی ایالات متحد آمریکا بود.

ایالات متحد آمریکا، همگام با دیگر قدرتهای امپریالیستی، فعالانه در سرکوبی وحشیانه قیام مردم چین در سال ۱۹۰۰ شرکت کرد. مک‌کینلی ۲۱ رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۹۰۱ به دست یک آنارشیست کشته شد. تنودور روزولت معاون ریاست جمهوری، بر طبق قانون اساسی، وظایف رئیس‌جمهور را تا بر گذاری انتخابات بعدی به عهده گرفت. روزولت نماینده تجاوزکارترین گروههای امپریالیسم آمریکا بود. اونه فقط رؤیای تسلط آمریکا بر نیمکره غربی را در سر داشت بلکه در اندیشه روزی بود که آمریکا بتواند بر سراسر جهان فرمان روایی کند. ایالات متحد آمریکا به منظور اجرای نقشه‌های تجاوز کارانه‌اش به ساختمان یک نیروی دریایی عظیم دست زد. این کار با شعار «نیروی دریایی آمریکا نباید از نیروی دریایی هیچ کشوری بجز بریتانیا ضعیف‌تر باشد» انجام گرفت. ایالات متحد آمریکا می‌بایست می‌توانست راهی برای انتقال سریع کشتیهای جنگی‌اش از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام پیدا کند. این راه با جفر آبراهامی از برزخ پاناما که به کلمبیا متعلق بود پیدا شد. ایالات متحد آمریکا با در اختیار داشتن چنین آبراهامی می‌توانست موضعش را در آمریکای مرکزی و جنوبی نیز تحکیم کند. به همین علت، دولت آمریکا تصمیم گرفت برزخ پاناما را تصرف کند.



جهت اصلی دست اندازیهای ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، این دست اندازی عمدتاً متوجه منطقه کارائیب و اقیانوس آرام بود و هدف از آن، تحقق بخشیدن به نقشه‌های تجاوز کارانه انحصارات آمریکای شمالی برای تصرف بازارهای آمریکای لاتین بود. لنین در این باره گفته است که تصرف جزایر کوبا، فیلیپین و هاوایی، نقش ماده اشتهاوری برای خوردن غذایی لذیذتر را داشت.

و گوام به ایالات متحد آمریکا واگذار شد. اسپانیا از سلطه خود بر کوبا چشم پوشید. این جزیره که سنتهای انقلابی بسیاری در مبارزه رهایی بخش ملی داشت، ظاهراً جمهوری مستقل اعلام شد. اما در اصل، امپریالیستهای آمریکایی، کوبا را مستعمره ایالات متحد آمریکا کردند.

اسپانیاییها در جزایر فیلیپین، سنگین‌ترین شکستها را نه از سربازان آمریکایی بلکه از مبارزه قهرمانانه و فداکارانه مردم فیلیپین که آمریکاییها وعده استقلال به ایشان داده بودند خوردند. مردم، تشکیل جمهوری فیلیپین را اعلام کردند. اما دولت ایالات متحد آمریکا قصد آزادی دادن به جزایر فیلیپین را نداشت و به همین علت، به میهن پرستان فیلیپینی حمله کرد (ن. ک. سند ۱). مبارزه شدیدی آغاز شد. مقاومت فیلیپینیها به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب شد. دهها هزار جنگجوی مستقل توسط سربازان اعزامی آمریکا منهدم شدند. جزایر فیلیپین به انقیاد آمریکا درآمدند و مستعمره این کشور شدند.



انقلابیون کوبا

آبراه پاناما از کلمبیا خواسته شد که برزخ پاناما را به ایالات متحد آمریکا بفروشد ولی مجلس سنای جمهوری کلمبیا با این درخواست مخالفت کرد. آنگاه دولت روزولت، قیامی علیه کلمبیا در پاناما به راه انداخت و یک رزمناو را برای پشتیبانی از یانگیان به ساحل پاناما فرستاد. این قیام در پائیز سال ۱۹۰۳ در گرفت. ایالات متحد آمریکا بی درنگ استقلال جمهوری پاناما را به رسمیت شناخت. حکومت جدید پاناما موافقت نامه‌ای با ایالات متحد آمریکا امضا کرد که به موجب آن، حق انحصاری حفر آبراه از میان برزخ پاناما، ساختن راه آهن و ایجاد دژهای مستحکم در امتداد این آبراه به ایالات متحد آمریکا واگذار شد. ساختمان آبراه پاناما ۱۰ سال طول کشید و در سال ۱۹۱۴ پایان یافت. آبراه پاناما اهمیت سوق الجیشی و اقتصادی بسیاری برای ایالات متحد آمریکا دارد زیرا به مقدار قابل ملاحظه‌ای از فاصله میان سواحل این کشور در اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام می‌کاهد.

انقیاد کشورهای آمریکای لاتین. سیاست توسعه طلبی امپریالیسم آمریکا در کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی با منافع بریتانیا، و از آغاز سده نوزدهم با منافع امپریالیسم آلمان برخورد پیدا کرد.

ایالات متحد آمریکا به ویژه در منطقه دریای کارائیب سیاستی تجاوزگرانه پیش گرفت. کوبا در سال ۱۹۰۳ مجبور به امضای قراردادی شد که به موجب آن حق اتحاد با هر کشور دیگر یا تغییر در سیاست داخلی کشور بدون موافقت ایالات متحد آمریکا از این کشور گرفته شد. ایالات متحد آمریکا کوبا را واداشت تا با ساختمان یک پایگاه دریایی در سرزمین کوبا موافقت کند. این پایگاه در خلیج گوانتانامو، به آمریکا متعلق است. ایالات متحد آمریکا تا به امروز، آزادی مردم کوبا را از این پایگاه تهدید می‌کند (ن. لک. سند ۲). ایالات متحد آمریکا با دادن وام‌های چندی به کشورهای آمریکای لاتین، سلطه اقتصادی و سیاسی اش را در این کشورها برقرار ساخت. این سیاست را «دیپلماسی دلار» نامیده‌اند.

از دلارها کاری ساخته نبود و ایالات متحد آمریکا به سیاست چماق و مداخله مسلحانه آشکار در امور داخلی ملت‌های ضعیف و کوچک متوسل شد. **ایالات متحد آمریکا در آستانه جنگ.** در سال ۱۹۱۲ وودرو ویلسون ۲۲ نماینده حزب دموکرات به ریاست جمهوری برگزیده شد. ویلسون نیز مانند اسلافش نماینده میلیاردرهای آمریکا بود و رؤیای مسلط ساختن آمریکا بر سراسر جهان را در سر داشت. او می‌گفت دورانی تازه در پیش است، که در آن، ایالات متحد آمریکا بر جهان حکمروایی خواهد کرد.

ویلسون مجبور شد تشدید مبارزه طبقاتی در درون کشور را بپذیرد. او برای آنکه تا اندازه‌ای از هزینه زندگی زحمتکشان بکاهد، قانونی برای کاهش عوارض کمرگی به تصویب رسانید. دولت ویلسون، قانون ضد تراست ثامن را طوری اصلاح کرد که علیه اتحادیه‌های کارگری به کار گرفته نشود.

هدف همه اقدامات ویلسون، جلوگیری از رشد احساسات انقلابی مردم در کشور از طریق اصلاحات و ایجاد عقب جبهه محکمی برای جنگ امپریالیستی قریب الوقوع بود.

اسناد و مدارك

۱. اعلامیه ریاکارانه مک‌کینلی درباره الحاق جزایر فیلیپین

هر روز غروب، درست تا نیمه شب، در اطراف کاخ سفید قدم می‌زنم و می‌خواهم بی‌هیچ شرمی به شما آقایان اعتراف کنم که بارها به زانو افتاده و خدای قادر متعال را سپاس گزارده‌ام تا مرا از تاریکی بیرون آورد و راهنمایی کند؛ یک شب، این فکر در ذهنم زنده شد، خودم هم نمی‌دانم چگونه:
• (۱) ما نباید جزایر فیلیپین را به اسپانیا بازگردانیم - این کار نشانه بزدلی و مایه سرافکنندگی ما خواهد بود؛

(۲) ما نمی‌توانیم جزایر فیلیپین را به رقبای بازرگانی خودمان در خاور زمین، یعنی فرانسه یا آلمان پس بدهیم - این کار، ناخوش آیند و برای سیاست اقتصادی مازیان بخش خواهد بود؛

(۳) ما نمی‌توانیم جزایر فیلیپین را به خود فیلیپینیها واگذاریم زیرا آنها آماده خودمختاری نیستند و استقلال در میان آنها به عرج و مرج و سوء استفاده‌هایی منجر خواهد شد که با اسپانیا نیز بدتر خواهد بود؛

(۴) ما هیچ راهی بجز تصرف همه جزایر فیلیپین و آموزش دادن و تربیت کردن و متمدن کردن فیلیپینیها و ترویج اصول دین مسیحی در میان ایشان نداریم زیرا ایشان در جمع انسانها برادران ما به‌شمار می‌روند و مسیح در راه آنان نیز مرده است.

پس از پایان این استدلالها بود که در رختخوابم دراز کشیدم و راحت خوابیدم. ۲۳

۲. انقیاد کوبا توسط ایالات متحد آمریکا

(از معاهده‌ای که روز ۲۲ مه ۱۹۰۳ امضا شد)

ماده ۳. دولت کوبا به دولت آمریکا اجازه می‌دهد که در صورت لزوم و برای حفظ استقلال کوبا، و پشتیبانی از دولتی که بتواند از جان و مال و حیثیت افراد نگهداری کند، و به منظور برداشتن تعهدات ناشی از معاهده پاریس ۲۴ اردوش ایالات متحد آمریکا و سپردن آن به دولت کوبا، می‌تواند در امور کوبا مداخله کند.

ماده ۴. تمام اقدامات ایالات متحد آمریکا در جریان اشغال نظامی کوبا، قانونی و معتبر خواهد بود و همه حقوق قانونی ناشی از این اقدامات، نگهداری و حمایت خواهد شد.

ماده ۵. برای آنکه ایالات متحد آمریکا بتواند استقلال سرزمین و مردم کوبا را تأمین و از سرزمین آمریکا دفاع کند، کوبا سواحل یا سرزمینهای لازم برای زغال‌سنگ‌گیری کشتیها یا تأسیس پایگاههای دریایی در پاره‌ای نقاط معین را که با توافق رئیس جمهور آمریکا اعلام خواهد شد، به ایالات متحد آمریکا می‌فروشد یا اجاره می‌دهد. ۲۵

۳. انقیاد جمهوری دومینیکن توسط ایالات متحد آمریکا

(از موافقت‌نامه‌ای که در ۸ فوریه ۱۹۰۷ به امضا رسید)

۱. رئیس جمهور آمریکا سرپرست کل گمرک دومینیکن را منصوب خواهد کرد.

۲. دولت دومینیکن، قانوناً همه عوارض گمرکی را به سرپرست کل و دستیارانش خواهد پرداخت و در حد توانایی‌اش همه کمکها و حمایت لازم را در حق آنها به عمل خواهد آورد. دولت ایالات متحد آمریکا چنان از سرپرست کل گمرک و دستیارانش حمایت خواهد کرد که بتوانند وظایف‌شان را به راحتی انجام دهند.

۳. تازمانی که جمهوری دومینیکن همه بدهیهای تضمین شده‌اش را نپرداخته است، بدهیهای عمومی‌اش افزایش نخواهد یافت مگر با توافق قبلی جمهوری دومینیکن و ایالات متحد آمریکا. برای تغییر دادن در عوارض گمرکی واردات نیز موافقت‌نامه مشابهی امضا خواهد شد. ۲۶

پرسش و تمرین

۱. علل تشدید سیاست تجاوز کارانه ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم چه بود؟
۲. آنچه را که درباره جنگ اسپانیا - آمریکا می‌دانید بگویید و ماهیت این جنگ را تعیین کنید.

25. «Treaties, Conventions, International Acts, Protocols and Agreements Between the U.S.A. and Other Powers», Washington, 1910, Vol. I. PP. 363-364.

26. Ibid., PP. 419-420.

23. Olcott, *Life of McKinley*. Vol. II, P. 109.

۲۴. جنگ اسپانیا - آمریکا به موجب معاهده پاریس، پایان یافت.

کشورهای آمریکای لاتین

۲۵. آمریکای لاتین از ۱۸۲۰ تا ۱۹۱۷

عقب ماندگی اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین. سلطه سرمایه خارجی. کشورهای آمریکای لاتین، که خلقهایش صدها سال زیر یوغ استعمارگران اسپانیایی یا پرتغالی گرفتار شده بودند، از لحاظ اقتصادی، نتوانستند به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای دست یابند. سرمایه‌داری در این کشورها بسیار ضعیف بود و روابط فئودالی، نقش اصلی را داشت. در برخی از کشورهای آمریکای لاتین، بردگی یا بقایای آن دیده می‌شد و در برخی دیگر، اجتماعات قبیله‌ای سرخ‌پوستان از میان نرفته بود. اما کشورهای آمریکای لاتین، وضعی همانند یکدیگر نداشتند و مدارج پیشرفتشان متفاوت بود. کوبا و پورتوریکو ۱ تا سال ۱۸۹۸ مستعمره اسپانیا بودند و پس از جنگ اسپانیا - آمریکا، کوبا کشوری نیمه مستعمره و پورتوریکو مستعمره ایالات متحده آمریکا شد. سطح پیشرفتهای اقتصادی و سیاسی آرژانتین ۲ و شیلی ۳ به مراتب بالاتر از کشورهای عقب مانده تری چون اکوادور، ۴ هوندوراس ۵ بولیوی ۶ و پاراگوئه ۷ بود.

روابط نیمه فئودالی بر کشاورزی کشورهای آمریکای لاتین مسلط بود. زمینهای بزرگ، که لاتیفونداها نامیده می‌شد، در تصرف زمینداران بزرگ

- | | | |
|----------------|---------------|------------|
| 1. Puerto Rico | 2. Argentina | 3. Chile |
| 4. Ecuador | 5. Honduras | 6. Bolivia |
| 7. Paraguay | 8. Latifundia | |

۳. مضمون معاهده ایالات متحده آمریکا و جمهوری کوبا (ن.ک. سند ۲) را تحلیل کنید و بگویید وضع کوبا پس از تحمیل این معاهده بر آن کشور، چگونه بود.

۴. بر اساس شواهد و اطلاعات فصل پیش و سند ۳، روشهایی را که ایالات متحده آمریکا برای به انقیاد درآوردن کشورهای آمریکای مرکزی به کار می‌گرفت بیان کنید.

۵. نمودار «جهت اصلی دست اندازیهایی ایالات متحده آمریکا» را بررسی کنید. و هدفهای اصلی سیاست خارجی امپریالیسم آمریکا را در آغاز سده بیستم فرمول وار بنویسید.

۶. ستون مناسب را در جدول «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» پر کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

ایالات متحده آمریکا جزایر هاوایی را اشغال کرد.	۱۸۹۸
جنگ اسپانیا - آمریکا.	
عبور کشتیها از آبراه پاناما آغاز شد.	۱۹۱۴

پرسشهایی برای مرور در تاریخ فرانسه، اسلاوهای جنوبی و غربی، و ایالات متحده آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱. ویژگیهای مشترک پیشرفتهای اقتصادی آلمان، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چه بود؟
۲. کشورهای آلمان، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده آمریکا از لحاظ تولید جهانی در آغاز سالهای ۱۸۷۰-۷۹ چه مقامهایی داشتند و در آستانه جنگ اول جهانی به چه مقامهایی رسیدند؟
۳. ویژگیهای مشترک پیشرفتهای اقتصادی بلغارستان و صربستان چه بود؟
۴. ویژگیهای عام و خاص نظامهای سیاسی آلمان، بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده آمریکا چه بود؟
۵. ویژگیهای جنبش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در کشورهای اسلاونشین اروپای مرکزی و جنوب شرقی چه بود؟

بود. کلیسای کاتولیک، مالک قطعه زمینهای بسیار بزرگ بود. دهقانان بسی- زمین، کارگران کشاورزی، اجاره‌داران و کارگران روزمزد، که اسیر جنگال فقر و خشونت بودند، در کشتزارهای زمینداران و مقامات کلیسا کار می‌کردند.

بر بیشتر کشورهای آمریکای لاتین، دیکتاتورها، بسی‌چون و چرا حکمروایی می‌کردند و بیشترشان از میان زمینداران بزرگ، دامپروران یا کشت‌داران بزرگ به این مقام می‌رسیدند.

بورژوازی بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ، از ضعف اقتصادی و سیاسی کشورهای آمریکای لاتین بهره‌برداری کردند. سرمایه‌داران خارجی با کمک و پشتیبانی زمینداران و کلیسای بسیار متنند کاتولیک، دست‌اندازی به اقتصاد آمریکای لاتین را آغاز کردند.

نفوذ سرمایه‌خارجی به کشورهای آمریکای لاتین، اقتصاد این کشورها را فلج کرد و مانع رشد و تکامل نیروهای تولیدی آنها شد. امپریالیستها و زبردستانشان در طبقات حاکم محلی، علاقه‌ای به صنعتی شدن این کشورها نداشتند و اقتصاد را مطابق منافع خودشان و بی‌توجه به منافع ملت‌های آمریکای لاتین سامان می‌دادند. آنها همه فعالیت‌های اقتصادی را در تولید یک‌پادو محصول صادراتی متمرکز می‌کردند. مثلاً در برزیل قهوه و پنبه، در کوبا نیشکر و در کشورهای آمریکای مرکزی موز و قهوه کشت می‌شد. بدینسان کشورهای آمریکای لاتین تدریجاً به پایگاه تولید مواد خام کشاورزی برای اروپا و ایالات متحد آمریکا تبدیل می‌شدند. رشد یک‌جانبه فعالیت‌های اقتصادی در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آنها را وابسته و واردات کالاهای ضروری از جمله واردات مواد غذایی کرد. وابستگی به سرمایه‌خارجی، به ویژه با گذار این کشورها به مرحله سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم، بیشتر شد.

صدور سرمایه به آمریکای لاتین از کشورهای بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و آلمان فزونی گرفت. امپریالیستها سودهای کلانی از کشورهای آمریکای لاتین به جیب می‌زدند و انحصارات خارجی نیز پیوسته در امور داخلی این کشورها دخالت می‌کردند. امپریالیستها، به ویژه امپریالیستها ایالات متحد آمریکا، جنبش‌های ملی را در همه جا سرکوب می‌کردند. امپریالیستها ایالات متحد از قدرت دیکتاتورهای مرتجع که دست‌اندرکار سرکوبی و پایداری آزادیهای مردم بودند پشتیبانی می‌کردند.

کشورهای آمریکای لاتین در سده نوزدهم، در جنگال سرمایه‌بریتانیایی

دست‌ویامی‌زدندولی در آغاز سده بیستم بیش‌ازپیش وابسته امپریالیسم آمریکا شدند.

ایالات متحد آمریکا، به نفع انحصارات خود، بی‌شرمانه در امور داخلی کشورهای آمریکای لاتین دخالت می‌کرد. انحصارات آمریکایی در آغاز سده بیستم تقریباً در همه کشورهای منطقه دریای کارائیب، بر فعالیت‌های اقتصادی دست‌انداخته و موضع مسلط را به دست آورده بودند.

مردم کوبا پس از آنکه توانستند یوغ اسپانیا را در پی مبارزه طولانی و سرسختانه‌های بی‌بخش ملی خویش براندازند، به انقیاد ایالات متحد آمریکا درآمدند. جنبش‌های بی‌بخش ملی از آن پس علیه امپریالیسم آمریکا تغییر جهت داد. امپریالیستهاهای آمریکایی بازها نیروی دریایی‌شان را برای کمک به دست‌نشانگان‌شان در کوبا گسیل داشتند. آنها گرایش‌های آزادیخواهانه مردم کوبا را وحشیانه سرکوب کردند (ن. ک. سند ۲).

ایالات متحد آمریکا در نخستین سال‌های سده بیستم دست‌اندرکار ساختمان آبراه پاناما شد (ن. ک. سند ۳). برزخ پاناما با کمک ایالات متحد آمریکا از کلمبیا جدا شد. جمهوری پاناما تا سالها بعد همچون یک ایالت استعماری برای امپریالیسم آمریکا بود (ن. ک. سند ۴). با گشایش آبراه در برزخ پاناما (در سال ۱۹۱۴) تسلط ایالات متحد آمریکا بر کشورهای منطقه دریای کارائیب، محکم‌تر از هر زمان شد.

ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۰۷ با بهره‌برداری از دشواریهای مالی جمهوری دومینیک، این کشور را تحت‌الحمايه خود ساخت. امپریالیستهاهای آمریکایی با تحمیل وام‌های سنگین به جمهوری دومینیک، بر امور مالی و سیاسی کشور مسلط شدند. در اینجانب هم‌چون کوبا، زمینه‌ها فقط برای تشکیل دولتهای دست‌نشانده آماده کردند. فعالیت‌های مردم، اعم از سیاسی و اقتصادی به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌شد. سربازان ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۱۶ در جمهوری دومینیک پیاده شدند و بدین ترتیب، یک دیکتاتوری نظامی که از پشتیبانی سرنیزه‌های آمریکایی بر خوردار بود در این کشور تشکیل شد.

ایالات متحد، همچنین بارها در امور داخلی جمهوری سیاه‌پوست‌نشین هائیتی دخالت کرد و استقلال آن را به خطر انداخت. نیروی دریایی ایالت متحد آمریکا در سال ۱۹۱۵ جزیره هائیتی را اشغال کرد. جمهوری هائیتی مجبور به پذیرفتن موافقت‌نامه‌ای شد که به موجب آن رژیم نظامی اشغالی

در کشور برقرار شد. سرمایه‌داران آمریکا به ثروت‌های کشور دست انداختند. اهالی بومی این سرزمین، در سخت‌ترین شرایط برای سرمایه‌داران کار می‌کردند و استثمار می‌شدند.

در نیکاراگوئه ۱۰، بانکداران آمریکایی با دادن وام‌های سنگین، مداخله دائمی و تحمیل موافقت‌نامه‌های يك جانبه، بر زندگی اقتصادی کشور مسلط شدند و مقامات نیروی دریایی نیز امور حکومت را در دست گرفتند.

تدریجاً سراسر آمریکای مرکزی به قلمرو خصوصی امپریالیسم آمریکای شمالی تبدیل شد. جمعیت کشورهای آمریکای مرکزی عمدتاً به تولید موز، مرکبات و قهوه اشتغال داشتند. انحصار میوه ایالات متحد آمریکا که یونایتد فروت کمپانی ۱۱ نامیده می‌شد مالک بخش اعظم کشتزارها و باغها بود و به همین علت کشورهای آمریکای مرکزی را غالباً «امپراتوری موز پروری» یونایتد فروت می‌نامیدند.

تسلط انحصارات امپریالیستی و وجود زمینهای بزرگ کشاورزی با روابط اقتصادی فنودالی، پیشرفت سرمایه‌داری در کشورهای آمریکای لاتین را به تأخیر انداخت و نتوانست جلوی این پیشرفت را بگیرد.

وضع کارگران. جنبش کارگران. کشورهای آمریکای لاتین در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به مدار اقتصاد سرمایه‌داری جهان کشانده شدند. راه‌های آهن و بندرگاه‌ها در سواحل دریاها ساخته شد و بازرگانی خارجی گسترش یافت. صنایع استخراج منابع طبیعی پیش رفت. صنعت نفت، نخست در مکزیک و سپس در ونزوئلا و استخراج مس و شوره قلمی یا نیترات طبیعی پتاسیوم در شیلی، قلع در بولیوی، و فلزات غیر آهنی در مکزیک و پرو آغاز شد و گسترش یافت.

در پاره‌ای کشورهای (از جمله در آرژانتین، برزیل و مکزیک) چند کارخانه صنعتی، به ویژه برای تولیدات کشاورزی، مانند صنایع شیرو گوشت و تولید غذاهای بسته‌بندی شده و مانند اینها تأسیس شد.

تکامل صنعتی، به پیدایش بورژوازی صنعتی یعنی طبقه‌ای منجر شد که در تلاش به دست آوردن مقام نخست در زندگی کشور بود، و در کنارش، طبقه کارگر نیز تشکیل شد.

طبقه کارگر از لحاظ ترکیب اجتماعی، بی‌نهایت ناهمگن بود: در میان کارگران، بومیان آمریکا یعنی سرخپوستان، سیاهپوستان، دورگه‌های اروپایی و سرخپوست، دورگه‌های اروپایی و سیاهپوست دیده می‌شدند اما

پس از پایان سده نوزدهم، مهاجران اروپایی باعث افزایش قابل ملاحظه کارگران سفیدپوست شدند.

کارگران آمریکای لاتین از پایان سده نوزدهم به بعد، به مبارزه فعالانه‌ای برای به دست آوردن حقوقشان دست زدند. آنها اعتصابات گوناگون به راه انداختند، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌ها و احزاب سوسیالیستی تشکیل دادند. عقاید مارکسیستی، آرام آرام در میان کارگران و روشنفکران پیشرو گسترش یافت.

در آغاز سده نوزدهم، بخش‌های انترناسیونال اول در آرژانتین تشکیل شد. این بخش‌ها بعداً به هسته اصلی گروه‌های سوسیالیستی (در سال ۱۸۹۶) حزب سوسیالیست کارگران تبدیل شدند. در کوبا نیز گروه‌های سوسیالیست انقلابی تشکیل شد.

در آستانه جنگ اول جهانی، گروه‌های مارکسیستی کارگران پیشرو در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین تشکیل شده بود.

مبارزه طبقه کارگر و دهقان برای دست‌یافتن به حقوقشان نه فقط علیه بورژوازی و زمینداران محلی بلکه علیه انحصارات خارجی نیز بود. این مبارزه، به مبارزه‌ای ضد امپریالیستی و رهایی بخش ملی تبدیل شد.

وضع و مبارزات سرخ‌پوستان. رشد و تکامل سرمایه‌داری در فاصله سالهای ۱۸۷۰-۱۸۹۹ با غارت و انهدام سرخ‌پوستان یعنی ساکنان بومی آمریکای جنوبی و مرکزی همراه بود. زمینداران محلی و شرکت‌های بریتانیایی و آمریکایی ضمن تلاش برای افزودن بردامنه متصرفاتشان، دسته‌های مسلح تشکیل دادند و به جان سرخپوستها انداختند، آنها را از سرزمین‌های بیرون راندند و به قلع و قمع توده‌های آنها پرداختند. سرخ‌پوستها که غالباً به تیر و کمان و کماند مسلح بودند، نمی‌توانستند در برابر نظامیان مجهز به توپخانه و دیگر سلاحهای جدید ایستادگی کنند. اما با این حال، سرسختانه در برابر متجاوزان جنگیدند. مثلاً در سرزمین امروزی آرژانتین، يك اتحاد جنگی در میان قبایل سرخ پوست به وجود آمد و در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۹ سرسختانه در برابر تجاوزکاران ایستادگی کرد. دسته‌های سرخ‌پوستان، شبانه به مهاجمان یورش می‌بردند و به این ترتیب بارها توانستند بردشمنی که از خودشان قوی‌تر بود پیروز شوند. مهاجمان با درندگی هرچه تمام‌تر، همه قبایل، مردان و زنان و کودکان را قلع و قمع کردند و خانه‌ها و کلبه‌های سرخ‌پوستان را به آتش کشیدند و تلهایی از خاکستر برجا گذاشتند.

وضع دهقانان. شورشهای دهقانی. سلطه زمینداران، دین.

پیشگان و انحصارات خارجی، باعث شد که اکثریت روستائیان آمریکای لاتین به کارگران کشاورزی یا دهقانان بی زمین، کارگران روزمزد و مزارعه کاری تبدیل شوند که عمرشان را با بدهکاری به سر می آوردند و بدهی هاشان از پدر به پسر منتقل می شد و در فقری کشته و پایدار زندگی می کردند (ن. ک. سند ۵).

در بولیوی، پرو و اتوادور نیز که در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چندین صومعه بزرگ صاحب زمینهای پهناور بودند، کارگران و کشاورزانی که روی «زمینهای مقدس» کار می کردند غالباً تنبیه جسمی می شدند. مثلاً در میان کارگران کشاورزی رسم بود که هر گاه از مباشرشان کتک می خوردند در برابرش زانو بزنند و از رفتار ملاطفت آمیز اوسپاس گذاری کنند.

در پاره ای از کشورهای آمریکای لاتین، بردگی سیاهان تا سالهای طولانی دوام آورد. ارباب بی آنکه در اندیشه مجازات باشد، می توانست برده اش را بکشد.

دهقانان بارها در کشورهای آمریکای لاتین شورش کردند. این شورشها به ویژه در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ در برزیل شدت داشت زیرا با قیامهای بردگان سیاه همزمان می شد.

برزیل پس از آنکه در آغاز سده نوزدهم از وابستگی استعماری آزاد شد برخلاف دیگر کشورهای آمریکا لاتین، به کشوری پادشاهی تبدیل شد. دهقانان شورشی و بردگان در سال ۱۸۸۹ زمینداران و بورژوازی برزیل را به الغای حکومت سلطنتی و اعلام جمهوری در کشور وا داشتند، اما این دگرگونی موجب بهبود وضع دهقانان نشد. شورشهای دهقانی برزیل در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ و در نخستین سالهای سده بیستم نیز ادامه یافت.

در آغاز سده بیستم شورشهای پردامنه دهقانی، در آرژانتین نیز آغاز شد. دهقانان این کشور خواستار اصلاحات ارضی، و کاهش مالیاتها و بهره مالکانه بودند.

اما بزرگترین جنبش دهقانی و رهایی بخش ملی، در کشور مکزیک روی داد که در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۷ صحنه یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک شده بود.

انقلاب ۱۹۱۰-۱۹۱۷ مکزیک. در سالهای ۱۸۷۶-۱۹۱۱ قدرت دیکتاتوری در مکزیک، در دست رئیس جمهوری این کشور یعنی ژنرال پورفیر بودیاز ۱۲ بود. او دولتی نظامی - پلیسی در مکزیک روی کار آورد و کشور

را به سرزمین نیمه مستعمره امپریالیستهای آمریکا تبدیل کرد. سیاست ارضی دباز، ستمگرانه ترین سیاستش بود. او مایملک دهقانان و زمینهای مشاع را به زور تصرف کرد. میلیونها سرخ پوست مجبور بودند در چالهای معادن و میدانهای نفتی، کشتزارهای متعلق به زمینداران و انحصارات خارجی کار کنند. زمینهای دهقانان، جنگلها و زمینهای حاصلخیز، همگی به تصرف انحصارات خارجی، زمینداران و دین پیشگان مکزیک در آمد.

کارگران و دهقانان مکزیک در آغاز سده بیستم، فعالیت انقلابی علیه دیکتاتوری دباز را آغاز کردند. کارگران در شهرها و معادن مکزیک دست به اعتصاب زدند. در جنوب کشور، دسته های پارتیزان به رهبری امیلیو زاباتا ۱۲ و در شمال، دسته های پارتیزان به رهبری پانچو ویلا ۱۴ تشکیل شد. دباز به کمک شمشیر و سلاح آتشین، فعالیتهای کارگران و دهقانان را سرکوب کرد. فعالیتهای پراکنده و خود انگیخته کارگران، دهقانان و روشنفکران مترقی در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۱ به جنبش انقلابی نیرومندی علیه رژیم سراپا فاسد دباز تبدیل شده بود. انقلاب بورژوا - دموکراتیک پیروز شد. دباز دیکتاتور مجبور به فرار از کشور شد.

با اینحال، طبقه کارگر مکزیک هنوز بسیار ضعیف بود. اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی کارگری هنوز تشکیل نشده بود و طبقه کارگر نمی توانست نقش رهبری کننده داشته باشد. اتحادی میان جنبش کارگران و جنبش دهقانان پدید نیامده بود. نتیجه آن شد که قدرت سیاسی در مکزیک به دست بورژوازی افتاد.

توده های دهقانان بی زمین برای به دست آوردن زمین می جنگیدند. آنها دسته های انقلابی تشکیل می دادند و با هم دیگر متحد می شدند و شعارهای زاپاتا را به خوبی درک می کردند: «زمین و آزادی»، «مرگ بر روی پاها بهتر از زندگی بر روی زانوان است». بورژوازی لیبرال که رهبری انقلاب را به دست گرفته بود علاقه ای به زمیندار شدن دهقانان و کارگران کشاورزی نداشت. خودداری مقامات جدید از واگذاری زمین به دهقانان بی زمین، موجب رشد و گسترش جنبش انقلابی شد. دسته های پارتیزان، در ارتش بزرگ دهقانان و به رهبری مشترک زاباتا و ویلا با هم متحد شدند. ستون فقرات این ارتش را دهقانان سرخ پوستی تشکیل می دادند که شجاعانه علیه ستمگران می جنگیدند. امپریالیستهای آمریکایی از کشاکشهای داخلی مکزیک بهره برداری کردند و در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۶، به مداخله مسلحانه

علیه انقلاب مکزیك دست زدند. اما ایستادگی قهرمانه مردم در برابر مداخله گران، ایالات متحد آمریکا را به عقب کشیدن سربازانش واداشت.

بیکار قهرمانانه زحمتکشان مکزیك علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی، به تصویب يك قانون اساسی بورژوا-دموکراتیک در سال ۱۹۱۷ منجر شد. در این قانون، آزادی بیان و مطبوعات و حق رأی عمومی تضمین شده بود. حقوق بیگانگان برای بهره برداری از منابع ملی کشور، محدود شد. حق تأسیس و اداره مدارس ابتدایی از کلیساها گرفته شد. کشیشان و دیگر دین پیشگان از حق انتخاب محروم و مجبور شدند فعالیت سیاسی را کنار بگذارند. گذشته از این، کلیسا حق تصرف هرگونه ملکی را از دست داد. برنامه‌ای برای تقسیم املاک بزرگ، کمک به زمینداران کوچک، اجرای ۸ ساعت کار روزانه، قانونی کردن حق اعتصاب و تشکیل اتحادیه‌های کارگری نهیه شد.

اما قانون اساسی ۱۹۱۷ که زیر فشار کارگران و دهقانان به تصویب رسیده بود به اجرا گذاشته نشد. بورژوازی، زمینداران و دین پیشگان مرتجع که بارها به کودتاهای ضد انقلابی دست زدند با این قانون مخالف بودند. آنها زاپاتا و ویلا، رهبران جنبش دهقانی را به طرز خائنانه‌ای به قتل رساندند.

بدینسان بزرگترین جنبش انقلابی کشورهای آمریکای لاتین در آغاز سده بیستم یعنی انقلاب مکزیك، به آزادی مردم از استعمار فئودالی یا وابستگی به امپریالیستهای بیگانه نیا انجامید.

اما در پی این جنبش، بیداری نیروهای جنبش‌دهایی بخش ملی در سراسر آمریکای لاتین آغاز شد.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر در (دوسیه، نیروی محرک بزرگی در رشد جنبشهای دهایی بخش ملی و طبقه کارگر در کشورهای آمریکای لاتین بود.

اسناد و مدارك

۱. علاقه ایالات متحد آمریکا به انقیاد آمریکای لاتین

(از روزنامه آمریکایی «بال تیمورسان» به تاریخ ۱۹ مه ۱۸۸۹)

مامی خواهیم بازرگانی آمریکای مرکزی و جنوبی را به انحصار خودمان درآوریم، اما نه با پایین آوردن قیمت و کیفیت کالاها مان بلکه با گنجاندن این

کشورها در نظام حمایت گمرکی خودمان. مامی خواهیم به بندرهای کشورهای که با ما دادوستد می کنند دسترسی داشته باشیم، ولی اروپاییها که با ما رقابت می کنند باید از این حق محروم شوند. ۱۵

۲. سیاست آمریکا در کوبا در سال ۱۸۹۸

(از سخنرانی اوسوالدو دورتیگوس ۱۶ رئیس جمهور، در ۲۶ مه ۱۹۶۰ در بوئنوس آیرس)

پس از رهایی کشور ما از سلطه بیگانه، سربازان مامی یعنی سربازانی که در نبرد برای رهایی مینمان جنگیدند حتی اجازه ورود به شهرهای کوبا را نیافتند. فرماندهی ارتش اشغالگر ایالات متحد آمریکا نمی خواست به سربازان مین پرست کوبایی اجازه اشغال شهرهایی را بدهد که خودشان آزاد ساخته بودند. به این ترتیب، این ارتش امکانات فراوانی برای تحمیل شرایط يك جانبه و انداختن یوغی تازه بر گردن مردم کوبا در اختیار داشت؛ عمر این وضع تاریخی بود که ما سرانجام توانستیم... به رهبری مردی که نامش در خاطر همه نسلهای خلتهای آمریکا زنده خواهد ماند یعنی فیدل کاسترو به آزادی و استقلال واقعی برسیم.

۳. تصرف پاناما توسط امپریالیسم ایالات متحد آمریکا

نظر روزولت، معاون ریاست جمهوری، درباره اهمیت ساختمان آبراه پاناما برای ایالات متحد آمریکا

مامی توانیم در داخل مرزهای کشورمان آرام بنشینیم و اعتراف کنیم که بازرگانان خوشبختی هستیم که به آنچه در جهان می گذرد علاقه‌ای نداریم. در پیکار برای دست یافتن به برتری دریایی و بازرگانی، باید پایگاههای قدرتمان را در خارج از آمریکا برپا داریم. باید آبراه میان دو اقیانوس بسازیم و از همه امتیازاتی که امکان اظهار نظر در سرنوشت اقیانوسهای شرق و غرب را به مامی دهد برخوردار شویم. ۱۷

15. *The Peoples of Latin America in The Struggle Against American Imperialism*. Moscow, 1941, P. 121.

16. Osvaldo Dorticos

17. S. A. Gonionsky, *History of The Panamanian «Revolution»*. Moscow, 1958, P. 37.

۴. نظر چورخه تورپر ۱۸ روزنامه نگار و سیاستمدار برجسته پانامایی دربارهٔ انقیاد پاناما توسط ایالات متحد آمریکا

آبراه پاناما، رؤیای نسلهای پیاپی، اکنون زیر سلطهٔ بیگانگان، یعنی زیر سلطهٔ امپریالیستهای آمریکایی، وسیله‌ای برای سرکوبی و غارت و جنگ علیه همهٔ خلقهای جهان و به ویژه خلق پاناما شده است. چیزی که می‌بایست راهی روشن و صاف شود، اکنون زخمی خونین در قلب پاناما شده است. ایالات متحد آمریکا از حق مالکیت این آبراه بهره‌برداری می‌کند و آن را چنان به کار می‌گیرد که بهتر است شعار شریف «برای رفاه جهانیان» را که در نشان ملی پاناما نقش بسته است با شعار «برای رفاه آمریکاییان» عوض کنیم. ۱۹

۵. وضع کارگران کشاورزی و سرخ‌پوستان

الف. نظر کارل مارکس دربارهٔ کارگران کشاورزی آمریکا

در برخی کشورها به ویژه در مکزیک... بردگی در زیر پوشش کارگران روزمزد کشاورزی پنهان شده است. با مساعددهایی که با کار بازپرداختنی است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، نه فقط خود کارگر بلکه خانواده‌اش نیز عملاً به مایملک اشخاص و خانواده‌های دیگر تبدیل می‌شوند. ۲۰

مارکس این موضوع را در سالهای ۱۸۶۰-۶۹ نوشته است ولی وضع کارگران کشاورزی در نخستین سالهای سدهٔ بیستم تفاوتی با آن زمان نکرده بود.

ب. نظر روزنامه «تایمز»، شماره ۸ دسامبر ۱۹۱۳ دربارهٔ کارگران کشاورزی

هزاران دهقان برای کارفرماهاشان - هاسی‌یندوسها ۲۱ - بردگی می‌کنند. آنها مجبورند اجناس ضرورشان را از فروشگاه هاسی‌یندوس بخرند. نسبه گرفتن، آسان است. اما کارفرماها در موعد مقرر، صورت حسابی تحویل کارگران می‌دهند که امیدی به پرداختش ندارند. بعضی هاسی‌ان مخارج عروسی را قرص می‌کنند. یا

18. Jorje Torper 19. Ibid; P. 5.
20. Karl Marx, *Capital*. Moscow, FLPH, 1954, Vol. 1, P. 168.
۲۱. *Haciendados* (مفردش: *Haciendas*): مالکان قطعه زمینهای بزرگ نیمه فئودالی، نیمه سرمایه‌داری.

مخارج تشییع جنازه را کارگر کشاورزی، به نحوی، در جنگال کارفرما می‌افتد و تازمانی که بدهکار است نمی‌تواند از کارش دست بکشد. گذشته از این، وقتی بپرد، بدهی‌اش را بجه‌هایش به‌ارث می‌برند. ۲۲

ج. نظر ج. ترنر ۲۳ روزنامه نگار آمریکایی در بارهٔ سرخ‌پوستان یوکاتان (۱۹۱۰)

با آنها همچون گاو و گوسفند رفتار می‌شد؛ از دستمزد خبری نبود، خوراکیشان باقلا، تورتیلا [نوعی نان ذرت] و ماهی کهنه بود؛ تنبیه همیشه برقرار بود و گاه تادم مرگ کتک می‌خوردند؛ از طلوع آفتاب تا سیاهی شب در زیر نور سوزان خورشید کار می‌کردند.

مردها را شبها پشت درهای بسته نگاه می‌داشتند... اگر یکی از آنها می‌گریخت، به چنگ سربازان می‌افتاد و به جای خودش بازگشت داده می‌شد. ۲۴

ع. از قانون اساسی ۱۹۱۷ مکزیک

مادهٔ ۲۷. مالکیت زمینها و آبهای درون محدودهٔ کشور، حقاً متعلق به ملت است... که همچون گذشته، می‌تواند و حق دارد مالکیت آنها را به اشخاص واگذارد...

فقط مکزیک‌ها... و مؤسسات مکزیک‌کی حق تملک زمین و آب یا دسترسی به آنها یا گرفتن امتیاز بهره‌برداری از ثروت‌های کافی، آبها و سوخت زیرزمینی جمهوری مکزیک را دارند. ۲۵

پرسش و تمرین.

۱. ویژگی مشخص کنندهٔ تکامل اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین در پایان سدهٔ نوزدهم و آغاز سدهٔ بیستم چه بود؟
۲. وضع کارگران و دهقانان، به ویژه سرخ‌پوستان بومی کشورهای آمریکای لاتین را شرح دهید. مبارزهٔ زحمتکشان آمریکای لاتین علیه استثمارگران و استثمارگران را شرح دهید.
۳. گزارشی دربارهٔ زویدادهای عمدهٔ انقلاب ۱۹۱۰-۱۹۱۷ مکزیک تهیه کنید و ماهیت و نتایج این انقلاب را شرح دهید.

22. M. Alperovich and B. Rudenko, *Mexican Revolution of 1910-1917 and US Policy*. Moscow, 1958, PP. 27-28.
23. J. Turner 24. *Ibid*; P. 29.
25. S. Volsky, *Mexican Revolution*. Moscow, 1928.

جلوگیری می‌کرد، در ربع آخر سده نوزدهم، نخستین بنگاههای سرمایه‌داری مانند معادن زغال سنگ و کارخانه‌های بافندگی در چین آغاز به کار کردند. نخستین راههای آهن ساخته شد. دامنه روابط اقتصادی با کشورهای دیگر گسترش یافت، بر تعداد شهرهای بزرگ و قدرت و جمعیت طبقه کارگرافزوده شد.

همزمان با پیشرفت صنایع، بورژوازی ملی در چین تشکیل شد و پایه میدان گذاشت.

بخش عمده‌ای از بورژوازی چین را کمپرادورها یعنی واسطه‌های میان سرمایه خارجی و بازار داخلی چین، تشکیل می‌دادند. کمپرادورها به‌عنوان کارگزاران شرکتهای بیگانه، همراه با بیگانگان، کشور را استثمار می‌کردند و روز به روز از طریق فروش کالاهای وارداتی و خرید مواد خام ارزان از مردم چین بر ثروتشان می‌افزودند. بورژوازی کمپرادور و اربابان فئودال، نیروی ارتجاعی جامعه چین بودند و هر دو از نظام پادشاهی، که سخت‌مورد تنفر مردم بود پشتیبانی می‌کردند.

گذشته از تحکیم یافتن روابط سرمایه‌داری در کشور، آگاهی ملی چینی‌ها بالا رفت و بر نفرتشان از امپریالیستهای ستمگر و یوغ سنگین روابط فئودالی افزوده شد.

چین از لحاظ اقتصادی، وابسته دولتهای امپریالیستی می‌شود. سرمایه‌داری ملی چین، زمانی به‌مسیر تکامل افتاد که این کشور مرحله وابسته شدن به سرمایه خارجی را پیش گرفته بود. سلسله چینگ (یا منچو) که بر کشور حکومت می‌کرد و نیاز شدیدی به پول داشت، قرار دادهای اسارت-آوری با کشورهای دیگر بست و امتیازات بزرگی به آنان داد و بدینسان لطمه‌های بزرگی به منافع ملی چینی‌ها زد. در نخستین سالهای دهه ۱۸۷۰-۷۹، بیگانگان می‌توانستند آزادانه از بندر گاه چین استفاده کنند. بیگانگان در این بندر گاهها همچون اربابان رفتار می‌کردند و تسایع هیچ مقرراتی نبودند.

ساختمان راههای آهن، یکسره در دست بیگانگان بود. بخش بزرگی از معادن زغال سنگ و معادن دیگر نیز در تصرف بیگانگان بود. در شهرهای بزرگ چین، محلهای مخصوص بیگانگان ساخته شد. خارجیا در این محلهای حکومتهای مستقل داشتند و از مقامات چینی پیروی نمی‌کردند.

بیداری آسیا

۲۶. چین در پایان سده نوزدهم

اوضاع کشور. در پایان سده نوزدهم، هنوز روابط فئودالی بر جامعه چین حاکم بود. بیشترین بخش زمینهای کشور به اربابان فئودال تعلق داشت. اکثریت دهقانان، بی‌زمین بودند و زمین را از زمینداران اجاره می‌کردند و اجاره رانقدی یا جنسی - از نصف تا دو سوم محصول - می‌پرداختند. دهقانان زمیندار نیز وجود داشتند اما بیشترشان صاحب قطعه زمینهای کوچک بودند و مجبور بودند مقداری از زمین مورد نیازشان را با شرایط سنگین اجاره کنند. دهقانان، گذشته از پرداخت اجاره به زمینداران، مجبور بودند مالیات و خراج سنگینی هم به دولت بپردازند.

دهقانان، روستاها را رها می‌کردند و به شهرها می‌رفتند ولی در آنجا نیز غالباً بی‌کار می‌ماندند زیرا رشد صنعت به‌کندی صورت می‌گرفت. علل کندی پیشرفتهای چین از این قرار بود: تسلط روابط فئودالی در روستا، بازار محدود داخلی در اثر قدرت خرید ناچیز دهقانان و صنعتگران چین، رقابت اجناس خارجی و سلطه سرمایه خارجی.

صنایع دستی داخلی چین که تا اندازه‌ای پیشرفته و تکامل یافته بود، بر کار جسمی متکی بود و نمی‌توانست با کالاهای ماشینی خارج که همچون سیل به چین سرازیر شده بودند رقابت کند. صنعتگران ورشکسته، کم‌کم از چین مهاجرت کردند.

با آنکه بقایای فئودالیسم و سرمایه خارجی از پیشرفت صنایع ملی چین

روز به روز بردامنه نفوذ سرمایه داران بیگانه در چین افزوده می شد و بدینسان، وابستگی چین به آنها بیشتر می شد. چین تدریجاً به صورت زائده ای برای تولید مواد اولیه کشاورزی مورد نیاز کشورهای بیگانه در می آمد.

جنگ چین و ژاپن در پایان سده نوزدهم، غارتگری نورسیده امپریالیسم ژاپن - به عنوان سرسخت ترین و فعال ترین دشمن خارجی چین، به میدان آمد. ژاپن در ژوئیه ۱۸۹۴ بدون اعلام جنگ، به چین حمله کرد. سربازان مسلح ژاپنی، چینی ها را در خشکی و دریا شکست دادند و چین را مجبور به واگذاری جزیره تایوان^۴ و جزایر پنگوه به ژاپن کردند. چین مجبور شد غرامت سنگینی به ژاپن بپردازد و چهار بندرگاه تازه را به روی بازرگانی بین المللی بگشاید.

چین به کشوری نیمه مستعمره تبدیل می شود. شکست چین در جنگ با ژاپن، به امپریالیستها جرأت داد تا به غارت و انقیاد هر چه بیشتر این کشور بپردازند. امپریالیستهای آلمانی در سال ۱۸۹۷ خلیج کیانجو^۵ را متصرف شدند و منطقه نفوذشان را در ایالت شانتونگ^۶ تأسیس کردند. فرانسه خلیج کوانگچوان^۷ را متصرف شد و منطقه نفوذش را در ایالت یونینگ^۸ تأسیس کرد. بریتانیا بندر ویهاوی^۹ را تصرف کرد. منطقه نفوذ بریتانیا یعنی حوضه رود بانگتسه^{۱۱} ثروتمندترین بخش چین بود. امپریالیستهای ژاپنی، منطقه نفوذشان را در ایالت فوکین^{۱۰} تعیین کردند. بدینسان، چین به چندین منطقه نفوذ قدرتهای امپریالیستی تبدیل و میان آنها تقسیم شد. این قدرتها، چین را به اعطای امتیازات گوناگون به ویژه برای ساختمان راههای آهن، واداشتند. چین بیش از پیش به نیمه مستعمره امپریالیسم بیگانه تبدیل می شد.

مبارزه مردم برای رهایی ملی. غارت چین به دست کشورهای امپریالیستی، موجب اعتراضهای بیشمار توده های مردم چین شد. در سال ۱۸۹۷ قیامهای پراکنده و خودانگیخته دهقانی آغاز شد و در سالهای ۱۸۹۸ و ۱۸۹۹ بخش بزرگی از کشور را در بر گرفت. مبارزه زحمتکشان علیه استثمارگران و اربابان فئودال، ناگزیر به مبارزه علیه امپریالیستهای بیگانه تبدیل شد. ماهیت ضد امپریالیستی جنبش مردم، به ویژه در ایالت شانتونگ که در چنگال استثمار وحشیانه امپریالیستهای آلمانی افتاده بود، به روشنی دیده

می شد. خشونتها و ترورهایی که امپریالیستهای آلمانی به راه انداخته بودند توده های مردم شانتونگ را به مبارزه برانگیخت. در این ایالت، انجمنهای پنهانی، فعالیت می کردند و دسته های رزمنده ای به نام دسته های «مبارزه در راه صلح و عدالت» تشکیل داده بودند. آنها مبارزه مسلحانه علیه مهاجمان بیگانه را آغاز کردند.

قیام مردم در سال ۱۹۰۰ میلادی. جنبش مردم بلافاصله در بخش بزرگی از کشور گسترده شد و خصلت يك مبارزه رهایی بخش ملی را به خود گرفت. سلسله جنگ به سرکردگی ملکه تسوئی^{۱۳} (۱۸۳۴ - ۱۹۰۸)، به مقامات ایالتهای کشور دستور داد که هیچ مانعی در راه جنبش مردم پدید نیاورند زیرا هدف جنبش، بیرون راندن بیگانگان است. سلسله جنگ می - کوشید (با مختصر موفقیتی) تا از این جنبش بهره برداری و آن را طوری رهبری کند که لطمه ای به خودش نخورد. در همان زمان، حکومت سلطنتی چین خائنانه برای سر به نیست کردن قیام کنندگان تدارک می دید. در این ضمن، جنبش مردم روز به روز دامنه دارتر می شد.

در ژوئن سال ۱۹۰۰ قیام کنندگان به پکن رسیدند. آنها دست اندر کار تصرف «محله خارجیها» یعنی محل اقامت هیاتهای نمایندگی کشورهای دیگر در پکن شدند.

قدرتهای امپریالیستی که می کوشیدند چین را همچنان در وابستگی نگهدارند با هم متحد شدند و علیه مردم چین به پیکار مسلحانه پرداختند. آنها سربازان خود را نزدیک تین تین^{۱۴} پیاده کردند تا به پایتخت یورش ببرند. این اقدام باعث به راه افتادن سیل خروشان از خشم مردم علیه مهاجمان گردید. قدرت و دامنه مبارزات مردم چین، بسیار زیاد و گسترده بود. ملکه تسوئی برای آنکه ظاهر سازیهایش را منطقی جلوه دهد می گفت بهتر است علیه قدرتهایی که در امور داخلی چین دخالت می کنند اعلام جنگ داده شود. به گمان او، این کار به تقویت سلطنت می انجامید، اما حقیقت آن است که تسوئی و حکومتش قصد آغاز مبارزه ای واقعی علیه قدرتهای بیگانه را نداشتند. این جنگ، جنبه نمایشی داشت و هدف از آن فریفتن مردمی بود که علیه بیگانگان به پا خاسته بودند ولی در همان حال، خطرشان، سلسله منفور چینگ را نیز تهدید می کرد.

قدرتهای امپریالیستی به منظور سرکوبی قیام توده های مردم، بر سر دخالت مشترك در چین به توافق رسیدند. سربازان بریتانیا، ژاپن، ایالات

13. Tzu Hsi 14. Tientsin

4. Taiwan 5. Penghu 6. Kiao - Chau Bay
7. Shantung 8. Kwangchowan 9. Yunyang
10. Weihaiwei 11. Yangtze 12. Fukien

آمدهای مردم را به جیب بزنند. جمعیت چین، در فقر غوطه می خورد زیرا ثروت و در آمدش توسط این مأموران به یغما می رود. وضع مؤسسات دولتی را که نمی شود به زبان آورد. بازار یا حرفه ای نمانده است که بدون احتیاج به پول، کاری در آن پیش برود - حتماً باید به مأموران رشوه داده شود. رشوه به بهانه های گوناگون گرفته می شود... عدالت از جهان رخت بر بسته است. به هر جا که بنگری جنگ و دزدی و مرافعات بی پایان است. در دادگاهها، دانستن اینکه حق یا شامت به دردی نمی خورد چون اگر نتوانید به مأمور دادگاه رشوه بدهید، حتماً محکوم خواهید شد. هیچ کس یا مرجعی نیست که طرف مظلوم بتواند از آن کمک بگیرد؛ مردم عادی در زیر ستمها له می شوند...

جنایتکاران بیگانه، دینشان را همراه خود آوردند و تعداد کسانی که به مسیحیت - آیین کاتولیک رومی و آیین پروتستان - می گروند روز به روز بیشتر می شود. این دستگاههای دینی، هیچ وجه مشترکی با آیین ماندارند ولی آنها به اتکای زیرکی شان توانسته اند همه افراد حریص و پولکی را به سوی خود جلب کنند و از هر اقدام سرکوبگرانه ای به مقیاس گسترده استفاده کنند، تاجایی که همه مأموران شریف را بارشوه خریدند و غلام حلقه به گوش خود کردند و امیدشان را به ثروت بیگانگان بستند. بدین طریق بود که خطوط تلگراف و راههای آهن ساخته شد، تولید توپ و تفنگ خارجی آغاز شد و کارگاههای گوناگون صنعتی برای شادمانی ارواح تباه شده آنان به کار پرداختند. جنایتکاران بیگانه، لو کوموتیو و بالون و چراغ برق را از وسائل یک زندگی پر شکوه می دانند.

گرچه آنان را در تختهای روان حمل می کنند، و این تختها هیچ تناسبی با مقامشان ندارد، اما ملت چین، آنها را مردمی وحشی و محکوم شده توسط خداوندی می داند که ارواح و اجنه را برای فنا کردن ایشان به زمین فرستد... همه کالاهای بیگانه نابود خواهد شد... خواست خداوند، روشن است... همه چیز باید تطهیر شود. ۱۵

پرسش و تمرین

۱. وضع چین در پایان سده نوزدهم را شرح دهید.
۲. شواهدی دال بر آغاز تقسیم چین توسط امپریالیستها در آغاز دهه ۱۸۹۰-۹۹ بیاورید.
۳. بر اساس مطالب این فصل و آنچه در سند آمده است بگویید قیام ۱۹۰۰ میلادی چه ماهیتی داشت.
۴. اهمیت قیام مردم در سال ۱۹۰۰ میلادی چه بود؟
۵. به پر کردن جدول «روابط بین المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده»

متحد آمریکا، آلمان، فرانسه و چند کشور دیگر به چین گسیل شدند. سربازان اعزامی به کمک اسلحه سرد و گرم، جنبش رهایی بخش ملی مردم چین را سرکوب کردند. آنها روستاها را به توپ بستند و با خاک یکسان کردند و وحشیانه به کشتار زنان، کودکان و سالخورده گان پرداختند.

حکومت سلطنتی چین که به مردم خیانت کرده بود، از پایتخت گریخت. ارتشهای بیگانه در اواسط ماه اوت ۱۹۰۰ میلادی، پکن را اشغال کردند. آنها از هیچ گونه دزدی و غارتگری رویگردان نبودند و شرارتهایی که مرتکب شدند در تصور آدمی نمی گنجد.

امپریالیستها پس از سرکوب قیام مردم، قراردادهای اسارت آور تازه ای را بر چین تحمیل کردند. به موجب مقاله نامه ۱۹۰۱، چین مجبور شد غرامت جنگی سنگینی به قدرتهای بیگانه بپردازد. این قدرتها اجازه یافتند نیروهای مسلح شان را به منظور حفاظت از هیأتها نمایندگان سیاسی خویش در پایتخت چین نگهدارند. چین حق وارد کردن هر گونه سلاحی را از دست داد. انتقام گیری از شرکت کنندگان در جنبش ملی آغاز شد. امضای این مقاله نامه، چین را در برابر امپریالیسم جهانی درمانده تر کرد و بر امتیازات بیگانگان در چین افزود.

اما قیام ضد امپریالیستی «مبارزه در راه صلح و عدالت»، بی نتیجه نبود، از جمله استعمارگران را بر آن داشت تا در چین با احتیاط بیشتری عمل کنند. این قیام، تبدیل چین نیمه مستعمره به مستعمره ای واقعی (۱) به تأخیر انداخت.

اسناد و مدارک

قیام مردم در سال ۱۹۰۰ میلادی

(از یک اعلامیه انقلابی که در سال ۱۹۰۰ در میان اهالی شمال چین پخش شد)

... در طی ۵۰ یا ۶۰ سال گذشته، مأموران و مقامات جنایتکار از اعتماد بی پایان مردم برخوردار بوده اند؛ دفتر مخصوص فروش مقام باز شده بود و فقط کسانی که پولی در کیسه داشتند می توانستند به مقامی در تشکیلات مملکتی برسند... اکنون مقام اداری را فقط با پول نقره می توان به دست آورد. امپراتور با چشمی حسادت بار به ثروتهای وزرایش می نگرد، و آنها به نوبه خود، این ثروتها را به زور از مأموران پایین دست می گیرند، و اینان ضرورتاً باید در-

بیستم» ادامه دهید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۹۴-۱۸۹۵ جنگ چین و ژاپن.

۱۹۰۰ قیام ضد امپریالیستی مردم چین.

۲۷. چین در آغاز سده بیستم

پیشرفت‌های اقتصادی چین در آغاز سده بیستم. امپریالیستها با اجازه ضمنی سلسله مرتجع چنگ مواضعشان را در چین تحکیم کردند. سرمایه‌گذاری خارجها در چین، روزبه‌روز بیشتر شد. انحصار گران اروپایی و آمریکایی، سودهای کلانی از چین به جیب می‌زدند. تسلط سرمایه‌خارجی بر کشور، جلوی رشد صنایع و بازرگانی ملی چین را گرفت و آنرا به عقب انداخت. بازارهای داخلی چین، پراز پارچه‌ها و بافته‌های خارجی بود.

اما سرمایه‌داری چین، با وجود همه موانعی که در پیش داشت، راه تکامل را می‌پیمود. طبقه کارگر به قدر کافی رشد نیافته بود ولی تعداد کارگران، رو به فزونی بود و در روستاها، کشاورزان همچنان در زیر یوغ روابط فئودالی به سر می‌بردند. ستیز میان نیروهای تولیدی جدید و روابط تولیدی کهنه فئودالی، هر دم حادث‌تر می‌شد.

تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه بر اوج‌گیری جنبش انقلابی چین. در آغاز سده بیستم، تدریجاً يك بحران انقلابی در چین پدید آمد و به اوج رسید. شورشهای دهقانان فزونی گرفت: در سال ۱۹۰۳ تعداد این شورشها به ۱۹ و در سال ۱۹۰۴ به ۵۲ رسید. سازمانهای زیرزمینی روشنفکران انقلابی-دموکرات چین، فعال‌تر شدند.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه که آسیارا بیدار کرد، اهمیت عظیمی در تکامل اجتماعی چین داشت. صدها میلیون انسان ستمدیده قاره آسیا با چهره زندگی تازه آشنا شدند و برای به دست آوردن حقوق خویش، آزادی ملی و دموکراسی به مبارزه برخاستند. شعار سرنگون‌سازی سلسله چنگ، در محافل روشنفکران انقلابی که به طرق گوناگون از انقلاب روسیه آگاهی یافته بودند

(ن.ك. سند) با شدت و قاطعیت بیشتری مطرح می‌شد. آنها با مهاجران انقلابی روسیه در اروپا تماس گرفتند و با عقاید انقلابی ایشان آشنا شدند. فعالیتهای سازمان بلشویکی مارین نیز تأثیری انقلابی بر کارگران چین گذاشت.

محافل روشنفکران مترقی و انقلابی، تحت تأثیر رویدادهای روسیه به این نتیجه رسیدند که ایجاد يك سازمان واحد انقلابی در چین آن زمان، ضرورت داشت. در آغاز سال ۱۹۰۵ مقدمات چنین کاری برای انتشار روزنامه‌های زیرزمینی و اشاعه عقاید دموکراتیک و دعوت مردم به مبارزه علیه حکومت پادشاهی فئودالی و امپریالیسم بیگانه، فراهم آمده بود.

سون‌یات‌سن و عقایدش. سون‌یات‌سن^{۱۶}، دموکرات انقلابی و رهبر

برجسته جنبش‌رهایی بخش ملی چین بود. او در سال ۱۸۶۶ در يك خانواده روستایی، نزدیک کوانگجو (کانتون) چشم به جهان گشود. سون‌یات‌سن در نخستین سالهای دهه ۱۸۹۰-۹۹ از کالج پزشکی بریتانیایی هادرنگ - کنگ فارغ‌التحصیل شد و بلافاصله پس از پایان تحصیلات، وارد فعالیتهای سیاسی شد. در هاوایی اقامت گزید و سازمان انقلابی موسوم به اتحادیه تجدید حیات چین^{۱۷} را در میان مهاجران چینی تشکیل داد. هدف این سازمان، سرنگون کردن حکومت پادشاهی در چین بود. نخستین کوشش اتحادیه تجدید حیات چین برای سازمان‌دهی قیام در کوانگجو شکست خورد. بسیاری از اعضای این اتحادیه دستگیر و برخی از آنان اعدام شدند. سون‌یات‌سن به ایالات متحد آمریکا مهاجرت کرد و سپس تامدتی در اروپا به سربرد و آنگاه به ژاپن رفت. در ژاپن، در ماه اوت ۱۹۰۵ يك سازمان سیاسی به نام سازمان وحدت چین^{۱۸} تشکیل داد. شاخه‌های مخفی این سازمان در شهرهای بزرگ چین تشکیل شد. سازمان وحدت چین در نوامبر ۱۹۰۵ روزنامه‌ای به نام مین‌پائو (روزنامه مردم) انتشار داد که بیشتر مقالاتش به تجربه‌ها و روشهای مبارزاتی انقلابیون روسیه مربوط می‌شد و از مردم چین می‌خواست که کارگران و دهقانان روسیه را سرمشق خویش قرار دهند.

سازمان وحدت چین، به صورت پایگاهی برای جناح چپ بورژوازی ملی و به‌ویژه روشنفکران انقلابی-دموکراتی درآمد که از

16. Sun Yat-sen

17. Association of China's Renaissance

18. Union League of China

اسناد و مدارك

۱. پاسخ به انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روسیه در چین

(از مقاله‌ای که در روزنامه «مین پائو» منتشر شده بود)

انقلاب روسیه، از انقلابهای همه کشورهای دیگر بسی فراتر رفته است... با آنکه سازمان سیاسی دولت استبدادی روسیه به مراتب قوی‌تر و کامل‌تر از دولت منچو است، انقلابیون روسیه که خونشان همه جا را رنگین کرده است از پناه در نمی‌آیند و دست از مبارزه بر نمی‌دارند. انقلابیون چین، ایشان را صمیمانه می‌ستایند. ۲۰

۲. خواستهای سازمان وحدت چین

الف. از جزوه چنان‌هاوا عضو سازمان وحدت چین (۱۹۰۶)

آقایان، ممکن است بگویید در حال حاضر، ما چگونه دولتی داریم؟ چینی؟ منچو؟ نه، دولت مآخمتکار همه قدرتهای بیگانه شده است. این دولت، اختیار امور مالی، راههای آهن و به کار گرفتن مردم را دودستی به بیگانگان تقدیم کرده است. و بیگانگان برای به دست آوردن این همه اختیارات، حتی یکی انگشتشان را تکان ندادند. اگر آنها چیزی احتیاج داشته باشند کافی است دستورش را صادر کنند تا بلافاصله، منچوریها آن را اجرا کنند...

بگویید دولت چین در سالهای اخیر چه کاری انجام داده است که به دستور خارجیها نبوده باشد؟ مابه روشنی وقاطعانه می‌گوییم: «بیگانگان، گورتان را گم کنید!» ولی دولت، نارادشمن بیگانگان نمی‌داند بلکه دشمن حکومت پادشاهی کنونی می‌داند و می‌خواهد مازا به عنوان یاغیان توطئه‌گر اعدام کند. آقایان، این نکته را باید متوجه شوید، و ما در هیچ موردی نمی‌توانیم به دولت اطمینان کنیم؛ هیچ مهم نیست که ما چندبار اعلام کنیم که دیگر نمی‌خواهیم برده دیگران باشیم، زیرا سالها پیش از این، هر چند نخواهیم باور کنیم، برده بیگانگان شده‌ایم. ۲۱



سون یات سن

پشتیبانی دهقانان برخوردار بودند و می‌توانستند در راه دموکراسی به مبارزه پردازند.

سازمان وحدت چین به رهبری سون یات سن، برنامه انقلابی همه جانبه‌ای را تصویب کرد که در آن سرنگون سازی حکومت سلطنتی سلسله چینگ، استقرار جمهوری در چین و حق مساوی در استفاده از زمینها خواسته شده بود (ن. ک. سند ۲). سون یات سن، حق مساوی در استفاده از زمینها را تحقق «اصل بهروزی مردم» می‌دانست. برنامه ارضی سون یات سن، بیان کننده خواستهای دهقانان بی زمین بود.

لنین ضمن ارزش دادن به برنامه اصلاحات ارضی که توسط «سازمان وحدت چین» مطرح شده بود گفت که چنان برنامه‌ای به معنای شکست کامل نظام فئودالی و گشوده شدن راه برای پیشرفتهای اجتماعی در چین بود.

سون یات سن پس از دیدن طرز زندگی مردم در اروپا و آمریکا معتقد شد که اساس نظام سرمایه‌داری، استثمار زحمتکشانشان است. او به این نتیجه رسید که در کشور عقب مانده چین، که سرمایه‌داری اش هنوز ضعیف بود، با برقراری حقوق مساوی در استفاده از زمینها می‌شد جلوی پیروزشدن نظام سرمایه‌داری را گرفت.

در اوضاع آن روزگار، امیدهای سون یات سن برای رهایی چین از شر نظام سرمایه‌داری، برنامه و آرزوهای سوسیالیستی برای این کشور، رؤیای محض بود. امیدها و برنامه او همانند «سوسیالیسم» نارودنیکیهای انقلابی روسیه بود. رؤیایی بودن، نقطه ضعف برنامه سون یات سن بود. اما به گفته لنین، او با پیش کشیدن... «برنامه انقلابی اصلاحات ارضی بورژوا-دموکراتیک» کار بسیار ارزنده‌ای انجام داد. لنین اظهار اطمینان کرد که رشد طبقه کارگر در چین به تشکیل حزب کارگران چین خواهد انجامید، حزبی که ضمن انتقاد از نظرات سون یات سن، «مطمئناً با دقت بیشتری، هسته انقلابی-دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او را بر خواهد گزید، از آن دفاع خواهد کرد و تکاملش خواهد داد.» ۱۹

20. Questions of History, 1955, No. 6, PP. 100-101 (In Russ.).

21. Hu Shen, Aggression of The Imperialist Powers in China. Moscow, 1951, PP. 172-173 (In Russ.).

19. Lenin, Works. Vol. 18, P. 149 (Russ. ed).

ب. از بیانیه سازمان وحدت چین (۱۹۰۵)

مردم چین، از ۲۶ سال پیش، زیر دست دولتی گم شده بوده ایم. اکنون که جنایتها و وحشیگریهای دولت منچو از حد گذشته است، باید نیروهای عدالتخواهان را برای سرنگون کردن این دولت و بازگرداندن حاکمیت ملی به این سرزمین به حرکت در آوریم... چین، سرزمینی است متعلق به خود چینی ها. بنا بر این، خود چینی ها باید بر چین حکومت کنند. پس از سرنگونی حاکمیت منچو، دولت ملی چین باید استقرار یابد. ۲۲

ج. از سند برنامه ای سازمان وحدت چین به نام «نقشه انقلابی»

هدف انقلاب کنونی، استقرار حکومت جمهوری است. همه شهروندان این جمهوری باید حقوق برابر داشته باشند؛ همه باید فعالانه در قدرت سیاسی کشور شرکت کنند. رئیس جمهوری توسط همه شهروندان برگزیده می شود. پارلمان، یک نهاد مردمی است که نمایندگان برگزیده مردم در آن شرکت می کنند. قانون اساسی جمهوری چین که به اجرا گذاشته شده است باید توسط همه شهروندان رعایت شود. ۲۳

پرسش و تمرین

۱. بر اساس متن بخشهای ۲۶ و ۲۷، نشان دهید که تضاد میان نیروهای تولیدی جدید و روابط تولیدی کهنه فتودالی هر روز شدیدتر می شود.
۲. سازمان وحدت چین، چه اتهاماتی را بر حکومت چینگ وارد آورد؟ (ن. ک. سند ۲۴)
۳. حکومتی را که سازمان وحدت چین می خواست در این کشور برقرار سازد چگونه می توانید تعریف کنید؟ (ن. ک. سند ۲۴)
۴. لنین کدام جنبه های برنامه سونیات سن را مترقی نامید و کدام جنبه هایش را انتقاد کرد؟

22. N. G. Senin, *Socio-Political, and Philosophical Views of Sun Yat-sen*. Mosco, 1956 (In Russ.).

23. Ibid, P. 79.

۲۸. انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۲ چین

آغاز انقلاب. اعلام جمهوری. تحت تأثیر انقلاب روسیه و فعالیت های سازمان وحدت، موج عظیمی از قیام های توده ای در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۸ سراسر چین را درنوردید. در این دوره بیش از ده قیام مسلحانه در گرفت. همه این قیامها سرکوب شدند. یکی از این قیامها قیام مسلحانه مردم کرانگجو در سال ۱۹۱۱ بود که گرچه شکست خورد ولی مبارزه قهرمانانه شورشیان کرانگجو باعث به حرکت در آمدن امواج انقلابی تازه ای در کشور شد. امضای قرارداد اسارت آور دیگری با دولتهای امپریالیستی به منظور وام گرفتن از بانکهای خارجی در سال ۱۹۱۱ به انفجار خشم مردم انجامید. در برخی از شهرهای چین، به ویژه در جنوب و مرکز کشور، میتینگهای اعتراض آمیز تشکیل می شد. اعتصابات دانشجویی آغاز شد و در سپتامبر ۱۹۱۱ مردم ایالت سچوان دست به قیام زدند. کارگران، دهقانان و سربازان در مبارزه مسلحانه شرکت کردند. قیام سچوان، ابعاد بزرگتری به خود گرفت. سربازان حکومت چینگ، این قیام را سرکوب کردند. اما به زودی، فعالیت های زحمتکشان ایالات مجاور بانپرو و شدت بیشتری آغاز شد. انقلاب، در راه بود. نیروی پیشبرنده اصلی این انقلاب، میلیونها دهقان بودند.

شب ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱، تحت رهبری سازمان وحدت، قیام در شهر بزرگ ووچانگ ۲۵ آغاز شد. این قیام به نواحی اطراف سرایت کرد. قیام کنندگان توانستند شهر هانیانگ ۲۶ را در مجاورت ووچانگ، و هانکو ۲۷ مرکز بزرگ بازرگانی و صنعتی کشور را اشغال کنند. کارگران اسلحه سازی هانکو فعالانه در قیام شرکت کردند. دهقانان روستاهای مجاور به کمک کارگران شتافتند. به زودی دوا ایالت هوبه ۲۸ و هونان ۲۹ (چین مرکزی) به دست قیام کنندگان افتادند. پس از این، محافل بورژوازی که موضعی اعتدالی و لیبرال داشتند نیز به جنبش پیوستند. تا مدت کوتاهی، میان بورژوازی لیبرال و توده های انقلابی مردم، اتحاد برقرار شد. لیبرالها توانستند مهمترین مقامها را در حکومت موقتی ووچانگ اشغال کنند.

انقلاب، هر روز نیروی بیشتری می گرفت. در پایان سال ۱۹۱۱ سراسر جنوب و مرکز چین در شعله های انقلاب می سوخت. دسته های مسلح داوطلبانه، نقش بزرگی در جنبش انقلابی بازی می کردند. این دسته ها از دهقانان،

24. Szechuan 25. Wuchang 26. Hanyang
27. Hankow 28. Hnpeh 29. Hunan

کارگران، پشه‌وران و دانشجویان تشکیل می‌شدند. این دسته‌ها نیروی مسلح اصلی انقلاب چین در سال ۱۹۱۱ بودند.

اما بورژوازی، همچنان که در وچانگ عمل کرد، در اینجا نیز پیروزی انقلاب را در جهت هدفهای خودش به کار گرفت و در بیشتر سازمانهای محلی دولت‌رخنه کرد. شاخه‌های سازمان وحدت جدا از یکدیگر عمل می‌کردند و رهبری متمرکزی نداشتند. در آغاز انقلاب، بسیاری از لیبرالهایی که خود را به عنوان پشتیبانان جمهوری جازده بودند وارد سازمان وحدت شدند. حقیقت آن بود که آنها علاقه‌ای به ژرف‌تر شدن انقلاب نداشتند. دموکراتهای انقلابی، نظر بسیار نامشخصی درباره گسترش انقلاب داشتند. اما علت اصلی ضعف انقلاب چین، نبود پیوندهای محکم میان بخشهای سازمان وحدت و توده‌های مردمی بود که به خودی خود به مبارزه انقلابی می‌پیوستند.

ترس از انقلاب دموکراتیک، اشتیاق بورژوازی لیبرال به ایجاد «آرامش» و «نظم» را از طریق توافق با حکومت پکن، بیشتر کرد. حکومت چینک، همچنین حاضر بود چنانچه تاج و تخت نجات پیدا کند، امتیازاتی بدهد.

در اواسط دسامبر ۱۹۱۱ مذاکرات میان نمایندگان رئیس حکومت امپراتوری، یعنی یوان‌شی‌کای ۳۰ و هیأت نمایندگی انقلابیون جنوب کشور در شانگهای آغاز شد. حکومت پکن قول عفوانقلابیون و استقرار نظام قانونی در کشور را داد. نمایندگان انقلابیون جنوب، مصرانه خواستار برافتادن سلسله چینک و اعلام حکومت جمهوری در کشور بودند. روز ۲۰ دسامبر، دولت‌های اروپا و ایالات متحد آمریکا به نمایندگان مذاکره‌کننده در شانگهای پیشنهاد کردند که بی‌درنگ آشتی کنند و به جنگ داخلی پایان دهند. بهانه امپریالیستها برای توجیه پیشنهادشان، علاقه به منافع مادی و تأمین جانی خارجیها در چین بود. دولت‌های امپریالیست، همزمان با مداخله دیپلماتیک، کشتیهای جنگی‌شان را به رود بانگ‌سه فرستادند و شهرهای انقلابی و وچانگ و هانکو را نشان گرفتند. امپریالیستها برای سرکوبی مسلحانه انقلاب چین تدارک می‌دیدند.

در جریان مذاکرات شانگهای، کنگره ملی نمایندگان ایالات انقلابی در نانکینگ تشکیل شد. کنگره، تشکیل حکومت جمهوری را اعلام کرد و روز ۲۹ دسامبر، سون‌یانتسن که از مهاجرت بازگشته بود، به ریاست موقت جمهوری برگزیده شد.

در قانون اساسی موقتی که به تصویب کنگره ملی رسید برابری و حقوق دموکراتیک همه شهروندان اعلام و تأکید شد. اما یکی از شعارهای اصلی سازمان وحدت یعنی شعار «حق مساوی در استفاده از زمین» که مبین خواستها و آرزوهای میلیونها دهقان چینی بود، نه در قانون اساسی منعکس شد و نه در مصوبات بعدی کنگره ملی. اما دهقانان، به ابتکار خود از پرداختن بهره مالکانه به اربابها سر باز زدند. در شهرها، کارگران به تشکیل اتحادیه‌های کارگری پرداختند. پشتیبانی دولت‌های امپریالیستی از حکومت پکن، میتینگهای توده‌ای برای اعتراض علیه دخالت بیگانگان در امور داخلی چین را به دنبال آورد. در این میتینگها بود که مردم برای تحریم مصرف یا خرید اجناس خارجی تصمیم می‌گرفتند.

شکست انقلاب چین. یوان شی‌کای، رئیس حکومت پکن، زیر فشار توده‌های مردم مجبور شد در روز ۱۲ فوریه ۱۹۱۲ با کناره‌گیری سلسله چینک و استقرار حکومت جمهوری در چین موافقت کند.

امپریالیستها به هر کاری دست زدند تا یوان‌شی‌کای به عنوان رئیس جمهور برگزیده شود. لیبرالها که از گسترش انقلاب می‌ترسیدند به مخالفت با سون‌یانتسن برخاستند (ن. ک. سند ۱). سون‌یانتسن، زیر فشار لیبرالها و تهدید مداخله قدرتهای امپریالیستی، به نفع یوان‌شی‌کای از ریاست جمهوری استعفا داد. این استعفا به معنای شکست انقلاب بود.

در آن زمان، یک حزب کارگری که بتواند انقلاب را رهبری کند و به پیروزی برساند در چین وجود نداشت. بورژوازی لیبرال چین به مردم انقلابی خیانت کرد و با مرتجعان فئودال به توافق رسید (ن. ک. سند ۲).

با انتقال قدرت به یوان‌شی‌کای، خلع سلاح ارتش انقلابی آغاز شد، اتحادیه‌های کارگری تعطیل شد و دسته‌های ویژه سرکوب، در روستاها به حرکت درآمد.

همزمان با این دگرگونیها، در تشکیلات سازمان وحدت چین نیز تغییراتی داده شد. سازمان وحدت، همراه با چند سازمان کوچک وابسته به بورژوازی لیبرال، در سال ۱۹۱۲ حزب تازه‌ای به نام کومین‌تانگ ۲۱ (حزب ملی) تشکیل داد. در برنامه کومین‌تانگ بسیاری از خواستهای دموکراتیک پیشین به ویژه خواست «حقوق مساوی در استفاده از زمین» که در برنامه سازمان وحدت گنجانده شده بود، پیش‌بینی نشده بود.

پیروزی ضد انقلاب، راه را برای دیکتاتوری نظامی یوان‌شی‌کای باز-

کرد. این ژنرال، کنگره ملی را واداشت که او را برای یک دوره پنج ساله به ریاست جمهوری کشور برگزیند. پس از این اقدام، دولتهای امپریالیستی، جمهوری چین را به رسمیت شناختند. یوان شی کای، کنگره ملی را منحل کرد. سپس قانون اساسی ارتجاعی تازه‌ای را اعلام کرد که به موجب آن، قدرت مطلق به رئیس جمهوری داده شده بود.

اهمیت انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین. انقلاب ۱۹۱۱ چین، قشرهای گوناگون جامعه را به عرصه زندگی پرتلاش سیاسی کشاند. این انقلاب، در اصل یک انقلاب بورژوازموکراتیک بود. در جریان انقلاب، حکومت پادشاهی سرنگون شد و حکومت جمهوری اعلام شد. در اثر انقلاب، فکر جمهوری دموکراتیک، عمیقاً در اذهان مردم راه یافت.

زرف‌تر شدن انقلاب مستلزم تجهیز همه جانبه توده‌های مردم برای مبارزه بر اساس برنامه‌های ضد امپریالیستی و ضد فئودالی بود. اما انقلابیون آن زمان چین، نمی‌توانستند از عهده چنین کاری برآیند. آنها نتوانستند فئودالیسم را به طور کامل براندازند.

در جریان انقلاب ۱۹۱۱ معلوم شد که بورژوازی ضعیف چین، که در صفوف بسیاری افراد وابسته به امپریالیستهای خارجی دیده می‌شدند، نمی‌توانست از استقلال کشور نگهداری کند. طبقه کارگر چین، در آن زمان به قدری کوچک بود که نمی‌توانست رهبری توده‌های دهقانان را در مبارزه انقلابی به عهده بگیرد.

مبارزه توده‌های مردم چین، اهمیت بسیار زیادی برای جنبش رهایی-بخش خلق‌های ستمدیده داشت.

اسناد و مدارک

۱. نظر سونیاتسن درباره کنار گذاشتن برنامه انقلابی توسط برخی از اعضای سازمان وحدت

... در آغاز کار، برای من به عنوان رهبر، چنین می‌نمود که اجرای برنامه حزب انقلابی یعنی ناسیونالیسم ۲۲، دموکراسی، سوسیالیسم ۳۳... و وظایفی

۳۲. رهایی ملی چین از سلطه بیگانه.

۳۳. اگر واژه‌ای را که سونیاتسن در زبان چینی به کار برده است به «سوسیالیسم» ترجمه کنیم، کمی از حقیقت دور شده‌ایم. معنای درست این واژه «بهر روزی مردم» است.

که انقلاب در پیش پایمان گذاشته بود آسان خواهد بود. اگر اجرای این برنامه ممکن می‌شد، چین جای خود را در خانواده ملت‌ها پیدا می‌کرد و در مسیر رفاه و بهر روزی گام می‌نهاد. اما متأسفانه به محض پیروزی انقلاب، معلوم شد که عقاید من با عقاید اعضای حزب متفاوت است و به گمان آنها آرمانهای من برای نوسازی چین، خیلی بلند پروازانه و ناشدنی است.

اما این تردیدها را ثابت شده تلقی کردند و حتی برخی از رفقا در عملی بودن برنامه من نیز بنای تردید را گذاشتند.

به این ترتیب معلوم شد که امکان عملی شدن برنامه من در دوره ریاست جمهوری ام به مراتب کمتر از دوره‌ای بود که من رهبری حزب تدارک بیننده انقلاب را به عهده داشتم. به همین علت بود که برنامه نوسازی چین شکست خورد و وظایفی که من برای ملت تعیین کرده بودم، پس از انقلاب، در نیمه راه از یادها رفت. ۲۴

۲. نظر لنین درباره بورژوازی مترقی ولیبرال در آسیا

... در آسیا هنوز یک طبقه بورژوازی وجود دارد که می‌تواند از دموکراسی اصیل، رزمنده و پایدار دفاع کند؛ [این بورژوازی] رفیق پرارزش بزرگمردان عصر روشنگری فرانسه و رهبران بزرگ اواخر سده هجدهم است.

نماینده اصلی یا پایگاه اصلی این بورژوازی آسیایی، که هنوز هم می‌تواند از آرمانهای مترقی تاریخی پشتیبانی کند، دهقانان است. در کنار این دهقان، یک بورژوازی لیبرال نیز وجود دارد که رهبرانش، مردانی چون یوان شی کای، بهتر از همه می‌توانند خیانت کنند: آنان تا دیروز از امپراتور می‌ترسیدند و در برابرش چابک‌پوشانه کرنش می‌کردند؛ امروز، وقتی قدرت دموکراسی انقلابی را دیدند و پیروزی را احساس کردند به امپراتور خیانت کردند؛ و فردا به دموکراتها خیانت خواهند کرد تا با یک امپراتور «قانونی» کهنه یا تازه معامله کنند. ۲۵

پرسش و تمرین

۱. وظایفی که در برابر انقلاب ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ چین وجود داشت چه بود؟
۲. نیروهای پیشبرنده انقلاب، کدام گروه‌ها یا طبقات بودند؟

34. Sun yat-sen, *Notes of a Chinese Revolutionary*. Moscow, 1926, P. 13 (In Russ.).

35. Lenin, *Collected Works*. Moscow, FLPH, 1963, Vol. 18, P. 165.

۳. علل شکست انقلاب چه بود؟

۴. اهمیت انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۲ چه بود؟

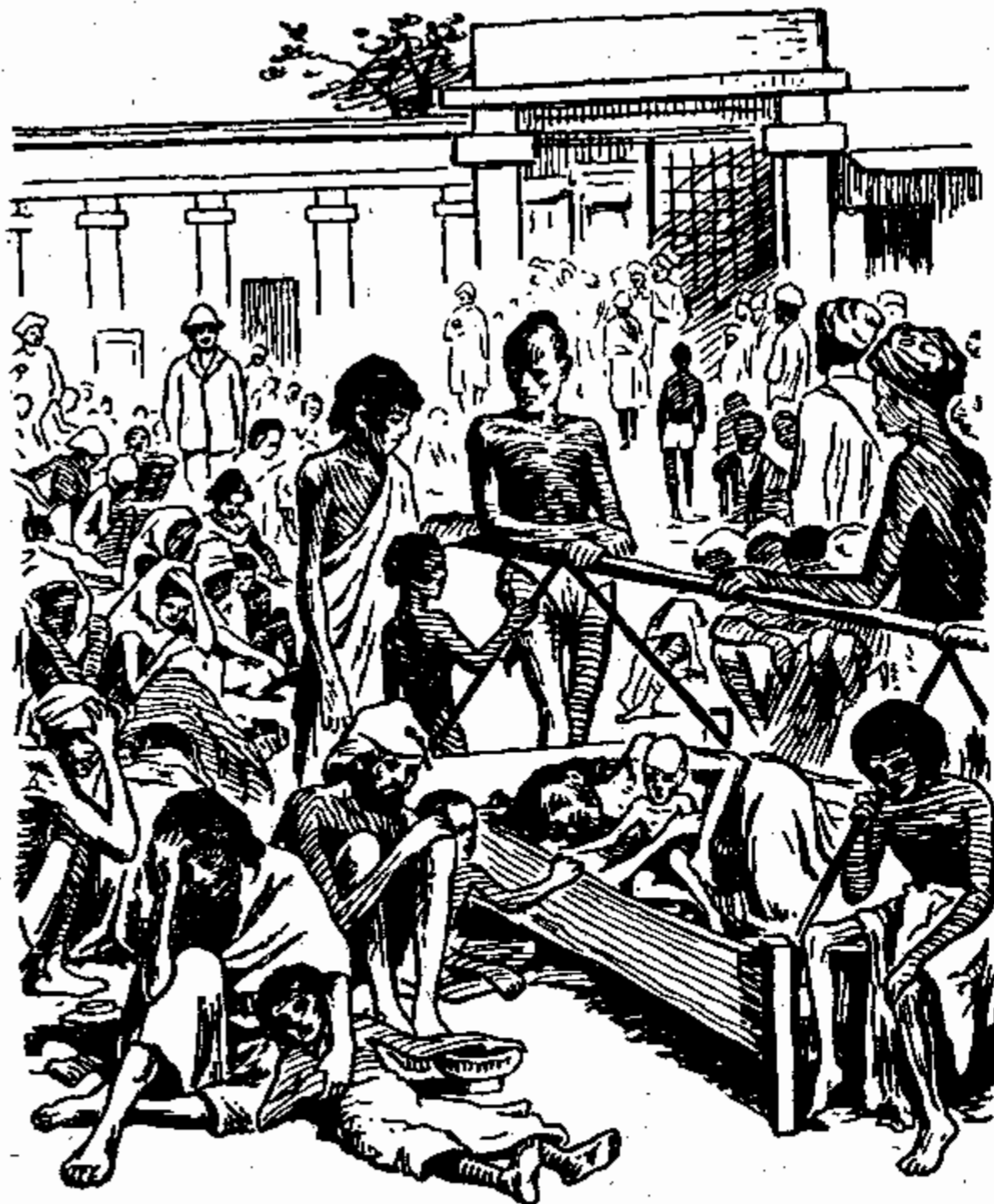
این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۱۱-۱۹۱۲ انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین.

۲۹. مبارزه رهایی بخش ملی خلیفهای هند در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

وضع اقتصادی هند در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم. در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم که سرمایه داری وارد مرحله امپریالیستی خود می شد، سرمایه داری انحصاری بریتانیا استثمار مستعمراتی هند را تشدید کرد. استعمارگران بریتانیا به منظور تضمین صدور آسان و سریع مواد خام و مواد غذایی، و وارد کردن کالاهای ساخت بریتانیا، ساختمان راههای آهن و بندرگاههای هند را سرعت بخشیدند. البته آنها در این کارشان به مسائل نظامی - استراتژیک نیز توجه داشتند. از جمله این مسائل، لزوم انتقال سریع سربازان برای اشغال مستعمرات تازه در آسیا و سرکوبی جنبشهای رهایی بخش ملی بود. در فاصله سالهای ۱۸۸۶-۱۸۹۰، طول خطوط راه آهن بریتانیا تقریباً دو برابر شد. استعمارگران بریتانیا از رشد صنایع سنگین در این کشور جلوگیری کردند. صنایع سبک، بیشتر در زمینه تبدیل مواد خام کشاورزی، پیشرفت چشمگیری کرد.

کشاورزی هند، بسیار ابتدایی بود. مالکیت فئودالی زمین و شکلهای استثمار نیمه سرفی دهقانان رواج داشت. اکثر دهقانان، مستأجران کوچکی برای زمینداران و امیران بودند و ۵۰ تا ۷۰ درصد محصولشان را به عنوان بهره مالکانه به ایشان می پرداختند. دهقانان زیر بار سنگین مالیاتها له می شدند (ن. ک. سند). دهقانان، در چنگال فقری کشنده دست و پا می زدند. هر سال، میلیونها نفر از گرسنگی می مردند. مثلاً در سالهای ۱۸۹۰-۹۹ در این کشور، هجده میلیون نفر از گرسنگی جان سپردند. صنایع عمده هند در دست استثمارگران بریتانیایی بود و همین از رشد



نمایی در بنگالور (هند، ۱۸۷۷).

بورژوازی ملی هند جلوگیری می کرد (ن. ک. سند). قشری از بورژوازی هند با استثمارگران جوش خورده بود و به آنان خدمت می کرد. این قشر، از کارگزاران شرکتهای بریتانیایی یا رباخوارانی تشکیل می شد که صنعتگران و دهقانان را استثمار می کردند.

تشکیل و وضع طبقه کارگر در هند. طبقه کارگر هند در درجه اول از باراندازان، کارگران کارخانههای راه آهن و کارخانههای متعلق به سرمایه داران بریتانیایی تشکیل می شد. کارگران هندی در شرایطی بسیار ناگوار کار می کردند: دستمزدهشان بخور و نمیر بود و کار روزانه شان از ۱۵

تا ساعت ۱۸ و گاه تا ۱۸ ساعت می‌رسید. جریمه کارگری در همه جا برقرار بود. جمعیت در محلات کارگرنشین درهم می‌لولید - خانواده‌های کارگران غالباً در سر بازخانه‌های متروک و کلبه‌های گلین، بی‌آنکه اثری از رعایت اصول بهداشت در آنها باشد، به سر می‌بردند. اقتصاددانان محاسبه کرده بودند که نگهداری یک زندانی، سه برابر دستمزد یک کارگر هندی هزینه برمی‌دارد. مرگومیر زحمتکشان، بسیار زیاد بود. تشدید استثمار زحمتکشان، آنان را به اعتراض واداشت، اما اعتراضاتشان، خودانگیخته و بی‌سازمان بود.

تشکیل کنگره ملی سراسری هند. استعمارگران بریتانیایی از شورشهای پیاپی دهقانان هندی نگران بودند. آنها از بورژوازی جوان هند نیز که خواستار اصلاحاتی در تشکیلات اداری کشور بود می‌ترسیدند. استعمارگران بریتانیایی، مصلحت را در آن دیدند که امتیازاتی به بورژوازی بدهند. آنها برای آنکه همچنان به سلطه استعماری‌شان برهند ادامه دهند، تصمیم گرفتند که بورژوازی هند را به همکاری بخوانند.

به همین علت، حکومت بریتانیا در سال ۱۸۸۵ تصمیم گرفت کنگره‌ای از نمایندگان بورژوازی و زمینداران لیبرال را در بمبئی دعوت کند. در این کنگره، نخستین حزب سیاسی سراسر هند که کنگره ملی سراسری هند ۳۶ نامیده می‌شد تشکیل شد. مقامات بریتانیایی می‌خواستند این کنگره ملی بورژوازی به سدی در برابر جنبش روبه رشد رهایی‌بخش ملی تبدیل شود. لرد دافرن ۳۷، نایب‌السلطنه هند، با گفتن اینکه «کنگره، ارزان‌تر از انقلاب است»، همین واقعیت را به زبان آورد.

نایب‌السلطنه اشتباه نکرده بود. نخستین خواستهای کنگره ملی سراسری هند، بی‌نهایت اعتدالی بود. این خواستها به پاره‌ای اصلاحات در تشکیلات اداری کشور خلاصه می‌شد و کوچکترین خدشه‌ای بر حاکمیت بریتانیا وارد نمی‌آورد. خواستهای کنگره، عبارت بود از: بستن عوارض کمرگی بر واردات پارچه‌های نخی، بالا بردن اختیارات مؤسسات محلی، استخدام هندیها در تشکیلات اداری، سازماندهی و تربیت افراد فنی، و مانند اینها.

در پایان سده نوزدهم، با پیوستن روشنفکران خرده‌بورژوا به کنگره ملی سراسری هند، گروهی به سرکردگی تیلک ۳۸ در درون کنگره پیدا شد که با سیاست رهبران کنگره دایره‌پر تلاش برای به توافق رسیدن با امپریالیسم آمریکامخالف بود. تیلک و هوادارانش، از مبارزه رهایی‌بخش مردم هند علیه حاکمیت بریتانیا



اردوگاه انگلیسی‌ها در زیر آتش انقلابیون هند. ۱۸۹۸.

پشتیبانی می‌کردند. تبلیغات این گروه به‌آغاز تظاهرات ضد امپریالیستی توسط کارگران بمبئی در سال ۱۸۹۹ انجامید. این نخستین اقدام سیاسی کارگران بمبئی بود.

اوج‌گیری جنبش انقلابی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۸ - مردم
هند، روز به روز، بیشتر به میدان مبارزه علیه استعمارگران بریتانیایی کشیده می‌شدند. شعور ملی مردم، در حال رشد بود. لرد کرزون ۳۹ نایب‌السلطنه هند در سال ۱۹۰۴ «اعلامیه‌ای درباره دانشگاهها» صادر کرد که به موجب آن، نظارت پلیس بر فعالیتهای آموزشی در دانشگاههای هند تأمین و حتمی شد. برای آنکه جلوی ورود اعضای دموکرات اجتماع به دانشگاهها گرفته شود، شهریه را دو برابر کردند. محدود کردن سازمانهای ملی و مطبوعات آنها تشدید شد. امپریالیستهای بریتانیایی می‌خواستند مراکز فرهنگ ملی هند را تضعیف و فعالیتهای روشنفکران دموکرات هند را فلج کنند و از نفوذش در مبارزه رهایی‌بخش ملی جلوگیری کنند.

مخالف دموکرات هند، پاسخی دندان‌شکن به سیاست کرزون دادند. اعتراضات آغاز شد. تقسیم بنگال - ناحیه‌ای که بزرگترین مخالفها علیه

استعمارگران در آن صورت می گرفت - به دو ایالت جداگانه توسط حکومت بریتانیا، خشم مردم را برانگیخت. منظور از این کار، پراکنده کردن جنبش رهایی بخش ملی بود.

اما پیکار علیه استعمارگران بریتانیایی، توده های بزرگی از مردم را در شهرها و روستاها به خود جلب کرد.

بنابراین، در آغاز سده بیستم، شرایط برای پیدایش جنبش ملی مبارزه علیه استعمارگران آماده شده بود. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیروی حرکت تازه ای به جنبش انقلابی هند داد. اخبار مربوط به این انقلاب سریعاً در سراسر کشور پراکنده می شد. تکتک نمایندگان «افراطیها» در کنگره سراسری هند، بانمایندگان سازمانهای انقلابی روسیه تماس داشتند. برخی از میهن پرستان هند با ماکسیم گورکی مکاتبه می کردند.

روزنامه تیلک خواستار به کار گرفتن روشهای «روسی» مبارزه علیه حکومت خودسرانه استعمارگران بریتانیایی شد. کارگران راه آهن بنگال به پیروی از کارگران راه آهن روسیه، در سال ۱۹۰۶ دعوت به اعتصاب عمومی کردند. در سال ۱۹۰۷ کارگران کلکته و بمبئی اعتصاب کردند. تحریم کالاهای بریتانیایی، به خودی خود آغاز شد. کارگران و دسته های داوطلب، به غارت مغازه های بریتانیایی ها پرداختند. جمعیت در حال مسلح شدن بود. داوطلبان ملی، که همگی عمامه زرد به سر می گذاشتند و پیراهن سرخ می پوشیدند و شال گردنی با خطوط دوخته شده سرود ملی برحاشیه آن به گردن می بستند، غالباً در حال زد و خورد مسلحانه با پلیس و سربازان بودند. شورش در پنجاب آغاز شد. شورشیان، مؤسسات دولتی و ایستگاههای راه آهن را اشغال کردند. استعمارگران بریتانیایی برای سرکوبی شورش، سربازان را به میدان آوردند.

اوج گیری مبارزه رهایی بخش ملی در هند، عناصر دست راستی کنگره ملی سراسری هند را که همه کوشش شان را به تقاضای خودمختاری در چارچوب امپراتوری بریتانیا محدود کرده بودند نگران کرد. تیلک و پیروانش اصرار می کردند که مبارزه توده های مردم برای استقلال هند باید ادامه یابد. کنگره ملی سراسری هند آنها را اخراج کرد و مقامات بریتانیایی به انتقام گیری علیه تیلک پرداختند. تیلک در سال ۱۹۰۸ دستگیر و به چندین سال زندان با اعمال شاقه و تبعید محکوم شد. دستگیری و آزار تیلک، موج نیرومندی از تظاهرات مردم هند را به دنبال آورد و موجب اعتصاب عمومی صدهزار نفری کارگران در بمبئی شد. اعتصاب بمبئی، وحشیانه توسط سربازان سرکوبی

شد. استعمارگران بریتانیایی باتکیه بر ترور و خشونت و با برخورداری از پشتیبانی عناصر سازشکار بورژوازی وزمینداران هند، حاکمیت شان بر هند را حفظ کردند (ن.ک. سند ۳). آنها اختلافات دینی و ملی را تشدید می کردند و برای به جان هم انداختن هندوها و مسلمانان به هر کاری دست می زدند.

اسناد و مدارک

۱. از سندی که جوشی ۴۰، بورژوازی سرشناس، در سال ۱۸۷۸ به کمیسیون دولت برای رسیدگی به گرسنگی تقدیم کرد

علت اصلی بدهکاری ریوتها ۴۱ آن است که دولت، خواستار مالیاتهای نقدی است. چون در مزارع اینها فقط ذرت و دیگر غلات کشت می شود، ریوت مجبور است با وثیقه گذاشتن اموالش یا فروختن ذرتها پولی به دست بیاورد و به خواستهای دولت جواب دهد. در گذشته، مالیاتهای دولتی را در چهار مرحله دریافت می کردند اما این روش را کنار گذاشتند و اکنون مالیاتها را در دو مرحله دریافت می کنند. و تاریخ پرداخت مالیاتها درست به روزهایی می افتد که محصول یا نرسیده است یا تازه به خرمنگاه آورده شده است. در چنین روزهایی است که ریوت مجبور می شود از رباخواران قرض بگیرد و قول می دهد که محصولش را به هر قیمتی که رباخواران تعیین کنند به آنها بفروشد. بدین ترتیب، همه محصول ریوتها صرف پرداخت مالیات به دولت می شود. و وقتی مالیاتها دو یا چهار برابر می شود، محصولات مزرعه ریوتها برای پرداخت همه مالیاتها کفایت نمی کند و آنها مجبور به قرض گرفتن پول از رباخواران می شوند. ۴۲

۲. امپریالیسم بریتانیا هند را از تکامل اقتصادی باز می دارد

ساختمان راههای آهن در هند، آغاز عصر صنعت به شکل مثبت بود؛ تا آن زمان، فقط جنبه منفی عصر صنعت به شکل کالاهای ساخت بریتانیا دیده می شد. در سال ۱۸۶۰ عوارض ماشین آلات وارداتی، که برای جلوگیری از صنعتی شدن

40. Joshi

۴۱. Ryots: دهقانانی که زمین را اجاره می کردند.

42. A. A. Benediktov, *Indian Peasantry in the Eighteen Seventies*. Moscow, 1953, P. 69 (In Russ.).

هند بسته شده بود برداشته شد و ساختمان صنایع بزرگ، به ویژه با استفاده از سرمایه بریتانیایی، آغاز شد. صنایع کشف، دربنگال به راه افتاد و مرکز اداریش در شهر دندی اسکاتلند بود. کمی بعد، کارخانه‌های پنبه‌پاک کنی در احمدآباد و بمبئی ساخته شدند، که عمدتاً به سرمایه‌داران هندی متعلق بودند. سپس استخراج معدن‌ها آغاز شد. کارشکنی حکومت بریتانیا در هند ادامه یافت و بر کالاهای نخی ساخت هند، مالیات بسته شد تا از امکان رقابت آنها با منسوجات لانکشاير، حتی در هند، جلوگیری شود...

... رشد صنعت، عمداً محدود شد و از تکامل اقتصادی هند به شکل طبیعی، جلوگیری به عمل آمد. ۴۲

۳. سیاست ارتجاعی حکومت بریتانیا در هند

بورژوازی لیبرال بریتانیا که از رشد جنبش کارگری در داخل کشور به هراس افتاده بود و از اوج گیری مبارزه انقلابی در هند می‌ترسید، هر روز آشکارتر و قاطعانه‌تر از روز پیش نشان می‌دهد که «سیاستمداران» متمدن اروپا - اگرچه از عالی‌ترین مدارس حکومت قانونی نیز گذشته باشند - به ویژه در مواقعی که توده‌های مردم علیه سرمایه و نظام استعماری سرمایه‌داری، که نظام بردگی و غارت و چپاول است به پا می‌خیزند، تاچه اندازه می‌توانند وحشیگری کنند. ۴۴

پرسش و تمرین

۱. وضع هند در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چگونه بود؟
۲. با مطالعه متن فصل پیش و سند شماره ۱، به این پرسش پاسخ دهید: استعمارگران بریتانیایی، فرمانروایان و رباخوران فتودال هندی، برای غارت کردن دهقانان هندی به چه روشهایی متوسل می‌شدند؟
۳. گروه جناح چپ به رهبری تیلک، چه تفاوت‌هایی با اکثریت کنگره ملی سراسری هند داشت؟
۴. مبارزه‌رهایی بخش ملی مردم هند در آغاز سده بیستم به چه شکلی نمایان شد؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۸۵ تشکیل حزب کنگره ملی سراسری هند.
۱۹۰۵-۱۹۰۸ اوج گیری جنبش انقلابی در هند.

۳۰. انقلابهای ایران و ترکیه

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران. ایران در آغاز سده بیستم، کشوری کشاورزی بود. نظام فتودالی بروستاها حکمرانی می‌کرد. صنعت، در نخستین مراحل پیدایشش بود. کشور در شبکه وابستگی نیمه مستعمراتی به دولتهای امپریالیستی افتاده بود. امپریالیسم بریتانیا و تزاریسیم روسیه، با وجود اختلافهای شدیدشان بایکدیگر، پیش از هر قدرتی در این کشور نفوذ کرده بودند. شاه و حکومتش ابزاری در دست دولتهای امپریالیستی بودند. مردم از یوغی دوگانه رنج می‌بردند: یکی اربابهای زمیندار ایرانی، دیگری امپریالیستهای بیگانه. تسلط امپریالیستها، نیروی پیشرفت را از صنایع ایران گرفت. بدین ترتیب، نارضایی فزاینده دهقانان، فقرای شهرها و طبقه کارگر نوحاسته، با نارضایی بازرگانان، بورژوازی ملی جوان و حتی دین پیشگان توأم گردید. بعضی از دهقانان و پیشه‌وران ورشکسته، در جستجوی کار و زندگی، به روسیه و به ویژه باکو می‌رفتند. اینان در آنجا با عقاید انقلابی آشنا می‌شدند.

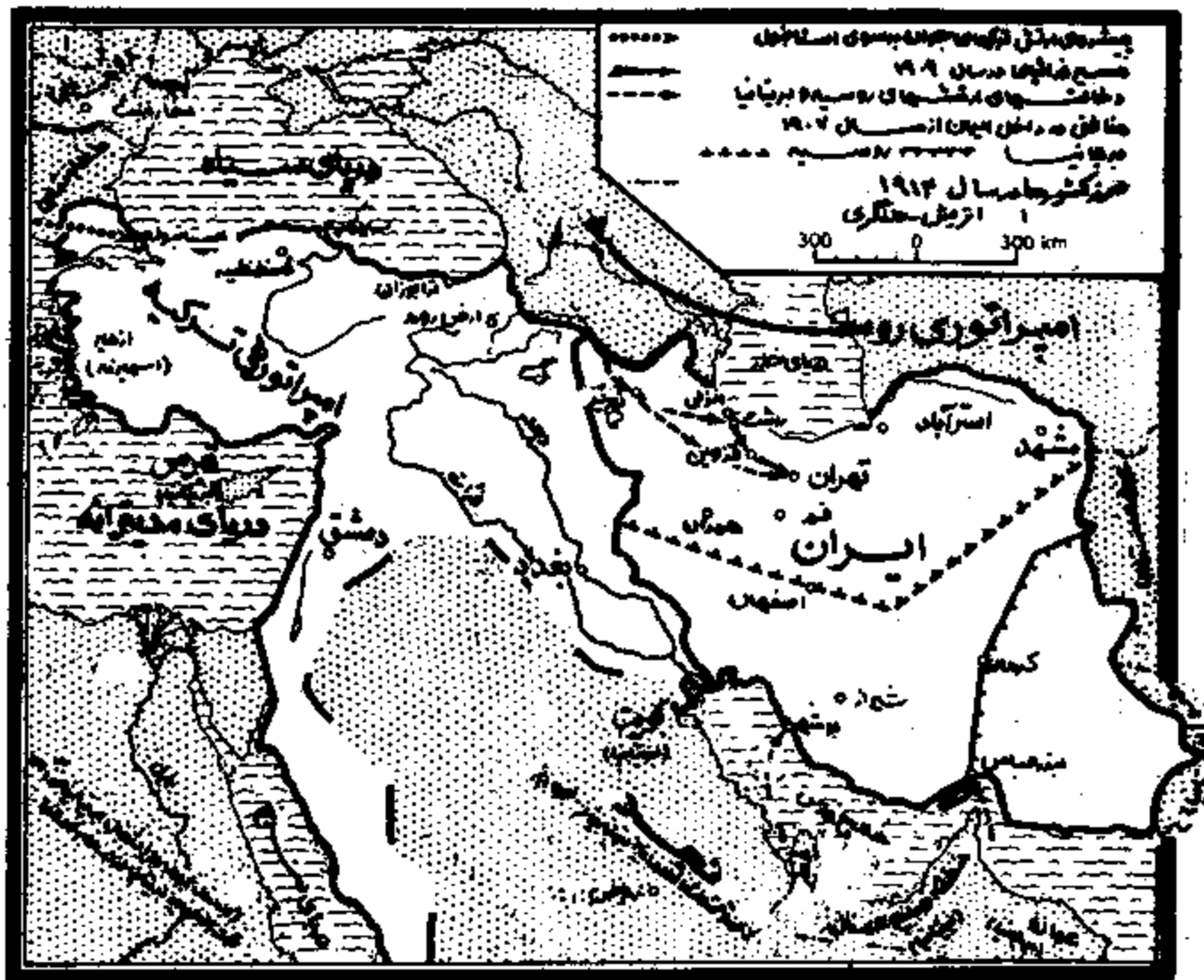
انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه، در برانگیختن توده‌های مردم به فعالیت علنی علیه حاکمیت خودسرانه و ستمگریهای عوامل شاه بسیار موثر بود. شاه به سرکوبی مردم برخاست ولی نتیجه‌ای نگرفت. در تابستان ۱۹۰۶ جنبش انقلابی مردم از تهران و شهرهای دیگر برای تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس، آغاز شد.

شاه پذیرفت که امتیازاتی به مردم بدهد. در اکتبر ۱۹۰۶ مجلس آغاز به کار کرد و قانون اساسی را که تا اندازه‌ای از قدرت خودسرانه شاه می‌کاست به تصویب رساند. دین پیشگان، زمینداران و بازرگانان بزرگ، از آنچه به دست آورده بودند راضی بودند و نمی‌خواستند انقلاب ریشه‌دارتر شود. در همان زمان، محافل دموکراتیک، روشنفکران و کارگران گمان نمی‌کردند که مبارزه انقلابی با تصویب قانون اساسی پایان یافته باشد.

امضای موافقت‌نامه تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ انگلیس و روسیه

43. J. Nehru, *The Discovery of India*. Calcutta, Siquet Press, 1946, PP. 392-393.

44. Lenin, *Collected Works*. Vol. 15, PP. 159-160 (Russ. ed.).



ایران و ترکیه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

در اوت ۱۹۰۷ (ن.ک. بخش ۱۳) خشم عمومی مردم ایران را برانگیخت. کارگران، دهقانان، و خرده بورژوازی شهری بردامنه فعالیتشان افزودند. دسته‌های انقلابی فدائیان تشکیل شد.

شاه در تابستان ۱۹۰۸ دست به یک کودتای ضدانقلابی زد و مشروطیت را تعطیل کرد. شاه که از پیروزی در تهران سرمست شده بود، یورش ضدانقلابی به تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان را آغاز کرد. فدائیان، قهرمانان علیه سربازان ضدانقلابی شاه می‌جنگیدند. در شمال، انقلابیون قفقاز، به ویژه باشویک‌هایی چون سرگو اورژنیکیدزه، ۴۵ به فدائیان کمک می‌کردند. فرماندهی توپخانه تبریز زایکی از ملوانان روسی که در رزمناو پونمکین خدمت کرده بود به عهده داشت.

شاه به سختی، وبا برخورداری از پشتیبانی حکومت روسیه تزاری در

شمال و امپریالیسم بریتانیا در جنوب، توانست مراکز انقلاب را سرکوب کند. با این حال، این به معنای شکست انقلاب نبود.

بلافاصله دسته‌های سازمان یافته فدائیان به تهران حمله کردند و با کمک مردم شهر و بختیارها، تهران را در ژوئیه ۱۹۰۹ تسخیر کردند. شاه سرنگون شد و فرزند خردسالش به جای وی بر تخت سلطنت نشست.

مجلس دوم در نوامبر ۱۹۰۵، عمدتاً با شرکت بازرگانان و زمینداران و مأموران عالی‌رتبه آغاز به کار کرد. دولت جدید، اقدامات لازم را برای جلوگیری از گسترش انقلاب به عمل آورد. به دستور دولت، فدائیان در تهران خلع سلاح و بسیاری از آنان کشته شدند. مرتجعان با کمک سربازان بریتانیا و روسیه تزاری، در دسامبر ۱۹۱۱ دست به یک کودتای ضدانقلابی زدند. مبارزه قهرمانانه مردم ایران برای رسیدن به دموکراسی و استقلال ملی شکست خورد، ولی در همان زمان، نخستین ضربه را بر پیکر رژیم قرون وسطایی کشور وارد آورد.

انقلاب ۱۹۰۸ ترکیه. در آغاز سده بیستم، ترکیه کشوری چند ملیتی بود و رژیم استبدادی و در رأس آن سلطان عبدالحمید دوم بر آن حکومت می‌کرد. اسلاوها (بلغارها، صربها، مقدونیه‌ها)، ارمنی‌ها، یونانی‌ها، آلبانیایی‌ها، عربها، کردها و ملیتهای دیگر، در زیر یوغ جبارانه این سلطان مستبد، جانشان به لب می‌رسید. سلطان حمید دوم در همه سرزمینهای زیر دستش ملتها را به جان هم می‌انداخت و سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را به کار می‌گرفت. ارمنی‌ها به ویژه در وضع ناگواری بودند: هر چند وقت یکبار، مقامات ترک به کشتار دسته‌جمعی ارمنی‌ها دست می‌زدند. نام عبدالحمید دوم به عنوان «سلطان خونخوار» در تاریخ ثبت شده است.

در سال ۱۸۸۹ گروهی از روشنفکران، مخصوصاً دانشجویان و نظامیان، یک انجمن مخفی برای مبارزه با رژیم سلطان تشکیل داده بودند که در سال ۱۸۹۴ به شکل سازمانی سیاسی بانام وحدت و ترقی به میدان آمد. شرکت کنندگان در این جنبش بورژوازی، ترکهای جوان نامیده می‌شدند.

حزب ترکهای جوان، از لحاظ ترکیب اجتماعی، از صفوف بورژوازی نواخته، زمینداران لیبرال و روشنفکران بورژوازی تشکیل شده بود. آنها هیچ اقدام قاطعی برای ریشه کن سازی فئودالیسم و برانداختن حکومت پادشاهی به عمل نیاوردند. ترکهای جوان می‌خواستند قدرت استبدادی سلطان را از راه تأسیس پارلمان و اجرای پاره‌ای اصلاحات به منظور کاهش سلطه سرمایه خارجی و تسهیل پیشرفت سرمایه‌داری ترکیه، محدود کنند.

در سال ۱۹۰۶ تحت تأثیر مستقیم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، شورشهای متعددی در نیروی زمینی و دریایی ترکیه آغاز شد. این شورشها تا چند سال بعد نیز ادامه یافت. در پایان سال ۱۹۰۶ کمیته مرکزی حزب وحدت و ترقی از خارجه به شهر سالونیکا ۴۶ در مقدونیه منتقل شد تا بهتر به کارهای مربوط به رهبری جنبش برسد. نمایندگان حزب به آناتولی ۴۷ (آسیای صغیر) نیز فرستاده شدند.

کنگره حزب وحدت و ترقی در سال ۱۹۰۷ در پاریس تشکیل شد. این کنگره با طرح موضوع خلع عبدالحمید دوم و استقرار حکومت پارلمانی در ترکیه موافقت کرد. در داخل کشور، روز به روز بر تعداد کارگران و فقیران شرکت کننده در جنبش افزوده می شد و جنبش رهایی بخش ملی کشورهای عرب، آلبانی و مقدونیه شدت بیشتری می گرفت.

در سال ۱۹۰۸ شورش سربازان در مقدونیه آغاز شد. این شورش را دو افسر به نامهای نیازی بیک ۴۸ و اوربیک ۴۹ رهبری می کردند. سربازان، که لباسهایشان کهنه و پاره و شکمشان گرسنه و خودشان از حکومت سلطان عبدالحمید دوم ناراضی بودند به دعوت این افسران که عضو ترکهای جوان بودند، پاسخ مثبت دادند.

ترکهای جوان پس از تصرف مراکز عمده استراتژیک در مقدونیه، با سلطان اتمام حجت کردند و از او خواستند که یک نظام پارلمانی قانونی در کشور برپا دارد. سربازانی که از سوی سلطان برای سرکوبی شورش به مقدونیه فرستاده شده بودند به شورشیان پیوستند. سلطان که پی برده بود دیگر نمی تواند انقلابی را که به راه افتاده بود سرکوب کند، فرمانی برای اجرای قانون اساسی در ترکیه صادر کرد. ترکهای جوان از این تصمیم به وجد آمدند و گمان کردند کار انقلاب به پایان رسیده است. آنها نه فقط از مبارزه دهقانان و کارگران و صنعتگران برای به دست آوردن زمین و اصلاح وضعیتشان پشتیبانی نکردند بلکه همه نیروی شان را به کار گرفتند تا به فعالیت انقلابی توده های مردم پایان دهند. اعتصابات آکادری ممنوع شد. حکومت ترکهای جوان که در سال ۱۹۰۹ شکل گرفت، جنبش رهایی بخش ملی آلبانیایی ها، عربها و مقدونیها را نیز وحشیانه سرکوب می کرد.

بدینسان، انقلاب ترکیه نه مسأله ارضی را حل کرد نه مسأله ملی را. ترکهای جوان تلاشی برای مهار کردن نفوذ امپریالیستها در ترکیه نکردند؛

آنها وابستگی ترکیه بر امپریالیسم آلمان را بیشتر و محکمتر کردند. علت پیش گرفتن این سیاستها آن بود که ترکهای جوان، پایه گذاران و اعضای حزبی بورژوازی بودند. آنها از جنبش کارگران و دهقانان می ترسیدند و از مردم هراسان بودند.

نظر لنین درباره بیداری آسیا. در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، کشورهای چین و ایران و ترکیه، به صورت سرزمینهای نیمه مستعمره امپریالیسم جهانی درآمدند. هند، همچنان مستعمره بریتانیا بود. استثمار ملتها به وسیله سرمایه انحصاری، و قیود سنگین روابط فئودالی، توده های مردم را مستأصل کرده بود. جنبش انقلابی در میان قشرهای بزرگی از مردم، دامن می گرفت و بزرگتر می شد.

لنین نوشت که جنگ روس و ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه، عامل مؤثری در بیدار کردن خلقهای آسیا و کشاندن آنها به میدان فعالیتها میسای بود. لنین به مبارزه انقلابی و رهایی بخش ملی که در آغاز سده بیستم در کشورهای آسیا آغاز شده بود اهمیت بسیار می داد. او نوشت: «بیداری آسیا و آغاز مبارزه برای تصرف قدرت از سوی پرولتاریای پیشرفته اروپا، نشانه ای از مرحله تازه ای در تاریخ جهان است که در نخستین سالهای سده کنونی آغاز شد.» ۵۰

اسناد و مدارک

نظر لنین درباره رویدادهای تبریز

انقلابیون ایران در وضع دشواری فعالیت می کنند؛ آنها در کشوری مبارزه می کنند که چیزی نمانده بود توسط اربابان هند از یک طرف و حکومت ضد انقلابی روسیه از طرف دیگر تقسیم شود. اما پیکار سرسختانه مردم تبریز و کمک مکرر رویدادهای جنگ به انقلابیونی که ظاهراً شکست خورده به نظر می رسیدند، نشان می دهد که سربازان شاه، حتی اگر از کمک لیاخونفهای روسی و دیپلماتهای بریتانیایی نیز برخوردار شوند، با مقاومت شدید مردم روبه رو شده اند. ۵۱

50. Lenin, Works, Vol. 19, P. 66 (In Russ.).

51. Lenin, Collected Works, Moscow, FLPH, 1963, Vol. 15, PP. 182-183.

46. Salonika 47. Anatolia
48. Niazi-bey 49. Ever-bey

پرسش و تهرین

۱. علل انقلاب ایران چه بود؟
۲. انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه چه تأثیری بر مبارزه انقلابی مردم ایران داشت؟
۳. چرا انقلاب ایران شکست خورد؟
۴. ماهیت جنبش ترکهای جوان چه بود؟ از ترکیب طبقاتی و وظایف آن چه می دانید؟
۵. نخستین انقلاب روسیه چه تأثیری بر رویدادهای ترکیه داشت؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۰۵-۱۹۱۱ انقلاب بورژوازی ایران.
۱۹۰۸ انقلاب بورژوازی ترکیه

فصل ۹

ژاپن

۳۱. ژاپن در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

رشد اقتصادی ژاپن. در نتیجه تغییراتی که پس از انقلاب ۱۸۶۷-۱۸۶۸ در ژاپن روی داد، پیشرفتهای این کشور در مسیر اقتصاد سرمایه داری آغاز شد. دولت ژاپن، صنایع را زیر بال خود گرفت و سخاوتمندانه به ساختمان کارخانهها و راههای آهن کمک کرد و به ویژه توجه خاصی به صنایع جنگی داشت. گسترش صنعت، با تمرکز همراه بود. دو موسسه انحصاری (کنسرن ۱) بزرگ میتسوبی^۲ و میتسوبی^۳، نقش عمدهای در دیگر گونیهای اقتصادی ژاپن به دست آوردند. این کنسرنها صاحب انواع بانکها، معادن ذغال سنگ، کارخانهها و شرکتهای دیگر بودند.

اما چون انقلاب بورژوازی ژاپن کامل نشده بود، بنایای عمده اقتصاد فئودالی در این کشور به چشم می خورد. از لحاظ سیاسی، استبداد سلطنتی بر کشور حکومت می کرد. در روستاها، دهقانانی که زمین را از زمینداران بزرگ اجاره می کردند، مجبور بودند بخش عمدهای از درآمدهای خود را به آنها بپردازند.

فقیر شدن دهقانان و دستمزدهای بسیار کمی که (در مقایسه با دستمزدهای کارگران اروپایی) به کارگران پرداخت می شد، موجب محدودیت بازار داخلی شد و سرمایه داران ژاپنی را به تصرف مستعمرات تشویق کرد.

بورژوازی بزرگ ژاپن که سیاست امپریالیستی تجاوز کارانه‌ای پیش گرفته بود با سامورایی‌ها - اشراف ژاپن و نظامیانی که از میان آنها برخاسته بودند متحد شدند.

تصویب قانون اساسی ۱۸۸۹ - دیگر گونیه‌های اقتصادی ژاپن به رشد و تقویت سیاسی بورژوازی انجامید و آن را در موضع مدعی رهبری دولت قرارداد. جنبش بورژوا - لیبرال برای تصویب قانون اساسی به منظور محدود کردن اختیارات مطلق امپراتور، آغاز شد.

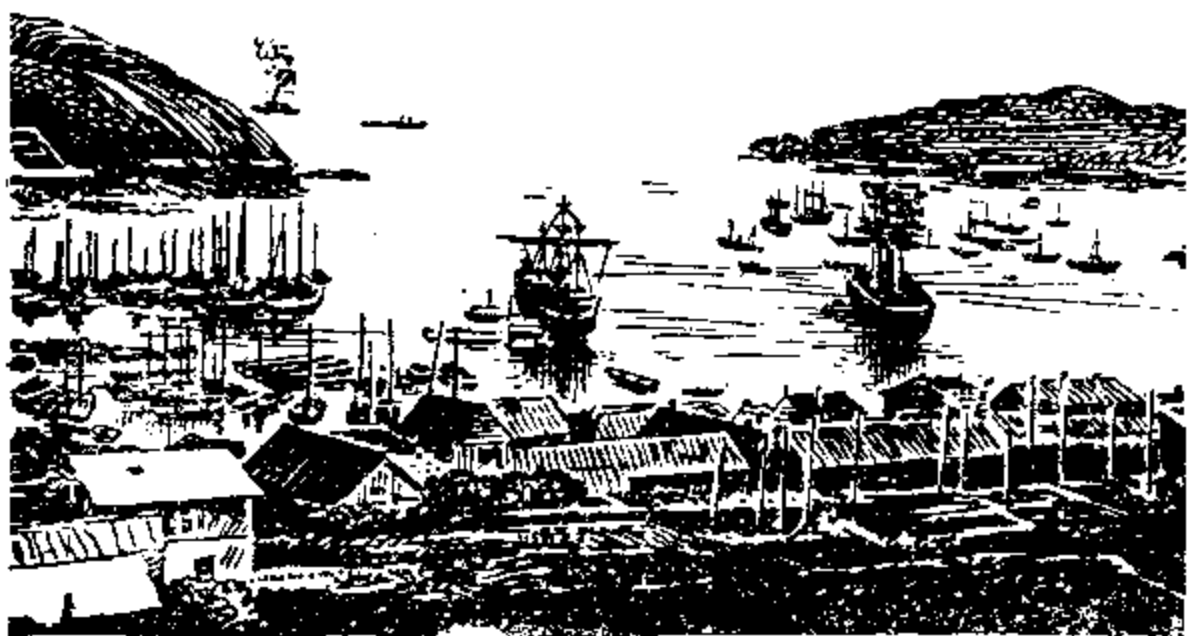
دولت تصمیم گرفت مختصر امتیازاتی بدهد، و در سال ۱۸۸۹ قانون اساسی را پذیرفت و به اجرا گذاشت (ن.ك. سند). دیت (پارلمان)، شامل دو مجلس اعیان و عوام، تشکیل شد. اکثریت اعضای مجلس اعیان، انتصابی بودند. نمایندگان این مجلس توسط امپراتور و مقامهای عالی رتبه اشراف، که حق موروثی برای شرکت در مجلس را داشتند، منصوب می‌شدند. به این ترتیب، مجلس اعیان ژاپن، همانند مجلس اعیان بریتانیا بود.

نمایندگان مجلس عوام، انتخابی بودند، اما فقط ثروتمندان می‌توانستند رأی بدهند. دیت، چندان قدرتی نداشت ولی قدرت امپراتور، حتی پس از تصویب قانون اساسی، نامحدود بود. هر قانونی که در دیت تصویب می‌شد می‌بایست به تأیید امپراتور برسد و اعضای هیأت دولت در برابر امپراتور مسئول بودند، نه در برابر دیت. حق اعلان جنگ و صلح با امپراتور بود. او فرمانده کل نیروی زمینی و دریایی بود. محافل نظامی، نقش بسیار بزرگی در حکومت ژاپن داشتند.

ارتش و خشونت در انتخابات پارلمانی، رواج بسیار داشت. پس از تصویب قانون اساسی، قدرت همچنان در دست مرتجع‌ترین قشر فوقانی زمینداران نیمه فئودال و بورژوازی بزرگ باقی ماند.

سیاست خارجی تجاوز کارانه ژاپن - رشد سریع سرمایه‌داری ژاپن با جنگهای غارتگرانه همراه بود. نزدیکی جغرافیایی کشور بزرگ ولی ناتوان چین و دوری رقبای بزرگ از ژاپن، امتیاز ویژه‌ای برای سرمایه‌داری این کشور بود. غارت کردن مردم چین برای امپریالیستهای ژاپن، بسیار آسان بود.

ژاپن در جنگ ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ چین و ژاپن، چین را شکست داد و آن را یکسره غارت کرد (ن.ك. بخش ۲۶). اما امپریالیستهای ژاپن که به این هم راضی نبودند به تدارک برای جنگ با روسیه به منظور تقسیم دوباره مناطق



پورت آرتور در ۱۹۰۴.

نفوذ در خاور دور پرداختند. ژاپن می‌خواست ایالت‌های شمال خاوری چین (منچوری) و کره را تصرف کند. امپریالیستهای ژاپنی، همچنین رؤیای تصرف جزیره ساخالین^۶ و حتی سراسر خاور دور روسیه را در سر داشتند. ژاپن ضمن تدارک برای جنگ با روسیه، در سال ۱۹۰۲ با بریتانیا متحد شد و موافقت نامه‌ای در این زمینه امضا کرد.

جاسوسان و خبرچینان مخفی ژاپن، با استفاده از بی‌توجهی حکومت تزاری، به مناطق خاور دور روسیه سر ایزر شدند. آنان که در پوشش بازرگان، آرایشگر، گازر و مانند اینها وارد روسیه شده بودند به مناطق دژبندی شده رخنه کردند و یگانهای ارتش و قدرت تحرک و آمادگی عملیاتی آنها را شناسایی کردند.

ژاپن، کاملاً برای جنگ آماده شده بود و به پشتیبانی بریتانیا و آمریکا اطمینان داشت.

جنگ روسیه و ژاپن - نیروی دریایی ژاپن در آغاز سال ۱۹۰۴، بدون اعلان جنگ، به ناوگان روسیه در پورت آرتور^۷ حمله کرد و بسیاری از کشتیهای جنگی آن کشور را غرق کرد. ژاپن با حمله غافلگیرانه‌اش، بر دریا مسلط شد و با استفاده از این فرصت، سپاه عظیمی را که به انواع اسلحه ساخت بریتانیا مجهز بود به منچوری فرستاد و به عقب راندن سربازان حکومت تزاری پرداخت.

روسیه برای جنگ تمام عیار در جبهه دوردست خاوری، آمادگی نداشت. با وجود قهرمانیهای سربازان و ملوانان روسی، نیروی زمینی و دریایی حکومت تزاری شکست خورد. در این جنگ، نه روسیه شکست خورده بود و نه ملت روسیه. رژیم پوسیده تزاری که با کشاندن مردم به میدان یک جنگ امپریالیستی، مرتکب جنایت شده بود درهم کوبیده شد.

حکومت استبدادی تزار که از رشد جنبش انقلابی در کشور می ترسید، پس از شکست در جنگ، شتایان به امضای پیمان صلح با ژاپن پرداخت. به موجب پیمان صلح که در سال ۱۹۰۶ در پورتموث^۸ (ایالات متحد آمریکا) امضا شد ژاپن پورت آرتور و دالنی^۹ را در شبه جزیره لیاوتونگ^{۱۰} که سابقاً توسط چین به روسیه اجاره داده شده بود متصرف شد. روسیه تسلط ژاپن بر کره و منچوری را به رسمیت شناخت. گذشته از این، تزار بخش جنوبی جزیره ساخالین را که همواره بخشی از خاک روسیه بوده است به ژاپن بخشید.

جنگ روس و ژاپن یکی از نخستین جنگهای امپریالیستی برای تقسیم دوباره سرزمینهای جهان توسط قدرتهای بزرگ سرمایه داری بود.

اشغال کره. ژاپن در سال ۱۹۱۰ اشغال کره را تکمیل کرد و بدین سان مردم کره را زیر ستم مستعمراتی قرار داد. همه مقامهای اداری به ژاپنیها سپرده شد. کوچندگان ژاپنی، تدریجاً در کره سکونت گزیدند، نابودی فرهنگ ملی کره آغاز شد و آموزش زبان کره ای در مدارس ممنوع شد. کارفرمایان ژاپنی، کره ایها را وحشیانه استثمار می کردند. «رژیم قداره بندان» در کره برقرار شد. هر اعتراضی، بی رحمانه سرکوب می شد.

جنبش کارگری در ژاپن وضع طبقه کارگر ژاپن در آغاز سده بیستم ناگوار بود. گاهی کارگران را در گودها و کلبه های مخروبه محصور می کردند. خانه هاشان همچون زندان، قفل می شد. یک بار، یکی از محلات محصور شده کارگران آتش گرفت و از ۵۰ دختری که در خانه های قفل شده آن بودند، ۳۱ تن سوختند. دستمزدهای کارگران، بخور و نمیر بود. کار روزانه شان از ۱۲ تا ۱۴ ساعت بود. هیچ قانونی برای حمایت از حقوق کارگران وجود نداشت.

کارگران ژاپن، تدریجاً علیه حاکمیت خودسرانه کارفرمایان و دولت به فعالیت پرداختند. آنها در سالهای ۱۸۸۰ - ۸۹ برای تشکیل نخستین اتحادیه های کارگری کوشیدند و در سالهای ۱۸۹۰ - ۹۹، موجی از اعتصابات و تظاهرات، سراسر کشور را در بر گرفت.

در همان زمان بود که سن کاتایاما^{۱۱} انقلابی ژاپنی، به اشاعه عقاید سوسیالیستی در این کشور پرداخت. او در سال ۱۹۰۱ نقش فعالی در تشکیل حزب سوسیالیست ژاپن بازی کرد. اما دولت ژاپن، بی درنگ، قانونی به تصویب رساند و حزب سوسیالیست را منحل کرد و اعضای آن را تحت پیگرد قرار داد.

دولت هر کسی را که مظنون به عضویت در سازمانهای کارگری تشخیص می داد دستگیر و زندانی می کرد. با این حال، چندین سازمان کارگری دیگر در ژاپن تشکیل شد.

احساسات و اندیشه های انقلابی در صفوف طبقه کارگر رشد می یافت. در جریان جنگ روس و ژاپن، کارگران مترقی ژاپن نامه ای به کارگران روسیه فرستادند و در آن، جنگ امپریالیستی را محکوم کردند. کاتایاما در درکنگره انترناسیونال دوم که به سال ۱۹۰۴ در آستردام تشکیل شده بود اعلام کرد که میان طبقه کارگر ژاپن و روسیه، همبستگی کامل برقرار است. لوبه گرمی هر چه تمامتری با گ. و. پلخانوف^{۱۲} نماینده جنبش کارگری روسیه دیدار کرد. تحت تأثیر انقلاب روسیه، حزب سوسیالیست ژاپن در سال ۱۹۰۶ دوباره سازمان داده شد. یکی از رهبران بزرگ این حزب، کوتوکو^{۱۳} بود که شدیداً از سازشکاران و اصلاح طلبان انتقاد می کرد. اما نا گفته نماند که او در جریان مبارزات انقلابی اش دچار پاره ای اشتباهات آنارشیستی نیز شد. دولت برای آنکه کوتوکو را که محبوبیت فراوانی در میان کارگران داشت از میان ببرد، او را به توطئه علیه امپراتور متهم کرد. کوتوکو، همسر و نزدیکترین دوستانش دستگیر و زندانی شدند. در زندان، به وضع ناگواری، آنها را خفه کردند.

اکثریت کسانی که فعالانه در جنبش سوسیالیستی شرکت کرده بودند دستگیر و زندانی شدند و پلیس به چنان اقدامات سرکوبگرانه ای علیه جنبش کارگری دست زد و چنان ضربات سهمگینی بر این جنبش وارد آورد که تا مدتی، آن را از خروش انداخت. پس از پیروزی انقلاب کبیر اکبر، جنبش کارگری ژاپن، از نوجوان گرفت.

11. Sen Katayama

12. G. V. Plekhanov

13. Kotoku

8. Portsmouth

9. Dalny

10. Liaotung

اسناد و مدارک

از قانون اساسی ۱۸۸۹

- ماده ۱. سلسله سلطنتی... تا ابد بر امپراتوری ژاپن حکومت خواهد کرد.
- ماده ۵. امپراتور، قدرت قانونی را با موافقت دییت سلطنتی، اعمال می کند...
- ماده ۱۰. امپراتور، شاخه های گوناگون تشکیلات دولتی را سازمان می دهد، همه مأموران کشوری و لشکری را منصوب و معزول و حقوقشان را تعیین می کند...
- ماده ۱۱. امپراتور، فرمانده کل نیروی زمینی و دریایی است...
- ماده ۱۳. حق اعلان جنگ، امضای پیمان صلح و دیگر پیمانها با امپراتور است...
- ماده ۳۳. دییت سلطنتی از دو مجلس اعیان و عوام تشکیل می شود...
- ماده ۳۴. مجلس اعیان از اعضای خانواده سلطنتی، اشراف و منصوبین امپراتور تشکیل می شود...
- ماده ۵۵. هر يك از وزرا با امپراتور مشورت می کند و مسئولیت این مشورت با خود اوست.
- همه قانونها، فرمانهای امپراتور و انواع اسناد مربوط به امور دولت باید به امضای نهایی نخست وزیر نیز برسد.
- ماده ۵۶. بر طبق مقررات سازمان شورای خصوصی و به درخواست امپراتور، شورای خصوصی به بررسی مسائل حیاتی دولت می پردازد. ۱۴

پرسش و تمرین

- چه عاملی پیشرفت سرمایه داری را در ژاپن تسریع کرد و چه عاملی جلوی این پیشرفت را گرفت؟
- ارگانهای اصلی قدرت در ژاپن به موجب قانون اساسی ۱۸۸۹ در اختیار کدام شخص یا سازمان بود؟ ماهیت ارتجاعی و ضد خلقی این قانون اساسی را نشان دهید.
- به نقش جهان نگاه کنید و میدانهای عملیات نظامی در جریان جنگهای چین و ژاپن و روس و ژاپن را مشخص سازید.

- در همان نقشه، مناطقی را که در نتیجه جنگ ۱۸۹۴-۱۸۹۵ با چین و ۱۹۰۴-۱۹۰۵ با روسیه به دست ژاپن افتاد پیدا کنید.
- ستون مناسب را در جدول «روابط بین المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» پر کنید.
- رشد جنبش کارگری ژاپن در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم چگونه متجلی شد؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۰۵-۱۹۰۴ جنگ روس و ژاپن.



بانتوها زمین را برای کشت آماده می کنند

در شمال افریقا، و تا اندازه ای که در سودان، بازرگانی و صنایع دستی پیشرفته ای وجود داشت. بردگی در میان بسیاری از قبایل رواج داشت. روابط قبیله ای در میان بسیاری از ملت های شمال افریقا و سودان حفظ شده بود.

بانتوها در افریقای مرکزی و جنوبی، چندین اتحاد بزرگ قبیله ای تشکیل داده بودند. ولی در اینجا نیز فتودالیسم در حال پیدایش بود و چندین مملکت تشکیل شده بود. در این سرزمینها، بردگی همچنان به عمرش ادامه می داد. کارهای اصلی مردم کشاورزی، دامپروری، شکار و ماهیگیری بود. اروپاییان در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ توانستند نزدیک به ۱۱ درصد خاک افریقا را تصرف کنند. بزرگترین مستعمرات عبارت بودند از الجزایر، که در

کشورهای افریقا

۳۲. افریقا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

افریقا در سالهای ۷۰-۷۹ سده نوزدهم. در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ جمعیت بومی افریقا تقریباً به صد میلیون نفر می رسید. در افریقای شمالی، از جمله در مصر، ملت های عرب زندگی می کردند. در جنوب صحرای افریقا مردمانی سیاه پوست می زیستند که به زبانهای مختلف تکلم می کردند. زبانهای قبایل بانتوا، رایج ترین زبانها در میان این مردمان بود. بخش بزرگی از جمعیت افریقای مرکزی (جنوب سودان) و افریقای جنوبی، به این زبانها تکلم می کردند.

در افریقای شمالی و شمال شرقی - در مصر، مغرب، اتیوپی و دیگر کشورهای این منطقه - حکومت های پادشاهی فتودالی برقرار بود. مصر، تریپولیتانیا (لیبی کنونی) و تونس، رسماً جزئی از امپراتوری عثمانی (ترکیه) بودند. اما فرمانروایان این کشورها حکومت سلطان ترک را اندر تاً به رسمیت می شناختند.

در جنوب صحرای افریقا و سودان نیز چندین مملکت تشکیل شدند که از لحاظ پیشرفت، به ممالک شمال افریقا نمی رسیدند. این ممالک عبارت بودند از سنار، دارفور، باگیری و مانند اینها.

- | | |
|-----------|-----------------|
| 1. Bantu | 2. Tripolitania |
| 3. Sennar | 4. Darfur |
| | 5. Bagirmi |

فاصله سالهای ۱۸۳۰-۱۸۴۰ به تصرف فرانسه درآمد بود، و ایالت کاب که در جریان جنگهای ناپلئون از تصرف هلند درآمد و مستعمره بریتانیا شد. مناطق ساحلی آنگولا و موزامبیک در سده شانزدهم به تصرف پرتغالیها درآمد بود. اروپاییها در آبادیهای متراکمی در جنوب قاره آفریقا - ایالت کاب، و جمهوریهای بونرا - زندگی می کردند. بسیاری از آنان نیز در شمال الجزایر به سر می بردند. تعداد اروپاییان در بخشهای دیگر آفریقا ناچیز بود.

مبارزه خلیفهای آفریقا علیه استعمارگران. درسی و چند سال پایانی سده نوزدهم، امپریالیستهای اروپایی، تقریباً سراسر آفریقا را تسخیر کردند. بریتانیا و فرانسه، بزرگترین سرزمینها را متصرف شدند. آلمان و بلژیک، پس از این دو کشور به آفریقا یورش بردند. تکامل مستقل خلیفهای آفریقا و فرهنگشان، قهرآ توسط مهاجمان اروپایی، از هم گسست.

خلیفهای آفریقا به مبارزه پیوسته ای علیه مهاجمان استعمارگر دست زدند. مبارزه قهرمانانه خلیفهای الجزایر که هرگز سلطه فرانسویان را نپذیرفتند، سرمشق خلیفهای شمال آفریقا شد. تحت تأثیر رویدادهای انقلابی فرانسه، در اکتبر ۱۸۷۰ نخستین فعالیتهای مشترک کارگران فرانسوی و عربهای فقیر علیه مقامات استعماری در شهر الجزیره آغاز شد. زحمتکشان الجزایر در ماه مارس ۱۸۷۱ به پشتیبانی از کمون پاریس تظاهرات کردند. تظاهر کنندگان، پرچمهایی باشعارهای «زنده باد پاریس!» و «مرگ برورسای!» با خود داشتند.

رویدادهای الجزیره، شورش عربها و بربرها را در دیگر بخشهای کشور به دنبال آورد. این شورش تا ۱۰ ماه ادامه یافت. با این حال، مبارزه رهایی بخش مردم الجزایر به طرزی وحشیانه توسط استعمارگران فرانسوی سرکوبی شد.

الجزایریها در سالهای بعد نیز بارها علیه ستمگران، قیام مسلحانه کردند ولی فقط در روزگار ما توانستند آزادی از دست رفته شان را بازیابند.

رخنه بریتانیاییها ۷ به مصر، آغاز جنبش رهایی بخش ملی در این کشور را موجب شد.

پادگان قاهره در سال ۱۸۸۱ علیه عدیو مصر (پادشاه مصر) که خود را به بیگانگان فروخته بود، و علیه حکومت وی شورش کرد. خدیو مجبور شد



مهاجمان انگلیسی در اسکندریه.

حکومت تازه ای رازوی کار آورد که در آن نقش عمده ای به افسران میهن پرست و پشتیبان سیاست مستقل ملی داده شده بود. سرنگ احمد اعرابی، دهقان زاده ای که به مقام وزارت جنگ رسید، رهبری این افسران را به عهده داشت. جنبش گسترده تسوده ای علیه امپریالیستها اوج گرفت. کشتیهای جنگی بریتانیا وحشیانه به بمباران اسکندریه پرداختند و سربازان بریتانیایی به مصر حمله کردند. احمد اعرابی، به دفاع از قاهره برخاست. اما نیروهای دشمن بسیار قوی بودند و سربازان مصری را در سپتامبر ۱۸۸۲ شکست دادند.

مهاجمان، همه کشور را اشغال کردند. افراد وفادار به بریتانیا، مقامهای عالی رتبه چنگ آوردند. در واقع، کشور توسط یک مستشار بریتانیایی

محمد احمد، معروف به مهدی، رهبری این جنگ مقدس را بر عهده داشت. او مردی دلاور بود و به خانواده یک پیشه‌ور فقیر تعلق داشت. سودانی‌ها به رهبری این مرد، در سال ۱۸۸۵ عمده قوای بریتانیا را در خرطوم محاصره و نابود کردند. مهاجمان، بی‌درنگ مجبور به ترک کشور شدند، پس از چند سال، بریتانیایی‌ها دوباره در ۱۸۹۶ بر آن شدند که در سودان مداخله نظامی کنند، البته با نیروهایی به مراتب بیش از بار نخست. با این حال، تسلیم کردن سراسر شرق سودان، دو سال طول کشید. استعمارگران بریتانیایی در سال ۱۸۹۸ پیروان مهدی را در نبرد اومدورمان^۹، به طور قطعی شکست دادند.

اوضاع اتیوپی، طور دیگری بود. در نیمه دوم سده نوزدهم، چندین امیرنشین اتیوپیایی به رهبری یک فرمانروای فتودال که نگوس - نگاستی^۹ (امپراتور) نامیده می‌شد، با هم متحد شدند.

ایتالیایی‌ها در سال ۱۸۸۷ به اتیوپی حمله کردند ولی به طرز ننگ‌آوری عقب‌رانده شدند. ایتالیا در سال ۱۸۹۶ یک بار دیگر عملیات نظامی علیه اتیوپی را از سر گرفت. اما این بار نیز اتیوپیایی‌ها که به رهبری نگوس منلیک^{۱۰} متحد شده بودند، روز اول مارس ۱۸۹۶ ضربه خردکننده‌ای در نبرد آدوا^{۱۱} بر سربازان ایتالیا وارد آوردند. ایتالیا مجبور شد بی‌هیچ قیسد و شرطی، استقلال اتیوپی را به رسمیت بشناسد.

در افریقای گرمسیری یا جنوبی، کشور نسبتاً بزرگی چون اتیوپی یا شرق سودان به رهبری مهدی وجود نداشت. اما در این مناطق نیز مهاجمان با مقاومت سرسختانه مردم روبه‌رو شدند.

ملت‌ها و قبایل گوناگون افریقا شجاعت، اراده و سرسختی بی‌مانندی در مبارزه علیه مهاجمان اروپایی از خود نشان دادند. قبیله آشانتی^{۱۲} در سرزمین غنا^{۱۳}، سالها علیه بریتانیایی‌ها مبارزه می‌کردند. شورش علیه بلژیکی‌ها در حوضه رودکنگو تا ۹ سال ادامه یافت.

بانتوها در اوگاندا و تانگانیکا در شرق افریقا، بارها با اعراب متحد شدند و علیه استعمارگران به پا خاستند. آنها در سال ۱۸۸۸ به رهبری یک عرب به نام بشیر، توانستند مهاجمان آلمانی را تا چند ماه از سرزمینهای خویش بیرون برانند.

مردم داهومی^{۱۴} برای جلوگیری از رخنه فرانسوی‌ها در سرزمین‌شان به



نبرد اومدورمان.

اداره می‌شد. مصر ظاهراً تابع سلطان ترکیه ولی در اصل، مستعمره بریتانیا بود.

دادگاههای نظامی به دستور بریتانیایی‌ها، بسیاری از شرکت‌کنندگان در شورش را به مرگ محکوم کردند. سرهنگ اعرابی، سالهای باقی مانده عمرش را به جزیره سیلان تبعید شد.

بریتانیایی‌ها پس از تصرف مصر، نیروهای خود را به سوی شرق سودان گسیل داشتند اما در آنجا با مقاومتی سرسختانه مواجه شدند. سودانی‌ها علیه مهاجمان بیگانه جهاد کردند.

- | | |
|-------------------|--------------------|
| 8. Omdurman | 9. Negus - negasti |
| 10. Negus Menelik | 11. Adowa |
| 12. Ashanti | |
| 13. Ghana | 14. Dahomey |

مبارزه‌ای بی‌امان دست زدند. رهبری این مبارزه در طی سه سال بر عهده یکی از رهبران قبایل به نام گیدس ۱۵ بود. یک فرانسوی که در تصرف داهومی شرکت کرده بود در باره این شخص چنین نوشت: «او خصلت یک جنگاور، و بی پروایی، شجاعت، قدرت، جسارت و نیروی تشخیص فرماندهان بزرگ نظامی را داشت. بارها به اردوگاههای ماشیخون زد! به ویژه در پایان نبرد، که در حال عقب نشینی بود و از هر طرف توسط نیروهای مامحاصره شده بود و نزدیکترین دستیاران و حتی برادرانش به او خیانت کرده بودند، ماهرانه از چنگمان گریخت، رد پایش را پوشاند و ما را به بیراهه کشاند و به دامی که در هر پیچی بر سر راهش گذاشته بودیم نیفتاد.»

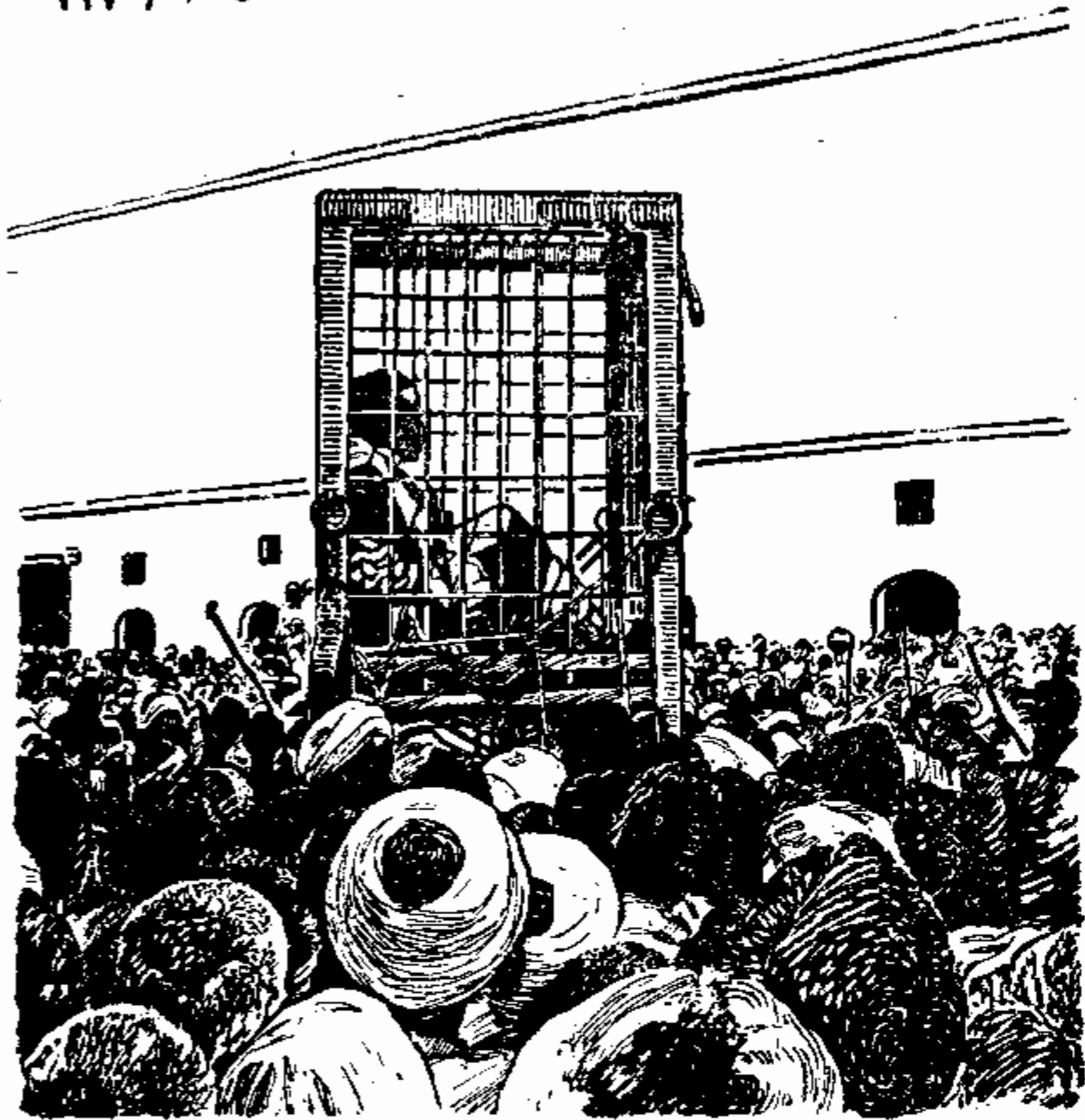
در جنوب رودخانه لیمپوپو ۱۶، زولوها ۱۷ - اتحاد نیرومند چندین قبیله سالها با بریتانیایی‌ها به جنگ ادامه دادند. در پایان سالهای ۱۸۷۰-۷۹، زولوها به رهبری پادشاهشان متزایو ۱۸ جنگ علیه استعمارگران را آغاز کرده بودند. در سالهای ۱۸۸۰-۸۹، قبایلی که در مناطق میان رودخانه لیمپوپو و زامبزی ۱۹ می‌زیستند به زولوها پیوستند. جنگ تاده سال ادامه یافت. امپریالیستها مرتکب وحشیانه‌ترین جنایات شدند. آنها گاهی مردم را به درون غارها می‌بردند و سپس غارها را با دینامیت منفجر می‌کردند. آنها بدینسان، هزاران انسان را نابود کردند.

هیچگونه تعادلی میان طرفین جنگ وجود نداشت. بریتانیایی‌ها با وجود مقاومت فداکارانه زولوها، سرانجام پیروز شدند (ن. ک. سند).

برخی از رهبران قبایل توانستند خلعهای پراکنده آفریقای آن زمان را متحد و برای جنگ با مهاجمان آماده کنند. مثلاً در سودان غربی، ساموری ۲۰ فرزندی یک بازرگان سیار، کشور تازه‌ای تشکیل داد. در اواخر سالهای ۱۸۸۰-۸۹ فرانسویها پس از یک جنگ پنج ساله مجبور شدند با وی پیمان صلح امضا کنند. مبارزه در سال ۱۸۹۱ با یورش تازه سربازان فرانسه، از سر گرفته شد و تا هفت سال به درازا کشید. مقاومت، فقط زمانی درهم شکست که رهبران برخی از قبایل، بارشوه خریداری شدند و ساموری را تسلیم کردند و اتحاد قبایل را تاراندند.

در ماداگاسکار یک دولت نسبتاً متمرکز فنودالی به نام ملاگازی وجود داشت که ارتش ثابت برای خودش تشکیل داده بود. فرانسویها در سال ۱۸۸۳ بدون اعلان جنگ، به جزیره حمله کردند. جنگ، تا دو سال ادامه یافت.

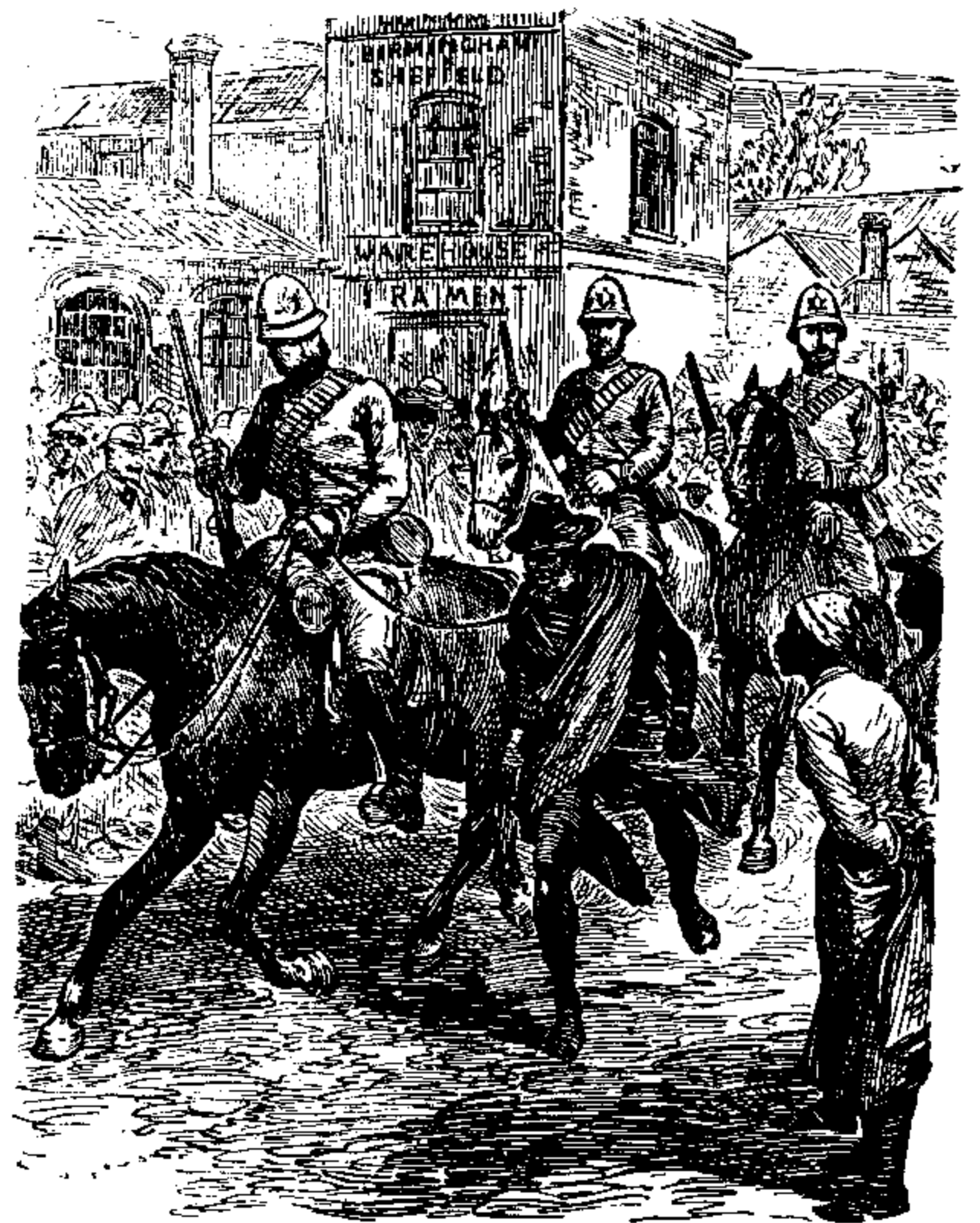
- | | | |
|--------------|-------------|------------|
| 15. Gbedasse | 16. Limpopo | 17. Zulus |
| 18. Cetewayo | 19. Zambezi | 20. Samori |



رهبر دستگیر شده یکی از قبایل آفریقا را در قفس حیوانات انداخته‌اند و در خیابانهای شهر تقه می‌گردانند. او را بعداً در همین شهر اعدام کردند.

ماداگاسکارها چندین بار، دشمن را شکست دادند و فرانسه مجبور شد استقلال ماداگاسکار را به رسمیت بشناسد. اما ده سال بعد، جنگ تجاوزکارانه تازه‌ای را به راه انداخت. این بار، فرانسویها پس از جنگهای خونین طولانی، پیروز شدند. جزیره ماداگاسکار، مستعمره فرانسه شد. اما مقاومت سرسختانه مردم ماداگاسکار تا سالها بعد ادامه یافت.

شورشها و قیامهای رهایی بخش ملی، به مقیاسی کوچکتر، در آغاز سده بیستم نیز به وقوع می‌پیوست. پدیده‌ترین شورش از این میان، قیامهای قبایل بالوندو ۲۱ در آنگولا علیه پرتغالیها بود. در کنیا، به عنوان اعتراض علیه



سربازان انگلیسی به رهبر دستگیر شده یکی از قبایل جنوبی بانتو توهین می کنند
تصرف زمینهای مردم بومی توسط استعمارگران بریتانیایی، قیام بزرگی در گرفت.
در آغاز سده بیستم قبایل اررو ۲۲ و کویکوین ۲۴ (هوتنتو) در افریقای جنوب غربی آلمان، قهرمانانه در برابر مهاجمان ایستادگی کردند. مدت

چهار سال (۱۹۰۴ - ۱۹۰۷) ارروها به رهبری ماهاررو ۲۴، و کویکوینها، به فرماندهی هنریک ویتبوی ۲۵ هشتادساله، جنگ عادلانه‌ای را علیه استعمارگران آلمانی آغاز کردند. در نقاطی که شورشیان نمی‌توانستند جلوی آلمانیها را بگیرند، آلمانیها مردم را تا آخرین نفر قلع و قمع می‌کردند. از ۲۰۰،۰۰۰ کویکوین فقط ۶۰،۰۰۰ نفر زنده ماندند.

مقاومت خلقهای افریقا در برابر استعمارگران اروپایی در پایان سده بیستم، در بیشتر موارد شکست خورد. این خلقها مسلح نبودند و سازمانی در کارشان نبود. غالباً عده‌ای خائن از میان فئودالها و اشراف به استعمارگران کمک می‌کردند. اما در پاره‌ای موارد، استثناهایی وجود داشت: خلق اتیوپی پس از مبارزه‌ای قهرمانانه برای استقلال میهن‌شان، به پیروزی رسیدند. مبارزه خلقهای افریقا در بسیاری از بخشهای این قاره، استمرار سلطه استعماری را سالها به تأخیر انداخت.

سرکوبی وحشیانه خلقهای افریقا توسط استعمارگران امپریالیست.
در آغاز سده بیستم، بیش از ۹۰ درصد خاک افریقا به تصرف اروپاییها درآمده بود. امپریالیستها به دنبال امکان کسب سودهای کلان از راه استثمار وحشیانه نیروی کار افریقاییها در معادن طلا و دیگر معدنها، کشتزارها، بهره‌برداری از کائوچو، روغن نخل و مانند اینها به این قاره سرانجام شده بودند.

در پایان سده نوزدهم، استثمار جمعیت افریقا توسط استعمارگران شدت یافت. معادن بسیار سرشار الماس، طلا، سنگ مس، قلع و فسفریتها کشف شد. جمعیت بومی، پس از شکست خوردن در مبارزه علیه مهاجمان، در چنگال غارتگریها و خشونت‌های وحشیانه اروپاییها گرفتار آمد (ن.ک. سند های ۳ و ۲). حکومت بلژیکیها و فرانسویها در کنگو، یک نمونه است. برای برداشت کائوچو (جنگلهای انبوهی از درخت کائوچو در کنگو وجود داشت) مردم را شدیداً تنبیه می‌کردند و به آنها دستور می‌دادند که سالانه مقدار معینی کائوچو تحویل دهند. فروختن کائوچو به دیگران اکیداً ممنوع بود. اگر مردم دهکده‌ای مقدار کائوچوی مقرر را تهیه نمی‌کردند گروه سربازان تنبیه‌گر راه آنجا می‌فرستادند تا به بدترین خشونت‌ها و وحشیگریها دست بزنند. گرسنگی از عوامل بسیار موثر در کاهش جمعیت بود. جمعیت کنگو در زمان فتح آن به دست اروپاییها از ۲۰ میلیون بیشتر بود ولی در پایان سده نوزدهم، فقط ۸ یا ۹ میلیونش باقی مانده بود.

استعمارگران اروپایی فقط به استثمار و نابودسازی وحشیانه خلقهای

اسناد و مدارک

۱. کشتار زولوها به دست مهاجمان بریتانیایی در سالهای ۱۸۷۹-۱۸۸۰

(از نامه کاپیتان داری، افسر بریتانیایی)

ما نزدیک به ۳۰۰ نفر از آنها (زولوها) را کشتیم و وقتی آنها شروع به عقب نشینی کردند، سواره نظام ما که در اردوگاه بود، آنها را تا فاصله ۱۲ کیلومتر تعقیب کرد و بیشترشان را در حال فرار کشت. من به سربازانم گفتم: «به کسی رحم نکنید!» و آنها می زدند و می کشتند... ۲۶

۲. رفتار وحشیانه مقامات استعماری فرانسه با جمعیت بومی مستعمرات

(از نامه یک معلم فرانسوی که در گینه کار می کرد)

من خواستار رسیدگی قضایی به موضوع اوگوست لسکور ۲۷، مدیر درجه اول وزارت مستعمرات که در نزد بومی ها به کورسادیو معروف است شدم. او در سراسر گینه، و حتی در سراسر آفریقای غربی و کنگو به عنوان یک آدم وحشی زبانتزد همه است.

یک بار، پیرمرد ۷۰ ساله ای را که ریش سفید روستا بود به فرقه احضار کرد و دستور داد بار سنگینی روی سرش گذاشتند و آنگاه او را وادار به قدم زدن کرد. پیرمرد از قدم زدن در زیر آفتاب سوزان و ناسزاگوئیهای نگهبانها از پا درآمد و بعد لختش کردند و به زندان انداختند تا شب را به سر آورد؛ فردای آن روز، همچنان که لخت بود وادارش کردند چندین ساعت در زیر همان آفتاب سوزان بایستد. غروب آن روز، چشم از جهان فرو بست.

صدها سیاهپوست دیگر را در مجاورت ما شلاق زده اند؛ به هر نفر صد ضربه؛ این رایج ترین شکل تنبیه بود که به دستور لسکور و در حضور خود او اجرا می شد.

هفت نفر از این سیاهان، در زندان، زیر شلاق کشته شدند. ۲۸

۳. شرارتهای آلمان در آفریقای جنوب غربی

(از سخنرانی دور ۲۹، نماینده حزب میانه رو در میتینگ رایشتاگ)

یک سیاه پوست را لخت کرده و به ستون یا بشکه ای می بندند؛ دستهایش را از جلو و پاهایش را از عقب می بندند تا نتواند حرکت کند. آنگاه پرزورترین



سربازان اعزامی فرانسه به ماداگاسکار. ۱۸۹۵

آفریقا بسنده نکردند. آنها کوشیدند حسن استقلال ملی و عشق به آزادی را از دل های این مردم بیرون کنند. میسیونرهای کاتولیک و پروتستان با چنین هدفی، تواضع و اطاعت را موعظه می کردند؛ گذشته تاریخی خلقهای عرب را تحقیر می کردند و میراث فرهنگی خلقهای آفریقا را به دست فراموشی می سپردند. جمعیت بومی آفریقا تقریباً از کوچکترین فرصت برای دانش اندوزی محروم بود. امپریالیستها به هر کاری دست می زدند تا آنها را بی سواد نگهدارند. مثلاً در ماداگاسکار، کمی پیش از استقرار سلطه فرانسویان بر این جزیره، بیش از ۱۶۰۰۰۰ کودک به مدرسه می رفتند، که ۱۰ سال پس از حکومت استعمارگران، این رقم به ۶۳۰۰۰ کاهش یافت.

تا همین اواخر، قاره آفریقا، در بست مستعمره قدرتهای اروپا بود. خاطره سالها پیکار خونین علیه استعمارگران، و خاطره قهرمانان این مبارزه، همچنان در قلبهای میلیونها آفریقایی زنده است.

در روزگار ما، بخش عمده آفریقا خود را از حاکمیت استعمارگران آزاد کرده است. دیگر چندان فاصله ای با آن روز نداریم که سراسر آفریقا به آزادی راستین دست یابد!

26. «Parliamentary Debates», Vol. 246 (In Russ.).

27. August Lescure

28. «Humanite», March 19, 1906.

29. Roren

سرباز را می آورند و شلاق را به دستش می دهند تا او را شلاق بزنند. اگر شلاق به بدن میاپوست نخورد، آن ضربه را به حساب نمی آورند. ۳۰

پوشش و تمرین

۱. خلقهای مختلف آفریقا در سالهای ۱۸۷۰ - ۷۹ در کدام يك از مراحل تکامل اجتماعی و اقتصادی بودند؟
۲. با استفاده از نقشه آفریقا، سرزمینهایی را که در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۰۰ به اشغال اروپاییان درآمد، نشان دهید.
۳. سرزمینهایی را که در این فصل به عنوان مناطق شورش و قیام علیه متجاوزان امپریالیست نام برده شده اند در نقشه آفریقا بیابید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

- | | |
|-----------|--|
| ۱۸۸۰-۸۹ | قیام مردم مصر و شکست آن. مبارزه خلقهای سودان شرقی علیه امپریالیستهای بریتانیا. شکست سربازان ایتالیا در اتیوپی. |
| ۱۸۹۰-۹۹ | مبارزه سیاهان سودان و قبایل بانتو علیه استعمارگران فرانسوی، بریتانیایی و آلمانی. |
| ۱۹۰۰-۱۹۰۹ | جنگ قهرمانانه مردم ماداگاسکار علیه فرانسویان. قیام اروها و کویکوینها علیه استعمارگران آلمانی در آفریقای جنوب غربی. |

پرمشهایی برای مرور در تاریخ جنبش رهایی بخش ملی خلقهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱. علل مبارزه رهایی بخش ملی در کشورهای آسیا و آمریکای لاتین چه بود؟
۲. نیروی محرک مبارزه رهایی بخش ملی در این کشورها چه بود؟
۳. انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه چه تأثیری بر مبارزه رهایی بخش ملی خلقهای آسیا داشت؟
۴. برجسته ترین موارد مبارزه رهایی بخش ملی خلقهای آفریقا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم را فهرستوار بنویسید.
۵. نیرومندترین مبارزه رهایی بخش ملی آغاز سده بیستم در کدام يك از کشورهای آمریکای لاتین جریان داشت؟

فصل ۱۱

جنبش بین المللی کارگران و انترناسیونال دوم

۳۳. تشکیل انترناسیونال دوم

اشاعه مارکسیسم. پس از آنکه انترناسیونال اول به فعالیتهايش پایان داد، تماسهای بین المللی طبقه کارگر از هم نگسست. جنبش کارگری اروپا و آمریکا به آرامی، اما با اطمینان، نیروهایش را گردآوری می کرد و برای پیکارهای آینده آماده می شد.

در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹، نخست در آلمان و سپس در فرانسه، انگلیس، بلژیک، ایتالیا، سوئیس، اتریش، ایالات متحد آمریکا و چند کشور دیگر، احزاب و سازمانهای سوسیالیستی تشکیل شد. در سال ۱۸۸۳ نخستین سازمان مارکسیستی روسیه به نام گروه آزادی کار تشکیل شد. مارکسیسم در هر گوشه جهان به میان زحمتکشان راه یافت و بیش از پیش رواج پیدا کرد.

آخرین سالهای فعالیت کارل مارکس. مارکس و انگلس کمکهای بسیار بزرگی به جنبش بین المللی کارگران کردند. آنها به بازسازی و تحکیم حزب سوسیالدموکرات آلمان در سالهای اجرای «قانون استثنایی» ضد سوسیالیستی کمک کردند، فعالانه در تهیه پیش نویس برنامه حزب کارگران فرانسه شرکت کردند و برای تشکیل احزاب توده ای طبقه کارگر در بریتانیا، ایالات متحد آمریکا و کشورهای دیگر مبارزه کردند.

فعالیتهای نظری و عملی مارکس و انگلس، زمینه مساعدی برای پیروزی کامل مارکسیسم در جنبش کارگری فراهم آورد. مارکس و انگلس پیگیرانه علیه همه انواع اپورتونیسم مبارزه کردند. کارهای علمی مارکس، به ویژه

کتاب سرمایه، ارزش تئوریک بی کران دارد. مارکس و انگلس که علاقه خاصی به رویدادهای انقلابی روسیه نشان می دادند، زبان روسی را فرا گرفتند. آنها با بسیاری از انقلابیون روس، تماس برقرار کردند. این آفرینندگان کمونیزم علمی، همواره بر اهمیت بی کران انقلاب آتی روسیه برای جنبش انقلابی بین المللی تأکید می کردند. انگلس در سالهای ۱۸۸۰-۸۹ روسیه را پیشاهنگ جنبش انقلابی اروپا می دانست.



روز ۱۴ مارس ۱۸۸۳ بنیان گذار کمونیزم علمی و بزرگترین اندیشمند بشریت، پس از یک دوره بیماری طولانی و سخت، چشم از جهان فرو بست. انگلس به هنگام سخنرانی بر مزار مارکس گفت: «اومرد، در حالی که میلیونها کارگر انقلابی از معادن سیریه تا کالیفرنیا، و سراسر اروپا و آمریکا دوستش

می دارند، به او احترام می گذارند و برایش می گریند... نامش در همه اعصار زنده خواهد بود؛ کارها و اندیشه هایش نیز در همه اعصار زنده خواهد بود!» این سخنان چنان بود که گویی از دهان پیامبری بیان می شد! دوران پس از مارکس، شاهد پیروزی بی مانند مارکسیسم بود.

انگلس و پیروزی انترناسیونال دوم. پس از مرگ کارل مارکس فردریک انگلس به عنوان رهبر جنبش بین المللی کارگران به فعالیت هایش ادامه داد. او با کوشش هر چه بیشتری به مبارزه علیه دشمنان طبقه کارگر در درون و برون احزاب کارگران ادامه داد. انگلس ضمن مبارزه با آنارشیست ها که مخالف استفاده از پارلمانها و شرکت در آنها بودند، سوسیال دموکرات های آلمان را از گرایش افراطی به پارلمانتاریسم برحذر می داشت. او با یامردانه در برابر اپورتونیست های آلمانی ایستاد و برنامه ارفورت را به این علت که خواستار استقرار جمهوری نشده بود هدفش را مبارزه در راه دیکتاتوری طبقه کارگر قرار نداده بود انتقاد کرد.

مشورتهای ورهنمودهای انگلس، به احزاب و گروه های نوخاسته کارگری در اصلاح و بهبود سازمان مبارزه در راه منافع حیاتی توده های استثمار



شده کمک فراوان می کرد. نفوذ احزاب کارگری و اتحادیه های کارگری در همه جا بیشتر می شد. کارگران، با اراده و تصمیمی به مراتب قوی تر از گذشته مبارزه می کردند و خواستار حق رأی عمومی، کاهش ساعات کار روزانه، و بیمه اجتماعی برای کارگرانی که در اثر حوادثی از کار می افتادند می شدند.

همچنان که مبارزه طبقاتی گسترش می یافت و احزاب کارگری در بیشتر کشورهای سرمایه داری تشکیل می شد، شرایط برای پی ریزی اتحادیه بین المللی تازه کارگران آماده می شد. سوسیالیست های فرانسوی، پیشگام شدند و انقلابیون جهان را به شرکت در کنگره بین المللی کارگران دعوت کردند. انگلس فعالانه در سازماندهی این کنگره شرکت کرد و رهبری مبارزه برای تأمین رهبری مارکسیستی انترناسیونال جدید یعنی انترناسیونال دوم را به عهده گرفت.

تشکیل انترناسیونال دوم. روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹ در صدمین سالگرد ویران شدن زندان باستیل، کنگره بین المللی سوسیالیست ها در پاریس آغاز به کار کرد. نزدیک به ۴۰۰ نماینده از ۲۲ کشور جهان در این کنگره شرکت کرده بودند. برخی از شخصیت های برجسته جنبش کارگری، مانند ویلهم لیکنشت، اوگوست بیل، بل لافارگ، ژول گد، و پلخانوف پایه گذار و رهبر گروه آزادی کار در روسیه، از جمله حاضران بودند.

کنگره معتقد بود که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، به تنهایی، کافی نبوده است و به همین دلیل، قراری را تصویب کرد که در آن بر اهمیت تشکیل احزاب سیاسی کارگران و مبارزه طبقه کارگر برای به دست آوردن قدرت سیاسی تأکید شده بود. کنگره، لزوم مبارزه برای ۸ ساعت کار روزانه را نیز گوشزد کرد. مهمترین قرار کنگره پاریس، تصمیم به برگزاری مراسم سالانه روز اول ماه به عنوان روز بین المللی همبستگی کارگران بود. در سال ۱۸۹۰ کارگران اروپا، نخستین تظاهرات روز اول ماه را به راه انداختند. این تظاهرات در پاره ای کشورها با زد و خورد میان پلیس و کارگران به پایان رسید. شعارهای اصلی فعالیت های روز اول ماه، مبارزه علیه میلیتاریسم و تقاضای ۸ ساعت کار



از میتینگهایی که در آغاز سالهای ۱۸۹۰-۹۹ در لندن تشکیل شد
(النور دختر مارکس، نفر سوم در پشت تریبون است. انگلس نزدیک او ایستاده است.)

روزانه بود.

کنگره پاریس، انترناسیونال دوم را تشکیل داد.

آخرین سالهای زندگی انگلس. انگلس تا آخرین روزهای

زندگی اش از نزدیک با رهبران سازمانهای سوسیالیستی همه کشورهای اروپا و ایالات متحد آمریکا تماس داشت. رهنمودهای او در پیداکردن روشها و شکلهای درست مبارزه، به احزاب سوسیالیست کمک فراوان کرد.

آثار تئوریک انگلس، اهمیت بی کرائی برای احزاب سوسیالیست سراسر جهان داشت. او جلدهای دوم و سوم کتاب سرمایه اثر مارکس را که عمر مارکس برای انتشارشان کفاف نداد، برای چاپ آماده کرد و برخی از آثار خودش را نیز انتشار داد که بر گنجینه مارکسیسم افزود.

فردریک انگلس در اوت ۱۸۹۵ درگذشت. لنین در مقاله ای به مناسبت درگذشت انگلس، چنین نوشت: «انگلس پس از دوستش کارل مارکس (که در سال ۱۸۸۳ درگذشت) صدیق ترین دانشمند و آموزگار طبقه کارگر جدید در سراسر جهان متمدن بود.»^۱ لنین و حزب بلشویک در روسیه، پس از مرگ

1. Lenin, Works. Vol. II, P.5.

انگلس، مبارزه برای استقرار دیکتاتوری طبقه کارگر و پالایش تئوری انقلابی مارکسیسم را ادامه دادند.

اسناد و مدارک

چکیده ای از سخنرانی انگلس بر مزار کارل مارکس

همچنان که داروین قانون تکامل طبیعت آلی را کشف کرد، مارکس قانون تکامل تاریخ بشر را کشف کرد...

او مورد دانش بود. اما این گفته، حتی نیمی از شخصیت او را نیز بیان نمی دارد. علم در نظر مارکس نیرویی تاریخی و متحرک و انقلابی بود. خوشحالی او از هر کشف تازه در یکی از علوم نظری، آن هم کشفی که پیش بینی کاربرد عملی اش غیر ممکن می نمود، بسیار زیاد بود ولی اگر این کشف موجب تغییرات مستقیم انقلابی در صنعت و تکامل تاریخی به طور کلی می شد، خوشحالی او از نوع دیگری می شد...

زیرا مارکس در درجه اول، یک انقلابی بود. مأموریت تاریخی او در زندگی، به نحوی از انحاء، کمک به سرنگون سازی جامعه سرمایه داری و مؤسسات دولتی ناشی از آن، کمک به رهایی طبقه کارگر معاصر بود و خود وی نخستین اندیشمندی بود که این طبقه را از موضع و نیازهایش آگاهانید و با شرایط آزاد سازی خویش آشنا کرد.^۲

پرسش و تمرین

۱. مقدمات و شرایط تشکیل انترناسیونال دوم چه بود؟
۲. کدام یک از قرارهای کنگره مؤسس انترناسیونال دوم را می توانید نام ببرید؟
۳. جنبش بین المللی کارگران در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ به چه پیروزیهایی رسید؟

2. K.Marx, F. Engels, Selected Works. Moscow, Gospolitizdat, 1955, Vol. II. PP. 157-158.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۸۸۲	مرگ کارل مارکس.
۱۸۸۹	پی ریزی انترناسیونال دوم. تعیین روز اول ماه مه به عنوان روز بین المللی همبستگی کارگران.
۱۸۹۵	مرگ فردریک انگلس.

۳۳. رشد اپورتونیسیم در رهبری انترناسیونال دوم

تشدید مبارزه میان گرایشهای اپورتونیستی و انقلابی در جنبش بین المللی کارگران. با گذار سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، استثمار طبقه کارگر تشدید شد. وضع میلیونها کارگر غیر ماهر و نیمه ماهر، به ویژه بدتر شد. تشدید آهنگ استثمار، موجی از احساسات انقلابی را به دنبال آورد و به اشاعه هرچه بیشتر این احساسات در صفوف طبقه کارگر انجامید. در پایان سده نوزدهم، مارکسیسم به نیروی رهبری کننده جنبش کارگری اروپا تبدیل شده بود. آغاز و گسترش اعتصابات توده ای در بریتانیا، آلمان، فرانسه، روسیه و ایالات متحد آمریکا رشد احساسات رزمنده کارگران را نشان داد. سوسیال دموکراتهای آلمان پس از لغو «قانون استثنایی» ضد سوسیالیستی، یک و نیم میلیون رأی در انتخابات رایشتاگ آوردند. کارگران فرانسه و چند کشور دیگر، پیروزیهای چشمگیری در انتخابات پارلمانی به دست آوردند. همه این پیروزیها از نفوذ روزافزون عقاید سوسیالیستی در میان زحمتکشان حکایت می کرد.

اما در کنار رشد جنبش کارگری و پیروزیهایی که به دست می آورد، فعالیتهای اپورتونیستها در انترناسیونال دوم و احزاب وابسته به آن، شدت بیشتری می گرفت. علت این وضع، در درجه اول آن بود که بورژوازی انحصاری با تشدید آهنگ استثمار توده های کارگر و به جیب زدن سودهای هنگفت، می توانست قشر مشخصی از کارگران را با رشوه به سوی خود بکشاند. قشر بسیار کوچکی مرکب از اشرافیت کارگری و بوروکراسی، که خرده نانی از منافع انحصارات به سفره شان ریخته می شد، پشتیبان اصلی اپورتونیسیم بودند.

مبارزه میان دو گرایش انقلابی و اپورتونیستی در جنبش کارگری، روز به روز شدیدتر می شد.

کنگره پاریس در سال ۱۹۰۰. رشد اپورتونیسیم در کنگره پاریس انترناسیونال دوم به سال ۱۹۰۰، هنگام بحث درباره راههای کسب قدرت سیاسی و طرز رفتار با احزاب بورژوازی آشکار شد. این مسأله، که بحث تندی به دنبال آورد، در ارتباط با موضوع میلان «سوسیالیست» فرانسوی که با قبول مقام وزارت در حکومت مرتجع بورژوازی موافقت کرده بود مطرح شد. هواداران برنشتاین در آلمان و هواداران زورس در فرانسه، اقدام میلان را توجیه کردند.

کنگره پاریس، قراری را تصویب کرد که یکی از سوسیالیستهای ایتالیا آن را قرار «کائوچویی» نامید. نویسنده این قرار، یکی از رهبران سوسیال دموکراتهای آلمان به نام کائوتسکی بود. در این سند، از اقدام نادرست میلان انتقاد نشده بود، بلکه کوشش شده بود تا ثابت شود که ورود یک سوسیالیست به هیات وزیران ارتجاعی، «یک مسأله تاکتیکی است نه اصولی» و این مسأله «نباید در کنگره های جهانی به بحث گذاشته شود». در این سند، به شرایط یا اوضاعی که مشارکت سوسیالیستها در حکومتهای بورژوازی را ممکن یا ضروری می سازد اشاره ای نشده بود. مضمون این سند به شکلهای گوناگون، برای تشویق همکاری طبقاتی یا بورژوازی و حکومتهای مرتجع، قابل تفسیر بود (ن. ک. سند).

کنگره پاریس زمانی تشکیل شد که مبارزه برای تقسیم دوباره متصرفات استعماری میان قدرتهای سرمایه داری آغاز شده بود. ایالات متحد آمریکا پس از شکست دادن اسپانیا، مستعمرات این کشور را متصرف شد و انتقامهای وحشیانه ای از مردم کوبا و فیلیپین گرفت. بریتانیا در جنگ غارتگرانه ای علیه بوئرها درگیر شده بود. امپریالیستهای همه کشورها دست اندر کار سرکوبی و وحشیانه جنبش رهایی بخش ملی در مستعمرات بودند. بدینسان، کنگره پاریس، قراری را تصویب کرد که در آن، سیاست غارتگرانه قدرتهای امپریالیستی محکوم شده بود و از احزاب سوسیالیست برای اقدام مشترک علیه میلیتاریسم و تلاش برای تقویت روحیه ضد میلیتاریستی در نسل جوان دعوت شده بود. در این سند از نمایندگان سوسیالیست پارلمانها خواسته شده بود که علیه اعتبارات جنگی رأی دهند.

انترناسیونال دوم پس از کنگره پاریس. احزاب انترناسیونال دوم، فعالیت پارلمانی را شکل اصلی مبارزه سیاسی طبقه کارگر می دانستند. اما از لحاظ منافع طبقه کارگر در مرحله رشد امپریالیستی سرمایه داری، که از یک طرف بر قدرت انحصارات بزرگ افزوده می شد و از طرف دیگر فعالیتهای

انقلابی زحمتکشان اوج می گرفت، فعالیت پارلمانی به تنهایی کافی نبود. طبقه کارگر می بایست برای پیکار در راه سرنگون سازی یوغ سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آماده می شد.

طبقه کارگر برای آنکه بتواند مبارزه طبقاتی اش را به طرز موفقیت آمیز و با استفاده از هر دو راه صلح آمیز یعنی پارلمانی و غیر صلح آمیز یعنی خشونت آمیز انجام دهد می بایست احزاب اصیل و انقلابی کارگری، از سوی این طبقه عمل می کردند. هر قدر که بر قدرت اپورتونیست ها در صفوف احزاب انترناسیونال دوم افزوده می شد، آنها کمتر به نمایندگی از سوی طبقه کارگر عمل می کردند.

احزاب انترناسیونال دوم که خود را مارکسیست می نامیدند، عملاً وجود اپورتونیست ها یعنی دشمنان مارکسیسم در صفوف خویش را تحمل می کردند. این احزاب، تدریجاً از احزاب انقلابی به احزاب سازشکار و اصلاح طلب استعجاله یافتند. حتی بهترین رهبران انترناسیونال دوم، یعنی روزالو گراسبرگ ضمن مبارزه علیه برنشتاین، پافشاری بر اخراج او از حزب سوسیال دموکرات را ضروری نمی دانست.

گروه های سوسیال دموکرات های چپ در آلمان، هلند، بلغارستان، ایالات متحد آمریکا و دیگر کشورها به مبارزه با اپورتونیست ها برخاستند. هیچ یک از این گروه ها نظرات سرایا درست در همه موارد نداشتند ولی بیشترشان در مسائل اساسی، موضعی انقلابی داشتند. ولی فقط بلشویک های روسیه به رهبری لنین بودند که مشی اصیل، پایدار و انقلابی مارکسیستی را ادامه دادند.

ساخت سازمانی انترناسیونال دوم بسیار ضعیف و نامطمئن بود. احزاب سوسیالیست وابسته به انترناسیونال دوم، از استقلال کامل برخوردار بودند. مرکزیت دموکراتیک به عنوان یک اصل تشکیلاتی مارکسیستی، در انترناسیونال دوم به فراموشی سپرده شد. دفتر انترناسیونال سوسیالیستی، که به تصمیم کنگره پاریس در سال ۱۹۰۰ تشکیل شده بود، یک سازمان رهبری کننده اصیل نبود.

اسناد و مدارک

قرار کنگره پاریس انترناسیونال دوم (۱۹۰۰) درباره کسب قدرت سیاسی و اتحاد با احزاب بورژوازی

کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر در دولت دموکراتیک معاصر، نه در اثر حمله شجاعانه و ناگهانی بلکه فقط در اثر کار طولانی و دشوار سازمانهای سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، نوسازی جسمی و روحی طبقه کارگر و جلب تدریجی شورای شهر و میتینگهای قانون گذاری، ممکن خواهد بود...

ورود یک وزیر سوسیالیست به هیأت وزیران بورژوازی را نمی توان راه معمولی آغاز کسب قدرت سیاسی دانست، زیرا این یکی از راههای موقتی و استثنایی مبارزه در شرایط دشوار است.

اگر اوضاع سیاسی، چنین آزمایش پر مخاطره ای را در موارد خاصی ایجاب کند، تزدادن به آن، به مسأله تاکتیکیها مربوط می شود نه اصول، و چنین مواردی را نباید در یک کنگره بین المللی به بحث گذاشت...

کنگره اعلام می دارد که هر نماینده سوسیالیست به محض آنکه حزب تشخیص دهد که سیاست هیأت وزیران در برابر مبارزه میان کار و سرمایه، تعصب آمیز شده است، باید هیأت وزیران مزبور را ترک گوید.^۳

پرسش و تمرین

۱. چه شرایطی موجب رشد اپورتونیسم در جنبش بین المللی کارگران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم شد؟
۲. چه عاملی موجب تشدید مبارزه میان گرایشهای اپورتونیستی و انقلابی در جنبش بین المللی طبقه کارگر شد؟
۳. بر اساس مطالبی که در این فصل و در سند خوانده اید دقیقاً توضیح دهید که کدام جنبه های تصمیمات کنگره پاریس انترناسیونال دوم در باره ورود سوسیالیست ها به هیأت دولتهای بورژوازی، اپورتونیستی بود؟

3. «International Socialist Congress in Paris in 1900», Berlin, 1900, P. 17 (in German).

۳۵. نقش رهبری کننده طبقه کارگر روسیه در جنبش بین‌المللی کارگران

لنین - رهبر جنبش بین‌المللی کارگران. در آغاز مده بیستم، مرکز جنبش انقلابی جهان به روسیه منتقل شده بود. روسیه، زادگاه لنینیسم یعنی تعالیم لنین شد. لنین، مارکسیسم را مطابق شرایط دوران جدید امپریالیستی، تکامل بخشید. منافع طبقه کارگر در شرایط امپریالیستی، پی‌ریزی یک حزب طراز نوین را ایجاب می‌کرد. چنین حزبی - حزب بلشویک - در سال ۱۹۰۳ به دست لنین، در روسیه پی‌ریزی شد.

حزب طراز نوین، رهبر سیاسی طبقه کارگر و نیروی رهبری کننده جنبش کارگری است. این حزب، مبارزه طبقاتی کارگران را متحد و رهبری می‌کند، به طبقه کارگر در جلب توده‌های وسیع مردم به سوی خود به منظور اجرای انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا یاری می‌کند.

حزب طراز نوین، در برابر هر گونه اپورتونیسم، ناشکیبایست و پیوند هائی محکم و ناگسستی با توده‌های مردم دارد.

بلشویکها مبارزه‌ای پیگیرانه و بی‌امان را علیه برنشتاین، میلران و دیگر اپورتونیستهایی که به منافع طبقه کارگر خیانت کرده بودند آغاز کردند. بلشویکها که ادامه دهندگان آرمان بزرگ مارکس و انگلس بودند، به رهبری لنین، جوهر بورژوازی اپورتونیسم را آشکار کردند. آنها مصممانه همه پیوندهایشان با اپورتونیستها را گسستند.

تشکیل حزب طراز نوین در روسیه، نقطه عطف بسیار مهمی در تاریخ جنبش بین‌المللی کارگران بود. در آن زمان، طبقه کارگر مبارز و قهرمان روسیه به رهبری بلشویکها و در رأسشان لنین، پشاهنگ این جنبش شده بود. انقلاب بورژوا - دموکراتیک قریب‌الوقوع روسیه اهمیتی جهانی پیدا کرد.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه و انترناسیونال دوم. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه دوران تازه‌ای را در تاریخ جنبش بین‌المللی کارگران آغاز نهاد. دوران نسبتاً مسالمت‌آمیزی که پس از شکست کمون آغاز شده بود جایش را به دوران طغیان پرتوان جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری و جنبش‌های بخش ملی در اروپا و آسیا داد. ضربه‌هایی که کارگران و دهقانان روسیه بر پیکر حکومت‌تزاری وارد کردند، در واقع ضربه‌هایی بود که بر پیکر بورژوازی بین‌المللی وارد می‌شد. تحت تأثیر انقلاب روسیه، چندین اقدام انقلابی توسط

کارگران و دهقانان غرب صورت گرفت و چندین انقلاب بورژوازی در کشورهای آسیایی آغاز شد. فعال شدن جنبش توده‌ای کارگران در آلمان، بریتانیا و فرانسه، انقلابهای بورژوازی در ایران، ترکیه و چین و تقویت جنبش‌های بخش ملی در میان ملت‌های ستمدیده آفریقا - هنگری، هند، مصر و دیگر کشورها، بازتاب مستقیم تأثیرات انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه بود.

انقلاب روسیه، شکلهای انقلابی مبارزه طبقه کارگر - اعتصاب سیاسی عمومی و قیام مسلحانه - را پی‌درنگ برای همه مطرح ساخت.

لنین در سالهای انقلاب روسیه، نظریه مربوط به سلطه طبقه کارگر در انقلاب بورژوا - دموکراتیک را پیش کشید و تکامل بخشید. او نشان داد که اتحاد طبقه کارگر و طبقه دهقان، به رهبری طبقه کارگر، شرط ضروری پیروزی انقلاب است.

تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ مبارزه میان گرایشهای گوناگون در درون جنبش بین‌المللی کارگران شدت یافت.

مبارزه طبقه کارگر علیه استعمار و خطر جنگ. مبارزه میان اپورتونیستها و انقلابیون در درون انترناسیونال دوم، به ویژه درباره طرز

برخورد با موضوع و تصرفات استعماری و جنگهای امپریالیستی، شدید بوده بسیاری از رهبران سوسیال‌دموکرات، دست برداشتن از مبارزه علیه میلیتاریسم و جنگهای امپریالیستی را پیشنهاد می‌کردند. لنین و سوسیال‌دموکراتهای چپ اروپای غربی، از نظرات اپورتونیستها درباره سیاستهای استعماری پرده برداشتند. آنها نشان دادند که

اپورتونیستها به مدافعان علنی جنگهای استعماری امپریالیستی و ستعماری پرخلقه‌های مستعمرات تبدیل شده بودند.

لنین، مخالف سرسخت هر گونه ستم ملی، مدافع برابری ملی، آزادی کامل و حق تعیین سرنوشت ملتها بود. او طبقه کارگر را به پشتیبانی مصممانه از خلقهای مستعمرات در مبارزه علیه امپریالیسم دعوت کرد.

لنین، رزمنده‌ای خستگی‌ناپذیر در راه صلح بود. او همراه باروزا



ولادیمیر ایلچ لنین

لوگزامبورگ و دیگر نمایندگان چپ، از سوسیالیستها خواست تا در صورت آغاز جنگ امپریالیستی، به همکاری برای متوقف کردن آن دست بزنند و از بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ برای بیدار کردن شعور سیاسی توده‌ها و پیش‌راندن انقلاب سوسیالیستی استفاده کنند. پس از این بود که لنین این شعار را مطرح کرد: «جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنید».

لنین ضمن مبارزه علیه امپریالیسم و جنگهای امپریالیستی و کوشش برای استقرار صلح، خواستار دفاع از میهن در جنگهای عادلانه - جنگ مردم علیه مهاجمان، برای حفظ استقلال میهن، و مبارزه خلفهای ستم‌دیده علیه قدرتهای امپریالیستی - شد. از کارگران و زحمتکشان همه کشورهای خواست تا بیشترین پشتیبانی ممکن را از جنبشهای رهایی‌بخش ملت‌های ستمدیده کشورهاستعماره و وابسته به عمل آورند.

در آستانه جنگ اول جهانی، و با توجه به تشدید تضادهای میان قدرتهای امپریالیستی، کنگره فوق‌العاده انترناسیونال دوم در شهر باو سوین (نوامبر ۱۹۱۲) تشکیل شد. در این کنگره فقط مسأله مبارزه علیه تهدید جنگ امپریالیستی مورد بحث قرار گرفت. بیانیه‌ای نیز به تصویب رسید که در آن گفته شده بود:

«حکومتها باید بیداد داشته باشند که در اوضاع کنونی اروپا و نگرش کارگران، هر گونه جنگی به زیان خودشان خواهد بود. آنها باید به یگانگی بیاورند که جنگ فرانسه - پروس موجب انفجار انقلابی کمون شد، و جنگ روس و ژاپن نیروهای انقلابی خلق روسیه را به حرکت در آورد.» در این بیانیه از کارگران همه کشورهای خواسته شده بود که از همه وسائل ممکن برای جلوگیری از جنگ استفاده کنند.

اهمیت بین‌المللی مبارزه بلشویکها علیه اپورتونیسیم مبارزه لنین برای تشکیل حزب طراز نوین، اهمیتی جهانی داشت. بلشویکها بر سرمسائل اساسی عملی و نظری انقلاب در درون انترناسیونال دوم، به مبارزه‌ای بی‌امان علیه اپورتونیسیتها دست زدند.

در زمانی که رهبری انترناسیونال دوم اصول اساسی مارکسیسم را نفی می‌کرد، اصول نظری و عملی حزب بلشویک، به‌طور کامل با روح انقلابی مارکسیسم سازگار بود. بلشویکها عملاً هر گونه پیوند ایده‌ئولوژیک و تشکیلاتی با اپورتونیسیتها را گسستند و حزب بلشویک تنها حزب طبقه کارگر بود که اپورتونیسیتها را کاملاً شکست داد و از صفوف خود بیرون راند.

لنین از گروههای چپ انترناسیونال دوم در فعالیتهای انقلابی‌شان

پشتیبانی می‌کرد. در همان حال، از اشتباهات و نوسانها و ناپایداریهای آنها انتقاد می‌کرد. لنین می‌کوشید لزوم قطع رابطه کامل با اپورتونیسیتها را برای سوسیال‌ده و کراتهای چپ روشن سازد.

مبارزه حزب بلشویک به رهبری لنین علیه اپورتونیسیم، طبقه کارگر جهان را به تائیدهای اصیل انقلابی مجهز کرد. بعدها این مبارزه، راه را برای تشکیل احزاب کمونیست در همه کشورهای باز کرد.

اسناد و مدارک

از مقاله لنین به نام «سرفوشت تاریخی آموزشهای کارل مارکس»

II

دوره دوم (۱۸۷۲-۱۹۰۴) از همان آغاز، به واسطه ماهیت «مسالمت‌آمیز» آن و نبود انقلابها، از دوره اول متمایز می‌گردد. غرب، کار انقلابها را به پایان رسانده بود. شرق هنوز به آن مرحله نرسیده بود.

غرب، به مرحله تدارک «مسالمت‌آمیز» برای دوره دیگر گونیهای آینده پای نهاد. احزاب سوسیالیست، اساساً کارگری، در همه کشورهای تشکیل شد و طرز استفاده از پارلماناریسم بسورژوایی و ایجاد مطبوعات روزانه اختصاصی، مؤسسات آموزش، اتحادیه‌های کارگری و انجمنهای تعاونی خودی را آموخت. آیین مارکس به پیروزی و اشاعه کاملی دست یافت. جریان گرینشر و انباشت نیروهای طبقه کارگر و تدارک این طبقه برای پیکارهای قریب‌الوقوع به‌کندی اما پیوسته ادامه داشت.

دیالکتیک تاریخ چنان بود که پیروزی نظری مارکسیسم، دشمنانش را بر آن داشت که با لباس مارکسیست‌ها به میدان آیند. لیبرالیسم، که تا مغز استخوانش پوسیده بود، می‌کوشید خود را به شکل اپورتونیسیم سوسیالیستی احیا کند. اپورتونیسیتها دوره تدارک نیروها برای پیکارهای بزرگ را به عنوان مرحله دست کشیدن از این پیکارها تفسیر کردند. آنها بهیچ وجه وضع بردگان برای مبارزه علیه بردگی روزمزدی را به عنوان ضرورت فروختن حق آزادی بردگان برای به دست آوردن یک وعده غذا تفسیر می‌کنند. آنها بزدلانه «صلح اجتماعی» (یعنی صلح با برده‌داران)، دست کشیدن از مبارزه طبقاتی و مانند اینها را موعظه می‌کردند. آنها هواداران بسیاری در میان اعضای سوسیالیست پارلمان، نمایندگان گوناگون جنبش کارگری و روشنفکران «غمخوار» داشتند.

III

اما اپورتونیسیتها به مناسبت «صلح اجتماعی» و بی‌نیازی از توفانها در حکومت «دموکراسی»، زمانی که سرچشمه تازه‌ای از توفانهای بزرگ جهانی در آسیا گشوده شد، کمتر به خودشان تبریک گفته بودند. در پی انقلاب روسیه،

انقلابهای ایران و ترکیه و چین آغاز شد. مازد همین دوره توفانی و «بازتاب» آن در اروپا، زندگی می‌کنیم. سرنوشت جمهوری بزرگ چین، که اکنون گفتارهای رنگارنگ «متمدن» به آن دندان نشان می‌دهند، هرچه باشد هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند سرفداری کهن را به آسیا بازگرداند، یا دموکراسی قهرمانانه نوده‌های مردم در کشورهای آسیایی و نیمه آسیایی را نابود سازد...

پس از آسیا، اروپا نیز شروع به جنبش کرده است، اما نه مانند آسیا. دوره «مسالمت‌آمیز» ۱۸۷۲ - ۱۹۰۴ به طور کامل سپری شده است و هرگز بر نخواهد گشت. هزینه سنگین زندگی و بیداد تراستها، به تشدید بی سابقه مبارزه اقتصادی منجر می‌شود، مبارزه‌ای که حتی کارگران بریتانیا را که پیش از همه در منجلاپ لیبرالیسم افتاده‌اند بیدار کرده است. در برابر چشمان ما، در کشور بورژوازیونکرهای «جان سخت» یعنی آلمان، بحران سیاسی می‌جوشد و بسالا می‌آید. تسلیحات دیوانه‌وار و سیاست امپریالیسم، اروپای جدید را به مرحله‌ای از «صلح اجتماعی» می‌کشاند که پیش از هر چیز به شبکه باروت شباهت دارد. و در همان حال، انحطاط همه احزاب بورژوازی و بلوغ طبقه کارگر، همچنان به طور پیوسته ادامه دارد.

هریک از سه دوره بزرگ تاریخ جهان از پیدایش مارکسیسم به این طرف، تأییدها و پیروزیهای تازه‌ای برای مارکسیسم به ارمغان آورده است. اما مارکسیسم یعنی آیین طبقه کارگر، در دوره‌ای از تاریخ که اکنون آغاز شده است، پیروزی بازم بزرگتری را در پیش دارد.

پرسش و تمرین

۱. لنین دوره ۱۸۷۲-۱۹۰۴ را در تاریخ جنبش بین‌المللی کارگران چگونه توصیف کرده است؟ (ن.ک. سند.)
۲. ویژگیهای اساسی دوره جدید تاریخ جنبش بین‌المللی کارگران که با نخستین انقلاب روسیه آغاز شد کدام بود؟ (ن.ک. سند.)
۳. مسأله عمده‌ای که در درون انترناسیونال دوم و پس از انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه موجب مبارزه میان گرایشهای انقلابی و اپورتونیستی می‌شد چه بود؟
۴. اطلاعاتی را که از تاریخ انترناسیونال دوم آموخته‌اید در جدول «جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» پر کنید.

این تاریخ‌ها را به یاد بسپارید

۱۸۹۰-۹۹	آغاز مرحله لنینیستی تکامل مارکسیسم.
۱۹۰۳	تشکیل حزب بلشویک. (کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه.)

فصل ۱۲

روابط بین‌المللی

۳۶. مبارزه بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

تشکیل دوبلوك نظامی - سیاسی در اروپا. از وحشتناک‌ترین مصیبت‌هایی که امپریالیسم برای بشریت به ارمغان آورده، جنگ‌های جهانی امپریالیستی است که میلیون‌ها انسان در آن کشته شده‌اند و مناطق وسیعی از جهان ویران شده است.

ریشه‌های جنگ اول جهانی را باید در آخرین سالهای سده نوزدهم جستجو کرد. تشکیل امپراتوری آلمان و پادشاهی ایتالیا نقشه سیاسی اروپا را دگرگون کرد. پیش از آن زمان، ۳۶ کشور کوچک در آلمان و ۷ کشور کوچک در ایتالیا وجود داشت. اما به جای آنها دو قدرت بزرگ به ظهور رسیدند که برای تصرف سرزمینهای دیگران نقشه می‌کشیدند و عمل می‌کردند. تشکیل امپراتوری نیرومند و تجاوز کار آلمان، به ویژه، اوضاع سیاسی اروپا را دگرگون کرد.

پس از جنگ فرانسه - پروس و غارت فرانسه توسط آلمان، روابط خصمانه و تیره‌ای میان این دو کشور پدید آمد. امپراتوری آلمان دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا دوباره به فرانسه حمله کند و آن را یکسره شکست دهد. بورژوازی فرانسه در انتظار فرصتی بود تا آنچه را که از دست داده بود باز یابد و انتقام شکستی را که خورده بود بگیرد.

روسیه تزاری در جریان جنگ فرانسه - پروس، سیاست بی‌طرفانه‌ای

پیش گرفته بود که به نفع پروس تمام شد. روسیه تا اندازه‌ای از دشمنی فرانسه با آلمان سود می‌برد. اما روسیه تزاری نمی‌خواست آلمان را نیرومندتر از آنچه بود ببیند و از این دگرگونی می‌ترسید. روسیه آلمان را از حمله دوباره به فرانسه بازداشت و به همین علت بود که به زودی روابط روسیه و آلمان تیره شد.

از سوی دیگر، در جریان تدارک برای جنگ روس و ترکیه، به حکومت روسیه ثابت شد که چنانچه جنگی میان روسیه و اتریش - هنگری در گیرد، آلمان از اتریش - هنگری پشتیبانی خواهد کرد و با روسیه خواهد جنگید. آلمان در مبارزه میان روسیه و اتریش - هنگری برای نفوذ در شبه جزیره بالکان، از اتریش - هنگری پشتیبانی کرد.

طبقات حاکم امپراتوری آلمان، روسیه را مانع اصلی تسلطشان بر اروپای غربی می‌دانستند و حکومت تزاری نیز با گذشت زمان، بیش از پیش متقاعد می‌شد که امپراتوری آلمان، همچون دشمن بزرگی در راه تسلط روسیه بر کشورهای شبه جزیره بالکان ایستاده است.

دیپلماتهای آلمان با در نظر داشتن جنگ آینده این کشور با روسیه و فرانسه، شالوده تشکیل بلوکهای تجاوز کار نظامی را از راه انعقاد پیمان اتحاد با اتریش - هنگری و سپس (۱۸۸۲) از راه انعقاد پیمان اتحاد مثلث با اتریش - هنگری و ایتالیا، پی‌ریزی کردند.

انعقاد پیمان اتحاد مثلث، روسیه و فرانسه را به بهتر کردن روابط سیاسی میان دو کشور واداشت.

حکومت آلمان از این می‌ترسید که روسیه و فرانسه نیز چنین پیمانی با یکدیگر امضا کنند. حکومت آلمان، تامدتی، از رقابت میان روسیه و بریتانیا برای رخنه در برخی از کشورهای آسیا استفاده کرد.

بیسمارک همواره و با به کار گرفتن همه وسائل ممکن، می‌کوشید به اختلافات میان بریتانیا و روسیه دامن بزند (ن. ک. سند). روسیه تزاری به علت دشمنی با انگلیس، مجبور بود به هر کاری دست بزند تا با همسایه نیرومندی چون آلمان، روابط دوستانه داشته باشد. جنگ همزمان با بریتانیا و آلمان، بسیار خطرناک بود. روسیه برای آنکه بر تیرگی روابطش با آلمان نیفزاید، تامدتی از انعقاد هر گونه پیمان اتحاد با فرانسه خودداری کرد. سیاست آلمان، انعقاد پیمان فرانسه - روسیه را به تأخیر انداخت تا آنکه سرانجام، دو کشور در سال ۱۸۹۳ متحد شدند.

با تشکیل اتحاد مثلث و اتحاد فرانسه - روسیه، دو گروه‌بندی نظامی مرکب

از قدرتهای بزرگ، بانبروی نسبتاً برابر، تشکیل شد. روسیه و فرانسه از یک طرف، و آلمان و اتریش - هنگری از طرف دیگر. بریتانیا به هیچ یک از این گروه‌بندی‌ها نیوست؛ بلکه کوشید این کشورها را بر آن دارد که به مصالح سیاسی بریتانیا اهمیت دهند و تا آنجا که ممکن است مانعی در راه تصرف مستعمرات هر چه بیشتر توسط بریتانیا ایجاد نکنند.

تکمیل تقسیم جهان. در آغاز سالهای ۱۸۷۰ - ۷۹ فقط تعداد بسیار کمی از ملتهای آسیا، افریقا و اقیانوسیه، توانسته بودند استقلال خود را همچنان حفظ کنند. تاریخ کشورهای بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایالات متحد آمریکا نشان می‌دهد که این کشورها در سی سال پایان سده نوزدهم سرزمینهای پهناوری را در بیرون از قاره اروپا اشغال کردند و همه آنها را به مستعمره خود تبدیل کردند. در نتیجه این متصرفات، تقسیم آسیا و افریقا و اقیانوسیه میان قدرتهای سرمایه‌داری اروپا، ایالات متحد آمریکا و ژاپن تکمیل شد. در آسیا، افغانستان به دنبال جنگ انگلیس و افغان به منطقه نفوذ بریتانیا تبدیل شد. بریتانیایی‌ها به مرزهای ترکمنستان [شوروی] رسیده بودند. حکومت روسیه، به نوبه خود، در بازانش را برای اشغال ترکمنستان و جلوگیری از رخنه بریتانیایی‌ها، به آن سرزمین گسیل داشت. نیروهای تزاری از مناطق ساحلی دریای خزر به راه افتادند و بلافاصله سراسر ترکمنستان را اشغال کردند. سربازان روسیه در سال ۱۸۸۵ به مرزهای افغانستان رسیدند و بانبروهای افغان درگیری کوچکی پیدا کردند. بریتانیا که خود را قیم افغانستان می‌دانست در این درگیری دخالت کرد. اوضاع چنان تیره شد که آغاز جنگ میان روسیه و بریتانیا انتظار می‌رفت. اما روسیه و بریتانیا، سرانجام پس از مشاجرات تند، در باره تخصیص مناطق نفوذ در آسیای میانه به توافق رسیدند.

بریتانیایی‌ها در آسیای جنوب شرقی، شبه جزیره مالایا و کشور برمه را متصرف شدند. سیام (تایلند) که در میان برمه و هندوچین فرانسه واقع شده بود به صحنه زدو خورد میان بریتانیا و فرانسه تبدیل شد. همچنان که در بخش ۱۶ گفته شد، استعمارگران فرانسوی پس از تصرف کشور آنام و تونکن (اکنون در جمهوری دموکراتیک ویتنام)، به اربابان سراسر ویتنام مبدل شدند. از آن پس، نخست کامبوج و سپس لائوس به زیر سلطه آنان درآمد.

بدینسان، در پایان سده گذشته، تقسیم آسیا آغاز شده بود و در جریان بود. در این قاره بزرگ، فقط کشورهای چین، تایلند، ایران و ترکیه ظاهر آبه عنوان کشورهای مستقل برجای مانده بودند، اما در اصل، نیمه مستعمره

قدرتهای امپریالیستی شده بودند. مبارزه شدیدی برای نفوذ در این کشورها و استثمار آنها میان امپریالیستها آغاز شده بود. آشفتگی ناشی از این مبارزه به چین، ترکیه و ایران امکان داد تا خود را از ورطه انقید کامل نجات دهند و نظامهای ملی خود را حفظ کنند.

در سی سال پایانی سده نوزدهم، قاره آفریقا نیز میان بریتانیا، فرانسه، آلمان، بلژیک، ایتالیا و پرتغال تقسیم شده بود. این کشورها تقریباً سراسر قاره آفریقا را متصرف شدند. در طی سالهای یاد شده، بریتانیا و فرانسه توانستند بخشهای بزرگی از آفریقا را تصرف کنند (ن.ک. بخشهای ۱۳، ۱۶، ۳۲، ۴۱). در آغاز سده بیستم، تقسیم آفریقا تکمیل شده بود.

جزایر اقیانوس آرام (اقیانوسیه) نیز در فاصله دهه هشتم و دهه پایانی سده نوزدهم به تصرف بریتانیا، فرانسه، ایالات متحد آمریکا و آلمان درآمد. جمهوریهای آمریکای لاتین، سخت در چنگال وابستگی مالی و اقتصادی، مخصوصاً به ایالات متحد آمریکا و بریتانیا، گرفتار شده بودند. در نتیجه این تصرفات بی شمار مستعمراتی، در آغاز سده بیستم، تقریباً سراسر جهان، میان کشورهای سرمایه داری تقسیم شده بود.

بنابراین، مبارزه بین المللی در جریان چند دهه پایانی سده نوزدهم دو نتیجه بزرگ داشت: ۱) تشکیل دو اتحاد متخاصم بزرگ نظامی در قاره اروپا؛ ۲) تکمیل تقسیم جهان توسط قدرتهای سرمایه داری (ن.ک. جدول ص ۲۱۰).

ملتهای مستعمره، تا آخرین حد توانایی شان در برابر استعمارگران بیگانه ایستادگی می کردند. ملتها در مبارزه برای دست یافتن به آزادی و استقلال، قهرمانیهای بی شماری از خود نشان دادند. اما از ملتهای آسیا و آفریقا که تقریباً سلاحی نداشتند، چه کاری در برابر مهاجمان ساخته بود؟ رزمندگان این ملتها غالباً به تیروکمان، شمشیر و نیزه مجهز بودند و با همین سلاحها می بایست در برابر توپ، تفنگ و مسلسلهای استعمارگران بجنگند.

مبارزه برای تقسیم جهان، به تیرگی روابط میان کشورهای سرمایه داری در گیر در این مبارزه انجامید. روسیه و بریتانیا در بخشهای بزرگی از آسیا با یکدیگر رقابت می کردند. آنها برای نفوذ در ایران، ترکیه، افغانستان، چین و دیگر کشورهای آسیایی با یکدیگر مبارزه می کردند. وضع در آسیای جنوب شرقی، طور دیگری بود: در آنجا فرانسه رقیب اصلی بریتانیا بود. بریتانیا و فرانسه بر سر تصرف مستعمرات تازه در آفریقا نیز مبارزه می کردند. تقسیم جهان، در فاصله دهه هشتم تا دهه پایانی سده نوزدهم، به تشدید

تضادهای میان کشورهای سرمایه داری انجامید. سه ویژه تضادهای میان بریتانیا و روسیه و بریتانیا و فرانسه شدت یافت.

تضادهای انگلیس و آلمان. بزرگترین تضادهای بین المللی در قاره اروپا پس از جنگهای فرانسه - پروس و روسیه - ترکیه، تضادهای میان فرانسه و آلمان، و تضادهای میان روسیه، آلمان و اتریش بود. در این قاره، مبارزه میان قدرتهای اتحاد مثلث از یک طرف و روسیه و فرانسه از طرف دیگر، جریان داشت. در خارج از قاره اروپا، فرانسه و روسیه رقبای اصلی بریتانیا بودند. تضادهای عمده بر سر مسائل استعماری، تضادهای میان بریتانیا و روسیه و بریتانیا و فرانسه بود.

بنابراین، در پایان سده گذشته دشمنان آلمان، همان دشمنان بریتانیا بودند: روسیه و فرانسه. در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹، در دورههای معینی، بر همین اساس مشترک، همکاری بسیار صمیمانه ای میان بریتانیا و آلمان برقرار می شد. البته این دو قدرت، تضادها و اختلافاتی با یکدیگر داشتند. صنایع بریتانیا دائماً از رقابت کالاهای آلمانی صدمه می دید. این رقابت، روز به روز شدیدتر می شد. بریتانیا با وجود دشمنیهایی که با روسیه داشت، بر سر این موضوع که باید جلوی قدرتمندتر شدن آلمان گرفته شود با یکدیگر به توافق رسیدند. این توافق، روابط انگلیس و آلمان را پیچیده تر کرد و لطمه سنگینی به همکاریهای آلمان و بریتانیا وارد ساخت (ن.ک. سند ۲). تضادهای انگلیس و آلمان در پایان سده نوزدهم شدیداً بالا گرفت. همچنان که در بخش ۸ گفته شد، سهمی که از تقسیم جهان به آلمان رسیده بود به مراتب کمتر از سهم بریتانیا، فرانسه و روسیه بود. علتش آن بود که آلمان خیلی دیر به صورت یک کشور متحد درآمد و دیرتر به جشن تقسیم جهان پیوست. مستعمرات آلمان، نسبتاً کوچک بودند. در این ضمن، آلمان در اثر رشد سریع صنایعش در سالهای ۱۸۹۰ - ۹۹ از لحاظ حجم تولید از بریتانیا پیش افتاد. و در همین زمان بود که بورژوازی آلمان بر آن شد که دیر رسیدنش به یورشها و تصرفات استعماری را جبران کند. طبقات حاکم آلمان و حکومت وابسته به ایشان، دست اندر کار تقسیم دوباره جهان به نفع خودشان شدند.

بریتانیا بزرگترین مستعمرات جهان را در اختیار داشت. بریتانیا از لحاظ حجم بازرگانی خارجی و صدور سرمایه در پایان سده نوزدهم نیز در مقام نخست بود. پس جای شگفتی نیست که آلمان در کوششهایش برای تقسیم دوباره جهان، پیش از همه و شدیدتر از همه با بریتانیا برخورد پیدا

کرد. در اثر تشدید تضادهای انگلیس و آلمان در پایان سده نوزدهم، این بار آلمان به آشتی ناپذیرترین دشمن بریتانیا تبدیل شد؛ در گذشته، روسیه و فرانسه با بریتانیا دشمنی داشتند.

در راه جنگ اول جهانی. زمانی که سرمایه‌داری وارد مرحله امپریالیستی تکامل خود شد، اوضاع سراسر جهان به تیرگی عمومی گراییده بود. چون جهان به طور کامل در میان کشورهای سرمایه‌داری تقسیم شده بود، مستعمرات تازه را می‌بایست از چنگ استعمارگران دیگر درآورد. و معنای این کار، جنگ بود. طبقه کارگر در آن زمان، بسیار ناتوان بود و از سازمان مناسبی برای جلوگیری از تجاوزات و جنایات امپریالیست‌ها برخوردار نبود. اتحاد شوروی و نظام سوسیالیستی جهان که در روزگار ماعامل بسیار موثری در جلوگیری از آغاز جنگ هستند، در آن دوره به وجود نیامده بودند. مبارزه امپریالیست‌ها برای تقسیم دوباره جهان، همگام با خطر روزافزون جنگ، ادامه می‌یافت. زمانی که محافل حاکم ایالات متحد آمریکا بر آن شدند که بخشی از مستعمرات اسپانیایی یعنی جزیره کوبا و جزایر فیلیپین را متصرف شوند، جنگ اسپانیا-آمریکا آغاز شد (۱۸۹۸). این نخستین جنگ امپریالیستی بود. جنگی که سرمایه‌داران انحصاری آمریکا برای تقسیم دوباره متصرفات استعماری به راه انداختند. در پی جنگ اسپانیا - آمریکا، جنگ انگلیس و بوئرها (۱۸۹۹-۱۹۰۲) و پس از آن جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵) در گرفت.

تیره‌تر شدن روابط انگلیس-آلمان به پیدایش گروه‌بندی بزرگ قدرتهای امپریالیستی انجامید. امپریالیست‌های بریتانیایی، با رقبای دیرینه‌شان در مبارزه برای تصرف مستعمرات، یعنی با روس‌ها و فرانسوی‌ها، در برابر دشمن خطرناک مشترکشان یعنی امپریالیسم آلمان، ساخت و پاخت کردند. پس از امضای پیمانهای انگلیس - فرانسه و انگلیس - روسیه (ن. ک. بخش ۱۳)، در برابر اتحاد مثلث به سرکردگی آلمان، اتحاد دوگانه قرارداد نشد بلکه آلتانته یا اتفاق مثلث مرکب از سه قدرت بریتانیا، فرانسه و روسیه تشکیل شد. ایتالیا کم‌کم از آلمان و اتریش-هنگری دور می‌شد و روابط نزدیک‌تری با آلتانته برقرار می‌کرد. مبارزه شدیدی میان بلوک آلمان- اتریش و آلتانته برای تقسیم دوباره جهان، تصرف مستعمرات و مناطق نفوذ و تسلط بر جهان، در گرفت.

در ده سال پیش از جنگ اول جهانی، بحرانهای بین‌المللی یکی پس از دیگری آغاز می‌شدند. در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ بر سر تسلط بر کشور مغرب، اختلافات شدیدی میان امپریالیسم آلمان از یک طرف و امپریالیسم فرانسه و بریتانیا از طرف دیگر پدید آمد. در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹، بحران

دیگری، تقریباً با همان خدت بحران پیشین، به دنبال الحاق بوسنی و هرزگوین به پادشاهی اتریش-هنگری، میان اتریش-هنگری و روسیه پدید آمد. ایتالیا در سال ۱۹۱۱ به ترکیه حمله کرد و سرزمینهای عرب‌نشین شمال آفریقا - تریپولیتانیا (لیبی کنونی) و سرنائیک در شمال لیبی را متصرف شد. هنوز جنگ ایتالیا-ترکیه پایان نیافته بود که جنگهای بالکان آغاز شد (ن. ک. بخش ۱۹). مبارزه عادلانه اسلاوهای شبه جزیره بالکان و خلق یونان علیه سلطه وحشیانه ترکیه، با دخالت قدرتهای امپریالیستی، پیچیده‌تر شد.

آلمان و متحدش اتریش-هنگری از ترکیه پشتیبانی کردند و هدفشان آن بود که این کشور را به مستعمره خود تبدیل کنند و نفوذ دیگر کشورهای متصرفات ترکیه را از میان ببرند. روسیه و بریتانیا و فرانسه از کشورهای بالکان (بلغارستان، صربستان، یونان و مونتنگرو) پشتیبانی می‌کردند و می‌کوشیدند بر نفوذشان در این کشورها و در ترکیه که به دست خودشان شکست خورده بود بیفزایند. قدرتهای آلتانته گمان می‌کردند که در آینده، چنانچه جنگ بزرگی علیه آلمان و اتریش-هنگری آغاز شود، از نیروهای این کشورها استفاده خواهند کرد.

همه اختلافات یاد شده میان قدرتهای امپریالیستی ورشد تضادهای آنان با مسابقه تسلیحاتی همراه بود. امپریالیست‌های آلمان تصمیم گرفته بودند که از لحاظ قدرت دریایی بر امپریالیست‌های بریتانیایی پیشی بگیرند. امپریالیست‌های بریتانیایی، به نوبه خود، می‌کوشیدند برتری دریایی خود را از دست ندهند. آلمان و بریتانیا، پشت سرهم کشتی می‌ساختند. این رقابت در تسلیحات دریایی، مبالغه‌هنگفتی را می‌بلعید. مسابقه تسلیحاتی موجب بالارفتن مالیاتها و بدتر شدن وضع زندگی توده‌های مردم شد.

رقابت در زمینه تسلیحات نیروی زمینی، از آن هم شدیدتر بود. این رقابت به ویژه در سال ۱۹۱۲ که آلمان به طرز چشمگیری بر نفقات ارتش خود افزود و کیفیت و کمیت تسلیحاتش را بهتر کرد، شدت یافت.

روسیه و فرانسه نیز متقابلاً به اقدامات بزرگی برای بزرگ‌تر کردن ارتش‌هایشان دست زدند. اما سرعت عمل این دو کشور به سرعت عمل آلمان نمی‌رسید. در سال ۱۹۱۴، فرمانروایان آلمان - قیصر ویلهلم دوم، صدراعظم و مشاورانش - به این نتیجه رسیدند که آلمان از آمادگی کامل برای جنگ برخوردار است، در حالیکه دشمنانش کمی دیرتر می‌توانستند آماده شوند. امپریالیست‌های آلمان تصمیم گرفتند که یک چنین فرصت مناسبی را از دست

ندهند. آنها فرصت را برای آغاز جنگ به منظور تقسیم اساسی جهان در جهت منافع خودشان غنیمت شمردند، به ویژه آنکه از سالها پیش در تدارک این جنگ بودند. لنین نوشت: «دو راهزن، پیش از آنکه سه راهزن دیگر بتوانند چاقوهای سفارش داده شده‌شان را دریافت کنند، دست به حمله زدند.»^۲

تضادهای میان امپریالیستها به جنگ جهانی منجر شد.

اسناد و مدارک

۱. بیسمارک می‌خواهد به دشمنی میان روسیه و بریتانیا دامن بزند

(از نامه بیسمارک به قیصر ویلهلم اول، مورخ ۲۷ مه ۱۸۸۵)

اگر موافقت نامهای میان انگلیس و روسیه امضا شود... در هر زمانی، چنانچه ضرورت ایجاب کند سیاست روس و بریتانیا با مقاومت آلمان روبه‌رو شود، می‌توان این اتحاد را با پیوستن فرانسه به آن تقویت کرد. با این کار، شالوده‌ای برای ائتلاف علیه آلمان به وجود خواهد آمد و هیچ چیزی خطرناک‌تر از آن برای ما نخواهد بود.

در نتیجه، سیاستمداران آلمان همیشه در این اندیشه‌اند که به‌جای نزدیک‌تر شدن روسیه و بریتانیا، روابط آنها را تیره‌تر و دشمنانه‌تر کنند. وظیفه ما در برابر ملت آلمان آن است که نگذاریم آنها دست به کاری بزنند که از دشمنی انگلیسی‌ها با روس‌ها بکاهد.^۳

۲. رقابت انگلیس و آلمان

(از مقاله‌ای در روزنامه «ساتردی‌ویو»، ۱۸۹۷)

بیسمارک از مدت‌ها پیش آن چیزی را تأیید کرده است که ملت انگلیس، سرانجام، آن را اکنون تأیید می‌کنند و آن این است که در اروپا دونیروی آشتی‌ناپذیر بزرگ و دو ملت بزرگ وجود دارد که رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند و می‌خواهند

جهان را به قلمرو خصوصی خود تبدیل کنند و عوارض گمرکی بر آن ببندند. انگلیس... و آلمان... در همه بخشهای جهان، سرسختانه با یکدیگر رقابت می‌کنند. یک میلیون زد و خورد کوچک، زمینه را برای جنگی بزرگ آماده می‌سازد که تا کنون نظیرش دیده نشده است... اگر آلمان تا فردا از پهنه جهان نابود شود، یک انگلیسی هم نخواهد بود که پس فردا یعنی از این ماجرا فیرد. در گذشته، ملتها برای تصرف یک شهر یا نشستن به‌جای فلان پادشاه می‌جنگیدند؛ پس حالا چرا بر سر درآمد بازرگانی سالانه‌ای معادل پنج میلیون پوند باهم نجنگند؟^۴

پرسش و تمرین

۱. مندرجات جدول «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» را با اطلاعاتی که در فصل دوازدهم داده شده است مقایسه و واری کنید. نکات لازم را بر جدول بیفزایید.
۲. معنی عبارت «تکمیل تقسیم جهان» را شرح دهید.
۳. دو اتحاد متخاصم کشورهای اروپایی در چه زمانی تشکیل شد؟ ترکیب این اتحادها چگونه بود؟
۴. چه شواهدی گویای تشدید تضادهای امپریالیستی و نزدیک‌تر شدن جنگ اول جهانی در آغاز سده بیستم است؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

اتحاد مثلث.	۱۸۸۲
اتحاد فرانسه-روسیه.	۱۸۹۳
پیمان آنتانت یا اتفاق مثلث.	۱۹۰۴ - ۱۹۰۷

2. Lenin, *Selected Works*. Vol. 21, P. 192.

3. «*International Relations 1870 - 1917*», Editor - in - Chief V. M. Khvostov, Moscow, 1940, P. 76.

4. *Ibid.*, P. 126.

امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحله
تکامل سرمایه‌داری

۳۷-۳۸. امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری

گذار به امپریالیسم. سرمایه‌داری در سی سال پایانی سده نوزدهم، به بالاترین و آخرین مرحله‌اش یعنی امپریالیسم پای نهاد. در پایان سده نوزدهم، تکنولوژی به طرز چشمگیری پیشرفت کرد. کاربرد برق، بخار را از میدان بیرون کرد. جای موتور بخار را دستگاه پیچیده‌تر و تکامل یافته‌تری به نام الکتروموتور گرفت. تولید فولاد آغاز شد و کارگاههای بزرگ ذوب فولاد در کارخانه‌های ذوب آهن تأسیس شد. استفاده از آلیاژهای فوق‌العاده سخت، افزایش حاصله‌می ابزارهای فنی را ممکن ساخت. استفاده از مولدهای برق، الکتروموتورها و موتورهای احتراق داخلی، به‌دگرگونی‌های بسیار بزرگی در صنعت و حمل و نقل انجامید. اهمیت اقتصادی صنایع سنگین، روزبه‌روز بیشتر شد. چندین شاخه جدید صنعتی، مانند مهندسی برق و صنایع اتوموبیل و نفت آغاز به کار کردند. استفاده از مواد شیمیایی در تولید صنعتی و کشاورزی، درهمه‌جا رواج یافت.

انحصارات. سرمایه‌داران کوچک، قدرت خرید تجهیزات گران‌را نداشتند. فقط صاحبان کارخانه‌های بزرگ می‌توانستند ماشین‌آلات تازه را خریداری کنند و آخرین روش‌های تولید را به‌کار گیرند. این وضع به تسریع جریان تمرکز تولید انجامید. در کشورهای پیشرفته، صنعت بیش‌از پیش در بنگاه‌های بزرگ متمرکز می‌شد. نیرومندترین بنگاه‌های صنعتی، با بلعیدن بنگاه‌های کوچک در جریان رقابتهای اقتصادی، رشد می‌کردند؛ گاه نیز موافقت.

نامه‌ای با آنها امضا می‌کردند و بر آنها مسلط می‌شدند. بدینسان، انحصارات تشکیل شدند. انحصارات، قیمت‌ها را بالا بردند و با تحمیل آنها بر مصرف‌کننده، بر ثروت‌شان افزودند. انحصارگران، آهنگ استثمار کارگران را تندتر کردند و برای مبارزه با جنبش طبقه کارگر به پشتیبانی دستگاه دولت بورژوازی، با هم متحد شدند. در آغاز سده بیستم، انحصارات سرمایه‌داری «به یکی از رکنهای زندگی اقتصادی جامعه مبدل شدند. سرمایه‌داری، به امپریالیسم تغییر شکل داده بود.»^۱

همزمان با تکامل سرمایه‌داری، تولید، روزبه‌روز خصیصتی اجتماعی‌تر به‌دست می‌آورد. هزاران کارگر در حرفه‌های گوناگون به تبدیل مواد و مصالح در کارگاهها و کارخانه‌های بزرگ مشغولند. روابط تولیدی میان تک تک بنگاه‌های صنعتی بدید می‌آید؛ غالباً مواد خام و کالاهای نیمه تمام از یک گوشه جهان به گوشه دیگر حمل می‌شود و صدها هزاران کیلومتر آن طرف‌تر، کالاهای ساخته شده تحویل بازار داده می‌شود.

اما با وجود اجتماعی شدن تولید، چند انحصارگر، همواره بر تمرکز ثروتها در دست خودشان می‌انزایند. اینسان ثمرات کار دستجمعی میلیونها زحمتکش را به جیب می‌زنند و آنها را به تهی‌دستی، گرسنگی و درماندگی محکوم می‌کنند.

بدینسان تضاد اصلی سرمایه‌داری - تضاد میان خصیصت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری و وسائل و نتایج تولید - شدت بیشتری می‌یابد.

نظریه پردازان بورژوازی و کارگزاران آن در جنبش کارگری مدعی اند که انحصار باعث از میان رفتن رقابت می‌شود. اما واقعیت، دروغ بودن این ادعاها را فاش می‌کند. سلطه انحصارات، مبارزه میان سرمایه‌داران را شدیدتر می‌کند و به اختلافها و ستیزهای پیوسته میان آنها منجر می‌شود. انحصارگران، آشکارا و پنهانی، علیه سرمایه‌دارانی که نمی‌خواهند تسلیم اراده ایشان شوند مبارزه می‌کنند و برای درهم کوبیدنشان به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند، که کاهش موقتی ولی ناگهانی قیمت‌ها در بازار، از نخستین وسائل این مبارزه است.

رقابت حتی در صنایعی که زیر سلطه کامل انحصارات قرار گرفته‌اند نیز ادامه می‌یابد. این بار، مبارزه میان انحصارگران درمی‌گیرد. مثلاً در آغاز سده بیستم، در ایالات متحد آمریکا، ستیزهای شدیدی میان فورد و

1. Lenin, Works, Vol. 22, P. 190.

جنرال موتور در صنایع اتوموبیل سازی جریان داشت.

رقابت، در درون اتحادیه های انحصاری نیز متوقف نمی شود. تراست ها و سندیکاها برای تصرف سودآورترین بازارها بایکدیگر می جنگند؛ در درون تراست ها و سندیکاها برای تصرف مقام های رهبری و توزیع سودها نیز مبارزه درمی گیرد. میان انحصارات صاحب منابع سرشار مواد خام (زغال سنگ، نفت، کاتوچو، سنگ آهن و غیره) و انحصاراتی که صنایع تولیدی را در دست خود متمرکز کرده اند، نیز پیکار آغاز می شود. مثلاً تراست فولاد می کوشد فولاد را به قیمت گران بفروشد ولی تراست اتوموبیل می کوشد آن را به قیمت ارزان بخرد.

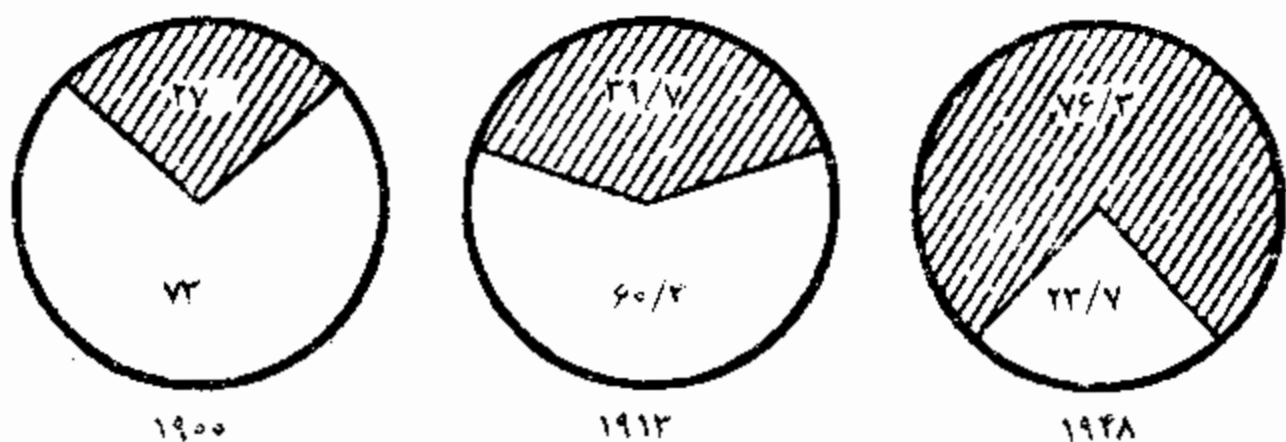
بدینسان، سرمایه داری انحصاری نه فقط رقابت و هرج و مرج در تولید را که از ویژگی های ذاتی نظام سرمایه داری است برنینداخت، بلکه بر شدت آن افزود. بحران های اضافه تولید، جامعه سرمایه داری را با خشونت بیشتری به لرزه درآورد.

بانکها و نقش تازه شان. همچنان که گفته شد (ن.ک. بخش های ۱۱، ۱۵، ۲۱) بانکها در مرحله امپریالیسم، از بیشترین اهمیت در اقتصاد و سیاست برخوردار می شوند. بانکها با پذیرفتن پول به منظور نگهداری و پرداخت بهره به صاحبان این پولها، سرمایه های آزاد مملکت را در یک جا گرد می آورند. بر اثر همین اقدامات، بانکها مبالغ لازم برای گسترش صنعت و ساختن کارگاهها و کارخانه های جدید و راههای آهن را به دست می آورند. این علت اصلی رشد قدرت بانکها در همه کشورها است.

جریان تمرکز، در بانکداری نیز مانند صنایع، صورت می گرفت. بانکها پیوسته با هم دیگر رقابت می کردند و غالباً بزرگترین بانکها پیروز می شدند. فقط بانکهای بزرگ می توانستند نیازهای اعتباری اتحادیه های بزرگ انحصاری را برآورند. تعداد بانکها کم شد ولی بر حجم متوسط شان افزوده شد. در نمودار زیر می بینیم که در بریتانیا، مانند دیگر کشورها، تعداد انگشت شماری از بانکهای بزرگ، تدریجاً بیشترین بخش سپرده ها را در دست خود متمرکز کردند.

تعداد زیادی از بانکهای کوچک و صندوق های پس انداز، زیر سلطه بانکهای بزرگ درآمدند. در آغاز سده بیستم پنج بانک بزرگ در بریتانیا، شش بانک بزرگ در آلمان، پنج بانک بزرگ در فرانسه، و دو بانک بزرگ متعلق به مورگان و راکفلر در ایالات متحد آمریکا قدرت قابل توجهی به دست آوردند. بانکهای بزرگ به تسریع جریان استقرار انحصارات در صنایع، بازرگانی و حمل و نقل کمک کردند. این بانکها ترجیح می دادند پول را فقط در اختیار

تمرکز سرمایه در بانکهای انگلیس



سپرده های موجود در پنج بانک بزرگ لندن، بر حسب درصدی کل سپرده ها در همه بانکهای سهامی بریتانیا.

در صد سپرده ها در دیگر بانکهای سهامی.

بنگاههای صنعتی متعلق به اتحادیه های انحصاری بگذارند. علتش آن بود که خطر ورشکست شدن بدعکار، کمتر بود.

سرمایه مالی و الیگارش مالی. بانکها غالباً به طور مستقیم یا غیر مستقیم، امور بنگاههای صنعتی را اداره می کردند. در بخش ۲۱ به هنگام بررسی تاریخ ایالات متحد آمریکا، گفتیم که بانکها در تأسیس شرکتهای سهامی دخالت می کردند و بفرش سهام، با سودهای بیشتر می افزودند. بانک بیشترین بخش سهام متعلق به شرکت تأسیس شده را به عنوان پاداش برای خود بر می داشت. بدینسان بانکها می توانستند نمایندگان رادریهاتهای مدیره شرکتهای سهامی با مسئولیت نامحدود بکنجانند. بانکها غالباً سهام لازم را تا آنجا که حق رأی در هر بنگاه صنعتی را برای شان تأمین می کرد بر می داشتند.

نه فقط سرمایه بانکی در انحصارات صنعتی رخنه کرد، بلکه سرمایه داران صنعتی نیز به نوبه خود، شریک یا صاحب اصلی بانکهای بزرگ شدند. اعضای هیاتهای مدیره بانکها، مدیران بنگاههای بزرگ صنعتی نیز بودند. برعکس، نمایندگان انحصارات بزرگ صنعتی نیز در هیاتهای مدیره بانکها بودند. لنین، رقمهایی را دال بر وجود روابط بسیار نزدیک میان بانکها و صنایع ذکر می کند: «نمایندگان شش بانک بزرگ برلین... در مقام مدیر... و اعضای... هیات مدیره ۷۵۱ شرکت حضور داشتند. از سوی دیگر، پنجاه و یک سرمایه دار صنعتی بزرگ، از جمله مدیر شرکت کروپ... در هیاتهای نظارت این شش

بانک (در سال ۱۹۱۰) حضور داشتند»^۲

این گونه «چند منصبی» در همه کشورهای امپریالیستی دیده می شد و دیده می شود (ن.ک. بخشهای ۱۵ و ۲۱). در دوره سرمایه داری انحصاری، سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی با هم ادغام شدند. همچنان که پیش از این گفته شد (ن.ک. بخش ۲۱) ادغام سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی موجب پیدایش سرمایه مالی شد.

رشد انحصارات و سرمایه مالی، به سلطه گروه کوچکی از سرمایه داران بزرگ بر اقتصاد همه کشورهای امپریالیستی منجر شد. سرمایه گذاران و بازرگانان نیز دامنه قدرتشان را به زندگی سیاسی گشاندند؛ اراده آنان توسط حکومتها اجرا می شد، و خودشان فعالیتهای پارلمانیها و همه بخشهای دستگاه دولت را هدایت می کردند. نمایندگان انحصارات، روز به روز، مقامهای عمده و رهبری کننده بیشتری را در دستگاه دولت اشغال می کردند. تسلط اوایلگاری مالی (اوایلگاری از ریشه یونانی و به معنای قدرت اقلیت است) در کشورهای سرمایه داری برقرار شد و تا روزگار محافظ شده است.

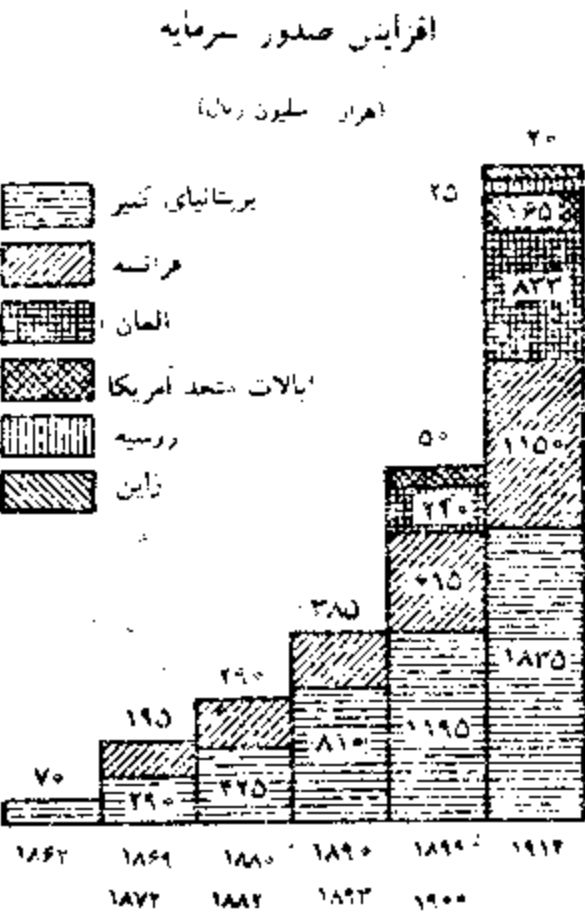
انحصارات سرمایه داری، نیروهایشان را با دولت متحد کردند تا دستگاه واحدی به منظور ثروتمند کردن و تقویت انحصارگران و سرکوبی زحمتکشان به وجود آورند.

صدور سرمایه. در دوره امپریالیستی، بازرگانی میان کشورهای سرمایه داری و کشورهای مستعمره و استعمارگر رونق گرفت. اما همچنان که در بررسی تاریخ کشورهای بریتانیا و فرانسه گفته شد (ن.ک. بخشهای ۱۱ و ۱۵) در کنار صدور انواع کالا، صدور سرمایه نیز اهمیت ویژه ای یافت. بنابر این، در یک دوره چهار ساله (از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۰) صادرات کالاهای بریتانیایی فقط دو ونیم برابر شد، در حالی که صدور سرمایه تا چهار برابر افزایش یافت.

نباید گمان کرد که در بریتانیا، فرانسه و آلمان و دیگر کشورهای که سرمایه صادر می کردند واقعاً نوعی «سرمایه اضافی» وجود داشت که قابل بهره برداری در درون کشور نبود. در جامعه بورژوازی، زندگی زحمتکشان به اصلاحات بنیادی نیازمند است. برای ساختن خانه، مدرسه، بیمارستان و مانند اینها به مبالغ هنگفتی نیاز است. اما سرمایه داران فقط به افزودن بر ثروتهای خودشان علاقه مندند. سرمایه به حوزههایی از فعالیت اقتصادی گشانده می شود که بالاترین سود را تضمین کند، و به حوزههایی که در جهت

منافع مردم مورد نیاز باشد سرازیر نمی شود. زمینه کسب سودهای کلان در کشورهای عقب مانده، به ویژه در مستعمرات، وجود دارد. دستمزدها بسیار کم و مواد اولیه بسیار ارزان است. در این کشورها سود سرمایه داران به بالاترین حد ممکن می رسد. صدور سرمایه غالباً وسیله ای برای به دست آوردن متحدان نظامی است.

سرمایه گذاری در خارج، به دو شکل انجام می شود. در پاره ای موارد، سرمایه در شرکتها و فعالیتهای صنعتی (راههای آهن، معادن و کارخانهها) به کار گرفته می شود. در موارد دیگر، سرمایه به شکل وامهای اسارت آور به حکومتهای کشورها با کارفرمایان سرمایه دار محلی داده می شود.



بریتانیا در آغاز سده بیستم، بزرگترین صادر کننده سرمایه بود و به عنوان «بانکدار جهان» شناخته می شد. فرانسه و آلمان از این لحاظ به ترتیب در مقامهای دوم و سوم قرار داشتند. بعدها یعنی پس از جنگ اول جهانی، مرکز استثماری سراسر جهان سرمایه داری به آن سوی اقیانوس - به ایالات متحد آمریکا - انتقال یافت. امپریالیسم آمریکا به بزرگترین استعمارگر بین المللی تبدیل شد و تا روزگار ما همچنان بزرگترین استعمارگر جهان است.

تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه های سرمایه داری. فقر روزافزون زحمتکشان باعث شد که بازار داخلی کشورهای سرمایه داری نتواند همه کالاهای ساخته شده صنعتی را جذب کند. این کشورها برای جذب کالاهای یاد شده، از صدور سرمایه کمک می گرفتند. مثلاً اگر سرمایه داران یک کشور بسیار پیشرفته در ساختن راه آهن برای کشور دیگری سرمایه گذاری می کردند، تقاضا برای ریل، لوکوموتیو، فولاد برای پلها و مانند اینها ایجاد می شد. صدور سرمایه آغاز صدور کالاهای صنعتی بود.

مبارزه برای دستیابی به بازارها، به منابع مواد اولیه، و سرمایه گذاری

2. Lenin, Selected Works, Vol. 22, PP. 208 - 209.

کاگران در مستعمرات به مراتب کمتر از دستمزد کارگران کشورهای استعمارگر بود. گذشته از این، در بسیاری از مستعمرات، کار اجباری را آشکارا برقرار کرده بودند. مالیاتهای بسیار سنگین از مردم گرفته می شد تا حقوق کارمندان استعمارگران در آنجا تأمین شود.

در آغاز سده بیستم، تقسیم سرزمینهای جهان پایان یافته بود. دیگر تقریباً هیچ «سرزمین تقسیم نشده» ای باقی نمانده بود. در همین دوره، تشکیل نظام اقتصاد سرمایه داری تکمیل شده بود. در فاصله سالهای ۱۸۷۶ و ۱۹۱۴ شش قدرت امپریالیستی (بریتانیا، فرانسه، آلمان، روس، ایالات متحد آمریکا و ژاپن) سرزمینهایی به مساحت ۲۵ میلیون کیلومتر مربع را تصرف کردند. اما گروه کوچکی از کشورهای امپریالیستی، تعداد زیادی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را استعمار می کردند.

امپریالیسم - نظام جهانی ستم بر خلقها. با پایان گرفتن تقسیم سرزمینهای جهان، نظام استعماری امپریالیسم به طور کامل برقرار شد. این نظام، مستعمرات و نیمه مستعمرات و کشورهای رادبر می گرفت که ظاهراً مستقل بودند ولی در واقع، در شبکه وابستگی مالی و اقتصادی گرفتار شده بودند.

سودبخش، غالباً به زیان اتحادیه های انحصارگر تمام می شد. به همین علت آنها مجبور شدند موافقت نامه هایی هر چند کوتاه مدت بایکدیگر امضا کنند. آنها جهان را از لحاظ اقتصادی، با توجه به قدرت هر کدام، که از قدرت سرمایه شان سرچشمه می گرفت، به مناطق نفوذ تقسیم کردند. اما این موافقت نامه های بین المللی، پایدار نبودند و به گونه ای «ترك مخصوصه» در مبارزه رقابت آمیز شباهت داشتند. به محض آنکه موازنه نیروهای شرکت کنندگان در یک چنین کارتل بین المللی به هم می خورد، مبارزه بانبروی بیشتر و با شکلهای حادثتری از سر گرفته می شد.

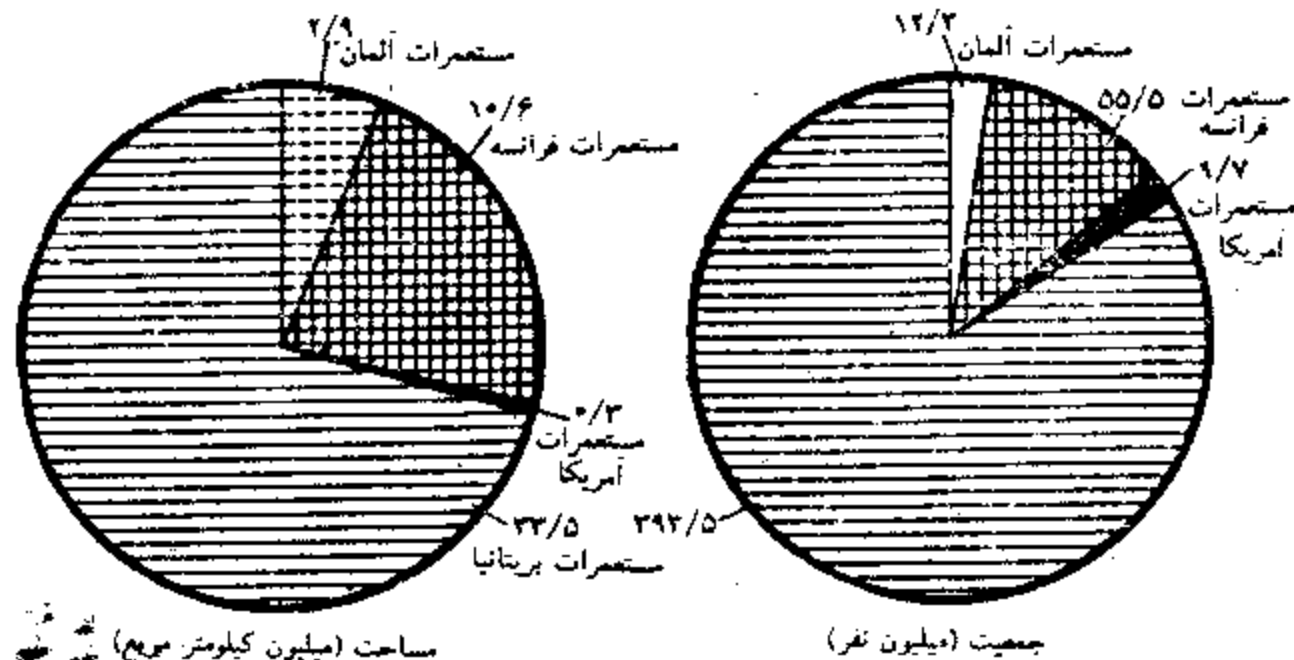
نمونه ای از رقابت سرسختانه ای که در آغاز سده بیستم جریان داشت، مبارزه تراستهای غول آسای آلمان و آمریکا در صنایع برق بود. منافع شرکت آلمانی جنرال الکتریک و شرکت آمریکایی جنرال الکتریک تقریباً در همه کشورهای با هم برخورد کرد. این دو شرکت در سال ۱۹۰۷ موافقت نامه ای امضا و مناطق نفوذ هر یک را تعیین کردند. شرکت جنرال الکتریک آمریکا کشورهای سراسر قاره آمریکا را زیر نفوذ انحصاری خود گرفت و بازارهای اروپایی و برخی از بازارهای آسیایی به جنرال الکتریک آلمان «رسید».

کارتل بین المللی ریل که در سالهای ۱۸۸۰ - ۸۹ تأسیس شد، نمونه دیگری است. این کارتل را ریل سازان بریتانیایی، بلژیکی و آلمانی تشکیل دادند. کارتل ریل، پس از چند سال سقوط کرد ولی در آغاز سده بیستم دوباره تأسیس شد. این بار انحصارات فرانسوی و آمریکایی - با حضور شرکت فولاد ایالات متحد آمریکا به سرپرستی مورگان بانکدار - نیز در تقسیم جهان شرکت کردند.

تدریجاً بر تعداد انحصارات بین المللی افزوده شد. در پایان سده نوزدهم ۴۰ کارتل بین المللی وجود داشت، ولی در سال ۱۹۱۴ تعدادشان به ۱۰۰ رسیده بود.

تقسیم سرزمینهای جهان میان قدرتهای امپریالیستی. همزمان با تقسیم اقتصادی جهان توسط انحصارات سرمایه داری، سرزمینهای جهان نیز توسط قدرتهای امپریالیستی تقسیم می شد. سرمایه داران به ساده ترین شکل ممکن می توانستند بالاترین سودها را در مستعمرات به دست آورند.

در مستعمرات، زحمتکشانشان به طرز وحشیانه ای استثمار می شدند. غارت مردم بومی مستعمرات توسط استعمارگران، حدی نداشت. هر روز مقدار مواد اولیه ای که از مستعمرات به بیرون برده می شد، فزونی می گرفت؛ کالاهای ساخته شده کشورهای استعمارگر، به بالاترین قیمتها فروخته می شد. دستمزد



متصرفات استعماری کشورهای بزرگ سرمایه داری تا سال ۱۹۱۴

نظام استعماری امپریالیسم در آستانه جنگ اول جهانی^۲

مستعمرات...	مساحت		جمعیت	
	میلیون کیلومتر مربع	درصد	میلیون نفر	درصد
مستعمرات...	۷۴/۹	۵۵/۹	۵۶۸/۷	۳۴/۳
نیمه مستعمرات...	۱۴/۵	۱۰/۸	۳۶۱/۲	۲۱/۸
عمه خشکیها...	۱۳۳/۹	۱۰۰	۱۶۵۷	۱۰۰

در آغاز سده بیستم، کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، ۶۷ درصد مناطق مسکونی کره زمین را اشغال می کردند و ۶۶ درصد کل جمعیت جهان در آنها می زیست.

متصرفات استعماری بریتانیا، فرانسه، بلژیک و دیگر کشورهای سرمایه داری، از لحاظ مساحت، چند برابر کشورهای استعمارگر بود: مستعمرات بریتانیا ۱۰۹ برابر سرزمین بریتانیا، مستعمرات فرانسه ۲۱ برابر فرانسه و مستعمرات بلژیک ۸۰ برابر بلژیک بودند.

امپریالیستها برای آنکه سلطه و سودهای افسانه ای خود را از دست ندهند، عمداً از رشد اقتصادی، سیاسی و فرهنگهای خلفهای مستعمرات جلوگیری می کردند. امپریالیستها سرمایه شان را در کشورهای مستعمره، عمدتاً در صنایع استخراج معادن به کار می گرفتند. دهقانان را مجبور می کردند فقط یک نوع غله بکارند، آن هم نوعی که بیش از همه برای استعمارگران سودآور باشد. این گونه محصولات، به طور در بست صادر می شدند. دهقانان مجبور بودند محصولاتشان را به قیمتهای بسیار نازل به انحصارات بفروشند. اقتصاد کشورهای مستعمره، در اثر استقرار نظام تک محصولی، ماهیتی یک جانبه و غیرطبیعی پیدا کرد. کشورهای مستعمره، به صورت زائده ای برای تولید مواد اولیه درآمدند و از هر لحاظ به کشورهای مستعمره وابسته بودند.

استعمارگران در کشورهای مستعمره، حکومتهای دست نشانده کاملاً مستبد را روی کار می آوردند. آنها به ارزش و مقام انسانی مردم مستعمرات توجهی نمی کردند، آنها را زیر پا له می کردند و توجهی به منافع حیاتی آنها نداشتند. استعمارگران غالباً از پشتیبانی رؤسای قنودال قبایل و بخشی از بورژوازی محلی که وابسته سرمایه خارجی بود، برخوردار بودند.

در بسیاری از مستعمرات، تمدن باستانی و فرهنگهای اصیل مردم، سرکوب می شد. تقریباً همه مردم، بی سواد بودند. فقر همه جا را فرا گرفته بود. ساعات کار روزانه در مستعمرات از همه جا طولانی تر، دستمزدها پایین تر و مرگ و میر از همه جای بیشتر بود. هر پدیده پیشرفته یا مترقی، سرکوب می شد. از رزمندگان راه آزادی ملی، به وحشیانه ترین شکل ممکن انتقام گرفته می شد.

بدینسان، در آغاز سده بیستم، چند کشور امپریالیستی براكثريت جمعیت جهان مسلط بودند و آنها را به زیر ستم استعماری خود کشانده بودند.

ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم. تحلیل علمی امپریالیسم، در کتاب امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری و باره ای دیگر از آثار لنین به عمل آمده است. لنین ثابت کرد که امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحله تکامل سرمایه داری است. لنین ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم را چنین آورده است:

- ۱) تمرکز تولید و سرمایه، تاچنان مرحله ای پیش رفت که انحصاراتی را به وجود آورد که اکنون نقشی تعیین کننده در زندگی اقتصادی بازی می کنند.
- ۲) ادغام سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و پی ریزی اولیگارشلی مالی بر اساس «سرمایه مالی».
- ۳) صدور سرمایه، که بی نهایت مهم شده است و با صدور کالا تفاوت دارد.
- ۴) تشکیل انحصارات بین المللی سرمایه داری، که جهان را میان خود تقسیم می کنند.
- ۵) تقسیم سرزمینهای سراسر جهان در میان قدرتهای بزرگ سرمایه داری، تکمیل می شود.^۴

4. Lenin, Selected Works. Moscow, FLPH, 1946, Vol. 1, P. 709.

3. See: Lenin, Works, Vol. 22, P. 245.

اسناد و مدارک

افزایش قدرت بانکها

(نامه یکی از بزرگترین بانکهای برلین در ۱۹ نوامبر ۱۹۰۱ به هیات مدیره سندیکا سیمان)

از اعلامیه‌ای که آن سندیکا در... تاریخ ۱۸ ماه جاری منتشر کرد، چنین برمی آید که مجمع عمومی بعدی شرکت، که برای سی ام این ماه تعیین شده است، ممکن است درباره اقداماتی تصمیم بگیرد که احتمالاً موجب تغییراتی در شرکتها خواهد شد و ما نمی توانیم این تغییرات را تأیید کنیم. ماعیناً متأسفیم که به همین دلیل، از این پس مجبوریم اعتباری را که تاکنون در اختیار آن سندیکا گذارده بودیم پس بگیریم. اگر مجمع عمومی یادشده درباره اقداماتی که ما نمی توانیم تأیید کنیم تصمیم نگیرد، و اگر تضمین کافی برای آینده به ما داده شود، برای آغاز مذاکرات با آن سندیکا به منظور گشایش اعتبار تازه، آمادگی کامل خواهیم داشت.^۵

پرسش و تمرین

۱. ثابت کنید که سرمایه انحصاری نه فقط رقابت را برنینداخت بلکه برحدت آن افزود.
۲. نقش جدید بانکها در مرحله امپریالیسم را شرح دهید.
۳. سرمایه مالی چگونه شکل گرفت؟
۴. سرمایه به چه شکلهایی صادر می شد؟
۵. آنچه را که درباره تشکیل انحصارات بین المللی و تقسیم اقتصادی جهان در میان اتحادیه های سرمایه داری می دانید بیان کنید.
۶. شواهدی دال بر این که امپریالیسم، نظام جهانی ستگری بر خلقها است، بیاورید.
۷. ویژگیهای عمده اصلی امپریالیسم را برشمارید.
۸. اطلاعاتی را که در بخشهای ۳۶ تا ۳۸ به دست آورده اید در جدول «ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم» پر کنید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

پایان سده نوزدهم و آغاز سرمایه داری وارد مرحله امپریالیستی تکاملش می شود.
سده بیستم

۳۹. امپریالیسم - سرمایه داری انگلی وپوسیده

انحصارات و گرایش سرمایه داری به پوسیدگی. رقابت آزاد باعث شد که تمایل به کسب سودهای کلان، امپریالیستها را پیوسته به اصلاح روشها و فنون تولید وادارد. با پیدایش انحصارات، علاقه سرمایه داران به اصلاحات فنی به منظور کسب سودهای بیشتر، کاهش یافت. سرمایه داران با در اختیار داشتن انحصارات، مطمئن می شوند که بدون دست زدن به اصلاحات فنی نیز می توانند سودهای کلان به جیب بزنند، زیرا خودشان مقام تعیین کنندگان قیمت های گران برای بازارها را اشغال می کنند. اما انحصارات سرمایه داری برای آنکه نگذارند شرکت های دیگر دست به اصلاحات فنی بزنند، شتابان به خریدن و ثبت اختراعات می پردازند و گاه آنها را تامدتی در صندوق امانات خود نگاه می دارند.

بدینسان، سرمایه انحصاری، موافق منافع خودش، جلوی ترقیات صنعتی را می گیرد.

در دوره امپریالیسم، گرایش به رکود صنعتی پدید می آید و گسترش می یابد اما انحصارات نمی توانند برای همیشه جلوی رقابت را بگیرند. بنابراین، رکود در فنون تولید، نمی تواند رکودی کامل ونهایی باشد. در دوره تشکیل و تسلط انحصارات نیز مبارزه شدیدی آغاز می شود و کارفرمایان را به استفاده از روشها و فنون جدید وامی دارد. به همین علت است که در مرحله امپریالیسم نیز با وجود گرایش به رکود، ترقیات فنی همچنان ادامه می یابد.

لنین گفت سرمایه داری و شیوه تولید سرمایه داری بر روی هم در آغاز سده بیستم به مراتب سریع تر از گذشته رشد می یافتند. اما رشد آنها از امکاناتی که علم و تکنولوژی فراهم آورده بودند عقب مانده بود. لنین در سال ۱۹۱۳ نوشت: «به هر سویی که بپیچید، در هر گام، با مسائلی روبه رو می شوید که بشریت می تواند بی درنگ حلشان کند. سرمایه داری، مانع این کار است.»^۶

روز به روز بر همگان روشن می شد که سرمایه داری به مانعی در راه تکامل جامعه تبدیل شده است. سرمایه داری می کوشید همه قاره های جهان را در حالت عقب ماندگی نگاه دارد؛ سلطه طولانی استعمارگران باعث شد که کشورهای آسیا، افریقا و آمریکای لاتین، به استثنای کشورهای که در

مسیر تکامل سوسیالیستی قرار گرفته اند، حتی در روزگار مافقط ۱۰ درصد کل تولید صنعتی نظام سرمایه‌داری را تولید کنند. اما جمعیت این کشورها ۷۰ درصد جمعیت کشورهای غیر سوسیالیست را تشکیل می‌دهد.

امکانات استفاده کامل از همه دست‌آوردهای علم و تکنولوژی به نفع مردم، فقط در مرحله کمونیزم به‌روزی بشریت گشوده می‌شود. حتی پیش از جنگ اول جهانی، صنایع مهندسی تا بدان پایه رشد یافته بود که می‌شد شبکه نیرورسانی واحدی برای چندین کشور همسایه ساخت. اما اختلاف منافع انحصارات رقیب، مانع تحقق چنین فکری بود. آنها از این می‌ترسیدند که مراکز عمده نیرو به دست دشمنانشان بیفتد. گذشته از این، فقدان برنامه‌گذاری، که از ویژگی‌های سرمایه‌داری است فعالیت پیوسته چنین شبکه‌ای را غیر ممکن می‌ساخت.

تجربه نشان داده است که این گونه انتقال نیرو فقط در سوسیالیسم امکان‌پذیر است. در حال حاضر خطوط انتقال نیروی فشار قوی، مراکز اقتصادی کشورهای اردوگاه سوسیالیسم را به هم می‌پیوندد. اکنون شبکه واحد برق رسانی در کشورهای سوسیالیستی اروپا آغاز به کار کرده است. شبکه‌های برق رسانی جمهوری دموکراتیک آلمان، لهستان، چکسلواکی و مجارستان از ۱۹۶۰ به این طرف، مشترکاً کار کرده‌اند. اخیراً یک خط انتقال نیرو که نیروگاه‌های اوکراین را به نیروگاه‌های مجارستان و رومانی می‌پیوندد، آغاز به کار کرده است.

رشد انگل و آلمانی در امپریالیسم. پیش از رشد و گسترش شرکت‌های سهامی با مسئولیت نامحدود و انحصارات، سرمایه‌داران به‌عنوان صاحبان بنگاه‌های صنعتی، نقش فعالی در زندگی اقتصادی بازی می‌کردند. نخستین نسل‌های زمینس، کروپ و فورد، نقش سازمان‌دهندگان سرمایه‌داری، مهندسان و مخترعان را بازی می‌کردند. اما حتی در آن زمان، قشر قابل توجهی از سرمایه‌داران بودند که ترجیح می‌دادند زندگی تن‌پرورانه‌ای داشته باشند و مدیریت بنگاه‌های صنعتی‌شان را به مدیران استخدامی بسپارند. وجود شرکت‌های سهامی با مسئولیت نامحدود، تبدیل اکثریت سرمایه‌داران به سهامداران را آسان کرد. آنها از مؤسسه‌ای که سهامش را خریده بودند غالباً هیچ تصویری نداشتند. تنها علاقه این سهامداران، به دست آوردن سود هرچه بیشتر از اوراق بهادارشان بود. کافی نیست که فقط خود سرمایه‌داران، انگل و آلمانی‌ها، در جامعه سرمایه‌داری، تعداد کسانی که به‌طور خصوصی به طبقات مرفه خدمت‌گذاری می‌کنند و موسسه‌های گوناگون آنها را ارضا می‌کنند، روز به‌روز بیشتر می‌شود. نتیجه آن است

که در کشورهای امپریالیستی، تدریجاً از تعداد کسانی که به کارهای تولیدی مشغولند کاسته می‌شود. بوزروازی انحصاری، زائده بی‌مصرفی است برپیکر جامعه، و به کار تولید نیز نمی‌آید؛ صنایع به دست مدیران، مهندسان و تکنیسین‌های مزدبگیر اداره می‌شود. انحصارگران، انگل و آلمانی‌ها می‌کنند و با خدمه‌شان، بخش بزرگی از درآمد ملی را که دسترنج کارگران و دهقانان است، به مصرف می‌رسانند.

انگل و آلمانی سرمایه‌داری، همزمان با افزایش صدور سرمایه، بیشتر شد. در آغاز سده بیستم، در برخی از کشورها به ویژه در بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایالات متحد آمریکا، گروه بزرگی از مردم بودند که رفاهشان وابسته استثمار دیگر ملت‌ها بود. مثلاً در بریتانیا، کمی پیش از جنگ اول جهانی، درآمد سالانه حاصل از سرمایه‌گذاری در خارج، پنج برابر درآمد حاصل از بازرگانی خارجی بود.

مردمی که با استثمار، و گاه با غارت مستقیم کشورهای عقب‌مانده زندگی می‌کنند، مساعدترین زمینه برای رشد شووینیزم و عقاید نژاد پرستانه‌اند و از ارکان قابل اطمینان ارتجاع سیاسی به‌شمار می‌روند.

زحمتکشان مجبور بودند بخش قابل توجهی از درآمدشان را به صورت مالیات از دست بدهند، مالیاتی که روز به روز در اثر افزایش هزینه‌های دولتهای سرمایه‌داری، به ویژه در اثر افزایش هزینه‌های تسلیحاتی بیشتر می‌شد. کشتیهای جنگی نیرومند و پرهزینه‌ای ساخته می‌شد، برنفرات ارتشها افزوده می‌شد و گونه‌های تازه‌ای از تسلیحات پی‌ریزی می‌شد.

تدارکات برای جنگ و تصرف مستعمرات نیز باعث شد که گروه کثیری از مردم، از فعالیت تولیدی دوری گیرند.

بسیاری از کارگران، به جای تولید کالاهای مورد نیاز اجتماع، به تولید اسلحه یعنی وسائل نابودی بشر گماشته شدند.

و امروزه با وجود نابود شدن ثروتهای عظیم مادی و از دست رفتن میلیون‌ها انسان در جنگ دوم جهانی، سرمایه‌داری انحصاری، همچنان به مسابقه تسلیحاتی ادامه می‌دهد. بر طبق برآوردهای سازمان ملل متحد، سالانه نزدیک به ۱۲۰۰۰۰ میلیون دلار صرف تسلیحات می‌شود. هزینه‌های نظامی، بخش فزاینده‌ای از بودجه دولتها را تشکیل می‌دهد.

در بودجه ایالات متحد آمریکا برای سال مالی ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳، هزینه مستقیم نظامی، ۵۷ درصد کل هزینه‌های دولت را تشکیل می‌داد. امروزه بیش از ۵ میلیون نفر در صنایع نظامی ایالات متحد آمریکا مشغول کارند. این واقعیات نشان می‌دهد که عمر سرمایه‌داری به سر آمده است. صنعت، پیش از

پیش در خدمت جنگ و تولید وسائل نابودی بشر قرار می گیرد. سرمایه داری، به نظامی تبدیل شده است که آینده ای فاجعه آمیز و خطرناک برای بشریت تدارک می بیند.

امپریالیسم و ارتجاع سیاسی. در مرحله امپریالیسم، ارتجاع در زمینه سیاستهای داخلی و خارجی دولتهای بورژوازی شدت یافت. امپریالیسم در همه جا به عنوان دشمن دموکراسی، حقوق و آزادیهای مردم و به عنوان نیروی سرکوب کننده همه عقاید مترقی به میدان آمد. اولیگارشلی مالی می-کوشد روشهای دموکراتیک حکومت را از میان بردارد و از حقوق پارلمانها بکاهد؛ و ترجیح می دهد گروه کوچکی از اشخاص - اعضای دولت - که مجربان گوش به فرمان اراده سرمایه بزرگ هستند درباره مهمترین مسائل دولتی، که به مصالح ملی مربوط می شود تصمیم بگیرند. انحصارات، به طرز فزاینده ای از دستگاه دولت استفاده می کنند. همزمان با رشد جنبش کارگری، دستگاه دولت نیز کوششهای بیشتر و بیشتری برای سرکوبی جنبش انقلابی زحمتکشان کرده است. تدارکات امپریالیستها برای جنگ و تصرف مستعمرات، به بالا رفتن نقش میلیتاریسم انجامید. مسابقه تسلیحاتی، آهنگ تندتری به خود گرفت.

تشدید ارتجاع سیاسی، به تشدید تضادهای میان انحصارگران و توده های وسیع مردمی منجر شد که می خواستند سطح زندگی شان را بالا ببرند، حقوق بیشتری به دست آورند و جامعه تازه تر و بهتری برپا دارند که در آن اثری از بی عدالتها، وحشتها و عقب ماندگیهای آشکار سرمایه داری نباشد.

اسناد و مدارک

درباره ترقیات فنی در کشورهای امپریالیستی

رویدادهای اخیر در تکامل امپریالیستی کشورها درستی نتیجه گیری لنین درباره قوانین عینی و اساسی سرمایه داری در آخرین مرحله تکامل و پوسیدگی روز افزونش را تأیید می کند. اما این پوسیدگی به معنای رکود کامل و فلج شدن نیروهای تولیدی سرمایه داری نیست و مغایرتی با رشد اقتصاد سرمایه داری در زمانهای معین و کشورهای معین ندارد.

بر روی هم، سرمایه داری، بیش از پیش مانع تکامل نیروهای تولیدی معاصر می شود.

... امپریالیسم، ترقیات فنی را عمدتاً برای هدفهای نظامی به کار می گیرد و دست آوردهای نبوغ بشر را به اسلحه های علیه بشریت تبدیل می کند. تازمانی که

امپریالیسم وجود داشته باشد، بشریت نمی تواند اطمینانی به آینده خویش داشته باشد. ۷.

پرسش و تمرین

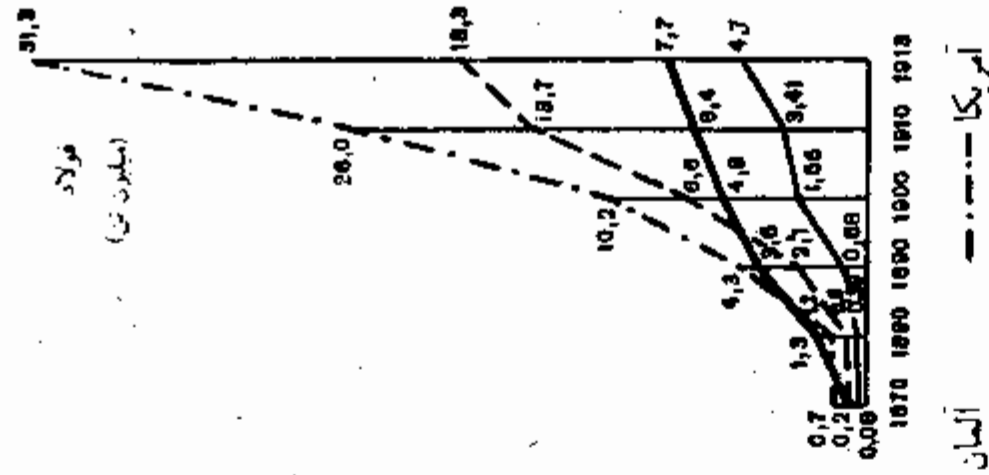
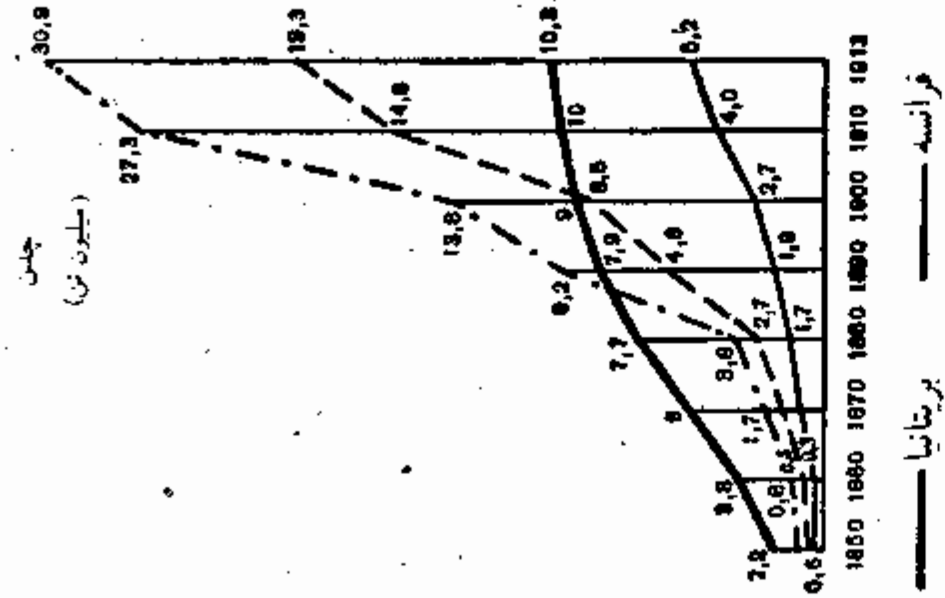
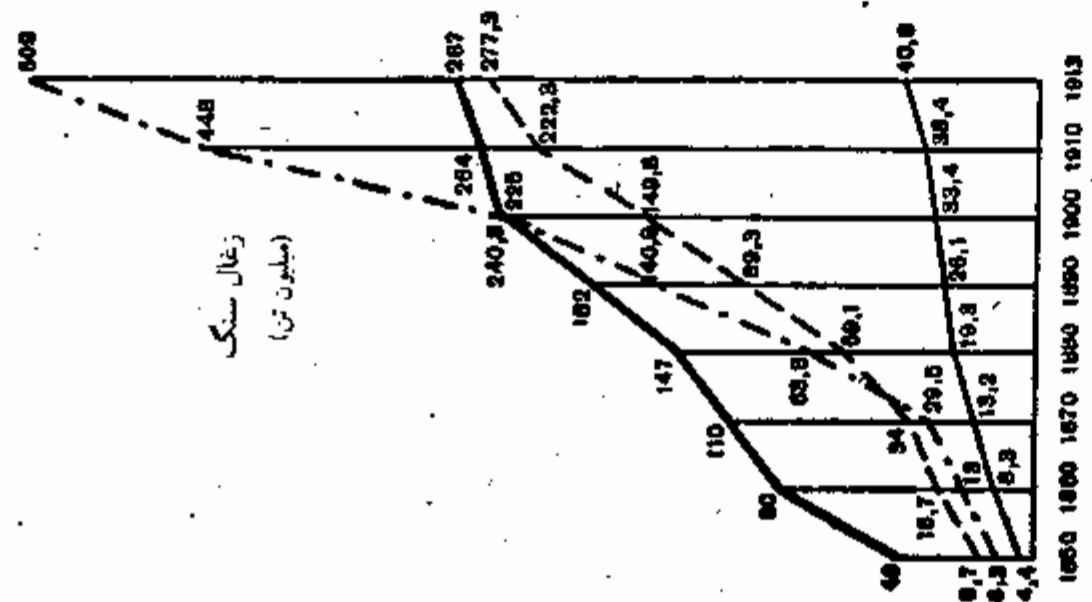
۱. چرا سلطه انحصارات سرمایه داری موجب پیدایش گرایش به رکود و پوسیدگی در نظام سرمایه داری می شود؟
۲. چه عاملی به ادامه ترقیات فنی در مرحله امپریالیسم کمک می کند؟
۳. امپریالیسم چه تأثیری بر وضع اقتصادی و فرهنگی مستعمرات و دیگر کشورها می کند؟ (در تأیید نظرتان، به پاره ای واقعیات اشاره کنید.)
۴. از تعریف امپریالیسم به عنوان سرمایه داری انگلی و پوسیده، چه نتایجی می توان گرفت؟

۴. امپریالیسم - آستانه انقلاب سوسیالیستی

امپریالیسم - سرمایه داری محتضرو. سرمایه داری انحصاری و انگلی، در همان حال، سرمایه داری محتضرو نیز هست. تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی در جامعه بورژوازی به اوج خود رسید. رشد نیروهای تولیدی از حدود مالکیت خصوصی بروسائل تولید فراتر رفت و آماده اجتماعی شدن و گذار به سوسیالیسم گردید. سلطه انحصارات به کاهش تعداد بنگاههای صنعتی انجامید. بزرگترین انحصارات، بازارها و منابع مواد اولیه را تصرف و علم و تکنولوژی را تابع منافع خویش کردند. همزمان با این پدیده، بزرگترین بانکها، اداره کل نظام پولی و اعتباری را به دست گرفتند. همراه تمرکز تولید و سرمایه، شرایطی پدید آمد که سازمان دمی مدیریت برنامه ریزی شده سوسیالیستی اقتصاد ملی توسط طبقه کارگر را پس از سرنگونی قدرت بورژوازی آسان می ساخت. بر اساس همین واقعیات بود که لنین گفت امپریالیسم، شرایط مادی لازم برای سوسیالیسم را برپا می ریزی می کند. لنین همچنین نشان داد که امپریالیسم، با تشدید نهایی همه تضادهای نظام سرمایه داری، شرایط سیاسی لازم برای سوسیالیسم را نیز فراهم می سازد. از مهمترین تضادهای نظام سرمایه داری، تضاد میان بورژوازی و طبقه کارگر، تضاد میان انحصارات سرمایه داری و اکثریت عظیم زحمتکشان،

7. «Programme of the Communist Party of the Soviet Union», Moscow, Gospolitizdat, 1961, PP. 27-28.

رشد ناموزون اقتصاد
بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایالات متحده آمریکا (در نیمه دوم سده نوزدهم و آغاز سده بیستم).



تضاد میان خلقهای ستمدیده کشورهای وابسته و مشتی از کشورهای امپریالیستی، و سرانجام، تضاد میان خود قدرتهای امپریالیستی است. تضادهای نظام سرمایه‌داری، با آغاز مرحله امپریالیسم، دم‌به‌دم حادتر می‌شود. تشدید مبارزه طبقاتی و منی در دوره امپریالیسم نشان می‌دهد که در سراسر نظام سرمایه‌داری جهان، شرایط برای آغاز انقلاب سوسیالیستی فراهم می‌شود. لنین براساس تحلیلی علمی نشان داد که امپریالیسم، آستانه انقلاب سوسیالیستی است. اما آهنگ فرارسیدن شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی سرمایه‌داری و درجه آمادگی این شرایط، از کشوری به کشوری دیگر فرق می‌کند.

قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری. در دوره سرمایه‌داری، رشد و تکامل کشورهای مختلف در اثر رقابت و هرج و مرج تولیدی، ناموزون بود: پاره‌ای از کشورها برپاره‌ای دیگر پیشی می‌گرفتند. این جریان در دوره سرمایه‌داری ماقبل انحصاری، به شکلی نسبتاً آرام ادامه داشت. آن زمان، هنوز سرزمینهای اشغال نشده پهناوری در جهان وجود داشت؛ بخش اعظم این سرزمینها هنوز به شبکه روابط سرمایه‌داری نپیوسته بودند. همین سرزمینهای اشغال نشده، بازارهای بزرگی برای تولیدات سرمایه‌داری فراهم آوردند. کسره زمین، هنوز برای سرمایه‌داران کوچک نشده بود.

در امپریالیسم، منظره‌ای کاملاً دگرگون می‌بینیم. رشد کشورهای سرمایه‌داری، حالتی تشنجی به خود گرفت. برخی از این کشورها سریعاً پیش رفتند و برخی دیگر عقب افتادند.

بریتانیا از لحاظ اقتصادی در سده نوزدهم، نیرومندترین کشور جهان بود. این برتری، تقریباً از سده هجدهم برای بریتانیا تأمین شده بود. در دوره سرمایه‌داری انحصاری، آلمان در طی بیست سال و ایالات متحده آمریکا در مدتی کمتر از ده سال، از بریتانیا جلو افتادند (ن. ک. نمودار صفحه ۲۷۳).

رشد ناموزون کشورها به تغییراتی در موازنه نیروهای کشورهای امپریالیستی انجامید. تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری جهان که سریع‌تر پیش می‌رفتند از طرز پراکندگی مستعمرات، بازارها و مناطق نفوذ، خشنود نبودند.

آلمان که در سال ۱۹۱۳ دومین قدرت صنعتی جهان به‌شمار می‌رفت، از لحاظ متصرفات استعماری در مقام چهارم و از لحاظ صدور سرمایه در مقام

سوم قرار داشت. در همان حال، بریتانیا و فرانسه که از لحاظ تولید صنعتی به مقامهای سوم و چهارم تنزل یافته بودند، از لحاظ وسعت مستعمرات و مقدار صدور سرمایه، به طرز چشمگیری از آلمان جلو بودند.

تقسیم جهان در میان کشورهای سرمایه‌داری در آغاز سده بیستم به پایان رسیده بود. سرمایه‌داری دیگر نمی‌توانست با تصرف مناطق اشغال نشده توسط سایر قدرتهای سرمایه‌داری، به گسترش خود ادامه دهد؛ زیرا منطقه اشغال نشده‌ای در جهان نمانده بود. تصرف مستعمرات تازه فقط از یک راه ممکن بود و آن اشغال مستعمرات متعلق به دیگر کشورهای استعمارگر بود، و این قاعدتاً به جنگ می‌انجامید. امپریالیستهای غارتگر، به طور همه جانبه‌ای برای پیکار به منظور تقسیم دوباره جهانی که قبلاً تقسیم شده بود تدارک می‌دیدند.

تضادهای کشورهای امپریالیستی با همدیگر موجب تقسیم جهان سرمایه‌داری به گروه‌بندیهای متخاصم نظامی و گسترش مسابقه تسلیحاتی شد. جنگهای خونین و ویرانگر پشت سرهم درمی‌گرفت. این جنگها مردم را از هستی ساقط می‌کرد و بر روحیه انقلابی‌شان می‌افزود. بدین طریق، جنگ موجب تضعیف امپریالیسم می‌شود.

تا زمانی که امپریالیسم در بخش بزرگی از جهان وجود داشته باشد، شالوده اقتصادی جنگ نیز وجود خواهد داشت. اما در حال حاضر، وضع در مقایسه با آغاز سده بیستم، تغییرات بزرگی یافته است. امروزه امکانات واقعی برای جلوگیری از آغاز جنگ فراهم آمده است. این امکانات، در گذشته، وجود نداشت. اکنون در سراسر جهان، نیروهای عظیمی پدید آمده که به شرط هشیاری و آمادگی کافی، همه وسائل لازم برای باز داشتن امپریالیستها از آغاز جنگ، مهار کردن به موقع تجاوز کاران و وارد آوردن ضربه‌ای خرد کننده در صورتی که برای آغاز جنگ بکوشند، و عقیم گذاردن نقشه‌های راهزنانه‌شان برخوردارند. کشورهای سوسیالیستی، به ویژه اتحاد شوروی، بزرگترین نیروی مدافع صلح‌اند. اکنون دیگر جنگ امپریالیستی، اجتناب ناپذیریش را از دست داده است.

رویدادهای جهان، درستی نتیجه‌ای را که بستین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی بدان رسیده است، کاملاً تأیید می‌کند. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته می‌شود: «باتکیه بر کوششهای دستجمعی اردو گاه‌نیرومند سوسیالیستی، کشورهای صلح دوست غیر سوسیالیست، طبقه کارگر بین‌المللی و همه نیروهای مدافع صلح، می‌توان مانع آغاز جنگ جهانی شد.» اما در نخستین سالهای آغاز دوره امپریالیسم، وضع طور دیگری بود. در آن

زمان، عملاً نمی‌شد امپریالیستها را از آغاز جنگ بازداشت. رشد کشورهای سرمایه‌داری نه فقط از لحاظ اقتصادی بلکه از لحاظ سیاسی نیز ناموزون است. در این کشورها اوضاع گوناگونی پیش می‌آید، تضادهای طبقاتی از لحاظ حدتشان باهم فرق می‌کنند، سطح مبارزه طبقاتی و زندگی زحمتکشان نیز متفاوت است. رشد شعور طبقاتی و سازمان سیاسی طبقه کارگر نیز ناموزون است. قدرت و تجربه سیاسی طبقات حاکم و توانایی‌شان به حفظ قدرت در دست خویش نیز متفاوت است. در کشورهای مختلف، شرایط لازم برای انقلاب کارگری با آهنگهای کاملاً متفاوت و ناموزونی فراهم می‌شود؛ در برخی کشورها سریع‌تر و در برخی دیگر کندتر.

آموزشهای لنین درباره پیروزی انقلاب سوسیالیستی. بررسی سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و امپریالیسم و کشف قانون تکامل ناموزون سرمایه‌داری، کشف دوران ساز دیگری را برای لنین ممکن ساخت. لنین امکان پیروزی سوسیالیسم در چند یا حتی در یک کشور واحد سرمایه‌داری، و عدم امکان پیروزی همزمان سوسیالیسم در چندین کشور را ثابت کرد. لنین ثابت کرد که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، یک دوره کامل تاریخی را دربر می‌گیرد. سوسیالیسم نخست در یک یا چند کشور پیروز می‌شود، در حالی که کشورهای دیگر، تا مدت معینی، نظامهای بورژوازی یا ماقبل بورژوازی خود را حفظ می‌کنند. این بدان معنا است که کشورهای سوسیالیستی، در یک دوره طولانی، مجبور به همزیستی با کشورهای سرمایه‌داری خواهند بود. بر همین اساس بود که لنین بعدها اصل همزیستی مسالمت‌آمیز دو نظام اجتماعی-اقتصادی سوسیالیسم و سرمایه‌داری را به عنوان اصل راهنمای سیاست خارجی دولت شوروی مطرح ساخت. صلح برای ساختمان سریع و مطمئن سوسیالیسم و سپس کمونیسم، ضروری است. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و حکومت شوروی، با احترام به اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، همواره از سیاست تقویت صلح و امنیت جهانی و سیاست مهار کردن امپریالیستهای تجاوز کار پیروی می‌کنند.

همزیستی مسالمت‌آمیز، نوعی از مبارزه طبقاتی علیه امپریالیسم است. این همزیستی، رشد مبارزه طبقاتی کارگران در کشورهای سرمایه‌داری و مبارزه خلقهای ستمدیده برای رهایی از ستم امپریالیستها را تسهیل می‌کند.

اسناد و مدارک

درباره اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و نظام اجتماعی
سوسیالیسم و سرمایه‌داری

همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری، ضرورتی عینی در تکامل جامعه بشری است. جنگ نمی‌تواند و نباید به‌عنوان وسیله‌ای برای حل اختلافات بین‌المللی به‌کار گرفته شود.

... همزیستی مسالمت‌آمیز به‌معنای نفی جنگ به‌عنوان وسیله‌ای برای حل اختلافات بین‌المللی، حل آنها از راه مذاکرات؛ برابری، تفاهم و اعتماد متقابل میان کشورها؛ توجه به منافع همدیگر؛ عدم مداخله در امور داخلی همدیگر؛ به رسمیت شناختن حق هر ملتی برای حل مسائل کشورشان به‌دست همان ملت؛ احترام به استقلال و تمامیت ارضی همه کشورها؛ گسترش همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی بر اساس برابری کامل و رعایت منافع متقابل است.

همزیستی مسالمت‌آمیز، وسیله‌ای است برای رقابت مسالمت‌آمیز سوسیالیسم و سرمایه‌داری در سراسر جهان، و شکل ویژه‌ای از مبارزه طبقاتی میان این دو نظام به‌شمار می‌رود. کشورهای سوسیالیستی، هم‌زمان با پیروی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، همواره به تقویت مواضع نظام سوسیالیستی جهان در رقابت با سرمایه‌داری توجه دارند. همزیستی مسالمت‌آمیز، فرصت‌های مساعدتری برای مبارزه طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری فراهم می‌آورد و مبارزه ملت‌های کشورهای مستعمره و وابسته را در راه آزادسازی خودشان تسهیل می‌کند.^۸

پرسش و تمرین

۱. شواهدی دال بر این که امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی است بیاورید.
۲. جوهر و چکیده قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری چیست؟
۳. شرح دهید که چرا امپریالیسم عامل اصلی جنگ‌ها است. در اوضاع جدید بین‌المللی، چه امکانات و شرایطی برای جلوگیری از آغاز جنگ‌های جهانی فراهم آمده است.
۴. جوهر و چکیده آموزش‌های لنین درباره امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد سرمایه‌داری چیست؟
۵. آیا آموزش‌های لنین درباره همزیستی مسالمت‌آمیز در شرایط امروز معتبر است؟

فصل ۱۴

جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴-۱۹۱۸

۴۱. علت‌های آغاز جنگ. از هم پاشیدن انترناسیونال دوم

علت‌های جنگ اول جهانی. پیش از این در بررسی جریان‌های پیش و تکامل امپریالیسم دیدیم که چگونه شرایط برای آغاز جنگ اول جهانی آماده می‌شد. علت‌های جنگ، عبارت بود از: تشدید ناموزونی تکامل کشورهای سرمایه‌داری، مبارزه سرسختانه برای تقسیم دوباره جهان میان دو گروه بندی نظامی-سیاسی قدرتهای اروپایی یعنی آنتانت و اتحاد متک، و مسابقه تسلیحاتی.

در سال ۱۹۱۴ تضادهای میان قدرتهای امپریالیستی، بی‌نهایت حاد شده بود. همه این قدرتها به‌طور همه‌جانبه‌ای برای جنگ آماده می‌شدند. امپریالیسم آلمان به‌منظور تقسیم دوباره جهان در جهت منافع خویش، مطیع کردن بخش عمده‌ای از اروپا و خاور نزدیک و مسلط شدن بر جهان، برای جنگ آماده می‌شد.

امپریالیست‌های اتریش-هنگری می‌کوشیدند صربستان را زیر نفوذ خود در آورند، از آزاد شدن خلق‌های اسلاو جلوگیری و سلطه‌شان را بر سراسر شبه‌جزیره بالکان و دریای آدریاتیک برقرار کنند.

امپریالیسم بریتانیا امیدوار بود که جنگ را علیه آلمان مورد بهره برداری قرار دهد، مستعمرات آلمان را صاحب شود، امپراتوری ترکیه را تقسیم و مستعمراتش را در بین‌النهرین (عراق کنونی) و شبه جزیره عربستان تصرف کند و بروسعت امپراتوری استعماریش بیفزاید.



برینچپ پس از به قتل رساندن آرشدوک فرانسیس فردیناند در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ دستگیر می شود.
(نقاشی از روی عکس)

امپریالیسم فرانسه نه فقط درصدد بازستانی آلماس و لورن بود بلکه می کوشید معادن زغال سنگ ناحیه سارا و بخشی از مستعمرات آلمان را نیز متصرف شود.

روسیه از لحاظ مالی تا اندازه ای وابسته فرانسه بود و کمتر از آن، به بریتانیا وابستگی داشت. اما روسیه تزاری، دلایل خاصی برای شرکت در جنگ داشت. امپریالیستهای روسیه می خواستند مانع تقویت نفوذ آلمان در ترکیه و کشورهای بالکان شوند. آنها شدیداً از رقابت کالاهای آلمانی با کالاهای روسی در بازارهای روسیه نفرت داشتند.

ترکیه، که امپریالیستهای آناتانت تصمیم گرفته بودند در صورت پیروز شدن گروه بندی شان آن رامیان خود تقسیم کنند، به دنبال فرصتی می گشت تا خلفهای شبه جزیره بالکان را یک بار دیگر به انقیاد خود در آورد. محافل تجاوزکار، حتی می خواستند شبه جزیره کریمه و مناطق ماوراء قفقاز و مناطق مرزی ایران را تصرف کنند.

هدف قدرتهای امپریالیستی از آغاز جنگ، تصرف سرزمینهای دیگران بود؛ آنها امیدوار بودند که در اوضاعی که پس از جنگ پدید می آید بتوانند جنبشهای انقلابی کارگران و جنبشهای رهایی بخش ملی را سرکوبی کنند.

ضعف نیروهای ضد امپریالیستی، آغاز جنگ را آسان تر کرد. در آغاز سده بیستم، نیروهای صلح دوست به مراتب ضعیف تر از نیروهای جنگ طلب بودند. طبقه کارگر بین المللی، پایگاه اصلی دفاع از صلح بود. اما بیشتر سازمانهای طبقه کارگر زیر نفوذ اپورتونیستها بود. همین، نیروهای طبقه کارگر جهانی را در مبارزه علیه امپریالیسم و جنگ، تضعیف کرد و جلوگیری از آن را غیر ممکن ساخت. در چنین اوضاعی، آغاز جنگهای امپریالیستی، اجتناب ناپذیر بود.

آغاز جنگ. بهانه جنگ، اختلاف تازه اتریش-صربستان بود. در صربستان، سازمانهای ملی متعددی بودند که برای آزاد کردن اسلاوهای جنوبی از زیرستم اتریش-هنگری مبارزه می کردند. بسیاری از این سازمانها به تاکتیکهای ترور فردی متوسل شده بودند. مثلاً سازمان ملادابونا و ارث تاج و تخت اتریش و مجارستان، شاهزاده فرانسر فردیناند را که فرمانده کل نیروهای مسلح اتریش بود، به مرگ محکوم کرد. او به تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ در سارایوو، کرسی بوسنی، به دست گاوریلو برینچپ کشته شد. فرانسر فردیناند پیش از آنکه کشته شود، از مانورهای نظامی بازدید کرده بود. محافل تجاوزکار حکومت اتریش-هنگری، از این حادثه برای اشغال صربستان استفاده کرد.

بلافاصله پس از قتل ولیعهد، حکومت اتریش از برلین تقاضای کمک کرد. اما نیازی به تقاضای کمک نبود زیرا ویلهلم دوم قیصر آلمان، که نماینده منافع امپریالیستهای آلمان بود، آشکاراً اتریش-هنگری را به جنگ تشویق می کرد. آلمان قول پشتیبانی کامل به اتریش داد. برلین با آغاز جنگ به شکست دادن روسیه و فرانسه و استفاده از فرصت برای تقسیم دوباره جهان می اندیشید.

رویدادهای بعدی، به این قرار بود:

ویلهلم دوم در نخستین روز ژوئیه، از طریق سفیر اتریش در برلین پیام روشنی بدین مضمون برای حکومت اتریش فرستاد: «در این اقدام (علیه صربستان) تأخیر نکنید.» روز ۲۳ ژوئیه، حکومت اتریش-هنگری، اخطاریه ای شامل پاره ای خواستهای تحقیر آمیز برای صربستان فرستاد که از سوی هیچ دولت مستقل و معتقد به حیثیت سیاسی خود، قابل قبول نبود. صربستان ۴۸ ساعت فرصت داشت که به اخطاریه اتریش-هنگری پاسخ دهد.

حکومت صربستان که مطابق توصیه‌های روسیه عمل می‌کرد و خود را حتماً آماده جنگ نمی‌دانست، پیش از انقضای ۴۸ ساعت یاد شده، به سفیر اتریش اطلاع داد که این اخطاریه را می‌پذیرد، فقط یک مورد را نمی‌تواند بپذیرد و آن، شرط مربوط به شرکت مأموران اتریشی در تحقیقات مربوط به قتل فردیناند در خاک صربستان است. سفیر کبیر، بلافاصله قطع روابط سیاسی اتریش-هنگری و صربستان را اعلام کرد.

حکومت اتریش-هنگری، در تلگرافی به تاریخ ۲۸ ژوئیه، به صربستان اعلان جنگ داد. سربازان اتریش به خاک صربستان یورش بردند و بلگراد پایتخت کشور را بمباران کردند.

در پی آماده‌باش اتریش-هنگری، روسیه نیز اعلام آماده‌باش داد؛ اشغال صربستان توسط اتریش-هنگری به معنای سلطه این کشور بر سراسر شبه جزیره بالکان بود. روسیه و دیگر قدرتهای آنتانت یا اتفاق ملک نمی‌توانستند چنین حادثه‌ای را تحمل کنند. آلمان به عنوان پاسخ به آماده‌باش ارتش روسیه در تاریخ ۱ مه به روسیه و در تاریخ ۴ مه به فرانسه اعلان جنگ داد. سربازان آلمان بی‌درنگ از مرزهای بلژیک گذشتند و خودسرانه، بی‌طرفی این کشور را زیر پا گذاشتند.

آلمان و دیگر قدرتهای اروپایی، پیشتر، قراردادی درباره بی‌طرفی بلژیک امضا کرده بودند اما حکومت آلمان، آشکارا به تعهدات بین‌المللی اش پشت کرد. صدراعظم آلمان، به طرز بدبینانه‌ای، از قرارداد بی‌طرفی بلژیک به عنوان «یک تکه کاغذ» نام می‌برد.

در آن روزهای آشفته، حکومت بریتانیا از سیاستی نسبتاً مبهم پیروی می‌کرد. امپریالیستهای بریتانیا خواستار جنگ بودند و به همین علت اقدام تجاوزکارانه آلمان را می‌ستودند. وزیر خارجه بریتانیا از توهمات آلمان در باره بی‌طرفی بریتانیا پشتیبانی می‌کرد. اما به محض آغاز جنگ، حکومت بریتانیا به بهانه دفاع از بی‌طرفی بلژیک که توسط آلمان زیر پا گذاشته شده بود به آلمان اعلان جنگ داد.

تدریجاً سی و چهار کشور از سراسر جهان، به جنگی که پنج قدرت بزرگ اروپایی به راه انداخته بودند پیوستند. مستعمرات قدرتهای اروپایی نیز به جنگ کشاندم شدند. این جنگ به یک جنگ جهانی تبدیل شد.

در جریان جنگ، امپریالیستها، مواد اولیه و مواد غذایی مستعمرات را بی‌رحمانه غارت می‌کردند. گذشته از این، صدها هزار بومی مستعمرات را به اروپا بردند تا به عنوان کارگر در عقب جبهه و به عنوان سرباز در

خطرناک‌ترین بخشهای خط مقدم جبهه انجام وظیفه کنند. مثلاً بریتانیایزادیک به یک میلیون سرباز و فرانسه نزدیک به ۳۰ هزار سرباز را از مستعمرات به میدانهای جنگ کشاندند.

ماهیت جنگ. جنگی که در ماههای ژوئیه-اوت ۱۹۱۴ آغاز شد، از هر دو طرف، جنگی امپریالیستی، غارتگرانه و غیرعادلانه بود. فقط صربستان بود که به پیکار چندین ساله‌اش علیه ستمگریهای آلمان-مجار ادامه می‌داد. این جنگ برای صربستان، یک جنگ رهایی بخش ملی و عادلانه بود. اما، این موجب تغییری در ماهیت غارتگرانه جنگ جهانی نشد.

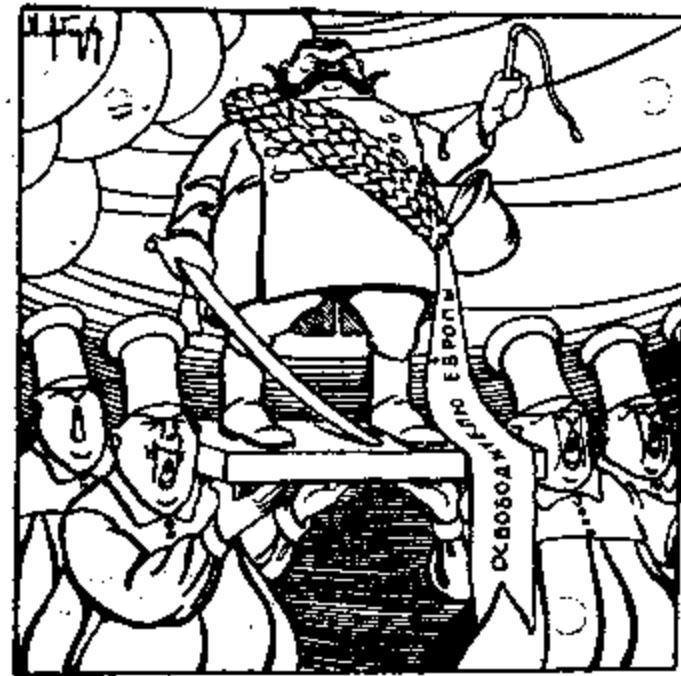
امپریالیستهای همه کشورها عاملان اصلی جنگ اول جهانی بودند زیرا همگی سیاستهای غارتگرانه‌ای پیش گرفته بودند. اما کشورهای که جنگ را در سال ۱۹۱۴ آغاز کردند آلمان امپریالیست و متحدش اتریش-هنگری بودند. آنها جنگ را بدین سبب آغاز کردند که پیش از دشمنانشان برای آن تدارک دیده و آماده شده بودند.

از هم‌پاشیدن انترناسیونال دوم. بورژوازی و زمینداران همه کشورهای درگیر در جنگ، از مردم خواستند که به پشتیبانی از دولت‌هایشان برخیزند. دستگاه دینی، مطبوعات، سینما و دیگر وسائل تبلیغاتی، روحیه شوونیستی را در مردم تقویت می‌کردند. امپریالیستها در همه کشورها می‌کوشیدند مردم و به‌ویژه سربازانی را که به جبهه فرستاده می‌شدند به عادلانه بودن این جنگ متقاعد کنند. آنها ادعا می‌کردند که این جنگ به منظور دفاع از خود و پایان دادن به همه جنگها و رسیدن به خوشبختی و صلح جاودانی برای نسلهای آینده است. رهبران اپورتونیست احزاب انترناسیونال دوم، به عاملان تبلیغات نظامی و شوونیستی پیوستند.

قرارهای کنگره‌های باک و اثنتوگارت علیه جنگ امپریالیستی (ن.ک. بخش ۳۵) به فراموشی سپرده شدند. رهبران احزاب سوسیالیست و اتحادیه‌های کارگری، از احزاب و اتحادیه‌ها و مطبوعاتشان برای تشویق طبقه کارگر به یاری دادن به بورژوازی امپریالیستی «خودی» برای آغاز جنگ، استفاده می‌کردند. آنها طبقه کارگر را به «صلح داخلی» یعنی به تعویق انداختن هر گونه مبارزه علیه بورژوازی در جریان جنگ، فرا می‌خواندند.

نمایندگان سوسیالیست رایش آلمان و اعضای

۶. Chauvinism: از نام Chavin (شوون) سرباز فرانسوی و ستاینده سیاستهای تجاوزکارانه ناپلئون. به معنای ناسیونالیسم افراطی، موعظه برتری ملت خودی بر ملت‌های دیگر و متضاد دانستن منافع آن با منافع همه ملت‌ها و برانگیختن خصومت ملی است. -م.



سوسیال دموکراتهای آلمان
(کارتنی از آن دوران)

سوسیالیست مجلس نمایندگان فرانسه، در یک زمان یعنی روز ۴ اوت ۱۹۱۴ به تخصیص بودجه‌های جنگی رأی دادند. آنها با این کارشان از سیاست نظامی امپریالیستی حکومت‌های خودپشتیبانی کردند. در پایان ماه اوت، رهبری حزب کارگر بریتانیا قرار خاصی را به پشتیبانی از سیاست نظامی دولت بریتانیا تصویب کرد.

رهبران سوسیالیست بریتانیا، فرانسه و بلژیک، از جمله افرادی چون ژول گد که زمانی میلان را به علت عضویت در دولت به باد انتقاد گرفته بود، به دولت‌های خودی پیوستند. سوسیال دموکرات‌های آلمان و اتریش وارد دولت نشدند زیرا دعوتی از ایشان به عمل نیامده بود. رهبران اپورتونیست احزاب انترناسیونال دوم به آرمان طبقه کارگر جهانی خیانت کردند و مبارزه علیه جنگ امپریالیستی را نمی‌کردند. رهبران سوسیالیست، به منافع طبقه کارگر خیانت کردند و موضعی شوونیستی گرفتند. از آن پس، عنوان سوسیال شوونیست به ایشان داده شد. سوسیالیست‌های کشورهای آلمان، در کنفرانس ویژه‌ای به دفاع از امپریالیست‌های خودی برخاستند. سوسیالیست‌های کشورهای بلوک آلمان نیز به همین طریق به منافع کارگران خیانت کردند. بدینسان، انترناسیونال دوم از هم پاشید.

تعدادی از رهبران احزاب سوسیالیست، مانند کائوتسکی در آلمان و مک دونالد در بریتانیا، در حرف به مخالفت با جنگ و دفاع از صلح برخاستند ولی عملاً خواستار کنار گذاشتن مبارزه انقلابی شدند. اینان نیز بدینسان، مانند اپورتونیست‌های علنی، به منافع طبقه کارگر خیانت کردند. موضع این خائنان پشت پرده، یا میان‌روهایی که فاصله سوسیال - شوونیست‌های علنی و سوسیال دموکرات‌های چپ انقلابی را پرمی کردند، از نظر طبقه کارگر، به ویژه خطرناک بود زیرا شناخت موضع اینان برای توده مردم به مراتب

دشواری از شناخت موضع خائنان علنی بود.

مبارزه بلشویکها به رهبری لنین برای تقویت نیروهای انقلابی. حزب بلشویک به رهبری لنین، تنها حزب در میان احزاب انترناسیونال دوم بود که پیگیرانه و سرسختانه علیه جنگ امپریالیستی و سوسیال شوونیسم مبارزه می‌کرد.

در ماه نوامبر ۱۹۱۴ بیانیه کمیته مرکزی حزب بلشویک با عنوان «سوسیال دموکرات‌های روسیه و جنگ» که توسط لنین تهیه شده بود (ن.ک. سند) انتشار یافت. در این بیانیه از ماهیت امپریالیستی جنگ و هدف‌های غارتگرانه کشورهای متخاصم پرده برداشته شده بود. در این سند پرارزش، از شوونیسم بورژوازی، پشتیبانی رهبران سوسیالیست از آن و خیانتکاریه‌اشان نیز پرده برداشته شده بود. بلشویکها خواست‌های زیر را پیش کشیده بودند: الف) آغاز پیکار برای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و انقلابی علیه بورژوازی و زمینداران، به منظور تصرف قدرت دولتی به دست طبقه کارگر؛

ب) پیش کشیدن شعار شکست دادن دولت خودی در جنگ غارتگرانه امپریالیستی؛

ج) قطع هرگونه رابطه با اپورتونیست‌ها، و انترناسیونال دوم که از هم پاشیده بود و پی‌دیزی انترناسیونال سوم، به طوری که اپورتونیست‌ها را در آن راهی نباشد.

لنین و بلشویکها در پائیز ۱۹۱۴ مبارزه برای تحقق این شعارها و علیه هرگونه اپورتونیسم، و دفاع از تقویت انترناسیونالیست‌های انقلابی احزاب سوسیالیست گوناگون را آغاز کردند.

اسناد و مدارک

بیانیه حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه با عنوان «سوسیال دموکرات‌های روسیه و جنگ»

(روز ۱ نوامبر ۱۹۱۴ به تقویم جدید، در شماره ۲۳ روزنامه «سوسیال - دموکرات» انتشار یافت. چکیده بیانیه.)

جنگ اروپا، که دولت‌ها و احزاب بورژوازی همه کشورهای در طی دهها سال برایش تدارک می‌دیدند، آغاز شده است. افزایش تسلیحات و تشدید مبارزه برای

دستیابی به بازارها در آخرین مرحله تکامل سرمایه‌داری ... به طرزی اجتناب‌ناپذیر به چنین جنگی می‌انجامید و انجامیده است. اشغال خاک و به انقیاد در آوردن ملت‌های دیگر، ورشکست شدن ملت رقابت‌کننده و غارت ثروت‌های آن، انحراف توجه توده‌های زحمتکش از بحران‌های سیاسی داخل روسیه، آلمان، انگلیس و دیگر کشورها، از هم پراکندن کارگران و تحمیششان با اشاعه ناسیونالیسم، قلع و قمع کردن پیشاهنگ کارگران به منظور تضعیف جنبش انقلابی طبقه کارگر، معنای جوهر و نقش جنگ کنونی است...

وظیفه سوسیال دموکرات‌ها روشن ساختن این معنای حقیقی جنگ کنونی است...

حفظ همبستگی طبقاتی، انترنالیسم و اعتقادات سوسیالیستی کارگران از زیاده‌روی‌های شووینیسیم محافظ بورژوازی «میهن پرست» همه کشورها از وظایف طبقه کارگر صاحب شور طبقاتی است...

در این لحظه، که اهمیت تاریخی بی‌کرانی برای جهان دارد، اکثریت رهبران انترناسیونال سوسیالیستی دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) می‌کوشند ناسیونالیسم را به جای سوسیالیسم بنشانند... رهبران انترناسیونال بارآی دادن به اعتبارات جنگی، با تأیید شعارهای شووینستی («میهن پرستانه») بورژوازی «خودی»، با توجیه و دفاع از جنگ، با ورود به هیأت وزیران بورژوازی کشورهای درگیر در جنگ، و کارهایی از این دست، به سوسیالیسم خیانت کردند.

اپورتونیست‌ها تصمیم‌های کنگره‌های اشتونگارت، کپنهاگ و بال را، که به موجب آنها مبارزه علیه شووینیسیم در هر اوضاعی برای سوسیالیست‌های همه کشورها الزامی شده بود و همگی موظف شده بودند با هر جنگی که بورژوازی و دولت‌های خودی آغاز می‌کنند با دست‌زدن به تبلیغات همه‌جانبه برای جنگ داخلی و انقلاب اجتماعی به مقابله برخیزند، نادیده گرفتند...

اما جنگ، شعار انقلاب سوسیالیستی را در همه کشورهای پیشرفته، در دستور روز قرار داده است... انترناسیونال کارگری از میان ترفته است و از میان نخواهد رفت. توده‌های کارگران با وجود همه موانع، انترناسیونال تازه‌ای برپا خواهند داشت. عمر پیروزی کنونی اپورتونیسم، بسیار کوتاه خواهد بود...

یگانه شعار درست کارگری، تبدیل جنگ امپریالیستی کنونی به جنگ داخلی است. این را تجربه کمون به ما آموخته است و در تصمیمات کنگره بال (۱۹۱۲) نیز رئوس آن بیان شده است، و شماری است که منطقیاً از همه شرایط جنگ امپریالیستی در میان کشورهای بسیار پیشرفته بورژوازی نتیجه می‌شود... زنده باد برادری بین‌المللی کارگران در برابر شووینیسیم و میهن پرستی بورژوازی همه کشورها!

زنده باد انترناسیونال کارگری، به دور از هر گونه اپورتونیسم.

کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کادگری (روسیه)

پوشش و تموین

۱. علت‌ها و ماهیت جنگ اول جهانی چه بود؟
۲. بهانه آغاز جنگ چه بود و جنگ چگونه آغاز شد؟
۳. معنای عبارت «از هم پاشیدن انترناسیونال دوم» چیست؟
۴. شمارهایی که بلشویک‌ها در مبارزه علیه جنگ امپریالیستی مطرح کردند چه بود و رهبران اپورتونیست احزاب سوسیالیست درباره آنها چه گفتند؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

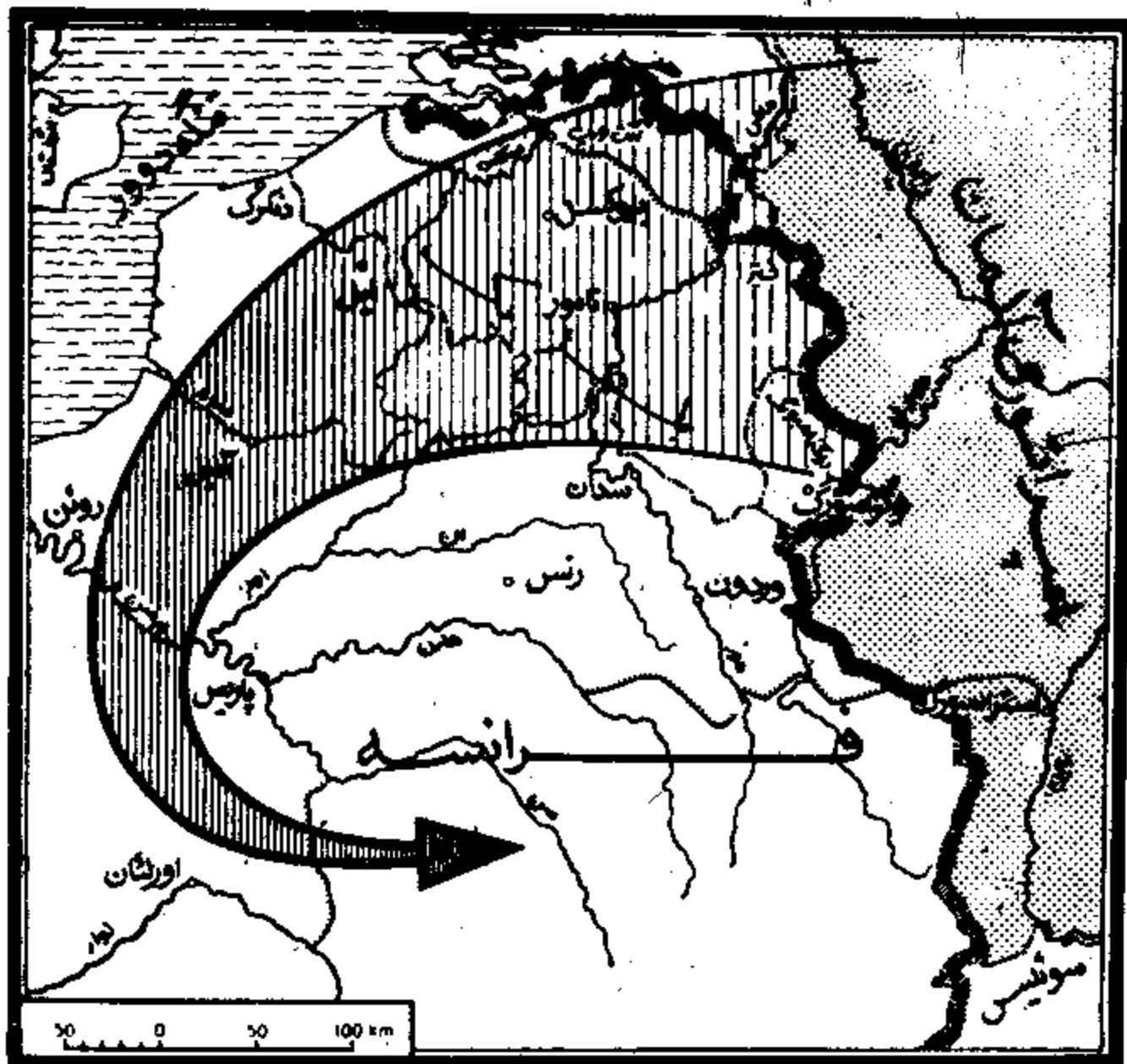
اول اوت	آغاز جنگ اول جهانی. از هم پاشیدن
۱۹۱۴	انترناسیونال دوم.

۴۲. عملیات نظامی در سال ۱۹۱۴. پیوستن ژاپن، ترکیه و ایتالیا به جنگ

نقشه «حملة رعدآسای آلمان». هر یک از کشورهای که به جنگ می‌پیوستند نقشه‌ای برای عملیات نظامی خودشان تهیه کرده بودند تا با سرعت هر چه تمام‌تر آنها را به پیروزی برسانند. نقشه آلمان، نقشه شلیفن نامیده می‌شد. از نام ژنرال فون شلیفن که سالها رئیس ستاد کل ارتش آلمان بود و کمی پیش از جنگ در گذشت.

بر طبق این نقشه، سربازان آلمانی کاری به مرز مستحکم فرانسه-آلمان نداشتند و می‌بایست سریعاً از سرزمین‌های حفاظت نشده لوگزامبورگ و بلژیک بگذرند و به مرزهای فرانسه برسند، شمال کشور را اشغال و شهر پاریس و ارتش‌های فرانسه را از سوی شمال و غرب محاصره کنند.

در نقشه شلیفن پیش‌بینی شده بود که در روسیه، به علت زیادی فاصله‌ها و نبود راه‌های آهن، تجهیز و اعزام سربازان به مرزها بیش از یک و نیم ماه طول می‌کشد. آلمان در این مدت، نقشه‌ای برای شکست دادن فرانسه و واداشتن آن کشور به تسلیم در برابر آلمان تهیه کرده بود. پس از شکست فرانسه، روسیه متحدش را از دست می‌داد و نیروهای آلمان علیه روسیه به کار گرفته



نقشه عمومی تهاجم آلمان در غرب، براساس «نقشه شلیفن».

می‌شدند. آنگاه نیروهای آلمان به نیروهای اتریش - هنگری می‌پیوست و روسیه را در مدتی کوتاه شکست می‌داد. امید آلمان آن بود که بریتانیا به پشتیبانی از دیگر قدرتهای آنات وارد جنگ نخواهد شد. هدف از اجرای نقشه شلیفن آن بود که آلمان را از جنگ همزمان در دو جبهه به مدتی طولانی نجات دهد، زیرا آلمان از چنین جنگی سخت می‌هراسید. اما محاسبات ستاد کل ارتش آلمان درست از آب درنیامد. آلمان با وجود برنامه‌ای که ژنرالها تهیه کرده بودند مجبور شد تا چندین سال در دو جبهه به عملیات نظامی ادامه دهد: در غرب علیه نیروهای بریتانیا و فرانسه و در شرق علیه روسیه.

حمله سربازان آلمان به بلژیک و فرانسه. فرماندهی ارتش

آلمان، پیوسته گروههای بزرگی از سربازانش را در مرز بلژیک (ن.ك. نقشه صفحه ۲۸۸) متمرکز می‌کرد، تا جایی که تعداد این سربازان از تعداد سربازان دشمن در آن منطقه بیشتر شد.

سربازان آلمان در شب ۳ اوت از مرز بلژیک گذشتند. ارتش کوچک بلژیک، بیکارکنان، عقب نشست.

در ادامه اجرای نقشه شلیفن، سربازان آلمان به فرانسه یورش بردند. سپاهیان فرانسوی و بریتانیایی که در ساحل شمالی فرانسه پیاده شده بودند، در اثر فشار نیروهای بی‌شمار دشمن، مجبور به عقب‌نشینی شدند. جناح چپ (شمالی) سربازان فرانسوی و بریتانیایی و پایتخت فرانسه، تهدید می‌شد. دولت از پاریس به شهر بوردو انتقال یافت.

تهاجم روسیه در پروس شرقی. فرانسه را خطری مرگبار تهدید می‌کرد، اما ارتش روسیه به کمکش آمد. روسیه بی‌آنکه منتظر تمرکز کامل نیروهایش باشد، هجومش را بسی زودتر از آنچه آلمانیها انتظار داشتند آغاز کرد. در اواسط ماه اوت، دوارتشی روسیه به پروس شرقی یورش بردند (ن.ك. نقشه صفحه ۲۸۹).

سربازان روسیه، تقریباً به‌طور همزمان، در نبردهای شدیدی در لهستان درگیر شدند و تهاجم بزرگی را علیه سربازان اتریش - هنگری در اوکراین غربی (که در آن زمان به اتریش - هنگری متعلق بود و گالیسی نامیده می‌شد) آغاز کردند.

تهاجم روسیه، فرماندهان ارشد ارتش آلمان را به هراس انداخت. ژنرال فون مولتکه رئیس ستاد کل ارتش آلمان، شتابان ژنرال لودندورف را به‌عنوان رئیس ستاد یکی از ارتشها به جبهه شرقی فرستاد. مولتکه در ۲۲ اوت به‌وی نوشت: «آیا هنوز هم می‌توانید اوضاع را در شرق نجات دهید؟» افسران پروس، در اندیشه املاک خانوادگی‌شان در پروس شرقی بودند. احساسات افسران فرانسه، طور دیگری بود. تهاجم روسیه، امیدها در دل فرانسویان برانگیخت و آنها پیروزی را نزدیک‌تر دیدند. تهاجم سربازان روسیه باعث شد که آلمانیها دو ونیم سپاه را از جبهه غربی فراخوانند و به جبهه شرقی برای مقابله با روسیه اعزام کنند. از این پس، آلمانیها نیروی کافی برای محاصره پاریس و تصرف جناح چپ فرانسویها از سوی شمال و غرب نداشتند. سربازان آلمان مجبور شدند از تلاش برای محاصره ارتشهای انگلیس و فرانسه دست بردارند. آنها مجبور شدند جبهه تهاجم‌شان



نقشه «حملة رعد آسای» آلمان شکست خورد. آلمانیها نتوانستند ارتش فرانسه را محاصره و پاریس را اشغال کنند و فرماندهی کل ارتش آلمان مجبور شد به جنگی طولانی در دو جبهه تن در دهد. پیروزی ارتشهای آنتانت در نبرد مارن فقط در پی عملیات موفقیت آمیز سربازان روسیه در جبهه شرقی امکان پذیر شد (ن. ک. سند).

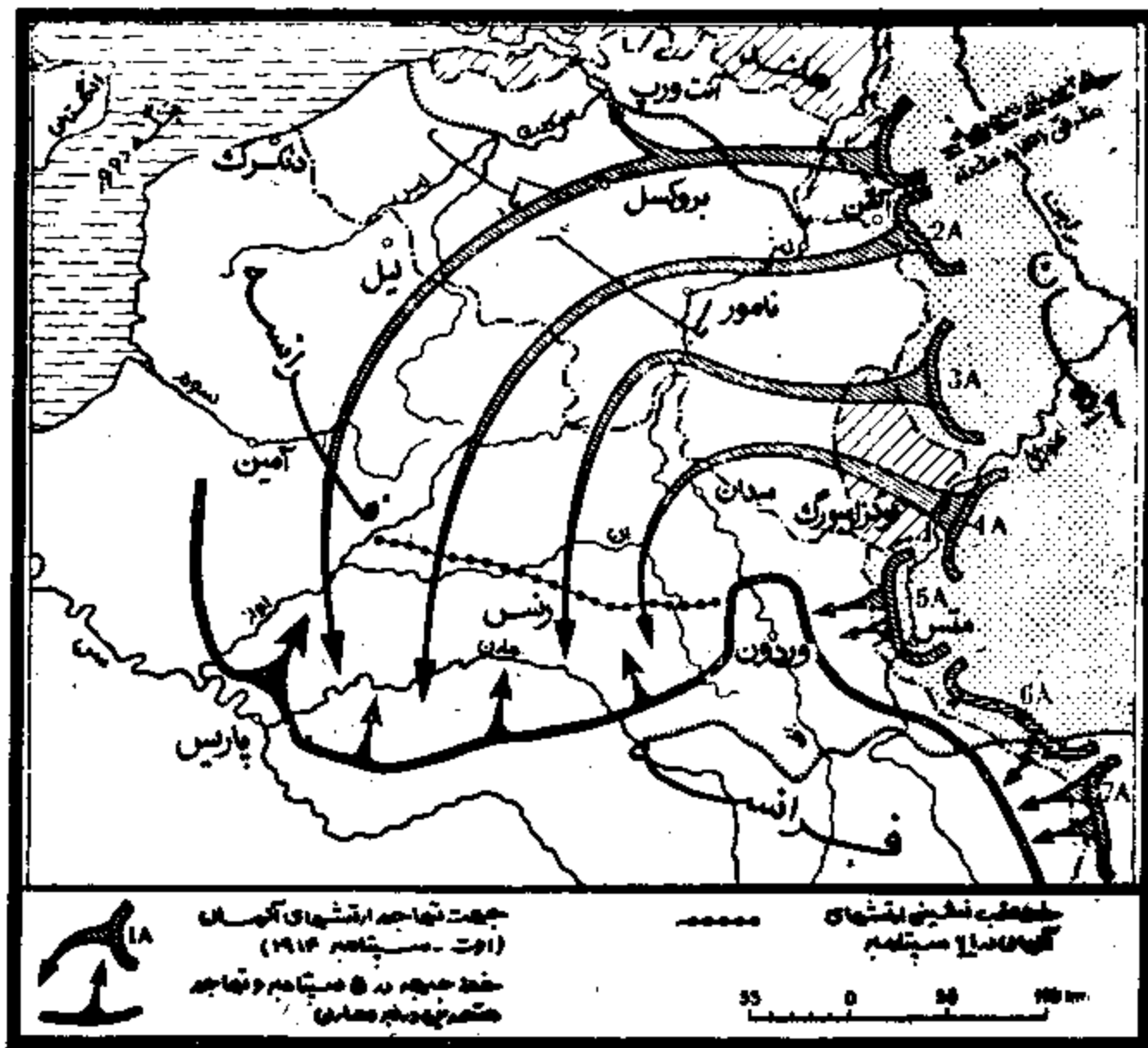
عملیات ارتشهای روسیه در پروس شرقی

در پروس شرقی پس از ورود نیروهای

تقویتی از غرب، تعادل نیروها به نفع آلمانیها دگرگون شد. ارتش روسیه به فرماندهی ژنرال سامسونف ۱۲ توسط آلمانیها محاصره (ن. ک. نقشه این صفحه) و تا بود شد - بعضی از سربازان اسیر شدند ولی بیشترشان در نبردی نابرابر گشته شدند.

وقتی سربازان روسیه در پروس شرقی با وضعی ناگوار و دشوار روبه رو شدند، متحدان غربی روسیه، به طور کامل از آنها پشتیبانی نکردند. لویده جورج ۱۴ که بعدها نخست وزیر بریتانیا شد در خاطراتش نوشته است که تاریخ از فرماندهان ارتشهای بریتانیا و فرانسه که با سخت دلی خود خواهانه شان همزمان روسی خسود را به کام مرگ انداختند حساب پس خواهد گرفت.

اما با آنکه آلمانیها سرانجام در پروس شرقی به پیروزی رسیدند،



عملیات نظامی در جبهه غربی، در جریان ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۱۴

را کوتاه تر کنند، سپس به کنار رودخانه مارن - دو شمال شرقی پاریس رسیدند و با نیروهای عظیم انگلیس و فرانسه روبه رو شدند (ن. ک. نقشه بالا). نبرد مارن، شکست نقشه «حملة رعد آسای» روز ۹ سپتامبر، نبرد تاریخی مارن ۱۱ آغاز شد. بیش از یک و نیم میلیون سرباز از دو طرف در این نبرد جنگیدند. سربازان فرانسوی و بریتانیایی پیروز شدند. روز ۹ سپتامبر، آلمانیها مجبور به عقب نشینی از سراسر جبهه شدند. آنها نتوانستند مواضع شان را کنار رودخانه ان ۱۲ تحکیم کنند (ن. ک. نقشه بالا).

سربازان اتریش - هنگری پشت سرهم از سربازان روسیه شکست می‌خوردند. اوکراین غربی و بوکوفینا به دست سربازان روسیه اشغال شد. ارتش اتریش به کوه‌های کارپات عقب‌رانده شد.

آغاز جنگ خندقی در جبهه غربی. در پایان سال ۱۹۱۴، جبهه غربی، از دریای شمال تا مرز سویس تثبیت شد (ن. ک. نقشه صفحه ۲۸۸). طرفین به تحکیم مواضع شان پرداختند. سربازها کندن خندق‌هایی در امتداد یک خط چند صد کیلومتری را آغاز کردند. هر دو طرف، ساختن جان‌پناهها و استحکامات بتونی را که به دشواری ممکن بود حتی از توپخانه سنگین صدمه بینند آغاز کردند. فاصله میان خندق‌ها را مین گذاری کردند و با چند ردیف سیم خاردار پوشاندند.

جنگ تا آن زمان، جنگ جا به جایی (جنگ متحرک) بود و انبوه سربازان پیوسته در حرکت بودند و جا به جا می‌شدند. از این زمان به بعد، جنگ، جنگ خندقی شد. عملیات نظامی، به بمباران مواضع دشمن و حمله به منظور درهم شکستن بخش معینی از خطوط دفاعی مستحکم دشمن تبدیل شد.

ژاپن، ترکیه و ایتالیا به جنگ می‌پیوندند. پس از آغاز جنگ، سیاستمداران کشورهای متحارب، مبارزه برای پیدا کردن متحدان جدید را که مدت‌ها پیش از جنگ آغاز کرده بودند ادامه دادند. ژاپن نخستین کشوری بود که بلافاصله پس از آغاز جنگ، به آن پیوست. این کشور تصمیم داشت با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود مستعمرات آلمان در اقیانوس آرام و چین را تصرف کند. ژاپن، برای انقیاد کامل چین نیز، به ویژه در دوره‌ای که قدرتهای اروپایی سرگرم جنگ در اروپا بودند، نقشه‌هایی آماده کرده بود. ژاپن روز ۲۳ اوت ۱۹۱۴ به آلمان اعلان جنگ داد و در طی چند روز مستعمرات آلمان در چین (کیائوچائو) و جزایر اقیانوس آرام را که به آلمان تعلق داشتند تصرف کرد. اما بلافاصله پس از آنکه قدرتهای آنتانت از ژاپن خواستند که سربازانشان را به اروپا اعزام دارند، حکومت ژاپن این تقاضا را رد کرد. ارتش ژاپن در سراسر جنگ، فقط دو هزار کشته و زخمی داد.

ترکیه به عنوان متحد آلمان وارد جنگ شد. ترکیه در آغاز ماه اوت یک پیمان پنهانی نظامی با آلمان و علیه روسیه امضا کرد. ارتش ترکیه در اصل، زیر فرمان ژنرالهای آلمانی بود. فرماندهی ارتش آلمان به منظور تقویت ناوگان ترکیه، دو کشتی جنگی درجه اول به قسطنطنیه فرستاد. ناوگان بریتانیا که در دریای مدیترانه مشغول گشت زنی بود مانع ورود این کشتیها به تنگه داردانل نشد. بر عرشه این کشتیها پرچم ترکیه برافراشته شده بود.

هر دو کشتی در ۲۹ اکتبر وارد دریای سیاه شدند و با توجه به این که می‌خواستند هر چه زودتر ترکیه را به جنگ علیه روسیه وادارند، سواحل روسیه را بدون اعلان جنگ، بمباران کردند. در این حمله بندر سواستوپول ۱۵ پایگاه ناوگان دریای سیاه و دوشهر غیر نظامی اودسا ۱۶ و فتودوسیا ۱۷ به توپ بسته شدند.

ایتالیا دیرتر به میدان آمد. این کشور که از سال ۱۸۸۲ به موجب موافقت نامه آنتانت با اتریش - هنگری متحد شده بود، در همان حال به فرانسه، بریتانیا و روسیه نیز نزدیک تر و نزدیک تر می‌شد. پس از آغاز جنگ اول جهانی، ایتالیا مذاکره با کشورهای درگیر در جنگ را آغاز کرد و کوشید به این نتیجه برسد که پیوستن به کدام طرف به نفعش خواهد بود. مذاکرات تا چند ماه ادامه یافت. بریتانیا، فرانسه و روسیه، در مقایسه با آلمان و اتریش - هنگری، وعده سرزمینهای بزرگتری را به ایتالیا دادند. گذشته از این، بریتانیا آمادگی خود برای دادن یک وام بزرگ به ایتالیا را اعلام کرد. ایتالیا در ماه مه ۱۹۱۵ به اتریش - هنگری، متحد آلمان، اعلان جنگ داد. پیوستن ایتالیا به جبهه دشمنان آلمان، آنتانت را تقویت کرد. ارتش ایتالیا با آنکه نیروی نظامی قابل توجهی به شمار نمی‌رفت، باز توانست بخشی از نیروهای اتریش - آلمان را مهار کند.

اسناد و مدارک

نقش تهاجم روسیه در پروس شرقی و درهم کوبیدن سربازان اتریش - هنگری در گالیسی، به هنگام شکست آلمان در نبرد مارن

یکشنبه، ۳۰ اوت ۱۹۱۴

... در شرق اروپا، همان نور امید می‌درخشد؛ ژنرال دولایش ۱۸ تلگراف زده است که سربازان روسیه در آخرین پیروزیهایشان پروس شرقی را اشغال کرده‌اند. «بخش اصلی ارتشها که پوششی از سربازان عادی و ذخیره رادر برابر استحکامات و دژها برجا گذاشته است به سوی غرب عقب‌نشینی می‌کند و هجوم به جبهه برلین، هر دم شدیدتر می‌شود. در گالیسی، نبرد بزرگی که چند روز پیش آغاز شده بود هنوز ادامه دارد. نتایج عالی در شرق به دست آمده است اما هیچ نتیجه نهایی از غرب نگرفته‌ایم.» به هر حال، این اقدام ارتشهای روسیه، کارما را آسان تر خواهد کرد. ۱۹

15. Sevastopol 16. Odessa 17. Feodosia
18. De La Guiche
19. R. Poincar, *In the Service of France. Recollections of Nine Years.* Moscow, 1936, Vol. 1.

پوشش ۹ تمرین

۱. پس از مطالعه مطالب مربوط به عملیات نظامی سال ۱۹۱۴ در بخش ۴۲، جدول تاریخی جنگ اول جهانی را در زیر چرکنید (برای نمونه، قسمتی از جدول پر شده است).
۲. ستاد کل ارتش آلمان به هنگام تهیه نقشه «حملة رعد آسا» چگونه در محاسباتش به خطا رفت؟
۳. اهمیت تهاجم سربازان روسیه به پروس شرقی برای متحدان روسیه و سراسر جریان جنگ چه بود؟
۴. دلایل پیوستن ایتالیا به جنگ را شرح دهید.

جدول تاریخی جنگ اول جهانی

تاریخ	جبهه غربی	جبهه شرقی	دیگر جبهه‌ها	جنبشهای انقلابی در کشورهای در حال جنگ
اوت ۱۹۱۴	حملة آلمان به بلژیک و فرانسه. حمله به پاریس	تهاجم روسیه به پروس شرقی		

این تاریخها را به یاد بسپارید

اوت - سپتامبر ۱۹۱۴	حملة آلمان به بلژیک و فرانسه. تهاجم ارتشهای روسیه به پروس شرقی. نبرد مارن. عقب نشینی آلمان.
دسامبر ۱۹۱۴	آغاز جنگ خندق در غرب.
۱۹۱۵	ایتالیا به جنگ می پیوندد.

۴۳. جریان جنگ در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶

شکست ارتش روسیه در سال ۱۹۱۵. در سال ۱۹۱۵، عملاً هیچ گونه عملیات نظامی مؤثر در جبهه غربی اجرا نشد. با این حال باید متذکر

شد که آلمانیها در آوریل ۱۹۱۴ دست به تلاشهایی زدند تا به منطقه ایبر ۲۰ در بلژیک حمله کنند و در این تلاشها بود که نخستین بار از گاز سمی کلو استفاده کردند و بدینسان عملی غیر قانونی انجام دادند و همه اصول قانونهای بین المللی را زیر پا گذاشتند. تنها نتیجه ای که آلمانیها از این کار گرفتند هراس روانی مختصری بود اما بر روی هم، کاربرد گاز سمی، هیچ گونه موفقیتی در پی نداشت. یک هفته بعد، علیه سربازان روسیه نیز گاز سمی به کار بردند.

عملیات عمده نظامی سال ۱۹۱۵ در جبهه شرقی جریان داشت. ارتشهای روسیه در فاصله ماههای ژانویه و مارس، شکست تازه ای بر سربازان اتریش-هنگری در کوههای کارپات وارد آوردند و دژ مستحکم و مهم پرزیمیل ۲۱ را تسخیر کردند.

امانا گهان اوضاع دگرگون شد. فرماندهی ارتش آلمان تصمیم گرفت ضربه اصلی را در نبردهای سال ۱۹۱۵ متوجه روسیه کند و این کشور را به امضای پیمان صلح جداگانه وادارد. آلمانیها به خوبی از همه نقاط ضعف ارتش روسیه آگاه بودند. جاسوسان آلمانی و اتریشی در بسیاری از ستادهای ارتش روسیه کار می کردند. در محافل عالی اطراف تزار و وزارت جنگ روسیه نیز جاسوسانی گمارده شده بودند. همسر تزار، آلمانی بود و روابط پنهانی با آلمانیها داشت.

عقب ماندگی فنی و علمی روسیه تزاری باعث شده بود که مقدار سلاح، مهمات، تجهیزات و داروی کافی به جبهه نرسد. مثلاً ماهانه ۶۰۰۰۰ تفنگ برای جبهه لازم بود ولی کارخانه های اسلحه سازی روسیه می توانستند ۴۴۰۰۰ قبضه در ماه تولید کنند (ن. ک. سند ۱).

آلمانیها در روز ۲ مه پس از یک یورش گسترده توپخانه ای، از مواضع روسیه در فاصله گورلیخ ۲۲ و تارنوف ۲۳ گذشتند (ن. ک. نقشه صفحه ۲۹۴). سربازان روسیه شجاعانه ایستادگی کردند. اما آنها مجبور بودند در شرایطی بس ناگوار و دشوار بجنگند. بیشترشان سلاحی برای پاسخ دادن به آتش توپخانه آلمان نداشتند. ارتش روسیه مجبور به عقب نشینی شد.

این بار نیز فرماندهی ارتشهای بریتانیا و فرانسه اقدامی برای عقب راندن نیروهای آلمان از جبهه شرقی به عمل نیاوردند تا از فشار آلمان بر ارتشهای روسیه کاسته شود (ن. ک. سند ۲).

سربازان روسیه پس از ۵ ماه جنگ پیوسته، مجبور شدند سراسر گالیسی

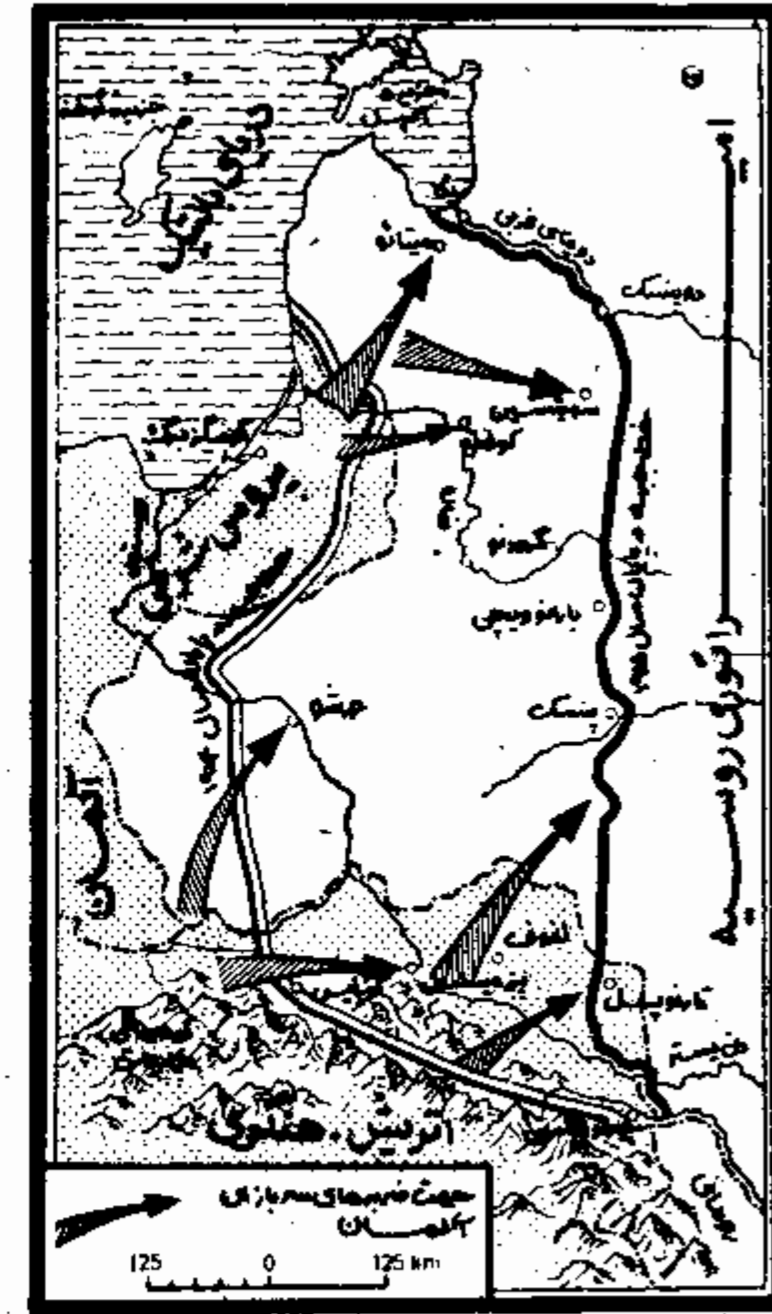
(اوکراین غربی)، بوکووینا، بخشی از ولین، لهستان، لیتوانی، و بخشی از لاتویا (کولند) عقب نشینی کنند. اما ارتش آلمان نتوانست ارتش روسیه را وادار به تسلیم کند. ارتش روسیه در پایان ماه سپتامبر جلوی پیشروی آلمانیها را گرفت. ارتشهای

جبهه شرقی، همچنین در مواضع ثابت جنگ خنثی مستقر شدند و جبهه را از علیج ریگا در شمال تا رود نیستر در جنوب تثبیت کردند.

آلمانیها با وجود موفقیتهای بزرگشان نتوانستند به نتیجه ای قطعی و سر-نوشت ساز برسند. آلمان قدرت کافی برای شکست دادن ارتش روسیه، بیرون راندن روسیه از جنگ و واداشتن آن کشور به امضای پیمان صلح جداگانه را نداشت.

جبهه شرقی، همچون گذشته، نیروهای عظیمی از ارتشهای

آلمان و اتریش - هنگری را از حرکت بازداشت.



جبهه شرقی در سال ۱۹۱۵.

بلغارستان وارد جنگ می شود. محافل حاکم بلغارستان، سیاستهای خود را همواره با توجه به منافع آلمان و اتریش - هنگری پیش می-گرفتند (ن.ک. فصل پنجم). پس از آغاز جنگ جهانی، حکومت بلغارستان، بی آنکه به خواستها و منافع ملت بلغارستان توجهی کرده باشد، با کشورهای بالا به توافق رسید. بلغارستان در پائیز ۱۹۱۵ پس از پیروزیهای آلمان در

جبهه شرقی، اعلام کرد که علیه دولت‌های آنتانت به جنگ می پیوندد: اتحاد چهارگانه آلمان، اتریش - هنگری، ترکیه و بلغارستان تشکیل شد.

شکست صربستان. در آغاز اکتبر ۱۹۱۵ نیروهای آلمان، اتریش - هنگری و بلغارستان به صربستان حمله کردند. ارتش کوچک صربستان با پشتیبانی مردم، مقاومتی قهرمانانه از خود نشان داد و بهترین افرادش از پای درآمدند، زیرا در برابر نیروی می جنگیده که از لحاظ نفرات و تجهیزات، چندین برابر خودش بود. روسیه که هنوز شکستها و کمبودهایش را برطرف نکرده بود نمی توانست کمکی به صربستان بکند.

بریتانیایی ها و فرانسویها دیر به کمک شتافتند: سربازان آنها زمانی به شبه جزیره بالکان رسیدند که ارتش صربستان شکست خورده بود. نیروهای اعزامی انگلیس و فرانسه به قدری کم بودند که نمی توانستند دست به هیچ گونه عملیات نظامی بزنند. آنها جبهه بالکان را در نقاطی تشکیل دادند که تا اواسط سال ۱۹۱۸ نیز در آنها خبری از عملیات نظامی نبود. بقایای ارتش صربستان، از طریق کوههای آلبانی به سوی دریای آدریاتیک رفت. از آنجا کشتیهای انگلیسی، آنها را به جزیره کورفو بردند.

نبرد وردون. فرماندهی ارتش آلمان که نتوانسته بود در سال ۱۹۱۵ به پیروزیهای قطعی در جبهه شرقی دست یابد، مجدداً در سال ۱۹۱۶ عملیاتش را در جبهه غربی افزایش داد. در پایان ماه فوریه، آلمانیها حمله همه جانبه به دژهای مستحکم وردون (ن.ک. نقشه صفحه ۲۹۶) را که کلید یکی از مهم ترین بخشهای دفاعی فرانسه بود آغاز کردند. آلمانیها امیدوار بودند از این دژها بگذرند و جبهه غربی را در این نقطه بشکنند و شکستی قطعی بر فرانسه وارد آورند.

سربازان آلمان روز ۲۱ فوریه، پس از عملیات بی سابقه و ۹ ساعته توپخانه، پشت سرهم به وردون حمله کردند. هنری باربوس نویسنده فرانسوی که با درجه سربازی در این نبرد می جنگید، نوشته است: «جنگلها مانند خوشه های گندم دروشده بودند، پناهگاهها حتی با سه لایه پوشش خاکی شان به چاله تبدیل شده بودند، همه چهارراهها را مثل آبکش سوراخ سوراخ کرده بودند، راهها زیرو رو شده بودند. در همه جا ویرانی، وسائل نقلیه متلاشی شده، جسد های متلاشی شده و تفتنگهای منفجر شده دیده می شد.»

اما وقتی پیاده نظام آلمان پیشروی کمرد و امیدوار بود که



عملیات نظامی در جبهه غربی از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷

ماهها نبرد خونین، مختصر پیشرفتی کردند. اما نتوانستند ورودون را اشغال کنند و با وجود صدماتی که دیدند نتوانستند از خطوط دفاعی فرانسه بگذرند. **تهاجم تابستانی روسیه در سال ۱۹۱۶.** فرماندهی ارتش فرانسه در اوج نبردهای ورودون، تقاضای کمک بیشتری از روسیه کرد. ارتشهای روسیه به فرماندهی ژنرال بروسیلوف، برای حمله همه جانبه در جبهه ۴۰۰ کیلومتری رود بریت ۲۶ تا مرز رومانی تدارک کافی دید. این ارتشها در ۴ ماه ژوئن، پس از حملات بی سابقه با توپخانه، حمله خود را آغاز کردند. خطوط دفاعی اتریش در شهر لوتسک ۲۷ شکست خورد (ن. ک. نقشه صفحه ۲۹۸). ارتش اتریش - هنگری، خود را در لبه پرتگاه می دید. سربازان روسیه دوباره بخش عمده گالیسی و بوکووینا را تصرف کردند. اما روسها پس از ۵۰ کیلومتر پیشروی، به علت کمبود مهمات، مجبور شدند حمله را معوق بگذارند. با این حال، پیروزی آنها نقش خود را بازی کرد: آلمانیها مجبور شدند سربازان شان را به جبهه شرقی انتقال دهند و از فشارشان بر ورودون بکاهند. **رومانی به جنگ می پیوندد.** رومانی از سالهای ۱۸۸۰-۸۹ تا آغاز جنگ اول جهانی، یکی از اعضای اتحاد آلمان و اتریش - هنگری بود.

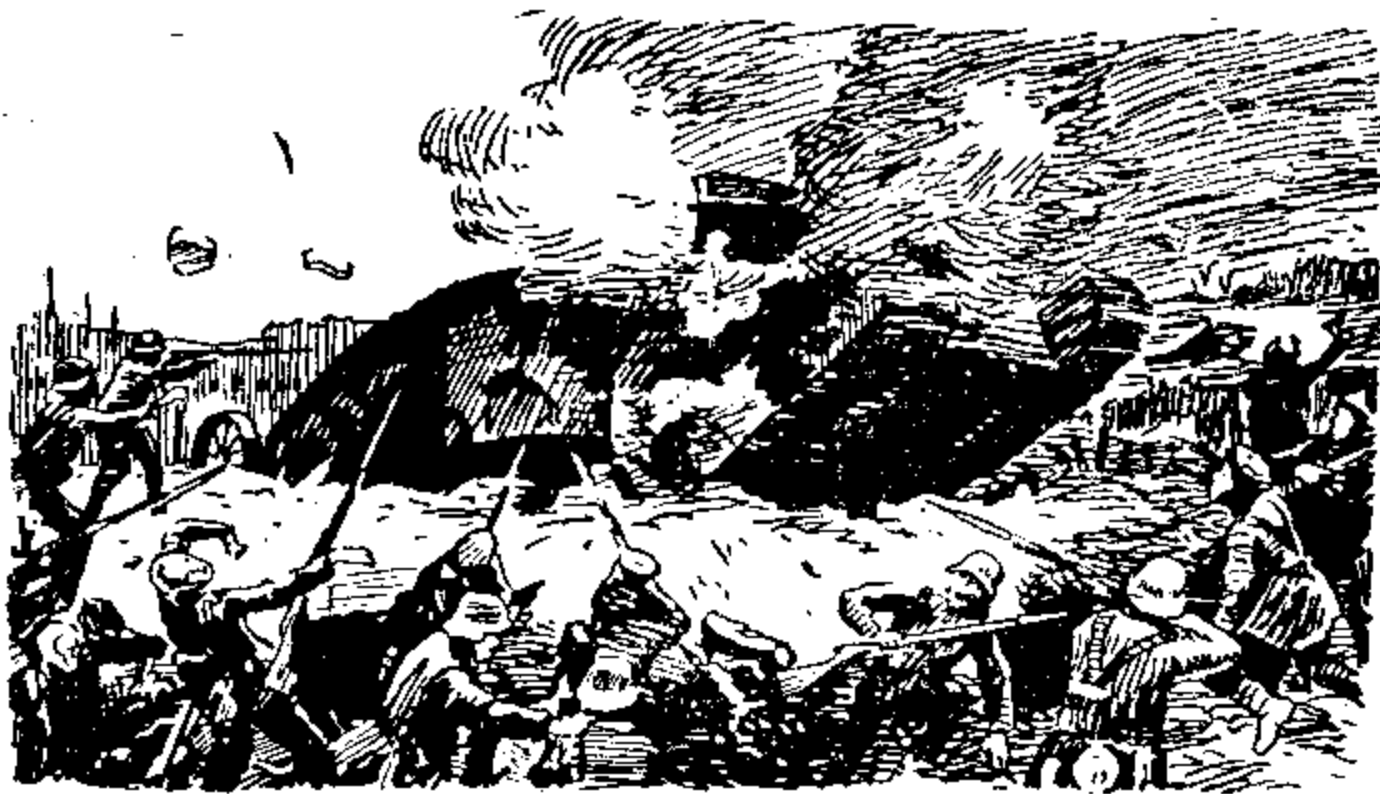
در آغاز جنگ، دولت روسیه به رومانی وعده داد که چنانچه به جنگ نپیوندد، مناطق رومانیایی نشین را که در تصرف اتریش - هنگری بود به این کشور خواهد داد. رومانی، قول داد که به طرفداری از آلمان به جنگ نپیوندد و سیاست بی طرفی دوستانه ای با روسیه داشته باشد.

دولت رومانی پس از پیروزی سربازان روسیه در حوالی لوتسک به هنگام تابستان ۱۹۱۶، به اتریش - هنگری اعلان جنگ داد. اما بلافاصله همان چیزی رخ داد که فرماندهی ارتش روسیه از آغاز جنگ نگرانش بود: سربازان رومانی شکست خوردند. تقریباً سراسر رومانی، از جمله بخارست، به اشغال دشمن درآمد. ارتش روسیه مجبور شد هر چه زودتر به نجات متحد تازه اش بشتابد و بدین ترتیب بر طول جبهه طولانی اش بیفزاید. نزدیک به ۵۰۰ کیلومتر بر طول جبهه شرقی افزوده شد: از رود دنی یستر تا دریای سیاه.

پایان نبرد ورودون. عملیات سربازان روسیه در جبهه شرقی، به طور قابل توجهی از فشار نیروهای آلمان بر ورودون کاست. نبرد ورودون که با وقفه هایی از فوریه تا دسامبر ۱۹۱۶ طول کشید بی هیچ نتیجه ای پایان یافت. هر دو طرف خسارات و لطمات سنگینی را متحمل شدند - نزدیک به ۹۵۰۰۰ نفر کشته و زخمی و اسیر شدند. این نبرد در تاریخ با عنوان وحشت آور «کشتار گاه ورودون» ثبت شده است.

نبرد سوم. فرماندهان ارتشهای بریتانیا و فرانسه برای کاستن از فشار آلمان بر ورودون، تصمیم گرفتند از بخش دیگری از جبهه، یعنی از رود سوم ۲۸ دست به حمله بزنند (ن. ک. نقشه صفحه ۲۹۶). آنها از فرصتی که در پی انتقال پاره ای از نیروهای آلمان به جبهه روسیه پیش آمده بود استفاده کردند.

حمله در ماه ژوئیه آغاز شد و با وقفه هایی، تا پایان ماه نوامبر ادامه یافت. تعداد نفرات و قدرت آتش متحدین بیشتر و برتر بود. فرانسویها در طی هفت روز حمله مقدماتی با توپخانه، برای هر متر از طول جبهه، تقریباً یک تن فلز پرتاب کردند. در جریان نبرد سوم، در سپتامبر ۱۹۱۶ فرانسویها و بریتانیایی ها نخستین بار از تانک استفاده کردند. با این حال، متحدین نتوانستند خطوط دفاعی دشمن را بشکنند، همچنان که آلمان در نبرد ورودون نتوانست خطوط دفاعی را بشکند.



تانکها در نبرد اراس

نظامی بریتانیا و فرانسه به سطح فنون نظامی آلمان رسید و آن را پشت سر گذاشت. این نخستین نشانه خستگی و عقب ماندگی اقتصادی و نظامی آلمان بود.

اسناد و مدارك

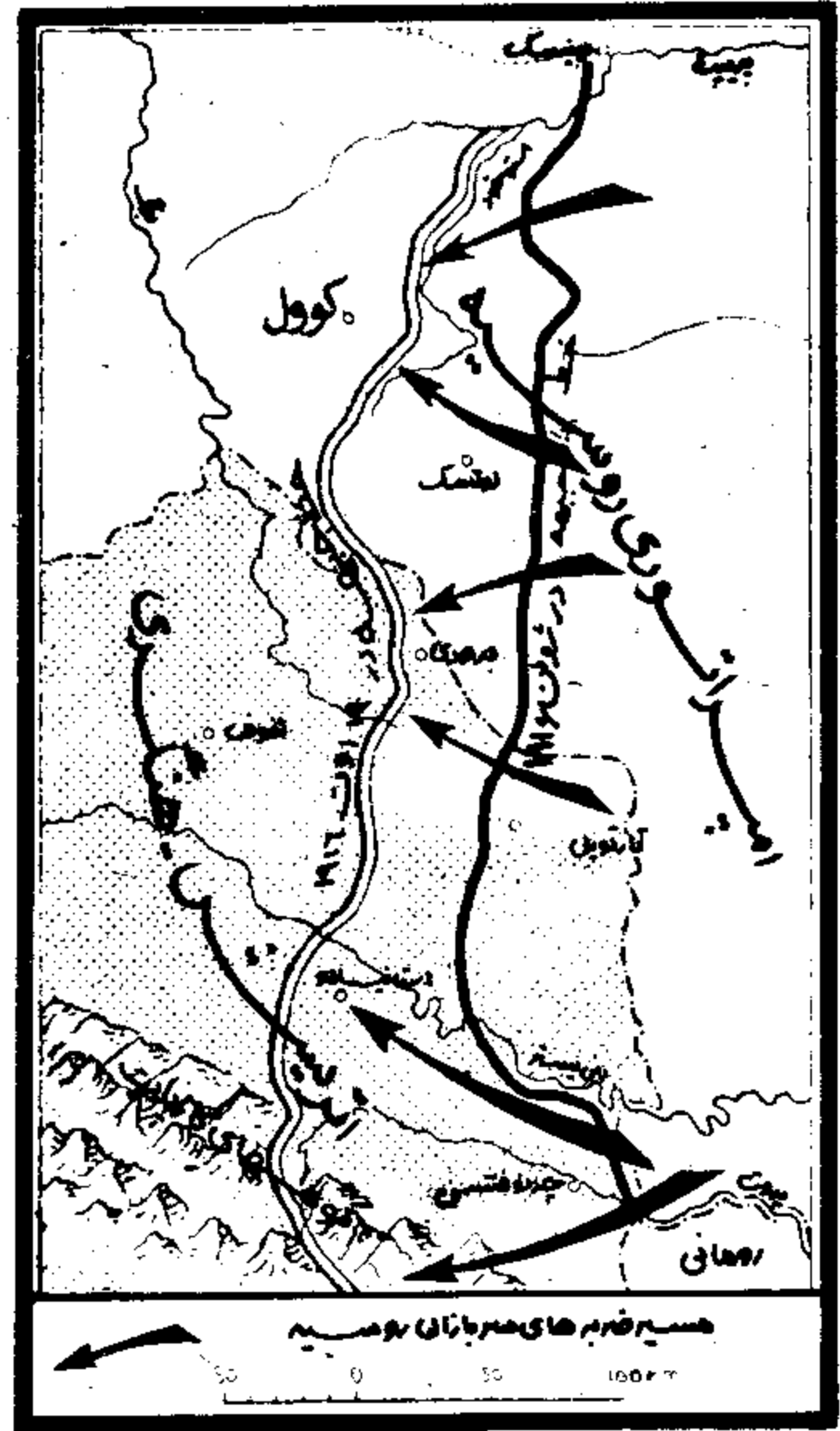
۱. كمبود نارنجك و فشنگ در ارتش روسيه

(از نامه‌های ژنرال یانوشکویچ به ساخارینوف وزیر جنگ، ۶ دسامبر ۱۹۱۴)

«می دانم که با این مائمی که گرفته‌ام بر مشکلات و نگرانی‌ها تان می افزایم اما چه باید کرد؟ می دانید که هر وقت فکر می کنم که سرانجام در اثر کمبود فشنگ و تفنگ باید تسلیم ویلهلم شویم، سوی بر تنم راست می شود... هر قدر فشنگ کمتر باشد، خسارات ما بیشتر خواهد بود. اگر می توانستیم یکبار ۱۵۰,۰۰۰ تا ۲۵۰,۰۰۰ سرباز رابه جبهه بیاوریم در يك الي يك ونیم هفته می توانستیم دشمن را عقب برانیم و موضع مستحکمتری به دست آوریم...»

• ۲۷ به ۱۹۱۵

«...آلمانیها دیروز ۳۰۰۰ نارنجك سنگین به روی یکی از هنگهای ما



«تھاجم بوروسیلوف» در سال ۱۹۱۶

نبرد سوم هیچ تغییر اساسی در اوضاع جبهه به وجود نیاورد ولی خسارات آن به مراتب بیش از خسارات نبرد وردون بود: ۱,۳۰۰,۰۰۰ نفر از هر دو طرف کشته و زخمی و اسیر شدند. اهمیت نبرد سوم آن است که در آن، فنون

ریختند. همه چیز را ویران کردند. مافقط ۱۰۰ نارنجک به سوی آنها پرتاب کردیم... ۲۹۸

۲. نظر لوید جورج درباره علل عقب نشینی روسیه در سال ۱۹۱۵ و تلفی جنایتکارانه متحدین از نیازهای ارتش روسیه

مادر جبهه غربی، تصرف قطعه زمینی به طول دویاسه کیلومتر و به عمق یک کیلومتر را به عنوان پیروزی بزرگی جشن می گرفتیم. ما از این گونه پیروزیها در سال ۱۹۱۵ زیاد داشتیم... در همان دوره، در جبهه شرقی، آلمانیها ارتشهای روسیه را در جبهه‌ای به طول ۷۰۰ کیلومتر، به فاصله ۱۵۰ تا ۴۵۰ کیلومتری خندقهای اولیه شان عقب راندند. هر نارنجکی که می انداختند منفجر می شد... آنها شهرها و ایالتهای بزرگ را اشغال می کردند و ما روستاها و مزارع بمباران شده را اشغال می کردیم.

عقب نشینی بزرگ ۱۹۱۵ که در آن ارتشهای روسیه با دادن خونهای بسیار و بی مانند از لهستان و ایالتهای دریای بالتیک تا خلیج ریگا عقب رانده شدند، تماماً نتیجه ضعف توپخانه روسیه و کمبود تفنگ و انواع مهمات در ارتش این کشور بود...

فرماندهان نظامی بریتانیا و فرانسه هرگز نمی توانستند این واقعیت را بپذیرند که یک پیروزی بزرگ بر آلمانیها در لهستان، در مقایسه با پیشرفت مختصر در خطوط دفاعی آلمان در شامپاین یا حتی در مقایسه با تصرف یک تپه کوچک در فلاندر، خدمت بسیار بزرگی است به فرانسه و بلژیک...

سربازان روسیه از لحاظ شجاعت و قدرت تحمل، در هیچ یک از میدانهای نبرد دو طرف، همانندی نداشتند. اما تجهیزات آنها مانند توپ، تفنگ، مسلسل، مهمات و وسائل حمل و نقلشان در جبهه، از همه کمتر و ضعیف تر بود. ۳۰

پرسش و تمرین

۱. به پرکردن «جدول تاریخی جنگ اول جهانی» ادامه دهید.
۲. شکست ارتش روسیه در سال ۱۹۱۵ را چگونه می توانید شرح دهید؟
۳. نبرد وردون و نتایجش را شرح دهید.
۴. اهمیت پیشروی سربازان روسیه در بخش جنوبی جبهه اتریش-آلمان در تابستان ۱۹۱۴ چیست؟
۵. اهمیت نبرد سوم برای سراسر جریان جنگ اول جهانی را شرح دهید.

29. «Red Archive», 1923, Vol. II and III

30. D. Lloyd George, *War Memoires*. 1914-1933. Boston, 1933.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۱۵	عقب نشینی ارتش روسیه؛ آغاز جنگ خندقی در جبهه شرقی. بلغارستان به عنوان متحد آلمان به جنگ می پیوندد. تشکیل اتحاد چهارگانه.
۱۹۱۶	نبرد وردون. تهاجم ارتشهای روسیه در جبهه جنوب غربی. رومانی به عنوان متحد متفقین به جنگ می پیوندد. نبرد سوم.

۴۲. فرارسیدن بحران انقلابی در اروپا

افزایش سرسام آورسودهای بورژوازی در جریان جنگ. در نظام سرمایه داری، ثروتمندان همواره از جنگها سود برده اند. هر قدر جنگ هزینه بیشتری برای دولت برمی داشت، به همان اندازه پرسودهای بازرگانان، رباخواران، بانکداران و کارخانه داران افزوده می شد. پیشرفت فنون و صنایع نظامی، هزینه جنگها را بیشتر کرد. در جریان جنگ فرانسه - پروس، آلمان روزانه ۷/۸ میلیون مارک و فرانسه روزانه ۸/۳ میلیون مارک خرج می کردند، و در جریان جنگ اول جهانی، هزینه روزانه جنگ در آلمان ۱۴۶ میلیون مارک و در فرانسه ۱۲۰ میلیون مارک بود.

جنگ اول جهانی، مقادیر عظیمی از مواد و مصالح را بلعید: صدها میلیون نارنجک، دهها هزار میلیون فشنگ، مقادیر زیادی مواد منفجره و میلیونها تن فولاد برای پر کردن جای خالی نارنجکها و تفنگها و مسلسلها و توپهای از دست رفته.

سرمایه داران، مایوسانه اعلام می کردند که «جنگ، پدیده ای ناگوار ولی به طرز ناگواری سودآور است». سودهای سرمایه داران از فروش تولیدات نظامی در همه کشورها، افسانه وار بود. مثلاً سود خالص شرکت کروپ در سال ۱۹۱۳ چهل میلیون مارک بود ولی در سال ۱۹۱۴ به ۸۶ میلیون مارک رسید. سودهای شرکتهای شیمیایی در کشورهای درگیر در جنگ، در سالهای جنگ، ۳ تا ۴ برابر شد. زمینداران و مزرعه داران بزرگ، نیز با احتکار مواد غذایی در جریان جنگ، سودهای کلانی به جیب زدند.

تشکیل سرمایه داری انحصاری دولتی. همچنانکه در صفحات پیشین گفته شد، در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، سلطه انحصارات و اولیگارشلی مالی در زندگی اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری برقرار

شده بود. دستگاه دولت، تابع اتحادیه‌های بزرگترین سرمایه‌داران بود. قدرت سیاسی انحصارات سرمایه‌داری که ثروتمندتر و ثروتمندتر می‌شدند، در جریان جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بازم بیشتر شد. دولت و اتحادیه‌های انحصاری، بیش از گذشته درهم ادغام شدند.

سرمایه‌داران بزرگ، در همه مدارج دولت رخنه کرده بودند. هیچ مسأله سیاسی بدون حضور شخصیت‌های بزرگ صنعتی و مالی حل و فصل نمی‌شد.

در جریان جنگ اول جهانی، جریان تکامل سرمایه‌داری انحصاری سرعت بیشتری به خود گرفت. نشانه‌های این دگرگونی از پیش ظاهر شده بود. پیدایش ورشدا انحصارات به دخالت مستقیم دولت در جریان بازتولید سرمایه-داری به نفع اولیگارش‌های مالی می‌انجامد. وضع مقررات گوناگون و ملی کردن پاره‌ای از شاخه‌های اقتصاد توسط دولت بورژوازی، در جهت منافع اولیگارش‌های مالی است.

تشدید آهنگ استثمار و فقیرتر شدن زحمتکشان. جنگ از یک طرف سودهای کلان عاید بورژوازی و زمینداران کرد و از طرف دیگر به بدتر شدن وضع طبقه کارگر انجامید. خیانت رهبران سوسیال‌دموکرات دست راستی، به دولت‌های کشورهای درگیر در جنگ امکان داد تا آنچه را که طبقه کارگر در جریان سالها مبارزه سرسختانه‌اش به دست آورده بود درهم بکوبند و نابود کنند.

در آلمان، نام‌نویسی عمومی از مردان ۱۶ تا ۶۰ ساله برای کار اجباری آغاز شد، که لنین آن را «حبس نظامی با اعمال شاقه برای کارگران» می‌نامید. دست‌زدن به اعتصاب در بریتانیا ممنوع شد. استخدام زنان و نوجوانان در کارخانه‌ها، به ویژه در آلمان و فرانسه، به دستمزدهای به مراتب کمتر آغاز شد. سرمایه‌داران همه کشورهای از اوضاع زمان جنگ برای تشدید هر چه بیشتر آهنگ استثمار کارگران بهره‌برداری می‌کردند.

از ذخایر غذایی مردم کاسته می‌شد. نخست در آلمان سپس در دیگر کشورها، جیره‌بندی مواد غذایی و مواد مصرفی آغاز شد. این دو نوع کالا رافقط بابرگه‌های جیره‌بندی می‌فروختند. در سال ۱۹۱۶، مقدار جیره غذایی که برطبق این برگه‌ها در آلمان برای مردم تعیین شده بود یک سوم مقدار لازم بود. کارگران و خانواده‌شان گرفتار گرسنگی بودند. ثروتمندان، مواد غذایی احتکار شده را حتی به قیمت‌های تورمی، به آسانی تهیه می‌کردند. اما قیمت‌های رسمی محصولات زراعی، پوشاک و کفش نیز که در جریان جنگ جیره‌بندی شده بودند افزایش یافت. دستمزها به طرز چشمگیری از قیمت‌ها پایین‌تر بود.

و با این حال بر مقدار مالیات‌ها نیز افزوده می‌شد.

وضع دهقانان نیز بسیار بدتر از گذشته شد. اکثریت پسران روستایی را به جبهه فرستاده بودند. اسبهای روستائیان را دولت می‌گرفت. در مزارع از نیروی انسانی و ورزها خبری نبود. برداشت محصولات کم شد. مقامات کشوری، مواد غذایی را از دهقانان می‌گرفتند و به جبهه می‌فرستادند و فقط آن مقداری را برای دهقانان برجا می‌گذاشتند که برای زنده نگه داشتن‌شان کافی بود. دهقانانی که می‌کوشیدند مواد غذایی را پنهان کنند شدیداً در دادگاهها مجازات می‌شدند. در فرانسه قانونی به تصویب رسید که به موجب آن، مقامات می‌توانستند زمینهای کشت نشده را از دهقانان بگیرند و به مزرعه‌داران ثروتمندی که امکان کشت آنها را داشتند بدهند.

تشدید بحران انقلابی در کشورهای درگیر در جنگ. با وجود قوانین سخت گیرانه زمان جنگ و شعار «صلح داخلی» که توسط اپورتونیست‌ها مطرح شده بود، کارگران در جریان جنگ به مبارزه طبقاتی خود ادامه دادند. در سال ۱۹۱۵ جنبش انقلابی در همه کشورهای درگیر در جنگ ادامه داشت. اعتصابها غالباً با تظاهرات همراه بود. مثلاً روز ۳۰ نوامبر ۱۹۱۵ تظاهر کنندگان در برلین از برابر رایشتاگ گذشتند و شعارهایی چون «نابود باد جنگ!»، «ما صلح می‌خواهیم!» و «ما گرسنه‌ایم» را در شهر به گردش درآوردند.

در سال ۱۹۱۶ کارگران در همه کشورهای یاد شده، حالت انقلابی‌تری از خود نشان دادند. بر تعداد اعتصابها افزوده شد. روز اول ماه مه، در برلین و دیگر شهرهای بزرگ آلمان، تظاهرات بزرگی سازمان داده شد. در فرانسه تعداد اعتصابهای سال ۱۹۱۶ سه برابر اعتصابهای سال ۱۹۱۵ شد. کارگران در بریتانیا خواستار نظارت کارگران بر درآمدها و سودهای بورژوازی و ملی کردن صنایع اسلحه‌سازی و زغال‌سنگ شدند.

حکومت بریتانیا با بهره‌برداری از اوضاع زمان جنگ، اجرای قانون خودمختاری برای ایرلند را به تعویق انداخت (ن.ک. بخش ۱۴). میهن پرستان ایرلند در آوریل ۱۹۱۶ در شهر دوبلین دست به قیام زدند. آنها شهر را اشغال و تشکیل جمهوری ایرلند را اعلام کردند. قیام کنندگان، که از جان گذشته بودند یک هفته تمام با سربازان بریتانیا جنگیدند. سرانجام، قیام کنندگان شکست خوردند. بریتانیایی‌ها رزمندگان راه آزادی ایرلند را به طرز جنایتکارانه‌ای به خون کشیدند و دولت بریتانیا ۱۵ نفر از رهبران قیام را اعدام کرد.

به علت بدتر شدن وضع زندگی توده‌های مردم و استقرار دیکتاتوری وحشیانه بورژوازی در جریان جنگ اول جهانی، تضادهای میان بورژوازی و



دوبلین پس از حمله توبخانه انگلیسها. نقاشی از عکسی که در سال ۱۹۱۶ گرفته شده بود.

طبقه کارگر حادثه شد. با وجود همه اقداماتی که پلیس به عمل آورد، مبارزه طبقه کارگر علیه ستمگران شدیدتر شد. رویدادهای داخل کشورهای درگیر در جنگ نشان داد که بحران انقلابی در همه جا به اوج می رسد.

مبارزه بلشویکها برای تاسیس انترناسیونال کمونیستی سوم.
با وجود رشد جنبش انقلابی طبقه کارگر، سوسیال شوونیستها به فعالیتهای خائنانه شان ادامه دادند. آنها در هر جا که از دست شان برمی آمد، کارگران را به دست کشیدن از مبارزه و مخصوصاً به دست کشیدن از مبارزه انقلابی تشویق می کردند. سوسیال شوونیستها که به طبقه کارگر خیانت کرده بودند، به مقامات دولتی در پایان دادن به اعتصابها کمک می کردند.

حزب بلشویک به رهبری لنین، به مبارزه پیگیرانه انقلابی علیه جنگ امپریالیستی و اپورتونیستهای خیانتکار رنگارنگ ادامه داد. بلشویکها در میان سربازان، کارگران و دهقانان، به تبلیغات و کار انقلابی دست زده بودند. لنین می کوشید انترناسیونالیستهارا متحد کند. در جنبش سوسیالیستی کشورهای گوناگون، گرایشهای گوناگونی پدید آمدند که مدافع مواضع انترناسیونالیستی بودند و پیکار علیه جنگ و تبلیغات زهرآگین شوونیستی را وظیفه خود می دانستند.



کارل لیبکنشت در میتینگ گروه «اسپارتاکوس» سخنرانی می کند. ۱۹۱۶.

در بلغارستان، «سوسیالیستهای بسته» به رهبری دیمیتری بلاگوف و گئورگی دیمیتروف علیه جنگ امپریالیستی مبارزه می کردند؛ در آلمان، سوسیال دموکراتهای چپ به رهبری کارل لیبکنشت، روزانوگزامبورگ، کلارا تسکین، ف. مرینگ و دیگران نیز علیه جنگ امپریالیستی مبارزه می کردند. یوجین دپس در حزب سوسیالیست ایالات متحد آمریکا به مبارزه علیه جنگ برخاست. حزب سوسیال دموکرات صربستان، راه درست را پیش گرفت. بلشویکها به طور کامل از سوی مارچفسکی و دزرژینسکی، رهبران حزب سوسیال دموکرات لهستان و لیتوانی پشتیبانی می شدند.

در آلمان، کارل لیبکنشت تنها نماینده ای بود که در رایشتاگ علیه اعتبارات جنگی رأی داد. او از پشت میز خطابه رایشتاگ، از کارگران آلمان خواست که اسلحه شان را به سوی دشمنان طبقاتی شان در درون کشور برگردانند. تبلیغات انقلابی چپها در میان کارگران، مخفیانه انجام می گرفت. در آغاز سال ۱۹۱۶، کنفرانسی از هواداران چپها که از شهرهای مختلف آمده بودند تشکیل شد. در این کنفرانس بود که سوسیال دموکراتهای چپ، گروهی به نام اسپارتاکوس تشکیل دادند. گروه اسپارتاکوس در همان سال، از کار تبلیغاتی به عملیات فعالانه روی آورد؛ اعتصاب، تظاهرات و فعالیتهای دیگری را در میان کارگران آغاز کرد و عناصر انقلابی درون کشور را متحد ساخت. چپهای آلمان شجاعانه علیه جنگ امپریالیستی و تبلیغ سیاست «صلح داخلی» مبارزه می کردند. اما آنها انقلابیون کاملاً پایداری نبودند؛ تا

مدتها از قطع رابطه با اپورتونیست‌ها خودداری می‌کردند و در پذیرفتن شعار بلشویکی «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» تردید داشتند. لنین قویاً از چپ آلمان پشتیبانی می‌کرد. او می‌گفت که «... آنها مصممانه، پامردانه و فداکارانه با سوسیال شوونیست‌های آلمان مبارزه می‌کردند...» لنین در همان حال، شدیداً از اشتباهات آنها انتقاد می‌کرد. حکومت آلمان، روزالوگزامبورگ و کارل لیبکنشت، رهبران چپ‌را به زندان انداخت.

در آغاز سال ۱۹۱۵، در دهکده کوچک زیمروالد در سویس، کنفرانس بین‌المللی انترناسیونالیست‌های سوسیالیست و مخالف سوسیال شوونیسم تشکیل شد. روی هم رفته ۳۸ نماینده از ۱۱ کشور اروپایی در آن شرکت کردند. همه شرکت‌کنندگان، موضعی کاملاً انقلابی نداشتند. با این حال، لنین در این کنفرانس، گروه کوچکی از انترناسیونالیست‌های انقلابی را با هم متحد کرد تا مبارزه علیه اکثریت متزلزل را آغاز کند. این گروه، چپ‌زیمروالد نامیده می‌شد (ن.ک. سند).

عناصر انقلابی کشورهای مختلف، تدریجاً گرد گروه چپ زیمروالد متحد شدند. در بهار سال ۱۹۱۶ دومین کنفرانس بین‌المللی انترناسیونالیست‌های سوسیالیست در دهکده سویسی کینتال^{۲۱} تشکیل شد. چپ‌زیمروالد به طرز چشمگیری تقویت شد. پی‌ریزی این گروه توسط بلشویک‌ها به رهبری لنین، گام بزرگی در راه تشکیل انترناسیونال کمونیستی سوم در آینده بود.

اسناد و مدارک

قرار مقدماتی چپ زیمروالد

(توسط اکثریت میانه‌رو کنفرانس زیمروالد رد شد)

جنگ کنونی را امپریالیسم به‌راه انداخته است...

این جنگ برای هر دو گروه کشورهای درگیر، جنگی است میان برده‌داران به منظور حفظ و تقویت برده‌داری: به منظور تقسیم دوباره مستعمرات، حفظ «حق» مستعمری بر ملت‌های دیگر، حفظ امتیازات و انحصارات سرمایه‌داری بزرگ، ابدی کردن کار مزدوری از راه شکاف انداختن میان کارگران کشورهای گوناگون و سرکوبی آنها به دست ارتجاع. در نتیجه، صحبت از «دفاع از سرزمین پلری»

توسط هر دو گروه متخاصم، چیزی جز فریفتن مردم توسط بورژوازی نیست. نه پیروزی هر یک از دو گروه و نه برگشت وضع موجود به حال سابق، نمی‌تواند آزادی اکثریت ملت‌های جهان را از یوغ امپریالیستی چند قدرت بزرگ تأمین کند یا حتی دست‌آوردهای فرهنگی مختصر کنونی را برای طبقه کارگر حفظ کند. دوران سرمایه‌داری نسبتاً صلح‌آمیز سپری شده است و هرگز بر نخواهد گشت. ارمنان امپریالیسم برای طبقه کارگر، تشدید بی‌سابقه مبارزه طبقاتی، فقر، بی‌کاری، گرانی، مستعمری تراستها و میلیتاریسم، و ارتجاع سیاسی است که در همه کشورهای به‌ویژه در آزادترین‌شان سربر می‌آورد...

سیاست رأی دادن به اعتبارات جنگی، داخل شدن در دولت‌های متخاصم، صلح داخلی، و بسیاری کارهای دیگر، خیانت به سوسیالیسم است. اپورتونیسم، که زائیده شرایط «دوره صلح» بود اکنون برای جدایی کامل از سوسیالیسم آماده است و دشمن آشکار جنبش‌های بخش طبقه کارگر شده است. طبقه کارگر نمی‌تواند به هدف‌های دوران‌ساز خود برسد مگر آنکه مبارزه‌ای سرسختانه علیه اپورتونیسم و سوسیال شوونیسم... و گروه به اصطلاح میانه‌رو که مواضع مارکسیستی-اش را به شوونیست‌ها سپرده است آغاز کند.

...جنگ، حالتی انقلابی پدید می‌آورد و به احساسات و هیجانات انقلابی در میان توده‌های مردم دامن می‌زند، به پیشرفته‌ترین بخش طبقه کارگر می‌فهماند که اپورتونیسم محکوم به فناست و مبارزه علیه آن را تشدید می‌کند... سوسیالیست‌ها مردم را با وعده‌های صلح، خلع سلاح و مانند اینها در آینده نزدیک، صلح و خلع سلاحی که نااندازه‌ای پایدار و دموکراتیک باشد و جلوی استثمار ملت‌ها را بگیرد و خواستار سرنگونی انقلابی حکومت‌های کنونی نباشد، نخواهند فریفت. فقط یک انقلاب اجتماعی به رهبری پرولتاریا، راه را برای صلح و آزادی ملت‌ها باز می‌کند.

جنگ امپریالیستی، نقطه آغاز انقلاب اجتماعی است. همه شرایط عینی آخرین دوران اجتماعی، مبارزه انقلابی توده‌های طبقه کارگر را در دستور روز قرار می‌دهد. وظیفه سوسیالیست‌ها، ضمن آنکه باید از کوچکترین وسیله مبارزه علنی طبقه کارگر استفاده کنند، آماده کردن کارگران برای این وظیفه مبرم و فوری، بالا بردن شعور طبقاتی کارگران، متحد ساختن آنها در مبارزه انقلابی بین‌المللی، پشتیبانی از وحدت هر گونه فعالیت انقلابی، کوشش برای تبدیل جنگ امپریالیستی میان ملت‌ها به جنگ داخلی طبقاتی استمدید علیه ستیزان، به جنگی برای سلب مالکیت سرمایه‌داران، و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و تحقق سوسیالیسم است. ۲۲

پوشش و تمرین

۱. سرمایه‌داری انحصاری دولتی چیست؟ چه پدیده‌ها و رویدادهایی در جریان جنگ اول جهانی نشان داد که سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری دولتی تبدیل می‌شد؟
۲. چرا وضع طبقه کارگر در جریان جنگ بدتر شد؟ این دگرگونی، چگونه در اوضاع سیاسی کشورهای درگیر در جنگ تأثیر گذاشت؟
۳. سوسیالیست‌های دست‌چپی چه کمکی به مبارزه علیه جنگ امپریالیستی کردند؟
۴. بلشویک‌ها به رهبری لنین، در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ در تدارك تشكيل انترناسیونال کمونیستی سوم، چه کاری کردند؟
۵. در جدول تاریخی جنگ اول جهانی (ستون «جنبش انقلابی در کشورهای در حال جنگ»)، اطلاعاتی را دال بر مبارزه بلشویک‌ها به رهبری لنین علیه جنگ امپریالیستی و سوسیال شووینسم بگنجانید.

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۹۱۵ کنفرانس زیمروالد انترناسیونالیست‌های سوسیالیست. تشکیل گروه چهارم توسط لنین.

۳۵. رویدادهای سیاسی و جریان عملیات نظامی در سال ۱۹۱۷

انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوری در روسیه. بحران انقلابی، که در همه کشورهای اوج می‌گرفت، در روسیه که مردمش وضعی بسیار ناگوار داشتند، شکلهای به ویژه حادی به خود گرفت. حکومت تزاری نمی‌توانست مشکلات نظامی و غیر نظامی را که در جریان جنگ گریبان گیر کشور شده بود حل کند. روسیه، ضعیف‌ترین حلقه در زنجیر نظام امپریالیستی شده ویرانی اقتصاد، گرسنگی و بی‌سازمانی امور دولت، کشور را به سوی انقلاب کشاند. شکست تزاریسیم در جبهه، پیروزی انقلاب را تسهیل کرد. در فوریه ۱۹۱۷ (ماه مارس به تقویم جدید) يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک در روسیه به وقوع پیوست. کادگران و سربازان، با الهام از بلشویک‌ها، استبداد تزاری را در روسیه سرنگون کردند (ن.ک. سند ۱).

رشد جنبش انقلابی در کشورهای درگیر در جنگ. تحت تأثیر پیروزی انقلاب روسیه، جنبش کارگری دیگر کشورها به ویژه در کشورهای درگیر در جنگ، تقویت شد.

در سال ۱۹۱۷ بیش از ۳۰۰,۰۰۰ کارگر در آلمان اعتصاب کردند. کارگران، خواستهای اقتصادی و سیاسی مانند پایان دادن به جنگ، استقرار آزادیهای دموکراتیک و آزادی زندانیان سیاسی را پیش کشیدند.



« Много льтъ естъ тѣхъ тѣхъ тѣхъ тѣхъ
По каждаму надобно ѣсть ерзю
развалюгу »

سرنگونی استبداد. کارتون، ۱۹۱۶

روحیه انقلابی، تدریجاً در نیروهای مسلح امپراتوری آلمانی راه می‌یافت. در جبهه شرقی، سربازان آلمان و روسیه، بارها در ماههای آوریل و مه اعلام برادری کردند. عقاید انقلابی، کم‌کم از روسیه به آلمان نفوذ می‌کرد. در ماه اوت، ناویان نیروی دریایی آلمان شورش کردند (ن.ک. سند ۲). آنها سازمان یافته نبودند و پیوندی با کارگران نداشتند. شورش، به طرز وحشیانه‌ای سرکوب شد.

جنبش کارگری و رهایی بخش ملی روز به روز شدیدتر می‌شد و در

سراسر اتریش - هنگری، به ویژه در چک، شکلهای انقلابی تری به خود می‌گرفت. در بهار ۱۹۱۷ جنبش انقلابی سراسر کشور را فراگرفت. کارگران با شعار «زنده باد انقلاب روسیه!» به میدان آمدند. در ماه اوت، در شهر برنو از شهرهای چک، کار به زد و خورد میان کارگران و پلیس انجامید.

تحت تأثیر رویدادهای انقلابی روسیه، جنبش کارگری در کشورهای آنتانت نیز تقویت شد. کارگران بریتانیا سرنگونی تزاریسیم را جشن گرفتند. در بهار سال ۱۹۱۷ صدها هزار کارگر در صنایع مهمات‌سازی اعتصاب کردند. روز اول ماه مه ۱۹۱۷، نخستین بار پس از آغاز جنگ، تظاهرات توفان آسا در سراسر بریتانیا آغاز شد. در تابستان، معدنچیان و کارگران باراندازها

اعتصاب کردند.

کارگران فرانسه نیز پیروزی انقلاب روسیه را جشن گرفتند. به موجب قراری که در یکی از گردهم آییهای کارگران تصویب شده بود، اعلام شد: «جرقه‌ای که در پتروگراد روشن شده است، در سراسر جهانی که زیرستم میلیتاریسم دست و پا می‌زند، شعله‌ای بر خواهد افروخت.» اعتصابیون و تظاهرکنندگان، خواستار امضای هر چه سریع‌تر پیمان صلح شدند. در پاریس و شهرهای دیگر، زدوخوردهایی با پلیس صورت گرفت.

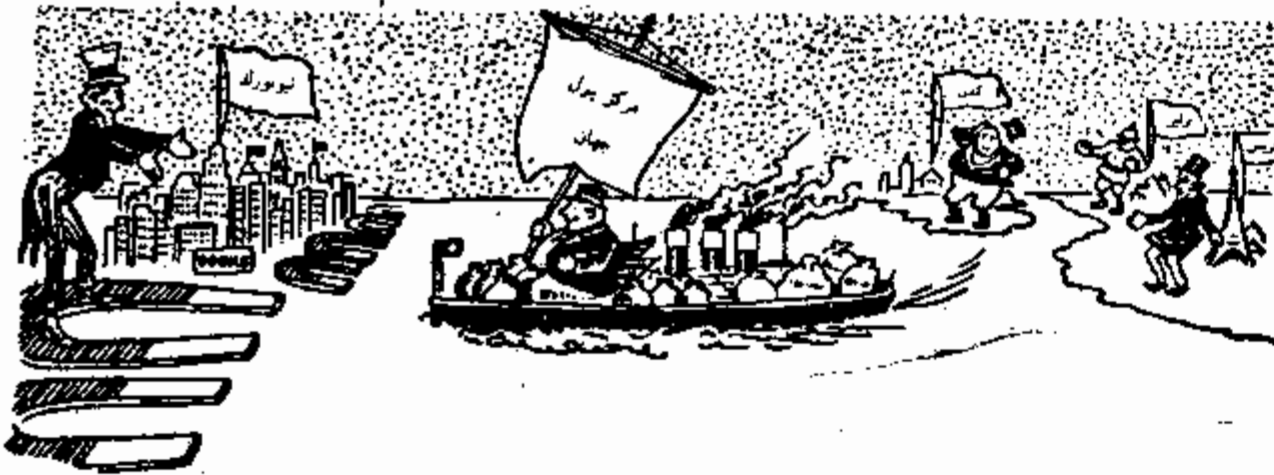
جنبش ضد جنگ، به ارتش فرانسه نیز کشانده شد و در ۱۹۱۷ به بیش از ۱۰۰ هنگ، در جبهه سرایت کرد و در پاره‌ای از یگانها کار به خودداری از جنگیدن کشید. چندین دسته از نظامیان فرانسه پس از شنیدن خبرهای مربوط به سرکوبی تظاهرات کارگران در پاریس، جبهه را ترک کردند و تفنگ در دست به سوی پاریس به راه افتادند. یکی از این دسته‌ها به حومه پاریس رسید ولی توسط هنگهای سواره نظام وفادار به حکومت متوقف شد.

در میان کارگران ایتالیا نیز جنبش انقلابی رشد یافت. یک اعتصاب عمومی در ایتالیا به وقوع پیوست و کارگران شعار «ما می‌خواهیم همان کاری را بکنیم که کارگران روسیه کرده‌اند» را پیش کشیدند. در ماه اوت، میان کارگران و پلیس در شهر تورین زدوخوردهای کارگران دست‌اندرکار سنگ‌راندن خیابانها شدند.

زمین‌درزیرپای امپریالیستها به لرزه درآمده بود. با این حال، جنبش انقلابی کارگران و سربازان در همه کشورهای روسیه، از قدرت کافی برای ادامه انقلاب و متوقف ساختن جنگ برخوردار نبود. بورژوازی کشورهای آنتانت (اتفاق مثلث) که از اوج گیری انقلابات می‌ترسیدند، اختیار هر گونه دیکتاتوری را به حکومتهاشان دادند. در آلمان، قدرت مطلق، عملاً در دست فرماندهان نظامی بود.

ایالات متحد آمریکا به جنگ می‌پیوندد. جنگ در اروپا برای بورژوازی ایالات متحد آمریکا بسیار سودآور بود. ایالات متحد آمریکا اسلحه، مهمات، تجهیزات نظامی و مواد غذایی لازم برای کشورهای درگیر در جنگ را به قیمت‌های بسیار گران‌تر تهیه می‌کرد.

سرمایه‌داران آمریکا معتقد بودند که در آن زمان، بهتر بود وارد جنگ نشوند. آنها در جریان جنگ، سودهای کلانی به جیب زدند و بیش از نیمی از ذخایر طلای جهان را در دست خود متمرکز کردند، زیرا در برابر تحویل اسلحه



سرمایه‌داران آمریکا و طلای بریتانیا. کتون انگلیسی. ۱۹۱۵.

و مواد غذایی به کشورهای اروپایی، طلا می‌گرفتند.

پیش از جنگ، سرمایه اروپایی به ایالات متحد آمریکا صادر می‌شد. در سال ۱۹۱۴ بدهی ایالات متحد آمریکا به کشورهای اروپایی، مخصوصاً به بریتانیا، نزدیک به ۶۰۰۰ میلیون دلار بود.

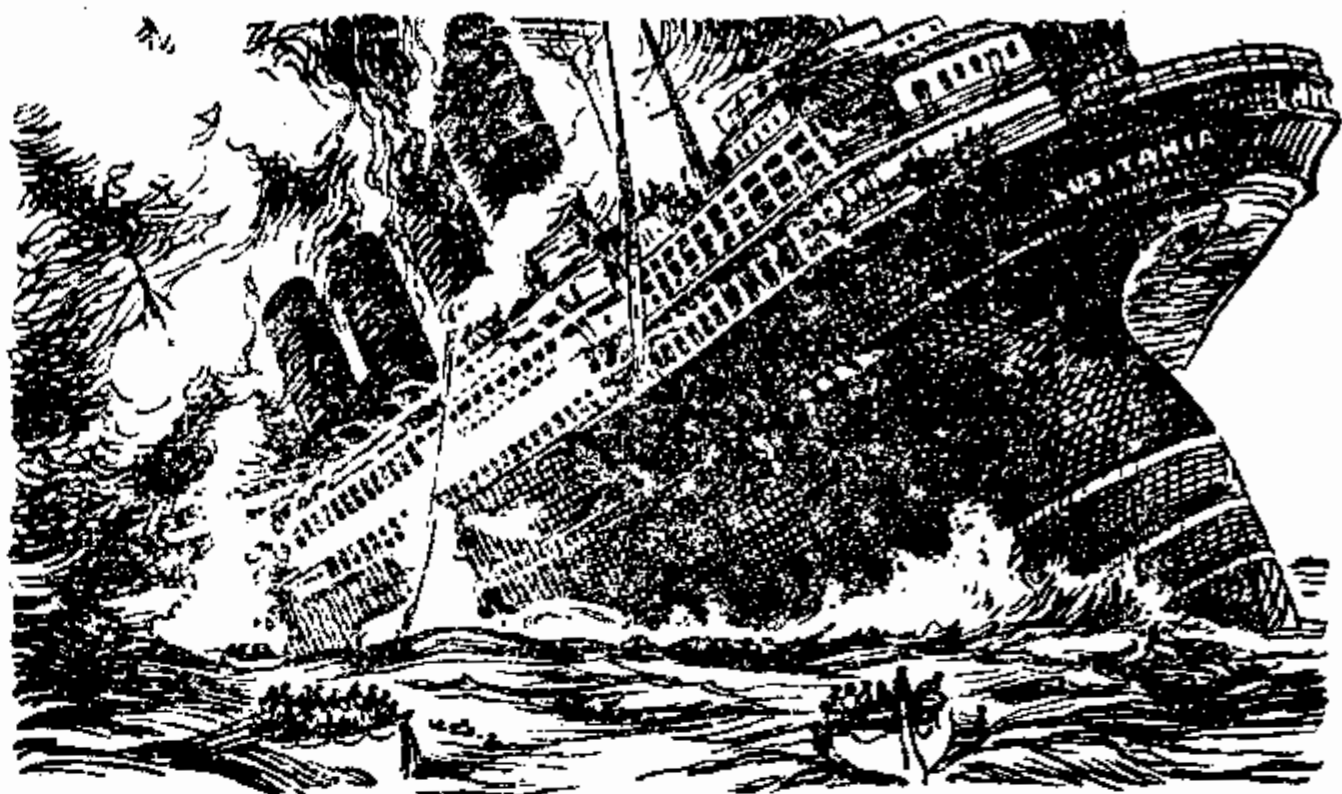
آمریکایی‌ها در جریان جنگ، نه فقط بدهی‌شان را پرداختند بلکه به بریتانیا، فرانسه و ایتالیا اعتبار دادند. آنها بیش از ۱۰۰۰۰ میلیون دلار به کشورهای آنتانت وام دادند.

متحدین یا کشورهای اتحاد چهارگانه، از سوی دریا شدیداً توسط نیروهای دریایی بریتانیا و فرانسه محاصره شده بودند. به همین علت، ایالات متحد آمریکا عمدتاً با کشورهای آنتانت دادوستد می‌کرد.

محافل بازرگانی ایالات متحد آمریکا که مبالغ هنگفتی به کشورهای آنتانت وام داده بودند از این می‌ترسیدند که آلمان پیروز شود و آنها پولشان را از دست بدهند. در همان حال، امپریالیسم آمریکا نمی‌خواست که آلمان بر جهان مسلط شود. انحصارات آمریکایی پس از آنکه جیب‌شان را از منافع قراردادهای نظامی پر کردند، مدعی سلطه بر جهان شدند. ویلسون رئیس جمهور آمریکا در جلسه کارخانه‌داران و بانکداران که روز ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۶ در شهر دترویت تشکیل شده بود گفت که آمریکایی‌ها مجبور بودند بیشترین بخش سرمایه مورد نیاز جهان را تأمین کنند و کسانی که سرمایه را تأمین کردند باید بتوانند بر طبق تشخیص خودشان حکومت کنند.

در اواسط سال ۱۹۱۶ روز به روز بر تعداد کسانی که می‌گفتند ایالات متحد آمریکا باید علیه آلمان به جنگ بیوندد افزوده می‌شد.

آلمان اعلام کرد که از روز اول فوریه ۱۹۱۷ تمام کشتیهای مسافری و بازرگانی کشورهای دزگیر در جنگ و کشورهای بی‌طرف را که به مقصد



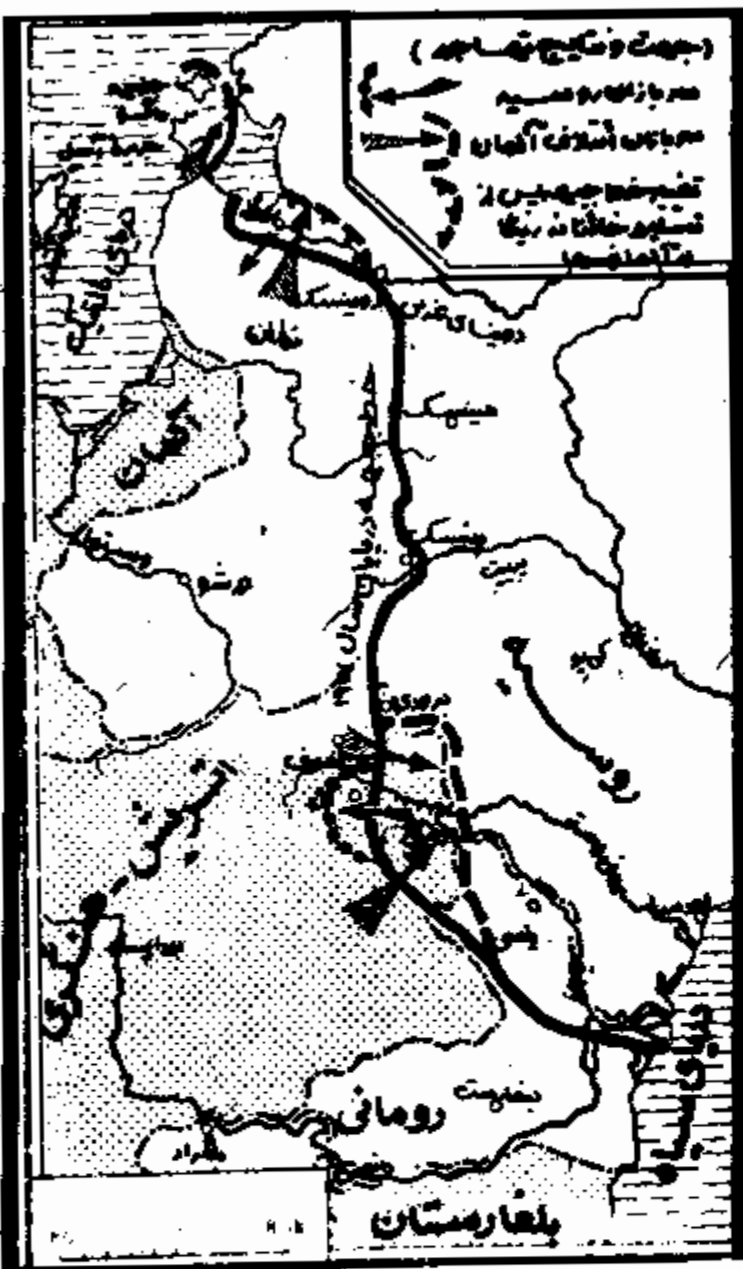
غرق شدن کشتی عظیم مسافربری «لوزیتانیا» در اثر حمله زیر دریایی های آلمان. تقاسی

کشورهای آنتانت در حرکت باشند غرق خواهد کرد. فرماندهی ارتش آلمان گمان می کرد که با آغاز جنگ بی امان زیر دریایی، خواهد توانست بریتانیا و فرانسه را محاصره کند و کمک رسانی ایالات متحد آمریکا به این کشورها، و ارسال مواد غذایی از مستعمرات را متوقف سازد. جنگ زیر دریایی، خسارات بزرگی به کشورهای آنتانت و بازرگانان ایالات متحد آمریکا وارد آورد. همین بهانه ای شد تا ایالات متحد آمریکا روابط دیپلماتیکش را با آلمان قطع کند.

انقلاب فوریه روسیه، پیوستن ایالات متحد آمریکا به جنگ را تسریع کرد. محافل حاکم ایالات متحد آمریکا از تضعیف آنتانت می ترسیدند زیرا امکان داشت روسیه از این جنگ امپریالیستی عقب نشینی کند و روز به روز بر نفوذ انقلاب روسیه در دیگر کشورها افزوده شود. ایالات متحد آمریکا در آوریل ۱۹۱۷ به کمک کشورهای آنتانت آمد و به آلمان اعلان جنگ داد.

عملیات نظامی در سال ۱۹۱۷. تهاجم عمومی و همزمان در همه جبهه ها، که از نقشه های عملیاتی کشورهای آنتانت برای بهار ۱۹۱۷ بود، صورت نگرفت. فرماندهی مشترک ارتشهای انگلیس و فرانسه در ماه آوریل، در منطقه راین دست به حمله زد (ن.ک. نقشه صفحه ۲۹۶). اما این حمله پس از هفت هفته جنگ خونین، بی نتیجه ماند.

متفقین، مانند گذشته، از روسیه خواستند که حمله را در امتداد جبهه های



طولانی آغاز کند و بخشی از نیروهای آلمان را به شرق بکشد. نقشه های آنها با نقشه های بورژوازی روسیه مطابقت داشت و آن، استفاده از پیروزیهای جبهه برای منحرف کردن مردم از مبارزه انقلابی بود. در ماه ژوئیه، تهاجم روسیه در امتداد بخش لفوف ۲۳ آغاز شد (ن.ک. نقشه همین صفحه). فرماندهی ارتش آلمان، نیروهای عظیمی را از غرب به جبهه شرقی منتقل کرد.

اما سربازان روسیه دیگر نمی خواستند در جهت منافع امپریالیستهای روسیه و انگلیس و فرانسه بجنگند. این تهاجم، شکست خورد. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر.

روز ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر،

تقویم جدید) در روسیه، «کارگران و دهقانان فقیر به رهبری حزب بلشویک، حکومت بورژوازی را سرنگون و قدرت شوراها را ایجاد کردند.» ۲۴ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، دیکتاتوری طبقه کارگر را برقرار کرد، نوع تازه ای از دولت یعنی دولت سوسیالیستی شوروی و نوع تازه ای از دموکراسی یعنی دموکراسی برای زحمتکشان را پدید آورد. انقلاب اکتبر، کشور شوروی را به مسیر سوسیالیسم هدایت کرد. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، اهمیتی دوانماز داشت. این انقلاب،

33. Levov
34. The History of the Communist Party of the Soviet Union. Moscow, FLPH, 2nd ed., P. 260.

کل بنای عظیم سرمایه‌داری جهانی را از پایه به لرزه درآورد. استقرار نخستین دولت سوسیالیستی در تاریخ، به حاکمیت یکپارچه سرمایه‌داری پایان داد. بنابراین، انقلاب اکتبر دودان تازه‌ای را در تاریخ بشر آغاز نهاد، و آن، دودان سقوط سرمایه‌داری و پیروزی کمونیسم در سراسر جهان است.

رشد جنبشهای انقلابی و رهایی بخش ملی. تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر بر جنبش انقلابی کشورهای جهان، از تأثیر انقلاب فوریه نیز بیشتر بود. در کشورهای سرمایه‌داری، فعالیت انقلابی زحمتکشان، آغاز شد.

امپریالیستهای آلمان از علاقه دولت شوروی به کناره‌گیری از جنگ امپریالیستی سوء استفاده کردند و پیمان صلح غارتگرانه برست لیتووسک را به روسیه شوروی تحمیل کردند.

اما این آخرین پیروزی برای امپریالیسم آلمان بود. در ژانویه ۱۹۱۸ کارگران آلمان و اتریش - هنگری علیه شرایط غارتگرانه صلح که به روسیه تحمیل شده بود اعتراض کردند، شعارهای کارگران چنین بود: «زنده باد روسیه شوروی!»، «نابود باد جنگ!» و «زنده باد شوراهای کارگران!»

انقلاب اکتبر بر سربازان آلمان نیز تأثیر گذاشت. پیروزی انقلاب باعث شده بود که سربازان انقلابی، از رفتن به جبهه و شرکت فعالانه در جنگ خودداری کنند.

Отъ имени - Революціоннаго Комитета или Петроградскаго Совета Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ.

Къ Гражданамъ Россіи.

Временное Правительство изложено. Государственная власть перешла въ руки органа Петроградскаго Совета Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ Военно-Революціоннаго Комитета, стоящаго во главѣ Петроградскаго пролетариата и гарнизона.

Дѣло, за которое борется народъ: немедленное предложение демократическаго мира, отмена помещичьей собственности на землю, рабочій контроль надъ производствомъ, издание Советскаго Правительства — это дѣло обезпечено.

ДА ЗДРАВСТВУЕТЪ РЕВОЛЮЦІЯ РАБОЧИХЪ, СОЛДАТЪ И КРЕСТЬЯНЪ!

Отъ имени - Революціоннаго Комитета или Петроградскаго Совета Рабочихъ и Солдатскихъ Депутатовъ

25 октября 1917 г.

اعلامیه: بیانیه کمیته انقلابی نظامی پتروگراد

که توسط لنین نوشته شده بود.



گاردهای سرخ کارخانه بوتیلوف با زره پوش «ستوان اشمنت» در جریان قیام اکتبر در پتروگراد.

همان سال کارگران کارخانه‌های بزرگ مهمات‌سازی پاریس اعتصاب کردند. کارگران بریتانیا به سیاست خصمانه دولت بریتانیا در برابر روسیه و مداخله بیگانگان در امور داخلی روسیه که توسط قدرتهای آنتانت آغاز شده بود اعتراض کردند. در ژوئیه ۱۹۱۸ نزدیک به نیم میلیون کارگر در کارخانه مهمات‌سازی اعتصاب کرده بودند.

موج نیرومندی از اعتصابات و دیگر فعالیتهای طبقه کارگر، سراسر ایالات متحده آمریکا را فرا گرفت.

انقلاب کبیر اکتبر با گسستن زنجیرهای ستم ملی که ملت‌های امپراتوری روسیه را به قید کشیده بود، نیروی حرکت تازه‌ای به جنبش رهایی بخش ملی در سراسر جهان داد. در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸ مبارزه فعالانه ضد امپریالیستی برای دست یافتن به استقلال ملی در لهستان، چک، و اسلواکی آغاز شد. در کشورهای مستعمره و وابسته آسیا و آفریقا، مبارزه برای رهایی از یوغ امپریالیست‌ها روز به روز نیرومندتر می‌شد. جنبش اعتصابی هند، در بسیاری از مراکز بزرگ صنعتی کشور اثر گذاشت. پرولتاریای هند، خواستهای اقتصادی و شعارهای مربوط به مبارزات ضد امپریالیستی را یکجا مطرح می‌کرد. انقلاب اکتبر، سرآغاز فروپاشی نظام استعماری امپریالیسم بود.

اسناد و مدارك

۱. انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه در روسیه. بیانیه کمیته مرکزی حزب سوسیال - دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه به همه اهالی روسیه

کارگران جهان، متحد شوید!

هموطنان! دژتزاریسم فرو ریخته است. زندگی پرشکوه دارو دسته تزار، که بر استخوانهای ملت بنیان گرفته بود، به خاک سیاه فرو افتاده است. پایتخت دردست مردمی است که قیام کرده اند. بخش انقلابی ارتش از قیام کنندگان پشتیبانی می کند. طبقه کارگران انقلابی و ارتش انقلابی، کشور را از ویرانی و نابودی کاملی که حکومت تزاری برایش پیش بینی کرده بود نجات خواهند داد. مردم روسیه پس از تلاشهای بی پایان و دادن خون و زندگی خودشان، بردگی کهن را برانداخته اند.

در سراسر روسیه، پرچم سرخ قیام برافراشته می شود! در سراسر روسیه، آرمان آزادی را از آن خود کنید، نوکران تزاریسیم را سرنگون کنید و سربازان را به پیکار فرا خوانید.

در سراسر روسیه، حکومت مردم انقلابی را ایجاد کنید. هموطنان! مادرانر تلاشهای برادرانه و یکپارچه قیام کنندگان، توانسته ایم نظام فاسد آزادی را بر ویرانه های استبداد برپا داریم. به پیش! راهی به عقب نیست. بی رحمانه بجنگید!

در زیر پرچم سرخ انقلاب متحد شوید!

زنده باد جمهوری دموکراتیک!

زنده باد طبقه کارگر انقلابی!

زنده باد خلق انقلابی و ارتش انقلابی!

کمیته مرکزی حزب سوسیال - دموکرات کارگری روسیه

۲. از اعلامیه گروه اسپارتاکوس به مناسبت شورش در

نیروی دریایی آلمان در ویلمشاون ۲۶، تابستان ۱۹۱۷

آنها [ملوانان شورشی] درست به قلب میلیتاریسم آلمان زدند. دلیل این معما، انتقامهای وحشیانه ای است که مقامهای نظامی از آنها می گیرند. دوتا از رفقای ما یعنی ناخدا رایشپیتش ۲۷ و کوبس ۲۸ در یسک دادگاه ویژه نظامی به مرگ

36. Wilhelmshaven 37. Reichpietsch 38. Kobes

محکوم و سپس تیرباران شدند: بیش از ۵۰۰ ملوان را بر روی هم به ۴۰۰ سال زندان با اعمال شاقه محکوم کردند.

اما این قربانیها هدر نرفتند. شورشیان ویلمشاون، جرعه ای را روشن کردند و سرمشقی برای رفقای طبقاتی خود شدند:

کارگران آلمان، راه ما را دنبال کنید، تا بشریت در آینده، دنیایی سوسیالیستی داشته باشد. اما فقط در صورتی که شماره ما را دنبال کنید، این دنیا ساخته خواهد شد زیرا رسیدن به آن فقط از راه مبارزه ممکن است! - این، اندرز ساده آنان است. ۳۹

۳. اقدامات کارگران فرانسه علیه جنگ

(از خاطرات يك فلزكار كه روز ۳۰ اوت ۱۹۲۲ در روزنامه اومانیته چاپ شد)

در سال ۱۹۱۷ من در کارخانه کلرژ-سن، شهر لووالوا، در خیابان کبوكار می کردم. در اینجا موتورهای هواپیماهای شش و یازده سیلندر تولید می شد. ما خواستار پایان دادن به جنگ شدیم.

يك روز ساعت ۸ صبح بود که نمایندگان کارگاه ما اعلام کردند: «کاربرس است.» هیچ کس دست به کار نزد. ما هیأت نمایندگی خودمان را که بیش از ۹۰ نفر بودند به شهرداری در خیابان کبوكار فرستادیم. از کارگران همه کارخانه ها خواستیم که اعتصاب کنند. غروب آن روز ۱۲۰۰۰۰۰ کارگر اعتصاب کردند. روز بعد، تعداد اعتصابیون به ۲۵۰۰۰۰۰ نفر رسید. اعتصاب با این اشعار آغاز شد: «حکومت باید هدفهای جنگی اش را اعلام کند. ما خواستار پایان دادن به جنگ هستیم!» ۴۰

۴. اهمیت تاریخی انقلاب اکتبر و پیروزی سوسیالیسم در اتحاد

جماهير شوروی سوسیالیستی

انقلاب کبیرا کتبر، جبهه امپریالیستها را در روسیه که یکی از بزرگترین کشورهای جهان است از هم گسست و دیکتاتوری طبقه کارگر را برقرار کرد، نوع تازه ای از دولت یعنی دولت سوسیالیستی شوروی و نوع تازه ای از دموکراسی یعنی دموکراسی برای زحمتکشان را پدید آورد.

قدرت کارگران و کشاورزان، که از بطن انقلاب پدید آمد، روسیه را از

39. *Spartacus During the War*. Partizdat, 1933, P. 178.

40. Alphonse B., Former Soldier in the 100th Regiment.

حمام خون جنگ امپریالیستی بیرون کشید و ملت را از فاجعه ای که طبقات استثمارگر برایش رقم زده بودند نجات داد و از افتادن به دام انقیاد سرمایه خارجی رها نید. انقلاب اکتبر، زیربنای اقتصادی نظام استثمار و بی عدالتیهای اجتماعی را از میان برد. دولت شوروی، صنایع و راههای آهن، بانکها و زمینها را ملی کرد، نظام زمینداری را لغو کرد و رؤیای دیرینه دهقانان درباره زمین را تحقق بخشید.

انقلاب اکتبر، زنجیرهای ستم ملی را پاره کرد؛ حلق ملتها به تعیین سرنوشت خود را تا حد حق جدایی، اعلام کرد و به اجرا گذاشت. انقلاب، همه امتیازات طبقاتی استثمارگران را گرفت. نخستین بار در تاریخ بشر، زنها به معنای واقعی آزاد شدند و حقوقی برابر با حقوق مردان به دست آوردند.

انقلاب سوسیالیستی روسیه، کل بنای عظیم نظام سرمایه داری جهان را از پایه به لرزه درآورد. جهان به دو نظام متضاد تقسیم شد.

نخستین بار در صحنه بین المللی، دولتی به میدان آمد که شعار بزرگ صلح را پیش کشید و اصول تازه ای را در روابط میان خلقها و کشورها به اجرا درآورد. بشریت، تکیه گاه مطمئنی برای مبارزه علیه جنگهای غارتگرانه، و دست یافتن به صلح و امنیت ملتها پیدا کرد. ۴۱

پرسش و تمرین

۱. نکات زیر را در جدول تاریخی جنگ اول جهانی بگنجانید:
- الف) عملیات نظامی در سال ۱۹۱۷ (ب) رویدادهای سیاسی در سال ۱۹۱۷.
۲. انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوری روسیه چه تأثیری بر رشد جنبش انقلابی در دیگر کشورها داشت؟
۳. اهمیت تاریخی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر چیست؟ (برای پاسخ دادن به این پرسش، سواى این بخش از کتاب، سند ۴ را نیز بخوانید).
۴. چرا ایالات متحد آمریکا دیرتر از دیگر کشورهای بزرگ به جنگ پیوست؟ چرا به پشتیبانی از کشورهای آنتانت یا ائتلاف مثلث به جنگ پیوست؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

۱۲ مارس ۱۹۱۷ انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوری روسیه در روسیه. سرنگون شدن (نقویم جدید) حکومت استبدادی.

41. The Programme of the Communist Party of the Soviet Union. Moscow' FLPH, 1961, P. 13.

آوریل ۱۹۱۷ ایالات متحد آمریکا به پشتیبانی از کشورهای آنتانت به جنگ می پیوندد.

۷ نوامبر ۱۹۱۷ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه. (نقویم جدید)

دسامبر ۱۹۱۷ امضای پیمان صلح در جنبه شرقی.

۱۹۱۷-۱۹۱۸ رشد جنبش انقلابی و رهایی بخش ملی در سراسر جهان، تحت تأثیر انقلاب فوری و به ویژه انقلاب اکتبر روسیه.

۴۶. شکست آلمان و متحدانش. پایان جنگ

تهاجم نهایی ارتشهای آلمان. در آغاز سال ۱۹۱۸ فرماندهی ارتش آلمان تصمیم گرفت همه نیروهای انگلیس و فرانسه را به هر قیمتی که شده، پیش از رسیدن کمکهای ایالات متحد آمریکا به کشورهای آنتانت یعنی پیش از ورود ارتش آمریکا به فرانسه، شکست دهد. آلمان امیدوار بود مواد غذایی و مواد اولیه لازم را از منطقه اوکراین که به اشغال سربازان آلمانی

درآمده بود تأمین کند. اما مردم روسیه سفید و کشورهای اطراف دریای بالتیک، مصممانه در برابر مهاجمان ایستادگی کردند. شعله های جنگ پارتیزانی در اوکراین زبانه می کشید. اشغالگران مجبور شدند بیش از یک و نیم میلیون سرباز آلمانی و نزدیک به ۳۰۰۰۰۰ سرباز اتریش - هنگری را در آنجا نگهدارند. این باعث تضعیف نیرو-



نتایج تهاجم آلمان در غرب از مارس تا ژوئیه ۱۹۱۸.

های آلمان در فرانسه شد.

انتظار می‌رفت که یگانهای بزرگی از ارتش آمریکا در پائیز به جبهه غربی برسند. آلمانیها در فاصله پایان ماه مارس و آغاز ژوئن ۱۹۱۸ به امید پیروزی، پیش از ورود ارتش آمریکا، سه بار به سربازان بریتانیا و فرانسه یورش بردند. در چند نقطه، با برجا گذاشتن صدها هزار کشته، نتوانستند از جبهه دشمن بگذرند و مسافت قابل توجهی پیشروی نکنند. آنها در منطقه پاریس تا ۷۰ کیلو متری پایتخت رسیدند یعنی نیمی از مسافت را پیش رفتند. از آن نقطه، با استفاده از توپهای دوررس، به راحتی می‌شد پاریس را بمباران کرد (ن. ک. نقشه صفحه ۳۱۹).

اما آلمانیها به هدف اصلی شان نرسیدند: ارتشهای انگلیس و فرانسه پیش از ورود سربازان آمریکایی به جبهه غربی، شکست نخوردند: آلمان تا ماه ژوئیه ۱۹۱۸ آخرین نیروهای ذخیره اش را در میدانها از دست داده بود. در این هنگام، ۱۶ ساله‌ها را به جبهه می‌فرستادند. سربازانی که از جبهه شرقی به جبهه غربی منتقل می‌شدند، به گفته فرماندهان ارتش آلمان، به احساسات انقلابی «آلوده» شده بودند. در ارتش آلمان، تحت تأثیر عقب نشینی انقلابی روسیه از جنگ، علاقه به استقرار صلح بیشتر می‌شد. ژنرال لودندورف در خاطراتش اعتراف کرد: «اکنون که به گذشته می‌نگرم، می‌توانم ادعا کنم که شکست ما با پیروزی انقلاب روسیه آغاز شد.»

فرماندهی ارتش آلمان روز ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۸ چهارمین و آخرین حمله (۱) به جبهه غربی آغاز کرد. این حمله به شکست انجامید.

حمله متقابل ارتشهای آنتانت. پس از شکست چهارمین حمله آلمان، سربازان فرانسه دست به حمله متقابل زدند. این حمله از ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۸ در منطقه رود مارن آغاز شد (ن. ک. نقشه صفحه ۳۲۲). آلمانیها در طی دو هفته به مواضعی که پیش از آخرین تهاجم شان در مارس ۱۹۱۸ در اختیار داشتند عقب رانده شدند. خون صدها هزار سرباز آلمانی، بی‌ثمر ریخته شده بود. همه روزه نیروهای تقویتی تازه‌ای از آن سوی اقیانوس اطلس برای کشورهای آنتانت می‌رسید. روز ۸ مارس حمله مشترک ۸ ارتش به فرماندهی کل مارشال فوش فرانسوی در منطقه آراس آغاز شد. آنها از خطوط دفاعی آلمان گذشتند و ۱۶ لشکر آلمان را در همان روز شکست دادند. ستاد کل ارتش آلمان این روز را «سیاه‌ترین روز در تاریخ ارتش آلمان» نامید. این نبرد، کاهش شدید قدرت رزمندگی سربازان ارتش آلمان را نشان داد (ن. ک. سند ۱).

ارتشهای آنتانت در ماه سپتامبر دست به حمله‌ای عمومی در سراسر



صف برای خرید مواد غذایی در برلین. نقاشی از عکسی که در سال ۱۹۱۸ گرفته شده بود.

طول جبهه زدند. آنها از این لحظه تا پایان جنگ، ارتشهای آلمان را گام به گام از فرانسه و بلژیک بیرون راندند.

تسلیم شدن متحدان آلمان. تجربه اتریش - هنگری. بلغارستان
در اواسط سال ۱۹۱۸ در اثر جنگ، کاملاً از پا درآمده بود. گرسنگی، جبهه و عقب جبهه را تهدید به نابودی می‌کرد. در بسیاری از هنگام فعالیت‌های ضد جنگی آغاز شده بود. سربازان انگلیس و فرانسه و صربستان در ۱۵ سپتامبر به جبهه بالکان یورش بردند. ارتش بلغارستان شکست خورد. حکومت بلغارستان روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ پیمان صلح (۱) امضا کرد.

ارتش ترکیه در ماه اکتبر توسط سربازان بریتانیا و فرانسه در فلسطین و سوریه درهم کوبیده شد. (در آخرین روز اکتبر ۱۹۱۸ ترکیه نیز پیمان صلح (۱) امضا کرد. سربازان اتریش - هنگری از جنگیدن خودداری کردند. آنها از جبهه گریختند و به خانه هاشان باز گشتند. ملوانان نیروی دریایی اتریش - هنگری، دومین بار، سربزه شورش برداشتند. بدینسان، نیروی نظامی پشتیبان حکومت پادشاهی اتریش - هنگری متلاشی شده بود.

در اواسط ماه اکتبر، يك انقلاب رهایی بخش ملی در چک و اسلواکی به وقوع پیوست. روز ۲۸ اکتبر، استقلال چکوسلواکی در پراگ اعلام شد. همزمان با این رویداد، صربها، کرواتها و اسلواونها که می‌خواستند يك کشور متحد مستقل تشکیل دهند (بعدها یوگوسلاوی نامیده شد)، علیه سلطه اتریش -

مرز فرانسه گذشت و به ستاد مارشال فوش رفت تا تقاضای متارکه جنگ کند.

کشورهای آنتانت، شرایط سختی را به شکل اولتیماتوم به آلمان پیشنهاد کردند. هیأت نمایندگی آلمان به هر طریقی بود کوشید مذاکرات را به تعویق بیندازد. فوش و دیگر نمایندگان کشورهای آنتانت، امتیازاتی به آلمانیها دادند. آنها امیدوار بودند که از نیروهای میلیتاریسم آلمان در مبارزه علیه روسیه شوروی استفاده کنند. به ویژه آنکه فرماندهی مشترک کشورهای آنتانت از آلمان خواست که هر چه زودتر سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند و لسی موافقت کرد که سربازان آلمانی تا مدتی در اوکراین و کشورهای اطراف دریای بالتیک باقی بمانند (ن.ک. سند ۲، ماده ۱۲ قرار داد متارکه جنگ). رهبران ایالات متحد آمریکا، فرانسه و بریتانیا برای جنگی همه جانبه علیه روسیه شوروی تدارک می دیدند.

در این ضمن در آلمان، با وجود همه کوششهای حکومت جدید و فرماندهی ارتش، جنبش انقلابی در همه شهرها گسترش می یافت. روز ۲ نوامبر، ملوانان نیروی دریایی آلمان در پایگاه دریایی کیل شورش کردند. در برلین، کارگران اعتصاب کردند. روز ۹ نوامبر ۱۹۱۸ تشکیل حکومت جمهوری در آلمان اعلام شد. ویلهلم دوم به هلند گریخت.

هیأت نمایندگی آلمان که مأمور مذاکره درباره قرارداد متارکه جنگ بود، متوجه شد که دیگر نمی تواند مذاکرات را طولانی تر کند. در سپیده دمان ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ قرارداد متارکه جنگ میان آلمان و کشورهای آنتانت در جنگل کمپینی ۲۲، در واگن فرماندهی فوش امضا شد.

آلمان قول داد ارتش اش را خلع سلاح کند و اسلحه، تجهیزات نظامی و وسائل حمل و نقل نظامی قابل توجهی به ارتشهای آنتانت تحویل دهد. قرار شد پاره ای از مناطق غرب آلمان در اشغال سربازان آنتانت باقی بماند (ن.ک. سند ۲).

ساعت ۱۱ صبح روز ۱۱ نوامبر، یک شیبودچی که در کنار واگن فرمانده کل ارتش فرانسه ایستاده بود شیبود «آتش بس» را نواخت. این شیبور در سراسر طول جبهه نیز به صدا درآمد. در همین لحظه، عملیات نظامی در همه جبهه ها متوقف شد. جنگ اول جهانی پایان یافت.

دو روز پس از تسلیم آلمان، کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه، لنو پیمان برست را اعلام کرد.

علل شکست قدرتهای اتحاد چهارگانه. نیروی انسانی و منابع اقتصادی کشورهای آنتانت به مراتب از نیروی انسانی و منابع اقتصادی امپریالیسم آلمان و متحدانش بیشتر بود. در آغاز جنگ، آلمان، بهتر از دشمنانش برای جنگ آماده شده بود. اما چون نتوانست جنگ را در مدتی کوتاه به پایان برساند و جنگ نیز به درازا کشید، برتری نیروهای آنتانت آشکار شد. با آنکه اقتصادیات بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و دیگر کشورهای آنتانت شدیداً از جنگ صدمه دیده بود، سطح ویرانی و فقر توده های مردم در این کشورها به سطح آلمان، اتریش - هنگری، بلغارستان و ترکیه در جریان جنگ نمی رسید. آنتانت از لحاظ صنعتی و منابع مواد اولیه و نیروی انسانی، از کمکهای ایالات متحد آمریکا برخوردار بود.

فرماندهی نظامی آلمان ناتوانی اش را در ارزیابی دقیق نیروهای خودی و دشمن، نشان داد. این فرماندهی، غالباً گرفتار ماجراجویی می شد و کشور آلمان و متحدانش را به سوی فاجعه می کشانید.

حکومت های نیمه استبدادی قدرتهای اتحاد چهارگانه، نتوانستند در برابر دشواریهای ناشی از جنگ ایستادگی کنند. موج جنبش انقلابی و رهایی بخش ملی، توفان آساوج می گرفت. این جنبش به ویژه تحت تأثیر انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر گسترش می یافت؛ و نتیجه اش، تضعیف روحیه ارتشها و از هم پاشیدگی عقب جبهه ها بود.

نتایج جنگ اول جهانی. در جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلیونها نفر کشته شدند. در تمام کشورهای درگیر در جنگ، نزدیک به هفتاد میلیون نفر تجهیز شده بودند. نزدیک به ۱۰ میلیون نفر کشته شدند یا زخم شدیدی که برداشته بودند به مرگشان منجر شد، و نزدیک به ۳۰ میلیون نفر زخمی شدند. هزاران نفر نیز در اثر بیماری و گرسنگی در گذشتند.

بزرگترین خسارت به روسیه وارد آمد که ۲۳۰۰۰۰۰ کشته داد. آلمان ۲۰۰۰۰۰۰، اتریش - هنگری ۱۵۰۰۰۰۰، فرانسه ۱۳۰۰۰۰۰، بریتانیا ۷۵۰۰۰۰۰، ایتالیا ۷۰۰۰۰۰ و ایالات متحد آمریکا ۵۳۰۰۰۰ کشته دادند.

جنگ، خسارات مادی عظیمی به کشورهای درگیر در آن وارد آورد. شهرها و روستاهای بسیاری با خاک یکسان شدند، راههای آهن، پلها، کارخانه ها و کارگاههای بزرگی نابود شدند. جنگ، صنعت و کشاورزی و تشکیلات مالی همه کشورهای اروپا را ویران کرد.

بارسنگین این جنگ را توده های زحمتکش در شهرها و روستاها به دوش می کشیدند. سطح زندگی اروپاییها ناگهان سقوط کرد. استعمار زحمتکشان،

شکلهای وحشیانه‌ای به خود گرفت.

بورژوازی همه کشورهای، اعم از پیروز و شکست خورده، سوده‌های کلانی از این جنگ به جیب زد. سود سرمایه‌داران ایالات متحد آمریکا از همه بیشتر بود. جنگ اول جهانی، فاجعه‌ای بود که نظیرش در تاریخ دیده نشده بود. مسئولیت جنایتهای مخوف جنگی با امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری است.

اسناد و مدارک

۱. «روز سیاه» ارتش آلمان - ۸ اوت ۱۹۱۸

۸ اوت، سیاه‌ترین روز ارتش آلمان در تاریخ جنگ اول جهانی بود. تلخ‌ترین تجربه‌های مابعدرویدادهای پس از ۱۵ سپتامبر در جبهه بلغارستان مربوط می‌شود، و سرنوشت اتحاد چهارگانه نیز در همان روزها تعیین شد. در نخستین ساعات صبح ۸ اوت، نیروهای بریتانیایی مرکب از لشکرهای استرالیایی و کانادایی، و نیروهای فرانسوی، بدون آنکه برتری چشمگیری بر ما داشته باشند، حمله را از نقطه‌ای در میان آبر و موروی آغاز کردند. مغلیطی همه جا را گرفته بود و مصنوعاً نیز بر غلظت مه افزوده شده بود. واحدهای نیرومند تانک در این حمله شرکت کردند. دشمن در فاصله دوسوم و رودیس، عمیقاً در خطوط دفاعی مارخنه کرد. لشکرهای مستقر در آنجا به دشمن امکان دادند که به پیشروی اش ادامه دهد. ستاد لشکرها در مقرشان، با شیبخون تانکها به تصرف دشمن درآمد. منطقه رخنه دشمن بلافاصله در آن سوی رودیس گسترده تر شد؛ به سربازان ما که شجاعانه در موروی جنگیده بودند، از جناحین ضربه زده شد.

من حتی پیش از غروب ۸ اوت به طور کامل از اوضاع خبر داشتم. اوضاع، بسیار ناگوار و تیره بود...

یکی از افسران ستاد کل که از سوی من به میدان جنگ اعزام شده بود وقتی طرز ایستادگی لشکرها در برابر نخستین حمله ۸ اوت را شرح داد، مرا به حیرت و تردید انداخت. فرماندهان لشکرها و افسران رزمی را برای بحث درباره جزئیات آنچه روی می‌داد به آون احضار کردم. آنها درباره شجاعانه‌های رزمندگان ما چیزها گفتند، و البته درباره پاره‌ای کارها نیز صحبت کردند که آشکارا باید اعتراف کنم که وقوعشان را در ارتش آلمان غیر ممکن می‌دانستم: سربازان ما خودشان را به عنوان اسیر به یک سواره نظام تنهای دشمن تسلیم می‌کردند و چندین یگان منظم سلاح‌شان را در برابر یک تانک، به زمین می‌گذاشتند. یک لشکر تازه نفس که شجاعانه به دشمن یورش برده بود، این چنین ارزیابی می‌شد: «اعتصاب شکنها» و «آنها هنوز به قدر کافی نجنگیده‌اند». این حرفها بعداً نیز تکرار می‌شد. در بسیاری از یگانها، افسران هیچ نفوذی نداشتند و مجبور بودند هرنگ جماعت

شوند... روز ۸ اوت تأکیدی بر ضعف نیروی رزمندگی ما بود. یورش بزرگ کشورهای آنتانت در این روز آغاز شد، یورشی که آخرین مرحله جنگ بود، و هر اندازه که شکست ما آشکارتر می‌شد، نیروی دشمن بیشتر و بیشتر می‌شد. ۴۲

۲. تسلیم آلمان

(از شرایط قرارداد متارکه جنگ که در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ در جنگل کومپینی امضا شد)

تعهدات نظامی در جبهه غربی

- ماده ۱. متوقف ساختن عملیات زمینی و هوایی، شش ساعت پس از امضای قرار داد.
- ماده ۲. تخلیه فوری کشورهای بلژیک، فرانسه، لوگزامبورگ، و آلزاس-لورن به طوری که ۱۴ روز پس از امضای قرارداد، تکمیل شده باشد...
- ماده ۴. تسلیم جنگ افزارهای زیر توسط ارتش‌های آلمان: ۵۰۰۰ توپ، ۲۵۰۰۰ مسلسل، ۳۰۰۰ مین‌یاب، ۱۷۰۰ هواپیما، از جمله همه هواپیماهای D-7 و دستگاههای بمباران شبانه.
- ماده ۵. تخلیه کشورهای واقع در ساحل چپ رود راین از ارتشهای آلمان.
- ماده ۷. راه‌ها و انواع وسائل ارتباطی، و آبراهها به هیچ وجه تخریب نخواهند شد. و ۵۰۰ لوکوموتیو، ۱۵۰,۰۰۰ واگون و ۵۰۰ کامیون به متفقین تحویل داده خواهد شد...
- ماده ۱۲. تمام سربازان آلمانی که در حال حاضر در سرزمینهایی مستقرند که پیش از جنگ به روسیه تعلق داشته است نیز باید به درون مرزهای آلمان عقب‌نشینی کنند... به محض آنکه متفقین با توجه به اوضاع درونی این سرزمینها اعلام کنند که وقت این عقب‌نشینی رسیده است...
- ماده ۲۲. تسلیم تمام زیردریایی‌ها به اضافه سلاحها و تجهیزاتشان (از جمله زیردریایی‌های تعقیب‌کننده و مین‌رسان) به متفقین و ایالات متحد آمریکا در بندرهایی که توسط متفقین و ایالات متحد آمریکا تعیین خواهد شد.
- ماده ۲۳. کشتیهای جنگی آلمان، بی‌درنگ خلع سلاح خواهند شد.
- ماده ۲۹. آلمان باید همه بندرهای دریای سیاه را تخلیه کند؛ تمام کشتیهای جنگی روسیه که در دریای سیاه به تصرف آلمان درآمده‌اند باید به متفقین و ایالات متحد آمریکا تحویل داده شوند.

۱. اطلاعاتی را که درباره عملیات نظامی در جبهه غربی در سال ۱۹۱۸ به دست آورده‌اید در جدول تاریخی جنگ اول جهانی پر کنید.
۲. علل شکست قدرتهای اتحاد چهارگانه در جنگ اول جهانی چه بود؟

این تاریخها را به یاد بسپارید

- مارس - ژوئیه ۱۹۱۸ حمله‌های نهایی ارتشهای آلمان در غرب.
 ژوئیه - نوامبر ۱۹۱۸ حمله متقابل نیروهای آنتانت. متلاشی شدن جبهه آلمان.
 سپتامبر - اکتبر ۱۹۱۸ تسلیم بلغارستان و ترکیه. تجزیه امپراتوری اتریش-هنگری.
 ۳ نوامبر ۱۹۱۸ آغاز انقلاب در آلمان (شورش ملوانان در کیل).
 تسلیم ارتش اتریش - هنگری.
 ۹ نوامبر ۱۹۱۸ اعلام حکومت جمهوری در آلمان.
 ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ امضای قرارداد مشارکه جنگ در جنگل کومپینی. پایان جنگ اول جهانی.

پرسش و تمرین برای مرور در درس مربوط به تاریخ جنگ اول جهانی

۱. به جدول «روابط بین‌المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم» نگاه کنید. به عواملی که موجب آغاز جنگ اول جهانی شدند توجه کنید.
۲. به این پرسش پاسخ دهید: چرا آغاز جنگ اول جهانی اجتناب‌ناپذیر بود؟
۳. مطالبی را که در جدول تاریخی جنگ اول جهانی وارد کرده‌اید مرور کنید. مخصوصاً به نقش جبهه شرقی در جنگ اول جهانی توجه کنید.
۴. نتایج عملیات نظامی در سالهای ۱۹۱۴، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ و نتایج عملیات نظامی و رویدادهای سیاسی در سال ۱۹۱۷ را به یاد آورید.
۵. بانگاه کردن به جدول تاریخی جنگ اول جهانی، شواهد و واقعیاتی را که دال بر رشد جنبش انقلابی در کشورهای درگیر در جنگ، به ویژه تحت تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود، به یاد آورید.
۶. یک بار دیگر مطالب مربوط به اهمیت تاریخی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را بخوانید.

فرهنگ در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

دست‌آوردهای بزرگ علم در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم،
 کشفهای علمی بسیاری توسط دانشمندان انجام گرفت:
 این کشفها دقیقاً در زمینه‌هایی بود که صنایع سرمایه‌داری بدانها نیاز داشتند. کارهای مهندسی، فقط در صورتی می‌توانست تکامل یابد که در علم فیزیک و شرفتهایی به دست می‌آمد. پیشرفتهای علوم طبیعی نیز باعث فروریختن کاخ تصورات باطل درباره جهان و زندگی آدمی شد.
 در فیزیک، کشفهای بسیار بزرگی انجام گرفت. جیمز ماکسول دانشمند انگلیسی در سال ۱۸۶۵ ماهیت تأثیرات الکترومغناطیس را کشف کرد و نظریه میدان الکترومغناطیس را مطرح ساخت که بعدها در جریان آزمایشهای هرتس^۱، فیزیکدان آلمانی و پ. ن. لیبف^۲ فیزیکدان روسی به اثبات رسید. الکساندر پوپوف^۳ دانشمند روسی، بیشتر عمرش را به مطالعه و پژوهش در مسائل مربوط به کاربرد عملی امواج الکترومغناطیس گذراند. او در جلسه انجمن فیزیک و شیمی روسیه در مه ۱۸۹۵ دستگاهی را که خودش طراحی کرده بود و نخستین فرستنده رادیویی جهان به شمار می‌رفت به نمایش گذاشت. این، سرآغاز پیدایش رادیو بود، که بعدها عملاً به کار گرفته شد، به وسیله‌ای مخابراتی تبدیل شد و در زندگی روزانه مردم، در جنگ و صلح، راه یافت. پوپوف فصل تازه‌ای در پیشرفتهای علمی و فنی گشود و پایه گذار مهندسی رادیو شد.

1. James Maxwell
2. H. Hertz
3. P. N. Lebedev
4. Alexander Popov

ماری سکلودوفسکا کوری^۹ (۱۸۶۷ - ۱۹۳۴)، لهستانی تبار، یکی از دانشمندانی بود که مطالعه اشعه اورانیوم را آغاز کرده بود. او به کمک شوهرش پیر کوری (۱۸۵۹ - ۱۹۰۶) که از فیزیکدانان برجسته فرانسه بود، رادیو-اکتیویته طبیعی را کشف کردند. معلوم شد که اتمهای عناصر شیمیایی سنگین تر که عدد ترتیبی شان در جدول تناوبی از ۸۳ بیشتر بود در حالت تجزیه دائم هستند. پژوهشهای بعدی ارنست رادرفورد^{۱۰} (۱۸۷۱-۱۹۳۷) دانشمند انگلیسی و نیلسن بور^{۱۱} (۱۸۸۵-۱۹۶۲) دانشمند دانمارکی و دیگران، شناخت دقیق تر ساختمان اتم را ممکن ساخت.

فیزیک کلاسیک نمی توانست بسیاری از پدیدههایی را که دانشمندان در برابر خود می دیدند تبیین و تشریح کند. نخستین گام در راه پی ریزی فیزیک جدید، نظریه کوانتوم بود که توسط ماکس پلانک^{۱۲} (۱۸۵۸-۱۹۴۷) آلمانی و نیلس بور^{۱۳} پیشنهاد شد. نظریه نسبیت آلبرت اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵) نقش مهمی در تکامل فیزیک داشت. بر همین اساس بود که لنین، اینشتین را «دگرگون کننده بزرگ» نامید. نظریه نسبیت، انقلابی در علوم پدید آورد و همراه با نظریه های کوانتوم و الکترون، شالوده فیزیک جدید شده است.

از رویدادهای بزرگ در رشته شیمی، کشف قانون تناوبی عناصر شیمیایی توسط دیتری ایوانوویچ مندلیف^{۱۴} (۱۸۳۴-۱۹۰۷) شیمیدان روسی بود. تکامل بعدی نظریه جدید ماده، این قانون را به طرز چشمگیری تأیید کرد.

داروینسیم - نظریه تکامل تاریخی دنیای آلی - در پایان سده نوزدهم، در نظر بسیاری از دانشمندان، پژوهندگان و مردم، نظریه ای معتبر شده بود. چند دانشمند روسی، از جمله کووالفسکی^{۱۴}، سچنوف^{۱۵}، تیمیرязف^{۱۶} و دیگران، داروینسیم را به طرز خلاق تکامل دادند و پژوهشهای تازه ای را در این رشته به انجام رساندند.

پارلوف نظریه ماتریالیستی مربوط به فعالیت عالی عصبی در جانوران و انسان را پی ریزی کرد و نشان داد که فعل و انفعالات مادی پوسته مغز، شالوده رفتار جانور و آدم است. کارهای داروینیستهای روسیه، ضربه خردکننده ای بر پیکر ایده الیسم وارد آورد.



آلساندر بیریوف



پیر کوری



ماری کوری

هندریک آنتوان لورنتس^۵ (۱۸۵۳ - ۱۹۲۸) فیزیکدان هلندی و جوزف جان نامسن^۶ (۱۸۵۶ - ۱۹۴۰) فیزیکدان انگلیسی با بسط و تکمیل نظریه میدان الکترومغناطیس ماکسول، زمینه را برای تنظیم نظریه الکترون آماده کردند. ویلهلم کتراد رونتگن^۷ (۱۸۴۵ - ۱۹۲۳) دانشمند آلمانی، در سال ۱۸۹۵، نوع خاصی از تشعشع را به نام اشعه ایکس کشف کرد که امروزه وسیعاً در پزشکی به کار گرفته می شود و در صنایع استخراج و ذوب فلزات نیز مورد توجه قرار گرفته است. این اشعه را اشعه «رنتگن» نیز می نامند.

در زمان کشف این اشعه، هیچ کس حتی خود رونتگن نمی دانست که این اشعه نامرئی، همانند اشعه نورند و فرکانس آن است که طول موج اشعه ایکس بسیار کوتاهتر است. در همان حال، هیچ کس نیز حدس نمی زد که این اشعه زمانی صادر می شوند که صفحه ای در مقابل الکترونهای در حال حرکت گذاشته شود.

آنتوان هانری بکرل^۸ (۱۸۰۲ - ۱۹۰۸) فیزیکدان فرانسوی در سال ۱۸۹۵ متوجه شد که اورانیوم و ترکیبات اورانیوم، اشعه نامرئی خاصی از خود صادر می کنند. اما خواص این اشعه مانند خواص اشعه ایکس نبود. در اینجانبین دانشمندان از سرچشمه و ماهیت اشعه ای که کشف کرده بودند اطلاعی نداشتند. اما یک نکته روشن بود: دنیای ذرات ریز، کم کم شناخته می شد. مرحله تازه ای در تکامل علم فیزیک آغاز شده بود.

5. H. A. Lorentz
6. J. J. Thomson
7. W. K. Roentgen
8. A. H. Becquerel

9. Marie Sklodowska - Curie
10. E. Rutherford
11. N. Bohr
12. Max Plank
13. D. I. Mendelejev
14. V. O. Kovalevsky
15. I. M. Sechnov
16. K. A. Timiryazev

در رشته نجوم، کشفهای مهمی صورت گرفت. پیشرفتهای علم فیزیک به پیدایش روشهای تازه در مطالعه فضای کیهانی انجامید و نتیجتاً انبوهی از اطلاعات تازه درباره حرکت اجرام آسمانی، ماهیت فیزیکی و ساختمان شیمیایی آنها، کهکشانها و سحابیها در دسترس ستارهشناسان قرار گرفت.

پژوهشهای بعدی در فیزیک، نجوم، شیمی و زیست‌شناسی، مفهوم مارکسیستی طبیعت را تأیید کرد و نشان داد که جهان‌نگری مارکسیستی، پایه علمی بسیار محکمی دارد.

آموزش و پرورش و ماهیت طبقاتی‌اش.
همزمان با پیشرفت مهندسی، این ضرورت در برابر



البرت اینشتن

شیوه تولید سرمایه‌داری قرار گرفت که کارگران باید دارای مقداری دانش فنی باشند. بنابراین، بورژوازی مجبور شد تا اندازه‌ای برداشته آموزش و پرورش مردم بیفزاید تا مانعی در راه پیشرفتهای فنی پدید نیاید. اتحادیه‌های کاری و سازمانهای سیاسی طبقه کارگر نیز بورژوازی را برای گسترش آموزش و پرورش زیر فشار گذاشته بودند. در مدارس ابتدایی کشورهای سرمایه‌داری، درسها بر طبق برنامه‌ای بسیار محدود داده می‌شد یعنی دانش آموزان نمی‌توانستند به تحصیلاتشان در دوره متوسطه و سپس در دانشگاه ادامه دهند. در همان حال، مدارس بهتری با هدف آماده کردن کودکان طبقات مرفه و ثروتمند برای ورود به دانشگاه، تأسیس شده بودند. بنابراین، خبری از نظام واحد آموزشی در کشورهای سرمایه‌داری نبود.

مدرسه در کشورهای سرمایه‌داری، وسیله‌ای است برای پروراندن روحیه دشمنی با عقاید مربوط به سوسیالیسم و کمونیسم در کودکان. دین-پیشگان نیز در القای «افکار درست» به اذهان جوانان، به دولتها کمک می‌کنند. گذشته از مدارس دولتی، مدارس خصوصی نیز در این کشورها دایر می‌شود که بخش قابل توجهی از آنها را، مخصوصاً در کشورهای کاتولیک، مدارس کلیسایی یا دینی تشکیل می‌دهد.

مدارس در بیشتر کشورها، آرمانهای دروغین و شوونیستی را به کودکان تلقین می‌کردند - این کار، مخصوصاً در مدارس آلمان، با اشتیاق هر چه بیشتر عملی می‌شد. مدارس آلمان با تحریف و دگرگون جلوه دادن تاریخ، برتری

«نژاد آلمان» و بزرگی «نبوغ آلمانی» را ثابت می‌کردند. نظریه اجتناب‌ناپذیری و ضرورت جنگ را همراه با آموزش الفبا، بابوق و کرنا به ذهن دانش‌آموزان فرو می‌کردند.

دختران معمولاً به مدارس جداگانه‌ای می‌رفتند که در آنها برنامه‌های درس محدودتر و سطح آموزش پایین‌تر بود.

در ایالات متحد آمریکا مدارس مخصوصی برای کودکان سیاه پوست تأسیس شد و دانشی که در این مدارس به کودکان داده می‌شد به مراتب کمتر و عقب‌مانده‌تر از دانشی بود که در مدارس کودکان سفیدپوست داده می‌شد.

در این ضمن، صنایع و بازرگانی و بانکداری، که لحظه به لحظه پیش می‌رفتند به کارمندان و کارشناسان آموزش دیده نیاز داشتند، و همین نیاز در پاره‌ای از کشورها موجب تأسیس مدارس آموزش حرفه‌های گوناگون شد.

امپریالیسم و تشدید ارتجاع در ایده نولوژی. به گفته لنین،

امپریالیسم به معنای ارتجاع در همه زمینه‌ها است. طبقات حاکم، پس از شکست کمون پاریس، در سیاستهای داخلی و خارجی، در فرهنگ و ایده نولوژی، ارتجاعی تر شدند. بورژوازی انحصاری که بوبرده بود نبردهایی سرنوشت‌ساز با طبقه کارگر در پیش دارد، می‌کوشید توده‌های عظیم مردم را به زیر نفوذ ایده نولوژیک خود بیاورد و سلطه‌اش را تقویت کند. بورژوازی انحصاری، بذر اندیشه‌ها و نظرات ارتجاعی را می‌پاشید و به هر قیمتی که شده بود می‌کوشید توجه مردم را از مبارزه انقلابی علیه ستم سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری منحرف سازد.

چون ترقیات علمی به گسترش جهان‌نگری ماتریالیستی و مارکسیسم می‌انجامد، بورژوازی می‌کوشد جنبه‌های ارتجاعی دین را از نو در جامعه زنده کند و بر شدت تبلیغات مذهبی بیفزاید، و بدین منظور از فلسفه ایده‌الیستی کمک می‌گیرد. در آغاز سده بیستم، نظرات هانری برگسون ۱۷ فیلسوف ایده‌الیست فرانسوی وسیعاً در محافل بورژوایی تبلیغ می‌شد؛ او مدعی بود که انسان فقط به کمک اشراق می‌تواند ماده، زمان و حرکت را درک کند. برگسون معتقد بود که اشراق و غریزه، بالاتر از عقل و شناخت علمی‌اند. فلسفه برگسون، در واقع، ستایش افراطی دین و عرفان بود. او وجود طبقات حاکم و محکوم را به عنوان حالت «طبیعی» امور توجیه می‌کرد و جنگهای غارتگرانه را «قانون پایدار طبیعت» می‌دانست. نظرات او، در همه محافل بورژوازی امپریالیستی با حسن استقبال روبرو می‌شد.

فردریش نیچه^{۱۸} فیلسوف ایده‌الیست آلمانی، که جهان را عرصه فعالیت بی‌معنی پاره‌ای نیروهای مرموز می‌پنداشت، مرتجع‌ترین و خشونت‌آمیزترین نظرگاه را داشت. به گمان او انسان نمی‌تواند جهان را بشناسد و شناخت جهان، و رای قدرت ذهن انسان است.

نیچه سخت از سوسیالیسم و دمکراسی متنفر بود. جامعه آلمانی او نظامی بود که در آن یک «طبقه ارباب» قدرت مطلق بر طبقه بردگان داشته باشد. «طبقه ارباب» به گفته نیچه از «ایر مردانی» تشکیل خواهد شد که می‌توانند همه اصول قانون و اخلاق را به ریشخند بگیرند، و اجازه خواهند داشت مرتکب هر جنایتی بشوند و در نظرشان، جنگ «هدف نهایی زندگی» خواهد بود. بعدها نازیست‌های آلمان عقاید ارتجاعی نیچه مخصوصاً کیش پرستش انسان سفیدپوست را به عاریت گرفتند.

تبلیغات آشکار شوونیستی در کشورهای امپریالیستی جریان داشت. هر روز به گوش آلمانیها خوانده می‌شد که حق برتری و حکومت بر جهان به «نژاد آلمانی» تعلق دارد. به انگلیسیها و آمریکاییها گفته می‌شد که آنها پاره‌ای از خصوصیات «نژاد انگلوساکسون» را دارند که آنان را برتر از دیگر ملتها کرده است و به همین علت می‌توانند ملتهای «رنگین پوست» یعنی سیاه‌پوستان، هندیها و چینیها و دیگران را بیرحمانه استعمار و پایمال کنند. عقاید نژاد پرستانه در میان فرانسویان نیز تبلیغ می‌شد. آنها خود را جزو «نژاد برگزیده لاتین» می‌پنداشتند که گویا صاحب خالص‌ترین فرهنگ بشری بوده است. نظامیان ژاپن که فرماندهانشان نقشه‌های دیوانه‌واری برای تصرف سراسر آسیا در سر می‌پروراندند، می‌کوشیدند به پیروان امپراتور بقبولانند که آنها «مأموریتی الهی» برای رهبری ملتهای آسیا دارند.

نویسنده و شاعر انگلیسی، رودیارد کیپلینگ^{۱۹}، به ستایش امپریالیسم و سیاست استعماری در آثار خود پرداخته است. او داستانهای بسیار در باره کشورهای دوردست و جنگهای استعماری نوشته است و جنگهای استعماری و فعالیتهای استعمارگران را به عنوان صحنه‌های جالب و خیال‌انگیز تصویر کرده است. کیپلینگ می‌کوشید خواننده را به پذیرفتن برتری «انسان سفید پوست» و مأموریتش برای متمدن کردن «ملتهای رنگین پوست» متقاعد کند. آثار کیپلینگ، طرز فکر شوونیستی «حق با زور است» را در اذهان مردم تقویت کرد. همچنانکه الکساندر ایوانوویچ کوپرین^{۲۰} (۱۸۷۰-۱۹۳۷) داستان-

نویس بزرگ شوروی گفته است، سرودهای میهنی کیپلینگ «الهام بخش غارتگریها، خون‌ریزیها و خشونت‌های مزدوران انگلیسی بود». کیپلینگ که اطلاعات جامع و بی‌مانندی درباره زندگی جانوران مناطق گرمسیر داشت، علاوه بر آثاری که در ستایش سیاست استعماری نوشته است، کتاب با ارزشی به نام کتاب جنگل نوشته و در آن، توصیفهای شاعرانه‌ای از زندگی جانوران برجا گذاشته است.

بحران در فرهنگ بورژوازی. کوشش برای به‌جان هم‌انداختن

جهان‌نگریهای دینی و علمی یا آمیختن علم با دین و فلسفه ایده‌الیستی، نفی عقاید مربوط به دموکراسی بورژوازی و پیروی از کیش قدرت‌پرستی، شوونیسم و نژادپرستی، نشان‌داد که فرهنگ بورژوازی به بحرانی عمیق گرفتار شده است. این بحران به پیدایش پاره‌ای گرایشها در ادبیات و هنرها انجامید که بر روی هم، ادبیات و هنر «منحط» نامیده می‌شوند. برخلاف رئالیستهای سده نوزدهم که هدفی روشن و ایمانی محکم به انسان داشتند، هنرمندان منحط، نماینده گرایشی ضد رئالیستی و دشمن عقاید مترقی بودند. در آثار بسیاری از این هنرمندان، کوشش برای توشیه متصرفات امپریالیستی، کیش پرستش «ایر مرد» غیر اخلاقی، خشونت، بدبینی، عرفان و انسان‌گریزی تبلیغ می‌شد. نمایندگان «انحطاط»، این عقاید را به شکلها و ترکیبهای گوناگون بیان می‌کردند. سمبولیستهای منحط، واقعیت را نفی و اعلام کردند که هدف هنر، تجسم زندگی پس از مرگ به شکل سمبلها یا نمادها است. آنها غالباً مضمون را فدای شکل می‌کردند، قواعد دستوری زبان ادبی را نادیده می‌گرفتند و واژه‌ها و اصطلاحات نایاب و کهنه را بی‌آنکه ضرورتی داشته باشد در آثار خود به کار می‌بردند.

گرایشهایی چون فوتوریسم، کوبیسم و مانند اینها که در روزگار ما به شکل گرایش ابستراکسیونیسم به عمر خود ادامه می‌دهند، مجموعه درهم برهمی از خط و رنگ و ترکیب بدآهنگی از اصوات و کلمات عاری از هر گونه معنای واقعی را برای نمایاندن شکلها و اندیشه‌های هنری به کار می‌گرفتند. ابستراکسیونیسم که در غرب غالباً به عنوان گرایش تازه‌ای در هنرها از آن نام برده می‌شود، بسیار قدیمی است. این گرایش، هشتاد سال پیش، در سپیده دمان دوران امپریالیستی و دوران زوال جامعه سرمایه‌داری به ظهور رسید. نومیدی، بی‌اعتقادی به قدرتها و تواناییهای انسان، و تحقیر مردم، از ویژگیهای هنرمندان منحط بود. این گرایشها از مردم جدا و مردم با آنها بیگانه بودند. الگوی هنرمندان منحط، زیبایی دوستان «برگزیده» ای بودند

18. Friedrich Nietzsche

19. Rudyard Kipling

20. A. I. Kuprin

انسانی، رویدادهای زندگی مردم و هرآنچه را که ساخت زندگی آدمیان را تشکیل می‌دهد از یاد برده بودند.»

بسیاری از گرایشهایی که در ادبیات و هنرهای پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم پدید آمد نشان‌دهنده تکامل و بسط هنرها نبود بلکه حکایت از نوسانات، جستجوها و کنکاشهای زندگی معنوی جامعه در آن زمان می‌کرد.

رنالیسم در ادبیات. رنالیستهای اصیل، بیش از هر زمانی به

باز گویی اعتراض توده‌های مردم و اندیشه‌های دمکراتیک رشدیابنده و روشنفکران پرداختند. نویسندگان رنالیست، استعدادشان را برای توصیف صادقانه و شجاعانه جامعه سرمایه‌داری و نمایاندن عیبهای آن به کار گرفتند. در نتیجه، رنالیسم در نیمه دوم سده نوزدهم به رنالیسم انتقادی معروف شد.

برجسته‌ترین نمایندگان رنالیسم انتقادی در غرب، عبارت بودند از گی‌دوموباسان، امیل زولا، آناتول فرانس، رومن رولان، هاینریش مان، جان گلاس و ورثی، برنارد شو، مارك تواین و تئودور درایزر. هر کدام از آنها سبکی ویژه خود داشتند اما کارهای دوران بلوغشان شالوده‌ای رنالیستی و خصلتی مترقیانه داشت. آنها پدیده‌های جدید اجتماعی را توصیف می‌کردند، سرکوبی شخصیت انسانی، زندگی پرشکوه و تجملی استثمارگران و فقر زحمتکشان را محکوم می‌کردند. آنها شدیداً علیه میلیتاریسم و جنگ اعتراض می‌کردند و با انتقاد شدیدی که از شرارتها و تنگ‌نظریهای جامعه بورژوازی می‌کردند، هم‌نوايي خود را نشان می‌دادند.

گی‌دوموباسان (۱۸۵۰-۱۸۹۴) زمانیکه در اوج خلاقیت بود داستان دوست عزیز را که رژیم چوسیده سیاسی و شیوه زندگی بورژوازی جمهوری سوم را فاش می‌ساخت نوشت. امیل زولا (۱۸۴۰-۱۹۰۲) در حماسه چند جلدی له‌دوگون ماکاد و مخصوصاً در داستان ژمینال علیه نظام سرمایه‌داری اعلام جرم کرده است. این داستان نه فقط پوشیدگی نظام بورژوازی را به‌طور کلی برملا می‌کند بلکه نشان می‌دهد که طبقه کارگر، گورکن این نظام است.

آناتول فرانس (۱۸۴۴-۱۹۲۴) در داستان جزیره پنگون‌ها و دیگر آثارش، و برنارد شو (۱۸۵۶-۱۹۵۰) در نمایشنامه‌هایش، با ریشخندهای تلخ‌شان، به جامعه بورژوازی آن زمان حمله کردند. داستان برده وفادار نوشته هاینریش مان، اعلام جرمی بود علیه شرارت‌های بورژوازی امپریالیستی آلمان. تئودور درایزر (۱۸۷۱-۱۹۴۵) در داستانهای سرمایه‌دار، تیتان و دیگر آثارش، «شیوه زندگی آمریکایی» را که روح انسانها را ناقص می‌کرد و همه نشانهای انسانیت را در آنها می‌کشت و تلاش برای دستیافتن به پول و مقام

که نظریه «هنر برای هنر» را تبلیغ می‌کردند. پلوارلن ۲۱ شاعر فرانسوی و اسکار وایلد ۲۲ شاعر انگلیسی، از جمله هواداران این نظریه بودند و وظیفه هنر را آفرینش نوعی زیبایی می‌دانستند که وجود نداشت.

اما همه نمایندگان هنر منحط نتوانستند از رنجها و فقر مردم برکنار بمانند و از همین جاست که گاهگاهی در آثار برخی از آنها نیز بازتاب این رنجها و تنگدستیها دیده می‌شود. مثلاً فکری که در داستانهای اسکار وایلد به نامهای شاهزاده خوشحال و کودک ستاده مطرح شده، این است که مهربانی و فداکاری در راه مردم، به مراتب ارزنده‌تر و مهم‌تر از زیبایی است.

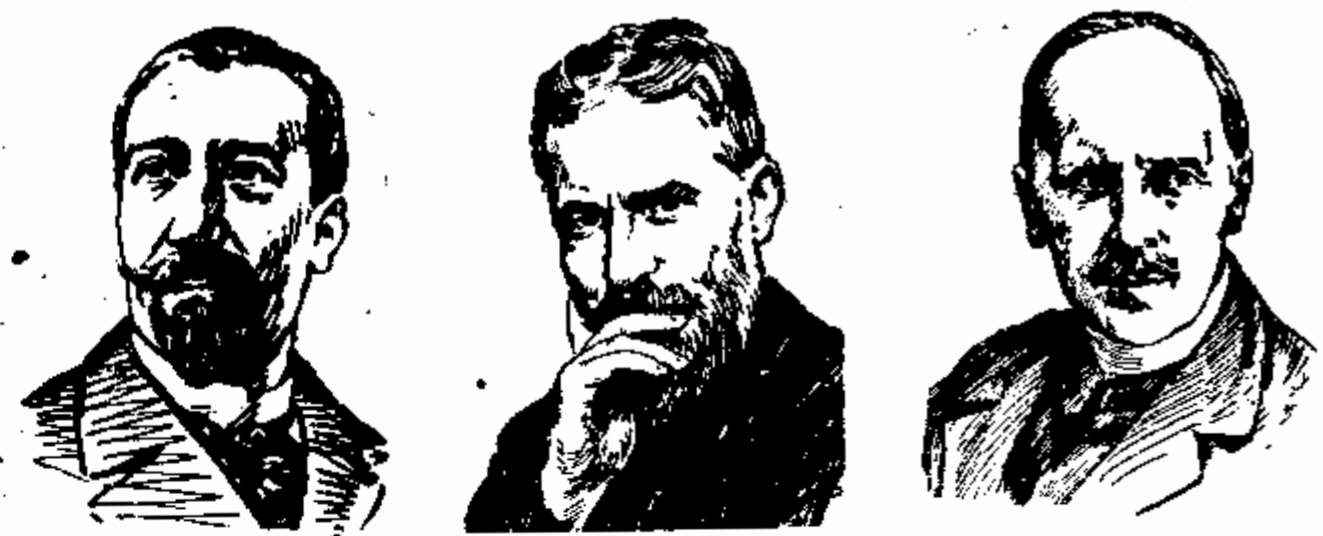
امپرسیونیسم، از گرایشهای جدید در نقاشی بود. امپرسیونیستها می‌کوشیدند در نقاشیهایشان تصویر خالص و مستقیم طبیعت را مجسم کنند. آنها در کارشان از این اصل پیروی می‌کردند: «هنرمند باید هر چیز را همان طور که می‌بیند نقاشی کند.»

امپرسیونیسم به عنوان روشی در نقاشی، در جریان مبارزه نقاشان فرانسوی علیه نقاشی تالاری، که گرایش مسلط نقاشی در دوران امپراتوری دوم بود، به ظهور رسید. امپرسیونیستها از ترسیم موضوعات خوش‌نما و سرگرم کننده خودداری می‌کردند. در عوض، به مضمون تازه‌ای که از زندگی گرفته شده بود و مضمونهای دیگری که در آن زمان، موضوع مناسبی برای هنر پنداشته نمی‌شد، گرویدند.

برجسته‌ترین نمایندگان امپرسیونیسم کلود مونه ۲۲، ادوارد مانه ۲۴، اوگوست رنوار ۲۵ و ونسان گوگ ۲۶ بودند.

امپرسیونیستها که صرفاً بر تأثیر بصری تأکید می‌کردند، غالباً گرفتار فقدان تعادل می‌شدند و همه تنوعات زندگی اطرافشان را به تأثیرات شخصی هنرمند محدود می‌کردند. آثار آنان غالباً مضمون عمیقی نداشت و کمتر به بررسی مضامین مهم اجتماعی اختصاص می‌یافت. ولادیمیر واسیلیهویچ استاسوف ۲۷ (۱۸۲۴-۱۹۰۶) منتقد هنری معروف روسیه، درباره نقاط ضعف امپرسیونیستها چنین گفته است: «مانه و پیروان امپرسیونیست‌اش با همه تجربه‌هایی که در رنگ آمیزی، رنگ‌گزینی، فضا آفرینی، و سایه روشن داشتند، فقط به تأثیرات شخصی خودشان توجه می‌کردند و از یاد برده بودند که در اطرافشان چیزهایی بس مهم‌تر از تأثیرات مستقیم جسمانی نیز وجود دارد. آنها انسان و روحیه

- | | |
|--------------------|----------------------|
| 21. Paul Verline | 22. Oscar Wilde |
| 23. Claude Monet | 24. Edouard Manet |
| 25. Auguste Renoir | 26. Vincent Van Gogh |
| 27. V. V. Stasov | |



آنا تول فرانس

برنارد شار

رومن رولان

را می ستود، شدیداً محکوم کرد. جک لندن (۱۸۷۶-۱۹۱۶) یکی دیگر از نویسندگان آمریکایی نیز زندگی بورژوازی را سخت انتقاد کرد، و مجموعه مقالاتی که به نام مردمان اعماق نوشت، سندی معتبر برای محکومیت نظام سرمایه داری بود. جک لندن در داستان پاشنه آهنین، پیکار کارگران امریکا علیه سرمایه داری را شرح می دهد، جامعه بورژوازی را به انتقاد می گیرد و راه دگرگون سازی انقلابی آن را نشان می دهد. مبارزه مسلحانه سرسختانه بین «پاشنه آهنین» - دیکتاتوری علنی سرمایه داری انحصاری - و طبقه کارگر، به پیروزی طبقه کارگر انجامید. جان گلاس وورثی (۱۸۶۷-۱۹۳۳) در داستان افسانه فودسایت تصویر روشن و متقاعدکننده ای از فروپاشی خانواده بورژوازی در جریان چندین نسل ترسیم کرده است. او در این داستان، مجموعه ای از شخصیت های فراموش نشدنی آفریده است.

رومن رولان (۱۸۶۶-۱۹۴۴) در داستان ژان کریستوف درباره آینده فرهنگ بورژوازی و وظایف هنرمند در برابر مردم به تفکر پرداخته است. خوش بینی کولاس برونیون، شخصیت اصلی داستانی به همین نام، یعنی اعتقاد به این که کار، الهام بخش آدمی و تازگی جاودانی زندگی است، امید به آینده بهتر و درخشان تر را در خوانندگانش برانگیخت.

مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰) نماینده برجسته مکتب رئالیسم انتقادی بود. او در داستان های بلند و کوتاه خود با شور فراوان و بی رحمانه به افشاگری امپریالیسم آمریکا پرداخت. مارک تواین در داستان ایالات متحد ذکرکشی نشان داد که نژادپرستی، گذشته از آنکه از ویژگی های ایالات جنوب آمریکا است از اجزاء ذاتی دستگاه دولت بورژوازی، که در جهت منافع سرمایه داران گام برمی دارد، نیز به شمار می رود.

مارک تواین در داستان های ماجراهای تومسایر و ماجراهای هاکلبری فین که برای کودکان نوشته است، فقط به توصیف ماجراهای سرگرم کننده توم و هاک بسنده نکرده است. او با تجسم این شخصیتها به افشاگری و اعتراض علیه تعصب، ریاکاری و خودخواهی پرداخته است. به نظر می رسد که بزرگترین رئالیست های سده بیستم، کارهمدیگر را تکمیل کرده اند تا منظره وسیعی از زندگی جامعه محکوم به فنا ی بورژوازی ارائه دهند.

در کشورهای شرق، برخلاف سیاست سرکوبی فرهنگ ملی به دست استعمارگران، گرایش روز افزونی به رنسانس یا تجدید حیات فرهنگی پدید آمد. رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱)

شاعر و نویسنده سده نوزدهم هندی، به میدان آمد و شهرتی جهانی به دست آورد. کوشش های خلاق او پر دامنه و همه جانبه بود و داستان های بلند، کوتاه، نمایشنامه، نظم و نثر ادب برمی گرفت. شخصیت های او بیان کننده احساسات روشنفکران هند، اعتراض شان به حاکمیت خودسرانه استعمارگران، استبداد فرمانروایان فئودال، و اخلاقیات فئودالی و پدر سالارانه بودند. آثار تاگور، تأثیر عمیقی در ادبیات هند داشت.



تگور درایزر

پایه گذار رئالیسم در چین، لوسین (۱۸۸۱-۱۹۳۶) بود که در مقام روزنامه نگار سیاسی و مترجم کار می کرد. او پیش از ادبیات جدید چین بود. مهم ترین اثرش به نام داستان واقعی آه - کوه، اخلاقیات ارباب رعیتی و ریاکارانه جامعه فئودالی را به تحقیر و تمسخر گرفت. این داستان، سرشار از همدردی با وضع ناگوار فقرا بود. تکامل بعدی ادبیات چین، از کارهای لوسین متأثر بود.

آغاز ادبیات کارگری. در فاصله سال های ۱۸۷۱ - ۱۹۱۸ نویسندگانی به ظهور رسیدند که از نزدیک با جنبش کارگری پیوند داشتند. اوژن بوتیه ۲۰ که کلمات سرود انترناسیونال را نوشت، در جریان کمون پاریس به جنبش انقلابی کارگران پیوست. اشعار او و شاعران نزدیک به او، از نفرت



لوسین



رایندرانات تاگور

به دشمنان طبقه کارگر، و ایمان به قدرت و پیروزی طبقه کارگر و خوشبینی پایان ناپذیر، سرشار بود.

مارتین آندرسن-نکسو^{۳۱} نویسنده دانمارکی، یکی از پایه گذاران ادبیات سوسیالیستی در غرب بود. او مسائل اساسی اجتماعی را در آثارش مطرح کرد و مثلاً در داستان پل فاتح، کوشید مأموریت تاریخی طبقه کارگر را باز گوید. رشد تدریجی نیروهای طبقه کارگر و گسترش عقاید سوسیالیستی، به شکل گیری و کمال یابی ادبیات طراز نوین کمک کرد.

گسترش ایده نولوژی سوسیالیستی. مبارزات مارکس، انگلس و لنین برای زدودن آثار اپورتونیسیم از مارکسیسم، اهمیتی تاریخی داشت. ایده نولوژی مارکسیستی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، وسیعاً در میان قشرهای بزرگی از طبقه کارگر اشاعه یافت. تشکیل احزاب تسوده‌ای سوسیالیستی در پاره‌ای از کشورها در پایان سده نوزدهم، دلیلی بر این مدعا است.

با وجود تبلیغات و مبارزات ایده نولوژیست‌های بورژوایی، روز به روز بر پشتیبانان عقاید سوسیالیستی افزوده می‌شد. علت اصلی این دگرگونی، وجود اصولی علمی در آنها بود که به مردم امکان می‌داد جهات درست را در اوضاع تناقض آمیز و پیچیده جامعه سرمایه‌داری بشناسند و تحولات و رویداد‌های آینده را پیش‌بینی کنند و تصویری از چرخش‌های تاریخ و جامعه کمونیستی آینده به دست آورند. سوسیالیست‌ها به انتشار روزنامه‌های خودشان دست زدند

31. Martin Andersen - Nexø

و سازمان‌های فرهنگی و آموزشی ویژه خودشان را تأسیس کردند. همزمان با پیشرفت ایده نولوژی سوسیالیستی، آتیسیم علمی به پیشرفتهای چشمگیری دست یافت. مفاهیم علمی طبیعت و جامعه، روز به روز برای مردم روشن‌تر می‌شدند.

پیشرفتهای علم در نیمه دوم سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، ترسیم تصویر علمی‌تر و کامل‌تری از ساخت و تکامل جهان-جهانی به دور از سلطه نیروهای مرموز - را ممکن ساخت. پیشرفتهای علوم طبیعی، به پیروزی جهان‌نگری ماتریالیستی انجامید.

اهمیت جهانی علوم، ادبیات و هنرهای روسیه. دانشمندان نامدار روس مانند مندلیف، تیمیریازف، سجنوف و پاولوف کمک بزرگی به پیشرفت علم کردند.

مندلیف شیمی‌دانی بزرگ بود که کتاب اصول شیمی‌اش تقریباً به همه زبانهای اروپایی ترجمه شد و بارها به چاپ رسید.

تیمیریازف از ادامه‌دهندگان سرشناس پژوهشهای داروین در زمینه تکامل طبیعی بود.

مچنیکوف^{۳۲}، از آنتیستها و ماتریالیست‌هایی بود که در اثر پیگردهای حکومت تزاری، مجبور شد روسیه را ترک کند. او به ریاست آزمایشگاه مشهور پاریس برگزیده شد. کارهای او در زمینه مصونیت‌ها، شهرتی جهانی برایش به بار آورد. پاولوف نیز نقش بزرگی در پیشبرد علم داشت.

فرهنگ روسیه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم کمک‌های چشمگیری به فرهنگ جهانی کرد.

در این سالها بود که روسیه شتابان به سوی انقلاب پیش می‌رفت. جنبش دموکراتیک همگانی که در کشور آغاز شده بود زمینه بسیار مناسبی برای پیشرفت و تکامل ادبیات و هنرهای پدید آورده در جهت منافع مردم پیکار می‌کردند. فرهنگ روسیه رنگ آزادیخواهی داشت و از مبارزه برای آزادی، منطق و بهروزی برای همگان سوای نژاد، زبان یا اعتقاداتشان الهام می‌گرفت. عناصر مترقی و انقلابی فرهنگ و ادبیات روسیه، تأثیر عمیقی در کشورهای دیگر داشت. در این زمینه، لنین به هنگام بحث از کارهای لئون تولستوی، نوشت: «اهمیت او برای جهان، در مقام یک هنرمند و شهرت جهانی‌اش در مقام یک اندیشمند و موعظه‌گر، هر یک به طریقی، بازتاب اهمیت جهانی انقلاب روسیه است.»^{۳۳}

32. I. I. Mechnikov

33. Lenin, Works. Vol. 16, P. 293 (From Russ.).

نویسندگان مرفی اروپا و آمریکا یکصد نقاش رهبری کننده ادبیات روسیه را تأیید می کردند. رومن زولان به هنگام سخنرانی برای نویسندگان آلمانی، گفت: «چه کسانی بجز نویسندگان روسیه در پیشاپیش ماحرکت می کردند؟» آناتول فرانس نوشت: «تولستوی آموزگار مشترک ما است.» تأثیر تورگنیف، داستایفسکی، چخوف و دیگر نویسندگان روسیه، در آثار بسیاری از نویسندگان غرب دیده می شود. مثلاً آثار چخوف، الهام بخش برنارد شاو بود.

پیدایش ادبیات جدید کارگری با نام گورکی، پایه گذار رئالیسم سوسیالیستی، پیوند دارد. گورکی ضمن ترسیم اوضاع سیاسی توفان زده روسیه، تکامل انقلابی تک تک افراد، و تبدیل کارگر عامی به رزمنده ای آگاه را نیز نشان داد. گورکی نخستین نویسنده ای بود که تصویر درخشانی از کارگری که به رهبری حزب مارکسیست - لنینیست علیه تزاریسیم و سرمایه داری به پیکار برخاسته بود ترسیم کرد. ظهور طبقه کارگر انقلابی در ادبیات، اصول هنری تازه ای را بر ادبیات جهان افزود.

تئاتر روسیه، یکی از نقاط روشن فرهنگ روسیه بود. از روی صحنه، کلماتی تکان دهنده و الهام بخش و پیامی مترقیانه برای دگرگون سازی انقلابی جهان به گوش همگان می رسید.

دگرگونی چشمگیری در نقاشی پدید آمد و نمایندگان مرفی آن یعنی پردویژنیک ۲۴۱ که سرشار از عقاید دموکراتیک بودند به میدان آمدند. تکامل هنری استادان مرفی آن زمان، بدون پیوند با توده ها و بدون خدمت به پیکار مردم در راه آزادی، غیر قابل تصور بود. در همین دوره بود که هنرمندانی چون ربین، سوریکوف، پروف، کراسکی، وازنسوف و دیگران به جهان عرصه شدند.

هنرمندان روسیه برخلاف امپرسیونیستها مضامین اجتماعی و مردمی اصیلی در محیط روسیه پیش از انقلاب برای کارهای خود می یافتند.

در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، موسیقی روسیه با نوابغی چون چایکوفسکی، ریسکی کورساکوف و موسورگسکی، شهرتی جهانی یافت.

لنینیسم - عالی ترین دست آورد فرهنگ جهان. در پایان سده گذشته، مرکز انقلابی جهان به روسیه انتقال یافته بود و روسیه سرچشمه عقاید مرفی اجتماعی شده بود. و کاملاً طبیعی و منطقی بود که مارکسیسم پس از مرگ مارکس و انگلس، با کارهای درخشان لنین در روسیه، بسط و

تکامل یافت.

لنین بر اساس تجربه تاریخی جنبش انقلابی در دوران امپریالیسم، آموزشهای مارکس را در اوضاع دگرگون شده زمان خود به کار گرفت. آثار لنین، کمکی بزرگ به دست آوردهای علمی به شمار می روند. در این آثار مسائل اصلی کمونیسم علمی، فلسفه و اقتصاد سیاسی بررسی و به سطح بالاتری ارتقا داده شده اند. این آثار، نمونه ای از خلاقیت مارکسیسم و نشان می دهند. آموزشهای مارکس و لنین، عالی ترین دست آورد اندیشه بشری است.

* * *

جنگ اول جهانی موجب ژرف تر شدن بحران در فرهنگ جهان شد. جنگ خونین و ویرانیهای اقتصادی ناشی از نظام سرمایه داری، ایمان میلیونها انسان به منطقی بودن نظام سرمایه داری را از بنیان متزلزل کرد و فروریخت. به علت خیانتکاری و شکست رهبران انترناسیونال دوم، کارگران آگاه تدریجاً اقدامات اصلاح طلبانه را کنار گذاشتند.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر، موجب نفوذ هرچه بیشتر مارکسیسم - لنینیسم در توده های مردم و فرهنگ مرفی بشر گردید.

پوش و تمرین

۱. در نیمه دوم سده نوزدهم (دوره دوم تاریخ عصر جدید) چه کشفیات علمی بزرگی در جهان انجام گرفت؟
۲. درباره سازماندهی آموزش و پرورش در جامعه بورژوازی چه می دانید؟
۳. معنای عبارت «بحران در فرهنگ بورژوازی» چیست؟
۴. اساس و جوهر رئالیسم انتقادی چیست؟
۵. فرهنگ مرفی روسیه چگونه بر پیشرفت فرهنگ جهان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم تأثیر گذاشت؟

اوپنظرات مارکسیستی را با توجه به دوران تاریخی جدیدی که پس از گذار سرمایه‌داری به امپریالیسم و فرا رسیدن انقلاب سوسیالیستی آغاز شده بود تکامل بخشید. لنین پایه‌گذار حزب انقلابی طراز نوین طبقه کارگر در سال ۱۹۰۳ بود.

در جناح مخالف جنبش بین‌المللی طبقه کارگر، اپورتونیسیم تدریجاً نیرومندتر می‌شد. اپورتونیستها با وجود رشد گرایشهای انقلابی در میان طبقه کارگر، توانستند رهبری احزاب سوسیالیست را به دست آورند و از پشتیبانی اشرافیت کارگری برخوردار شوند. لنین مصممانه با هرگونه اپورتونیسیم در جنبش انقلابی کارگران به مبارزه برخاست.

همزمان با تشدید هرچه بیشتر تضادهای طبقاتی بورژوازی و طبقه کارگر، تضادها و اختلافات میان کشورهای امپریالیستی نیز حادث می‌شد. کشورهای سرمایه‌داری در پایان سده نوزدهم، سرزمینهای وسیعی را در آسیا و آفریقا تصرف و به مستعمره تبدیل کردند. بقیه کشورهای این دو قاره و کشورهای آمریکای لاتین، به سرزمینهای نیمه مستعمره تبدیل شدند یا در تاروپود وابستگیهای گوناگون مالی و اقتصادی گرفتار شدند. در آغاز سده بیستم، سراسر جهان در چنگ امپریالیستها دست و پا می‌زد و توسط قدرتهای امپریالیستی و انحصارات سرمایه‌داری تقسیم شده بود.

ملتهای به انقیاد افتاده، سرنوشت‌شان را بی‌چون و چرا نمی‌پذیرفتند. در بسیاری از کشورهای مستعمره و وابسته، موج اعتراض علیه یوغ امپریالیستها بالا می‌گرفت و جنبش‌های بخش ملی، دم‌به‌دم قدرت بیشتری می‌گرفت. زمانی که تقسیم جهان تکمیل شده بود، قدرتهای بزرگ امپریالیستی برای تقسیم دوباره این ثروت بادآورده با یکدیگر به مبارزه پرداختند. این مبارزه به آغاز چندین جنگ امپریالیستی و سرانجام در سال ۱۹۱۴ به آغاز جنگ اول جهانی منجر شد.

جنگ اول جهانی که زاینده تضادهای امپریالیستها بود، سراسر جهان سرمایه‌داری را از اساس به لرزه درآورد. این جنگ برای زحمتکشان به معنای مرگ، گرسنگی و فقر بود. با آغاز جنگ، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی به اوج رسید.

رهبران اپورتونیست احزاب انترناسیونال دوم به منافع طبقه کارگر خیانت کردند و به پشتیبانی از بورژوازی و جنگ غارتگرانه و ضدخلقی برخاستند. بلشویکها و چپ‌گرایان دیگر احزاب کارگری، طبقه کارگر را به پیکار علیه جنگ فراخواندند. بلشویکها بی‌رحمانه به افشاگری اپورتونیستها پرداختند و اعلام کردند که باید از بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ برای

نتایج تکامل اجتماعی در دوره دوم تاریخ عصر جدید

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، نقطه پایان دوره دوم تاریخ عصر جدید بود.

بشریت در فاصله سالهای جنگ فرانسه - پروس و کمون پاریس تا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، راهی دراز پیمود. در این سالها، سرمایه‌داری به عالی‌ترین و آخرین مرحله تکاملش یعنی امپریالیسم رسید، و تا روزگار ما نیز به عمر خود ادامه می‌دهد.

گذار از سرمایه‌داری به امپریالیسم، با تشدید تضادهای ذاتی جامعه سرمایه‌داری همراه بود. روابط تولیدی سرمایه‌داری، برپایه مالکیت خصوصی و مسائل تولید و استثمار انسان از انسان، مانع رشد یابنده‌ای در راه تکامل نیروهای تولیدی بود. مبارزه طبقاتی طبقه کارگر با بورژوازی شدیدتر و طبقه کارگر در جریان آن، تدریجاً متحدان نیرومندی چون دهقانان زحمتکش را به صفوف خود آورد.

جنبش انقلابی توده‌ای در همه کشورهای سرمایه‌داری گسترش یافت و سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر - احزاب و اتحادیه‌های کارگری - تشکیل شد. پایان سده نوزدهم، دوران اشاعه مارکسیسم و راه‌یابی عقاید مارکسیستی به میان توده‌های مردم بود. اکثریت احزاب سوسیالیست، در فعالیت‌هایشان از آموزشهای مارکس و انگلس پیروی می‌کردند.

در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۹ مرکز جنبش انقلابی جهان به روسیه انتقال یافت. جنبش انقلابی روسیه، انقلابی بزرگی چون لنین را به جهان عرضه کرد.

سرنگونی هرچه سریعتر سرمایه‌داری استفاده شود. در اکثر کشورهای درگیر در جنگ، يك حالت انقلابی پدید آمد.

روسیه، بزرگترین کشور دزگیر در جنگ، بیش از همه خسارت دید. روسیه علاوه بر یوغ سرمایه‌داری، یوغ استبداد تزاری را نیز بر گردن داشت. گذشته از این، در روسیه برخلاف کشورهای غربی، يك حزب پایدار انقلابی به نام حزب بلشویک فعالیت می‌کرد. بلشویکها تحت رهبری داهیانۀ لنین، مردم را به آغاز انقلاب سوسیالیستی، سرنگون‌سازی نظام سرمایه‌داری و پی‌افکندن جامعه‌ای بهتر دعوت می‌کردند. روسیه نخستین کشور جهان بود که انقلاب سوسیالیستی در آن به پیروزی رسید و دولت سوسیالیستی تأسیس شد.

جنگ اول جهانی و انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، پایه‌های بحران عمومی نظام سرمایه‌داری را گذاشتند.

بحران عمومی سرمایه‌داری، بحران ریشه‌داری در نظام سرمایه‌داری جهان است که فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای بورژوازی، دستگاه دولتی و شیوه‌های حکومتی آنها و ایده‌نولوژی جهان سرمایه‌داری رادر برمی‌گیرد. این بحران با حادث شدن همه تضادهای سرمایه‌داری، تشدید مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و آغاز و تسریع جنبش‌رهای بخش خلفهای ستم‌دیده و مبارزه میان کشورهای امپریالیستی برای تقسیم دوباره جهان مشخص می‌شود.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به‌اوضاعی که سرمایه‌داری را به صورت نظام اجتماعی مسلط بر سراسر جهان در آورده بود پایان داد. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، نظام اجتماعی تازه و برتری به نام نظام سوسیالیستی در يك ششم سطح کرۀ زمین برقرار شد. جهان به دو نظام متضاد تقسیم شد: در کنار نظام کهنه سرمایه‌داری، نظام جدید سوسیالیستی که آینده بدان تعلق دارد، به ظهور رسید.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، دوران جدیدی را در تاریخ بشریت آغاز نهاد؛ و آن، دوران فروپاشی سرمایه‌داری و استقرار کمونیسم بود.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان، از رویدادهای اجتناب‌ناپذیر و گریزناپذیر تکامل اجتماعی است. مضمون اصلی تاریخ روزگار ما، نشستن سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری، و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در سراسر جهان است.

پرسش و تمرین

۱. نتایج اصلی تکامل اجتماعی در نیمه دوم تاریخ عصر جدید در این زمینه‌ها چه بود: الف) برای سرمایه‌داری؛ ب) برای جنبش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی؟
۲. نتایج اجتماعی جنگ اول جهانی چه بود؟
۳. بحران عمومی سرمایه‌داری چیست؟ ویژگیهای آن کدام است؟
۴. پیشدیشید و برای این پرسش، پاسخ بیابید: تنها راه‌هایی از بحران عمومی سرمایه‌داری چیست؟

فهرست مطالب

موضوع

صفحه

فصل ۱. جنگ فرانسه-پروس. کمون پاریس

۱. جنگ فرانسه-پروس

علل جنگ فرانسه-پروس

آغاز جنگ

شکست ارتش فرانسه در سدان

انقلاب ۴ سپتامبر ۱۸۷۰

محاصره پاریس توسط ارتش آلمان

پیکارتوده‌ها علیه دولت «خیانت ملی»

تسلیم دولت خیانت ملی به پروس

اسناد ومدارك

پرسش وتحریر

۲. انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱

انقلاب کارگری ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و اوضاعی که به

انقلاب انجامید

کمیته مرکزی گارد ملی به قدرت می‌رسد. فعالیت‌های انقلابی

وخطاهای کمیته

انتقال قدرت به شورای کمون پاریس

کمون، نخستین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا. درهم کوبیدن

دستگاه دولت بورژوازی

سیاست اجتماعی واقتصادی کمون پاریس

رهبران کمون

اسناد ومدارك

پرسش وتحریر

۹

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۳

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۸

۲۹

۵۴	آغاز تصرفات استعماری
۵۵	اسناد ومدارك
۵۵	پرسش و تمرین
۸. تداركات امپریالیستهای آلمان برای جنگ به منظور تقسیم دوباره جهان	
۵۷	تصرفات استعماری در سالهای ۱۸۹۰-۹۹. تأسیس نیروی دریایی
۵۹	«یورش به سوی خاور»
۶۱	اسناد ومدارك
۶۱	پرسش و تمرین
۹. جنبش کارگران دریایان سده نوزدهم	
۶۲	رشد جنبش کارگران وتقویت حزب سوسیال دموکرات
۶۲	برنامه ارفورت. انتقاد انگلیس از اشتباهات آن
۶۴	بورژوازی امپریالیستی «نخبه» کارگران رایار شوه می خرد
۶۴	تجدید نظر طلبی (رویزیونیسم)
۶۵	اسناد ومدارك
۶۷	پرسش و تمرین
۱۰. حزب سوسیال دموکرات آلمان در آغاز سده بیستم	
۶۷	اوج گیری جنبش کارگران در آغاز سده بیستم
۶۹	سه گرایش در حزب سوسیال دموکرات آلمان
۷۱	انحطاط اپورتونیستی رهبران سوسیال دموکرات آلمان
۷۲	اسناد ومدارك
۷۵	پرسش و تمرین
فصل ۳. بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم	
۱۱. رشد اقتصادی بریتانیا. خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا	
۷۶	بریتانیا از برتری صنعتی در جهان به زیر می آید
۷۶	گسترش بانکها. صدور سرمایه
۷۷	خصلت استعماری امپریالیسم بریتانیا
۷۹	برتری نیروی دریایی بریتانیا
۸۰	پرسش و تمرین
۱۲. دگرگونیهای سیاسی بریتانیا در پایان سده نوزدهم	
۸۱	لیبرالها ومحافظه کاران در پایان سده نوزدهم
۸۳	مبارزه ایرلند برای استقلال
۸۵	تشدید ارتجاع سیاسی
۸۶	پرسش و تمرین

۳. شکست کمون پاریس و اهمیت تاریخی کمون

۳۰	جنگ کمون باورسای. نقش میلیتاریستهای آلمان در سرکوبی کمون
۳۳	علل شکست کمون
۳۳	اهمیت تاریخی و درسهای کمون
۳۴	اسناد ومدارك
۳۵	پرسش و تمرین

۴. انترناسیونال اول در جریان کمون پاریس و پس از شکست آن

۳۶	انترناسیونال در جریان کمون پاریس
۳۷	شکست یا کونیسم
۳۸	اهمیت تاریخی و انحلال انترناسیونال اول
۳۹	اسناد ومدارك
۳۹	پرسش و تمرین

فصل ۲. آلمان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۵. تشکیل امپراتوری آلمان

۴۱	تکمیل وحدت آلمان
۴۱	نظام سیاسی
۴۳	پروس در رأس قدرت آلمان
۴۴	اسناد ومدارك
۴۵	پرسش و تمرین

۶. رشد اقتصادی آلمان

۴۵	علل رشد صنعتی سریع آلمان
۴۶	تمرکز تولید و تشکیل نخستین انحصارهای سرمایه داری
۴۸	رشد سرمایه داری انحصاری در آلمان
۴۸	کشاورزی
۵۰	امپریالیسم یونکر-بورژوازی آلمان
۵۰	اسناد ومدارك
۵۱	پرسش و تمرین

۷. سیاست داخلی و خارجی امپراتوری آلمان در پایان سده نوزدهم

۵۲	حکومت بیسمارک
۵۲	«قانون استثنایی» ضد سوسیالیستی
۵۳	سیاست تجاوزکارانه آلمان در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۸۹
۵۳	تشکیل اتحاد مثلث

۲۵۲
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۲۰

تشدید مبارزه طبقاتی در آغاز سده بیستم
سلطه اپورتونیسیم بر رهبران حزب متحد سوسیالیستی
اسناد ومدارك
پرسش و تمرین

فصل ۵. اسلاوهای جنوبی و غربی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱۸. وضع اسلاوهای جنوبی در پایان سده نوزدهم

۱۲۱ متمگریهای ترکیه و اتریش-هنگری بر اسلاوهای جنوبی
۱۲۲ پیکار خلقهای اسلاو علیه متمگریهای ترکیه در پایان سده نوزدهم
۱۲۳ نقش روسیه در آزادی خلقهای بالکان از یوغ ترکها
۱۲۶ پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بلغارستان
۱۲۷ پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی صربستان
۱۲۷ اسناد ومدارك
۱۲۹ پرسش و تمرین

۱۹. جنگهای بالکان. پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چک و لهستان در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱۲۹ جنگهای بالکان
۱۳۱ پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی چک
۱۳۲ پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی لهستان
۱۳۳ پرسش و تمرین

۲۰. جنبش کارگران در کشورهای اسلاو

۱۳۳ تشکیل حزب سوسیالدموکرات بلغارستان
۱۳۴ تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه در بلغارستان
۱۳۵ جنبش کارگران در صربستان
۱۳۵ جنبش کارگران در چک
۱۳۶ جنبش کارگران در لهستان
۱۳۷ انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ در پادشاهی لهستان
۱۳۸ اسناد ومدارك
۱۴۰ پرسش و تمرین

فصل ۶. ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۲۱. پیشرفتهای اقتصادی ایالات متحد آمریکا

۱۴۱ علل پیشرفت سریع سرمایه‌داری در ایالات متحد آمریکا
۱۴۲ رشد صنعت و کشاورزی پس از جنگ داخلی

۱۳. سیاست استعماری و خارجی امپریالیسم بریتانیا

۸۶ سیاست توسعه طلبانه بورژوازی بریتانیا در سالهای ۱۸۷۰-۷۹ و ۱۸۸۰-۷۹
۸۸ جنگ انگلیس-بوئر (۱۸۹۹-۱۹۰۲)
۹۰ رقابت انگلیس و آلمان. تشکیل آنتانت
۹۰ اسناد ومدارك
۹۲ پرسش و تمرین

۱۴. جنبش کارگران بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم. بحران سیاسی کشور در آستانه جنگ اول جهانی

۹۳ تشدید مبارزه طبقاتی در سالهای ۱۸۸۰-۸۹
۹۵ تشکیل حزب کارگر
۹۷ بازگشت لیبرالها به قدرت
۹۷ سیاست داخلی بریتانیا در آستانه جنگ
۹۷ مسأله ایرلند در آستانه جنگ جهانی
۹۸ اسناد ومدارك
۱۰۰ پرسش و تمرین
۱۰۱ پرسش و تمرین برای مرور در تاریخ آلمان و بریتانیا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

فصل ۲. فرانسه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱۵. پیشرفتهای اقتصادی فرانسه

۱۰۳ کندتر شدن پیشرفتهای صنعتی فرانسه
۱۰۳ خصیلت رباخوارانه امپریالیسم فرانسه
۱۰۵ وضعیت کشاورزی
۱۰۵ پرسش و تمرین

۱۶. پیشرفتهای سیاسی جمهوری سوم

۱۰۶ تقویت جمهوری و نقش طبقه کارگر در دفاع از آن
۱۰۹ تشکیل امپراتوری استعماری
۱۱۰ اتحاد فرانسه-روسیه
۱۱۱ تشدید اختلافات فرانسه-آلمان. تدارک فرانسه برای جنگ علیه آلمان
۱۱۲ اسناد ومدارك
۱۱۳ پرسش و تمرین

۱۷. جنبش کارگران فرانسه در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۱۱۳ تشکیل حزب کارگران
۱۱۵ ژان ژورس

امپریالیسم آمریکا
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۲. نظام سیاسی آمریکا

حزبهای جمهوریخواه ودموکرات
تبعیت دستگاه دولت از انحصارات
فساد دستگاه دولت
وضع سیاهان پس از جنگ داخلی
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۳. جنبش کارگری در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

رشد جنبش کارگری در ایالات متحد آمریکا
جنبش اعتصابی در دهه هشتم ونهم سده نوزدهم
فدراسیون کارگری آمریکا
تشدید مبارزه طبقاتی در آغاز سده بیستم
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۴. سیاست خارجی تجاوزکارانه ایالات متحد آمریکا

آغاز تصرفات استعماری ایالات متحد آمریکا
جنگ اسپانیا- آمریکا
سیاست ایالات متحد آمریکا در چین
آبراه پاناما
انقیاد کشورهای آمریکای لاتین
ایالات متحد آمریکا در آستانه جنگ
استاد ومدارك
پرسش وتمرین
برشهایی برای مرور در تاریخ فرانسه، اسلاوهای جنوبی و غربی،
و ایالات متحد آمریکا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

فصل ۷. کشورهای آمریکای لاتین

۲۵. آمریکای لاتین از ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۷

عقب ماندگی اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین. سلطه سرمایه خارجی
وضع کارگران. جنبش کارگران
وضع و مبارزات سرخ پوستان

۱۴۳
۱۴۶
۱۴۸

۱۴۸
۱۴۹
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۵

۱۵۵
۱۵۷
۱۵۹
۱۵۹
۱۶۲
۱۶۴

۱۶۵
۱۶۵
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲

وضع دهقانان. شورشهای دهقانی
انقلاب ۱۹۶۰-۱۹۱۷ مکزیک
استاد و مدارك
پرسش وتمرین

فصل ۸. بیداری آسیا

۲۶. چین در پایان سده نوزدهم

اوضاع کشور
چین از لحاظ اقتصادی، وابسته دولتهای امپریالیستی می شود
جنگ چین و ژاپن
چین به کشوری نیمه مستعمره تبدیل می شود
مبارزه مردم برای رهایی ملی
قیام مردم در سال ۱۹۰۰ میلادی
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۷. چین در آغاز سده بیستم

پیشرفتهای اقتصادی چین در آغاز سده بیستم
تأثیر انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه بر اوج گیری جنبش انقلابی چین
سویاتسن وعقابندش
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۸. انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین

آغاز انقلاب. اعلام جمهوری
شکست انقلاب چین
اهمیت انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۱۳ چین
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۹. مبارزه رهایی بخش ملی خلقهای هند در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

وضع اقتصادی هند در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم
تشکیل و وضع طبقه کارگر در هند
تشکیل کنگره ملی سراسری هند
اوج گیری جنبش انقلابی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۸
استاد ومدارك
پرسش وتمرین

۱۷۷
۱۷۸
۱۸۰
۱۸۳

۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۶
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹

۱۹۰
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۳
۱۹۴

۱۹۵
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۸
۱۹۹

۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۵
۲۰۶

۲۵۷ /
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۷

تشکیل انترناسیونال دوم
آخرین سالهای زندگی انگلس
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین

۳۴. رشد اپورتونیزم در رهبری انترناسیونال دوم

تشدید مبارزه میان گرایشهای اپورتونیستی و انقلابی در جنبش
بین المللی کارگران
کنگره پاریس در سال ۱۹۰۰
انترناسیونال دوم پس از کنگره پاریس
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۳۸
۲۳۹
۲۳۹
۲۴۱
۲۴۱

۳۵. نقش رهبری کننده طبقه کارگر روسیه در جنبش بین المللی کارگران

لنین - رهبر جنبش بین المللی کارگران
انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه وانترناسیونال دوم
مبارزه طبقه کارگر علیه استعمار وخطر جنگ
اهمیت بین المللی مبارزه بلشویکها علیه اپورتونیزم
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۴۲
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶

فصل ۱۲. روابط بین المللی

۳۶. مبارزه بین المللی در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

تشکیل دوبلوك نظامی سیاسی در اروپا
تکمیل تقسیم جهان
تضادهای انگلیس و آلمان
در راه جنگ اول جهانی
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۴۷
۲۴۹
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۴
۲۵۵

فصل ۱۳. امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحله تکامل سرمایه داری

۳۷-۳۸. امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری

گذار به امپریالیسم
انحصارات
بانکها ونقش تازه شان

۲۵۶
۲۵۶
۲۵۸

۲۰۷
۲۰۹
۲۱۱
۲۱۱
۲۱۲

۳۰. انقلابهای ایران و ترکیه

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران
انقلاب ۱۹۰۸ ترکیه
نظرنین درباره بیداری آسیا
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین

فصل ۹. ژاپن

۳۱. ژاپن در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

رشد اقتصادی ژاپن
تصویب قانون اساسی ۱۸۸۹
سیاست خارجی تجاوزکارانه ژاپن
جنگ روسیه و ژاپن
اشغال کره
جنبش کارگری در ژاپن
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین

۲۱۳
۲۱۴
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۶
۲۱۸
۲۱۸

فصل ۱۰. کشورهای افریقا

۳۲. افریقا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

افریقا در سالهای ۷۰-۷۹ سده نوزدهم
مبارزه خلقهای افریقا علیه استعمارگران
سرکوبی وحشیانه خلقهای افریقا توسط استعمارگران امپریالیست
اسناد ومدارك
پرسش وتمرین
پرسشهایی برای مرور در تاریخ جنبش رهایی بخش ملی خلقهای
آمریکای لاتین، آسیا و افریقا در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

۲۲۰
۲۲۲
۲۲۹
۲۳۲
۲۳۲
۲۳۲

فصل ۱۱. جنبش بین المللی کارگران وانترناسیونال دوم

۳۳. تشکیل انترناسیونال دوم

اشاعه مارکسیسم
آخرین سالهای فعالیت کارل مارکس
انگلس و پی ریزی انترناسیونال دوم

۲۳۳
۲۳۳
۲۳۴

۲۵۹
۲۵۹
۲۸۷
۲۸۸
۲۹۰
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲

حمله سربازان آلمان به بلژیک
تهاجم روسیه در پروس شرقی
نبرد مارن. شکست نقشه «حمله رعد آسا»
آغاز جنگ خندقی در جبهه غربی
ژاپن، ترکیه و ایتالیا به جنگ می پیوندند
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۲۳. جریان جنگ در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶

شکست ارتش روسیه در سال ۱۹۱۵
بلغارستان وارد جنگ می شود
شکست صربستان
نبرد وردون
تهاجم تابستانی روسیه در سال ۱۹۱۶
رومانی به جنگ می پیوندد
پایان نبرد وردون
نبرد سوم
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۲۴. فرارسیدن بحران انقلابی در اروپا

افزایش سرسام آورسودهای بورژوازی در جریان جنگ
تشکیل سرمایه داری انحصاری دولتی
تشدید آهنگ استثمار و فقیرتر شدن زحمتکشان
تشدید بحران انقلابی در کشورهای درگیر جنگ
مبارزه بلشویکها برای تأسیس انترناسیونال کمونیستی سوم
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۲۵. رویدادهای سیاسی و جریان عملیات نظامی در سال ۱۹۱۷

انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه در روسیه
رشد جنبش انقلابی در کشورهای درگیر جنگ
ایالات متحده آمریکا به جنگ می پیوندند
عملیات نظامی در سال ۱۹۱۷
انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

۲۹۲
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰

۳۰۱
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۶
۳۰۸

۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳

۲۵۹
۲۶۰
۲۶۲
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۶

سرمایه مالی و الیگارشی مالی
صدور سرمایه
تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه های سرمایه داری
تقسیم سرزمینهای جهان میان قدرتهای امپریالیستی
امپریالیسم - نظام جهانی ششم برخلفها
ویژگیهای پنجگانه امپریالیسم
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۳۹. امپریالیسم - سرمایه داری انگلی و پوسیده

انحصارات و گرایش سرمایه داری به پوسیدگی
رشد انگل وارکی در امپریالیسم
امپریالیسم و ارتجاع سیاسی
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۴۰. امپریالیسم - آستانه انقلاب سوسیالیستی

امپریالیسم - سرمایه داری مختصر
قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای
سرمایه داری
آموزشهای لنین درباره پیروزی انقلاب سوسیالیستی
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۲۶۷
۲۶۸
۲۷۰
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۵
۲۷۵
۲۷۶

فصل ۱۴. جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸

۴۱. علت های آغاز جنگ. از هم پاشیدن انترناسیونال دوم

علت های جنگ اول جهانی
آغاز جنگ
ماهیت جنگ
از هم پاشیدن انترناسیونال دوم
مبارزه بلشویکها به رهبری لنین برای تقویت نیروهای انقلابی
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۲۷۷
۲۷۹
۲۸۱
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۵

۴۲. عملیات نظامی در سال ۱۹۱۴. پیوستن ژاپن، ترکیه و ایتالیا به جنگ

نقشه «حمله رعد آسا»ی آلمان

۲۸۵

رشد جنبشهای انقلابی و رهایی بخش ملی
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین

۳۱۴
۳۱۶
۳۱۸

۴۶. شکست آلمان و متحدانش. پایان جنگ

تهاجم نهایی ارتشهای آلمان
حمله متقابل ارتشهای آنتانت
تسلیم شدن متحدان آلمان. تجربه اتریش - هنگری
شکست آلمان. امضای قرارداد متارکه جنگ در جنگل کومپینی
علل شکست قدرتهای اتحاد چهارگانه
نتایج جنگ اول جهانی
اسناد و مدارک
پرسش و تمرین
پرسش و تمرین برای مرور در درس مربوط به تاریخ جنگ
اول جهانی

۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۳
۳۲۵
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۸
۳۲۸

فصل ۱۵. فرهنگ در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم

دست آوردهای بزرگ علم
آموزش و پرورش و ماهیت طبقاتی اش
امپریالیسم و تشدید ارتجاع در ایده نولوژی
بحران در فرهنگ بوززوایی
رئالیسم در ادبیات
آغاز ادبیات کارگری
گسترش ایده نولوژی سوسیالیستی
اهمیت جهانی علوم، ادبیات و هنرهای روسیه
لنینیسم - عالی ترین دست آورد فرهنگ جهان
پرسش و تمرین

۳۲۹
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۵
۳۳۷
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۴۴۳

نتایج تکامل اجتماعی در دوره دوم تاریخ عصر جدید
پرسش و تمرین

۳۴۴
۳۳۷

کتابهای رایگان فارسی
<http://persianbooks2.blogspot.com>

برای عضویت در گروه اطلاع رسانی با این ای میل تماس بگیرید:

farsibooks@gmail.com